



شرح اعلام
گشف المحجوب هجویری

تحقیق و نگارش
حسن رستمزاد منصور
عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اردبیل

An Explanatory Guidebook
on
The Proper Names in
Hujwiri's Kashf-ol-Mahjoub

By
Hassan Rostamzād Mansour

ISBN 964-950-217-5



9 789644 502170



شرح اعلام کشف المحجوب هجویری

تحقیق و نگارش
حسن رستمزاد منصور

۸	۲۵
۷	۱۷

اسکن شد

۶۲۹۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح اعلام کشف المحجوب هجویری

تحقیق و نگارش

حسن رستمزاد منصور



دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اردبیل

۱۳۸۳

رستمزاد منصور، حسن، ۱۳۲۹ -
شرح اعلام کشف المحجوب هجویری/ تحقیق و نگارش
حسن رستمزاد منصور - اردبیل: دانشگاه آزاد
اسلامی (اردبیل)، ۱۳۸۳.
۳۲۴ ص.

ISBN 964-95499-7-9: ۱۹۵۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
ص.ع. به انگلیسی: Hassan Rostamzad Mansour.
An explanatory guidebook on the proper names
in Hujwri's kashf-ol-mahjoub.

کتابنامه: ص. ۳۱۹ - ۳۲۲؛ همچنین به صورت
زیرنویس.

۱. هجویری، علی بن عثمان، - ۶۵۴ق. کشف
المحجوب -- فهرستها. الف. هجویری، علی بن عثمان،
- ۶۵۴ق. کشف المحجوب. ب. دانشگاه آزاد اسلامی
(اردبیل). ج. عنوان. د. عنوان: کشف المحجوب.

۲۹۷/۸۴

BP۲۸۲/۶/۵۳۵۰۷۵

۸۲-۱۵۷۷۲م

کتابخانه ملی ایران

رستمزاد منصور، حسن
شرح اعلام کشف المحجوب هجویری
ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اردبیل
مسئولین نشر: حسینعلی شیخی حصار - فرشته حاجی زاده
ویراستار: میترا طوسی
نسخه پرداز: فریبا روشنفکر
نمونه خوان: نسیم احمدزاده بیانی
صفحه آرا: شوکت برغمندی
طراحی جلد: مؤسسه کامپیوتری شمالغرب اردبیل - ۴۵۱-۲۲۴۴۵۸۲

چاپ اول: ۱۳۸۳

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ دانشگاه آزاد اسلامی

شابک: ۹۶۴-۹۵۴۹۹-۱-۹ ISBN: 964-95499-1-9

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۹۵۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

آدرس: اردبیل - میدان مصلی - دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل - صندوق پستی ۴۶۷

کد پستی ۵۶۱۴۶ - تلفن پخش: ۳۳۳۵۰۷۰ و ۳۳۳۹۰۷۰ - ۴۵۱

بسم الله الرحمن الرحيم

«ن والقلم و ما یسطرون»

سخن ناشر

بی تردید تعالی علمی و فرهنگی کشور، بازتاب میزان تفکری است که فرهیختگان در مقام عمل به منصفه ظهور می‌رسانند. در این بین، مهم‌تر و حساس‌تر از همه، رسالت عالمان و علم‌جویان است. این رسالت، همان‌گونه که در جهت پرورش استعدادهای فردی، با قرائت و مطالعه انجام می‌گیرد، برای پیشبرد اهداف اجتماعی و تعالی فرهنگی، با کتابت و مباحثه نیز محقق می‌شود.

از این رو، یکی از مسؤولیت‌های مهم مراکز فرهنگی در کنار کار تعلیم و تربیت، نشر آثار علمی است. معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اردبیل، برای ارتقای سطح علمی دانشجویان و تنویر افکار دانش‌پژوهان، به چاپ کتاب شرح اعلام کشف‌المحجوب هجویری اقدام کرده است؛ با این امید که با استمرار فعالیت‌های انتشاراتی، بتواند گامی در راه رشد و بالندگی فرهنگی بردارد.

کتاب حاضر که در زمینه کشف‌المحجوب هجویری - یکی از کتاب‌های درسی دانشگاهی در مقطع کارشناسی ارشد ادبیات فارسی - است، به روش علمی تدوین یافته، در آن خلاصه‌ای گویا از شرح زندگی افراد مندرج در کتاب ارائه شده، و علاقه‌مندان و عرفان‌پژوهان را در شناخت هرچه بهتر مندرجات کتاب، به خصوص شخصیت عارفان و مشایخ، راهنما است.

پیش از هر چیز، شایسته است از عنایات ریاست محترم دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران جنوب، استادان ارجمند و نیز از دست‌اندرکاران ویرایش، حروف‌چینی و چاپ کتاب، تقدیر و تشکر به عمل آید.

از صاحب‌نظران گرامی خواهشمند است با ارائه پیشنهاد‌های خود، در جهت اصلاح نواقص احتمالی این کتاب و تهیه مطالب مناسب متون درسی دانشگاهی، انتشارات این واحد را یاری کنند.

امید است این اثر علمی مورد استفاده استادان و دانش‌پژوهان قرار گیرد.

و من الله التوفيق و عليه التكلان
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اردبیل

فهرست مطالب*

۱۹	 پیشگفتار
۲۷	 ابراهیم ادهم
۲۹	 ابراهیم خلیل (ع)
۳۱	 ابراهیم خواص
۳۲	 ابراهیم سعد علوی
۳۲	 ابراهیم سمرقندی
۳۳	 ابراهیم شیبان
۳۳	 ابراهیم مارستانی
۳۴	 ابراهیم نخعی
۳۵	 ابن جلاء
۳۵	 ابن عباس
۳۶	 ابن عطاء
۳۷	 ابن عمر
۳۸	 ابن فوطی
۳۹	 ابن مسعود
۴۰	 ابن المعلّاء

*. تذکر: ترتیب و توالی اعلام اشخاص براساس فهرست اعلام کتاب کشف المحجوب هجویری مصحح ژوکوفسکی با مقدمه آقای دکتر قاسم انصاری تنظیم شده است و با علم و اطلاع به پاره‌ای نارسایی در ترتیب الفبایی اعلام، برای حفظ امانت، همان نظم و ترتیب مندرج در کتاب مذکور اعمال شده است.

٤٠	ابو احمد مظفر
٤١	ابو اسحاق اسفرائینی
٤٢	ابو اسحاق ابراہیم رقی
٤٣	ابو اسحاق بن شہریار کا زرونی
٤٤	ابو بکر شبلی
٤٦	ابو بکر صدیق
٤٧	ابو بکر فورک
٤٨	ابو بکر واسطی
٤٨	ابو بکر وراق
٤٩	ابو تراب نخشبی
٥٠	ابو ثور
٥١	ابو جعفر ترشیزی
٥١	ابو جعفر صیدلانی
٥١	ابو جعفر محمد بن حسین الحرمی
٥٢	ابو جعفر محمد بن علی الجوبی
٥٢	ابو جعفر المنصور
٥٣	ابو جہل ہشام
٥٤	ابو الحارث
٥٤	ابو حازم المدنی
٥٥	ابو حامد دوستان
٥٦	ابو الحسن بوشنجه
٥٦	ابو الحسن حُصری
٥٧	ابو الحسن سالبہ
٥٧	ابو الحسن نوری
٥٨	ابو الحسن بن شمعون
٥٩	ابو الحسن علی بن احمد الخرقانی
٥٩	ابو الحسن علی بن بکران الثیرازی
٦٠	ابو الحسن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع)

۶۱	ابوالحسن علی بن الاسود
۶۱	ابوالحسن علی بن محمد (بن سهل) الاصفهانی
۶۲	ابوالحسن محمد بن اسمعیل خیرالنساج
۶۲	ابوحفص عمر بن سالم التیسابوری الحداد
۶۳	ابوحلمان دمشقی
۶۴	ابوحلیم حبیب بن سلیم الراعی
۶۴	ابوصالح حمدون بن احمد بن عمارة القصّار
۶۵	ابوحمزه بغدادی
۶۶	ابوحمزه خراسانی
۶۷	ابوحنیفه نعمان بن ثابت الخزّاز کوفی
۶۸	ابوالخیر اقطع تیناتی
۶۹	ابودرداء
۷۰	ابوذر غفاری
۷۱	ابوزکریّا یحیی بن معاذ الرازی
۷۲	ابوالسّری منصور بن عمّار
۷۲	ابوسعد (سعید) قرمطی
۷۳	ابوسعید الخدری
۷۴	ابوسعید خزّاز
۷۵	ابوسعید میهنی (ابوالخیر)
۷۸	ابوسعید الهجویری
۷۹	ابوسلیمان دارانی
۸۰	ابوسلیمان داود بن نصیر الطّائی
۸۱	ابوسهل صعلوکی
۸۲	ابوطالب
۸۲	ابوطالب خزرج
۸۳	ابوطالب حرمی
۸۳	ابوطاهر حرمی
۸۴	ابوطاهر مکشوف

٨٥	ابو طلحة المالکی
٨٥	ابو العباس سمرقانی
٨٥	ابو العباس سیاری
٨٦	ابو العباس شقانی
٨٧	ابو العباس قصاب
٨٨	ابو العباس احمد بن مسروق
٨٩	ابو عبد اللہ الرحمن سلمی
٩٠	ابو عبد اللہ الایوردی
٩٠	ابو عبد اللہ احمد بن عاصم الانطاکی
٩١	ابو عبد اللہ بن احمد بن اسمعیل مغربی
٩٢	ابو عبد اللہ جنید
٩٢	ابو عبد اللہ الحسین بن علی بن ابی طالب (ع)
٩٤	ابو عبد اللہ خیاطی
٩٤	ابو عبد اللہ رودباری
٩٥	ابو عبد اللہ محمد بن الحکیم
٩٦	ابو عبد اللہ محمد بن خفیف
٩٧	ابو عبد اللہ داستانی
٩٧	ابو عبیده عامر بن عبد اللہ بن الجرّاح
٩٨	ابو عیسیٰ عویم بن ساعد
٩٩	ابو عثمان حیری
١٠٠	ابو عثمان مغربی
١٠١	ابو علاء عبد الرّحیم بن احمد سفری
١٠١	ابو علی ثقفی
١٠٢	ابو علی جوزجانی
١٠٣	ابو علی دقاق
١٠٤	ابو علی رودباری
١٠٥	ابو علی زاهر
١٠٥	ابو علی سیاه مروزی

۱۰۶	 ابو علی قرمیسنی
۱۰۶	 ابو علی شقیق بن ابراهیم الازدی البلخی
۱۰۸	 ابو علی الفضل بن محمد الفارمدی
۱۰۹	 ابو عمرو دمشقی
۱۰۹	 ابو عمرو عثمان بن عفّان
۱۱۱	 ابو عمرو قزوینی
۱۱۱	 ابو عمرو نجید
۱۱۲	 ابو الفتح بن سالبه
۱۱۲	 ابو الفضل بن اسد
۱۱۳	 ابو الفضل حسن سرخسی
۱۱۳	 ابو الفضل محمد بن حسن خُتلی
۱۱۴	 ابو قتاده
۱۱۴	 ابو القاسم حکیم
۱۱۵	 ابو القاسم سدسی
۱۱۶	 ابو القاسم قشیری
۱۱۷	 ابو القاسم کرّکانی
۱۱۹	 ابو القاسم مروزی
۱۲۰	 ابو القاسم نصر آبادی
۱۲۱	 ابو کبشه
۱۲۱	 ابو لبابه بن عبد المنذر
۱۲۱	 ابو محفوظ معروف فیروز کرخی
۱۲۲	 ابو محمد باغری (بانغزی)
۱۲۳	 ابو محمد جریری
۱۲۴	 ابو محمد جعفر بن علی بن حسین بن علی الصّادق (ع)
۱۲۵	 ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خلدی
۱۲۶	 ابو محمد عبد الله بن خبیق
۱۲۷	 ابو المرثد کناز بن حصین الغنوی
۱۲۷	 ابو مسلم

۱۲۸	ابو مسلم مروزی
۱۲۹	ابو معمر اصفهانی
۱۳۰	ابو موسی اشعری
۱۳۰	ابو نصر سراج
۱۳۲	ابو نواس
۱۳۳	ابو هریره
۱۳۴	ابو یزید بسطامی
۱۳۶	ابو الیسر کعب بن عمرو بن وهب بن معقل
۱۳۷	ابو یعقوب اقطع
۱۳۷	ابو یعقوب نهر جوزی
۱۳۸	ابو یعقوب یوسف بن حسین رازی
۱۳۹	ابو یقطان عمّار بن یاسر
۱۴۰	ابو یوسف قاضی
۱۴۱	احمد بخاری سمرقندی
۱۴۲	احمد بن ابی الحواری
۱۴۲	احمد بن حرب
۱۴۳	احمد بن حنبل
۱۴۵	احمد بن خضرویه
۱۴۶	احمد بن فاتک
۱۴۶	احمد پسر شیخ خرقان
۱۴۷	احمد حمّادی سرخسی
۱۴۷	احمد خواجه
۱۴۸	احمد نجّار سمرقندی
۱۴۸	آدم (ع)
۱۵۰	ادیب کُندی
۱۵۱	اسحق (ع)
۱۵۱	اسحق موصلی
۱۵۲	اسماعیل (ع)

۱۵۳	اسماعیل شاشی
۱۵۴	آصف برخیا
۱۵۵	افشین
۱۵۶	امّ کلثوم
۱۵۶	امیّة بن ابی الصّلت
۱۵۷	انس بن مالک
۱۵۸	اوریا
۱۵۸	اویس قرنی
۱۵۹	ایوب
۱۶۰	باب عمّ
۱۶۱	بابک
۱۶۲	برصیصا
۱۶۳	بزرجمهر
۱۶۳	بشر حافی
۱۶۵	بلال بن رباح
۱۶۵	بلعم
۱۶۶	بلقیس
۱۶۸	بندار بن الحسین
۱۶۸	بنو امیّه
۱۶۹	پادشاه تائب
۱۶۹	ثابت بن الودیعه
۱۶۹	ثعلبه
۱۷۰	ثوبان
۱۷۱	جاحظ
۱۷۲	جالوت
۱۷۳	جبرئیل
۱۷۳	جریح
۱۷۴	جمرة الحبّ

١٧٤	جنید بغدادی
١٧٥	حاتم
١٧٦	حاتم اصم
١٧٧	حارث محاسبی
١٧٨	حارثہ
١٧٩	حبیب
١٨٠	حبیب عجمی
١٨٠	حبیب راعی
١٨١	حجاج
١٨٢	حجاج بن عمرو الاسلمی
١٨٢	حذیفہ الیمانی
١٨٣	حزامی
١٨٣	حسان بن ثابت
١٨٤	حسن بصری
١٨٥	حسن مودب
١٨٦	حسن بن علی (ع)
١٨٧	حسن بن منصور حلاج
١٨٧	حسین سمنان
١٨٧	حسین بن فضل بلخی
١٨٨	حسین بن منصور حلاج
١٩٠	حفص مصیعی
١٩٠	حفصہ
١٩١	حکیم
١٩١	حمزہ
١٩٢	حوّا
١٩٣	حیان خارجہ
١٩٣	خالد بن ولید
١٩٤	خبّاب بن الارت

۱۹۴	 خضر(ع).
۱۹۵	 داوود(ع).
۱۹۶	 داوود فقیه
۱۹۷	 داوود طائی
۱۹۸	 درّاج
۱۹۹	 ذوالنون مصری
۲۰۰	 رابعه عدویّه
۲۰۰	 ربیعہ
۲۰۱	 رجاء بن حیوة
۲۰۲	 رضوان
۲۰۲	 رقّام
۲۰۳	 رویم
۲۰۴	 زایده
۲۰۴	 زرارة بن ابی اوفی
۲۰۵	 زکریّا
۲۰۶	 زکّی بن علاء
۲۰۶	 زلیخا
۲۰۷	 زهری
۲۰۸	 زید بن خطّاب
۲۰۸	 زید بن عمر
۲۰۹	 سائب بن الخلدّاد
۲۰۹	 ساره
۲۱۰	 سالار طبری
۲۱۰	 سالم بن عبد الله
۲۱۰	 سالم بن عمیر بن ثابت
۲۱۱	 سالم
۲۱۱	 سرّی سقطی
۲۱۲	 سعید بن ابی سعید عیّار

۲۱۳	سعید بن مسیب
۲۱۳	سفیان ثوری
۲۱۴	سفیان بن عیینہ
۲۱۵	سلمان فارسی
۲۱۶	سلیم راعی
۲۱۷	سلیمان (ع)
۲۱۸	سمنون المحب
۲۱۹	سهل
۲۱۹	سهل بن عبداللہ تستری
۲۲۱	سهلکی
۲۲۱	شاہ پور
۲۲۲	شافعی
۲۲۳	شاہ شجاع کرمانی
۲۲۴	شداد
۲۲۵	شریک
۲۲۵	شعیب
۲۲۶	شقیق فرج
۲۲۶	شیرین
۲۲۷	صالح مڑی
۲۲۷	صفوان بن بیضاء
۲۲۸	صہیب بن سنان
۲۲۹	طابرانی
۲۲۹	عارف
۲۲۹	عایشہ
۲۳۰	عباس بن علی
۲۳۱	عبدالرزاق صنعانی
۲۳۱	عبداللہ تستری
۲۳۲	عبداللہ بن انیس

۲۳۲	عبدالله بن بدر جهنی
۲۳۳	عبدالله بن جعفر
۲۳۳	عبدالله بن حنظله
۲۳۴	عبدالله بن رباح
۲۳۴	عبدالله بن سعد بن ابی سرح
۲۳۵	عبدالله بن عمر
۲۳۶	عبدالله بن مبارک مروزی
۲۳۷	عتبة بن غلام
۲۳۸	عتبة بن ربيع
۲۳۸	عتبة بن غزوان
۲۳۹	عتبة بن مسعود
۲۳۹	عكاشة بن المحصن
۲۴۰	علاء بن حضرمی
۲۴۱	علی نصر آبادی
۲۴۱	علی بن ابی طالب (ع)
۲۴۴	علی بن اسحق
۲۴۴	علی بن بكار
۲۴۵	علی بن بندار صیرافی
۲۴۶	علی بن حسین سیرکانی
۲۴۷	علی بن خشرم
۲۴۷	علی بن سهل اصفهانی
۲۴۸	علی بن عثمان جلابی
۲۴۹	علی بن موسی الرضا (ع)
۲۵۱	عمر بن خطاب
۲۵۲	عمر بن الشرید
۲۵۲	عمر بن عبد العزیز
۲۵۳	عمرو بن عثمان مکی
۲۵۴	عیسی بن مریم (ع)

٢٥٦	غلام خليل
٢٥٦	فارس
٢٥٧	فاطمه
٢٥٧	فاطمه (زن باب عم)
٢٥٨	فاطمه الزهراء (س)
٢٥٩	فرزدق
٢٦٠	فرعون
٢٦٠	فضل بن ربيع
٢٦١	فضيل بن عياض
٢٦٢	قاييل
٢٦٣	قارون
٢٦٤	قرن
٢٦٤	قریش
٢٦٥	قصوره بن محمد الجردیزی
٢٦٥	كتانی
٢٦٦	لييد
٢٦٧	لقمان سرخسی
٢٦٨	ليلی
٢٦٨	مالك
٢٦٩	مالك بن دينار
٢٧٠	مانی
٢٧١	متبّی
٢٧٣	مجنون
٢٧٣	محمد (ص)
٢٧٦	محمد ایلاقی
٢٧٦	محمد بن احمد المقری
٢٧٦	محمد بن الحسن
٢٧٧	محمد بن حسن علوی

۲۷۸		محمد بن خفیف
۲۷۹		محمد بن سلمه
۲۷۹		محمد بن سیرین
۲۸۰		محمد بن علی ترمذی
۲۸۲		محمد بن علی بن حسین (ع)
۲۸۳		محمد بن فضل بلخی
۲۸۴		محمد بن کعب القرظی
۲۸۴		محمد بن مسروق
۲۸۵		محمد بن واسع
۲۸۵		محمد زکریا
۲۸۶		محمد علیان نسوی
۲۸۷		محمد معشوق
۲۸۷		محمود غزنوی
۲۸۸		محمود نیشابوری
۲۸۸		مرتعش
۲۸۹		مروان
۲۹۰		مروان بن معاویه الفزاری
۲۹۰		مریم (ع)
۲۹۱		مزین کبیر
۲۹۲		مسطح بن اثاثه بن عبّاد
۲۹۲		مسعر بن کدام
۲۹۳		مسعود
۲۹۳		مسعود بن ربیع القاری
۲۹۴		مسلم مغربی
۲۹۴		مسيلمه
۲۹۵		مُصَرّ
۲۹۵		مظفّر
۲۹۶		معاذ بن حارث

۲۹۶	 معاویه
۲۹۷	 معروف کرخی
۲۹۹	 مغیره بن شعبه
۲۹۹	 مقداد بن الاسود
۳۰۰	 موسی بن عمران (ع)
۳۰۲	 میکائیل (ع)
۳۰۳	 نافع
۳۰۴	 نباجی
۳۰۴	 نضر بن حارث
۳۰۵	 نمرود
۳۰۶	 نوح (ع)
۳۰۷	 نوح عیّار
۳۰۷	 نوفل بن حیّان
۳۰۸	 وندری
۳۰۸	 هابیل
۳۰۹	 هاجر
۳۱۰	 هارون
۳۱۰	 هارون الرّشید
۳۱۱	 هرم بن حیّان
۳۱۲	 هشام بن عبدالملک
۳۱۳	 یحیی بن زکریّا (ع)
۳۱۴	 یحیی بن معاذ رازی
۳۱۵	 یعقوب (ع)
۳۱۶	 یوسف (ع)
۳۱۹	 فهرست منابع

پیشگفتار

حمد و ثنای بی‌غایت و شکر و سپاس بی‌نهایت بر آن حیّ ازلی و قیوم لم‌یزلی که حیات و وجود هر موجود رشح‌های از رشحات بحار وجود اوست. آن که بر دامن قبای بقایش گرد فنا ننشیند و آستین خلوت ماسوای او را هیچ احدی بی‌طراز عدم نبیند، چرا که «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ».

و صلوات صلوات نامیات و تحف تحیات زاکیات بر نبی مصطفی و رسول مقتفی، ریحان باغ بلاغ، سلطان جهان مازاغ، مشرق صبح صادق کبریا، و بدرقه قافله انبیا، محرم خلوت‌خانه «لی مع الله»، محرم کعبه درگاه اله، مشیر انبیا به اشارت «لَا تَعْجَبُوا»، مبشر اتقیا به بشارت «لَا تَقْطُؤْا»، رسول امین و حبیب رب العالمین که «لولاک» در شأن اوست و طاق فیروزه افلاک ایوان او، و سعادت «لعمرك» تاج او و لباس تقوا دیباج او و سدره «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى» صفت قرب و معراج او.

و درود بسیار و آفرین بی‌شمار بر ارواح مقدّس اهل بیت او که مکاشفان اسرار عالم حقیقت‌اند؛ و بر صحابه کرام او که عرفای منازل راه طریقت‌اند؛ و بر سالکان مسالک حقیقت و مقتدایان ممالک شریعت که مقتبسان انوار هدایت و عرفان‌اند.

اما بعد؛ عبدالعزیز بن محمد نسفی گوید: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ و این است معنی مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ^۱.

عرفان، در اصطلاح راه و روشی است که طالبان حق برای نیل به مطلوب و شناسایی حق برمی‌گزینند و شناسایی حق به دو طریق میسر است، یکی به طریق استدلال است از اثر به مؤثر، از فعل به صفت و از صفت به ذات که مخصوص علما است و دیگر، طریق تصفیة باطن و تخلیه سرّ از غیر و تخلیه روح که مخصوص انبیا و اولیا و عرفا است. این معرفت شهودی هیچ‌کس را جز مجذوب مطلق دست نمی‌دهد مگر به سبب طاعت و عبادت آشکار و پنهان، قلبی و روحی

۱. سجّادی، دکتر سیدجعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج سوم، چاپ اول ۱۳۶۲، تهران، شرکت مؤلفان و

مترجمان ایران، ص ۲۰۰.

و جسمی. باید گفت: علم و فلسفه «علم‌الیقین» است اما غایت عرفان چیزی جز «حق‌الیقین» نیست.

عرفان خود بر دو گونه است: عرفان عملی یعنی سیر و سلوک و وصول به فنا، و عرفان نظری یعنی بیان ضوابط و روش‌های کشف و شهود.

عارف در اصطلاح کسی است که حضرت الهی او را به مرتبه شهود ذات و اسما و صفات خود رسانیده و این مقام از طریق حال و مکاشفه بر او ظاهر شده باشد نه از طریق علم و معرفت^۱؛ بنابراین عارف، حقیقت را تنها با «سیر و سلوک» و «فنا» و «شهود» قابل وصول می‌داند.

در تعریف عرفان و عارف، اقوال مختلف در کتب متصوّف مسطور است که اشاره به همه آنها باعث اطاله مقال می‌شود. برای احتراز از تطویل، از خواجه شیراز مدد می‌گیریم که گفت:

عارف از پرتو می‌راز نهانی دانست گوهر هرکس از این لعل توانی دانست
شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هرکو ورقی خواند معانی دانست
عرضه کردم دو جهان بردل کارافتاده بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست
و اما تصوّف:

اصطلاحی است که درباره اطلاعات و تاریخ پیدایش آن در اسلام، بحث‌ها و بررسی‌های گوناگون به انجام رسیده است که شرح آنها از حوصله این گفتار بیرون است. اگر درست به حقیقت تصوّف آشنا شویم درمی‌یابیم که اولاً سخنان مشایخ هرچند به ظاهر مختلف می‌نماید، درواقع نزدیک به یکدیگر، و همگی مربوط به یک معنی و یک حقیقت است، اما اختلاف در تعبیّرات ناشی از اختلاف در احوال و مقامات و مراتب و درجات گوینده است و هرکسی از منزل خویش نشانی می‌دهد و از مقام و پایه‌ای که در آن واقع است عبارت می‌آورد.

ثانیاً سیر و سلوک روحانی را از درجه انقطاع و طلب تا مقام فنا فی‌الله، احوال و اوقات گوناگون است و سالک در هر مرحله حال و مقامی خاص دارد، چرا که مشایخ درباره تصوّف به اختلاف سخن رانده، هریک از حال و مقام خویش خبر داده‌اند.

در این ره اولیا باز از پس و پیش نشانی می‌دهند از منزل خویش
ثالثاً تصوّف از نظر فنی و علمی جهات و جنبه‌های مختلف دارد و ممکن است نظر به

هر جنبه‌ای تعریفی از تصوّف به دست دهد.

در اسرارالتوحید شیخ ابوسعید ابوالخیر چند تعریف برای تصوّف آمده است. از جمله اینکه شیخ فرموده‌اند: «تصوّف دو چیز است، یکسو نگرستن و یکسان زیستن»، و در جای دیگر همو گفته است: «إِسْتِعْمَالُ الْوَقْتِ بِمَا هُوَ أَوْلَى بِهِ». یعنی: «تصوّف به کار داشتن وقت است بدانچه شایسته‌تر و سزاوارتر باشد»، و به قول شیخ، هفتصد پیر از مشایخ در ماهیت تصوّف سخن گفته‌اند. شیخ شهاب الدّین سهروردی در کتاب عوارف المعارف به بیش از هزار مورد از اقوال مشایخ در ماهیت تصوّف اشاره کرده و افزوده‌اند: این اقوال دارای الفاظ مختلف و معانی نزدیک به یکدیگر است؛ بدیهی است که از دوره شیخ سهروردی تا امروز کلمات بی‌شمار و اقوال بسیار در باب تصوّف و ماهیت آن بر زبان عارفان و اندیشمندان جاری شده که فی الواقع همه آنان فقط یک هدف متعالی را دنبال کرده‌اند، لیکن راه‌های نیل و وصول متفاوت بوده است. حافظ این معنی را در یک بیت زرّین چنین بیان کرده است:

یک قصّه بیش نیست غم عشق و این عجب از هر زبان که می‌شنوم نامکرّر است
در مقایسه بین مفاهیم و مضامین تصوّف و عرفان می‌توان اذعان کرد که این دو چنان به هم نزدیک‌اند که تشخیص وجوه افتراق آنها کاری بس صعب می‌نماید، چرا که این دو مقوله از یک منشأ برخاسته‌اند و به یک هدف مشخص می‌پردازند.

مسلم اینکه مبحث عرفان و تصوّف به عنوان یک مکتب و جهان‌بینی با اصول و مسائل خاص خود، امری اتفاقی نیست که یک مرتبه در صحنه حیات بشری پدید آمده باشد، بلکه پیدایی آن عمری به اندازه حیات شعور و درک و نیاز بشر دارد و می‌توان گفت که زمینه اصلی پیدایش عرفان «خود» انسان است.

از آنجا که تصوّف و عرفان، جایگاهی بس رفیع در ادبیات دارد و قوالب ادب فارسی بدون آن به صدف‌هایی خالی از دردانه‌های گرانبها می‌ماند، لذا تفحص در آثار وزین و گرانسنگ عارفان بزرگ و مشایخ نامدار برای شناخت ابعاد و زوایای این مبحث ارجمند، امری ضروری است، به‌ویژه پرداختن به این مهم، برای کسانی که در تعلیم و تعلّم ادبیات فارسی اشتغال دارند، جزو وظایف اجتناب‌ناپذیر است. به دیگر سخن، تا محقّقی ادبیات عرفانی ایران را نشناسد نمی‌تواند به درستی درباره ماهیت ادب و فرهنگ قرون گذشته ما اظهار نظر کند.

در میان آثار ارزشمندی که بعد از اسلام به شناسایی و معرفی مقولات تصوّف و عرفان و تراجم احوال و ذکر اقوال و شرح حالات و درج درجات و بیان سکناات و تعریف

خصوصیات مشایخ و عرفا و اهل تصوف پرداخته‌اند، کتاب ارجمند کشف‌المحجوب هجویری از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است. چرا که مؤلف آن، دایرة‌المعارفی از تراجم شخصیت‌های عرفانی فراهم آورده است، که هنر و زیبایی سخن و نقش ادبی آن به همراه ضبط بخش عظیمی از فرهنگ غنی پانصد ساله ایران بعد از اسلام، بر نقل احوال و اقوال آنان افزوده می‌آید و اثری بدیع و جاودانی پدید می‌آورد.

کتاب کشف‌المحجوب که در واقع پرده گشای اسرار حیات و درون‌گرایی از عاشقان و شیفتگان جمال محبوب ازلی و ابدی است، جلوه گاه ایمان و ذوق و دانش بزرگمردی است که گرچه شرح کاملی از احوال وی در دست نیست، لیکن اثر عظیم، نماینده وسعت اطلاعات او در علوم قرآنی و احادیث و عرفان است و استواری انشا و شیوایی بیان آن، تبخّر مؤلف را در زبان مادری و دینی‌اش باز می‌نماید. از این رو، می‌توان آن را یکی از نوادر کتب فارسی دانست که به منزله گنجینه‌ای گرانبها، فواید علمی و ادبی و لغوی و تاریخی فراوانی را در اختیار محققان و متعلمان قرار می‌دهد.

به تعبیری دیگر، کمال نفس ناطقه قدسی هجویری، آنچنان در آفاق کلام رفیع او جلوه گر است که به سهولت می‌توان استغراق وی را در دریای جمال حق دریافت. لطافت بیان، صفای مفاهیم، تنسيق الفاظ، تنظیم عبارات و به‌طور کلی تمامت کتاب حاکی از ذوق سرشار، عواطف لطیف، احساسات رقیق، دقت نظر، وسعت مطالعات، گستردگی تتبعات و کفایت اطلاعات اوست.

هجویری در این تألیف شریف و تدوین متین، در میان شرح احوال مشایخ و عرفا، گاه آشکار و گاه نهان، ارادت خالصانه خود را به کلام وزین الهی ابراز داشته، با قلب مخلص، روح ظریف، نظر پاک، قدم صادق و قلم شیوا، چنان زیبانگاری کرده که در جای‌جای عبارات شیرین و دلنشین آن، آتش عشق به نبی اکرم ﷺ و دین حنیف اسلام شعله‌ور است.

در کشف‌المحجوب، علاوه بر زوایای حیات بزرگان، می‌توان کلمات قصار و سخنان دربار آنان را، که بیانگر طرز تلقیات و میزان معارف ذاتی و اکتسابی شخصیت‌های مزبور است، به‌وضوح دید و از شیوه نگارش آن، که گاهی سهل و ممتنع می‌نماید بهره‌ها جست.

این مرد پرشور و عاشق‌پیشه، خود از عارفان بیدار دل و اندیشمندی است که عمری را در راه گردآوری مطالب و داستان‌های زندگی مشایخ صرف کرد و با عشق وافر که به زبان فارسی داشت، دست به قلم برد، اثری بی‌مانند را خلق کرد و از خود به یادگار گذاشت.

همین امتیازات و برجستگی‌های چشمگیر، از سال‌ها پیش نظر نگارنده را به خود معطوف

و روحش را به ظرافت طبع و استغنای روح زلال آن مؤلف بزرگوار مشغول داشته بود. خداوند جهاندار و خردآفرین را سپاس می‌گویم که به فیض راهنمایی استاد معزز آقای دکتر شوقی، توفیقی نصیب این قلم کرد تا از دریای موج ادب و عرفان گوه‌رهایی ذی‌قیمت فراچنگ آورد و یکجا به ساحت صائب اندیشمندان و صاحب‌نظران عرضه بدارد.

پیش از کتاب عظیم کشف‌المحجوب، آثار بس‌گرانقدری در مقوله تعریف و تشریح مبانی و مسائل و تنویر زوایای پریچ‌وخم عالم عرفان و تصوّف و شناساندن مقام ارجمند مشایخ و عرفا، تدوین شده است. اگرچه معرفتی یک شخص معین به عنوان نخستین تنظیم‌کننده تعالیم صوّقه مشکل است، ولی می‌توان از آن‌همه، به این مختصر بسنده کرد: محمّد کلابادی (ف ۳۸۰ هـ) اثر معروف خود التّعرف را با الهام از کتاب الرّعاية لحقوق اللّٰه حارث محاسبی خلق کرد، آنگاه ابوطالب مکّی (ف ۳۸۶ هـ) قوت‌القلوب را همزمان با اللّٰمع ابونصر سراج طوسی و روضة‌العقلای ابوحاتم بستی تألیف کرد و این طریق در طبقات‌الصوّفیّه ابوعبد‌الرّحمن سلمی (ف ۴۱۲ هـ) و حلیه‌الاولیا ابونعیم اصفهانی (ف ۴۰۳ هـ) و الرّسالة‌ی قشیری (ف ۴۶۵ هـ) ادامه یافت، اما انصاف حکم می‌کند که این نکته را فرونگذاریم که کتاب شریف کشف‌المحجوب اگر از حیث مقدار و بار و حیثیت و شخصیت از آنها بالاتر و سنگین‌تر نباشد، پایین‌تر و سبک‌تر هم نیست.

درباره کتاب و مؤلف آن گرچه سخن بسیار است، لیکن در اینجا فقط به ذکر اقوالی چند از سخن‌شناسان اکتفا می‌شود، زیرا درباره شخصیت شیخ عالم عارف ابوالحسن علی‌بن عثمان‌الجلابی‌الهجوی‌الغزنوی در اثنای کلام سخن به میان آمده است، لذا تکرار آن جز اطناب سودی نخواهد داشت.

علامة فقیه، دهخدا در لغت‌نامه آورده است:

کشف‌المحجوب از مآخذ بسیار معتبر تصوّف و عرفان و از مفیدترین کتاب‌های تصوّف اسلامی است. این کتاب به خواهش ابوسعید هجویری در پاسخ پرسش‌های او تألیف شده است.^۱

دکتر قاسم انصاری در مقدمه کشف‌المحجوب می‌نویسد:

کشف‌المحجوب این اثر نفیس، نه تنها شاهکار هجویری است، بلکه از آثار بسیار ارزنده و کم‌نظیر کتب عرفانی است که در آن عصر

۱. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ماده هجویری.

تألیف شده است.^۱

استاد فقید ملک الشعراء بهار معتقد است:

این کتاب از حیث سبک بالاتر و اصیل‌تر، و به دورهٔ اوّل نزدیک‌تر است تا سایر کتب صوفیه، و می‌توان آن را یکی از کتب طراز اوّل شمرد که هرچند در قرن پنجم تألیف شده و بیش از کتب قدیم دستخوش تازی و لغت‌های آن زمان است، اما باز نمونهٔ سبک قدیم را از دست نداده و روی هم‌رفته دارای سبک کهنه است.

مرحوم بهار با اشاره به لغات مختلف و اصطلاحات متعدّد این کتاب، در بخش لغات فارسی، ۶۱ لغت اعمّ از اسم و صفت و قید و مصادر مرکب را برشمرده، و در بخش اصطلاحات و کلمات تازهٔ عربی به بیش از ۱۹۱ لغت و اصطلاح و کلمات ترکیبی و اضافه و امثالهم اشاره کرده است و در بخش موازنه و سجع، ۸ مورد و در بخش حذف افعال به قرینه، چند مورد را به‌عنوان نمونه آورده‌اند.^۲

استاد دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب دربارهٔ این کتاب می‌نویسد:

این کتاب، تا حدّی به شیوهٔ رسالهٔ قشیریه تألیف شده است و گذشته از احوال مشایخ، در عقاید صوفیه و مسائل و اقوال آنها نیز بحث می‌کند. به‌نظر می‌آید که در بین مهم‌ترین ابواب کتاب باید از بخشی یاد کرد که وی دربارهٔ فرقه‌هایی از صوفیه بحث می‌کند که در زمان وی وجود داشته‌اند. این طرز بحث در کتب سایر کسانی که راجع به احوال صوفیه و مشایخ تصوّف، کتاب تألیف کرده‌اند سابقه ندارد و حتّی از دوازده فرقه که وی از آنها صحبت می‌دارد طرز تقسیم فرقه‌های اهل مقالات را به‌خاطر می‌آورد و به هر حال بیشتر مبتنی است بر اختلاف آرای مشایخ در اصول طریقت و نه در باب فروع آن که بعدها مبنای پیدایش سلسله‌های صوفیه شد.^۳

۱. هجویری، علی‌بن عثمان. کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی با مقدّمه قاسم انصاری، تهران،

طهوری، چاپ دوم ۱۳۷۱، ص ۱۹.

۲. بهار، محمّد تقی. سبک‌شناسی، ج ۲، انتشارات کتاب‌های پرستو، چاپ سوم ۱۳۴۹، ص ۱۹۷-۱۸۷.

۳. زرّین‌کوب، دکتر عبدالحسین. جستجو در تصوّف ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۷۱ و ۷۲.

و بالأخره کریم کشاورز در معرفی این کتاب گوید:

کتاب کشف‌المحجوب قدیم‌ترین اثری است که در تصوّف به زبان فارسی نوشته شده... شیخ عطار در تذکرة‌الاولیاء مستخرجات فراوان از کشف‌المحجوب بدون ذکر مأخذ آورده است. نشر کشف‌المحجوب — با اینکه برحسب ضرورت موضوع آکنده از اصطلاحات تازی است — سلیس و ساده و فصیح می‌باشد.^۱ با جمع‌بندی نظرهای این منتقدان و محققان ارجمند، می‌توان در حق کتاب کشف‌المحجوب چنین داوری کرد:

— قدیم‌ترین اثری است که در تصوّف به زبان فارسی نوشته شده است.
— نشر آن علاوه بر آنکه آکنده از اصطلاحات تازی و ترکیبات جدید فارسی است، سلیس و ساده و فصیح نیز هست.

— این کتاب برای پژوهندگان تاریخ تصوّف در ایران ارزش بسیار دارد.
— طرز بحث مؤلف آن راجع به مشایخ تصوّف و احوال فرقه‌های صوفیه تا زمان تألیف سابقه ندارد.

— کتاب مزبور از مأخذ بسیار معتبر تصوّف و عرفان و از مفیدترین کتاب‌های تصوّف اسلامی است.

— این اثر نفیس، شاهکاری مسلم و از آثار بسیار ارزنده و کم‌نظیر کتب عرفانی است.
— ترکیبات، لغات و اصطلاحات فارسی و عربی مندرج در آن، بعدها در کتب تصوّف راه یافته و مصطلح شده است.

— کتاب از حیث سبک بالاتر و اصیل‌تر، و به دورهٔ اوّل نشر فارسی نزدیک‌تر است و نمونهٔ سبک قدیم را می‌توان در آن جست‌وجو کرد.

روزی که تصمیم به جولان در عرصهٔ این کتاب گرفتم، راستی را که به عواقب کار، صعوبت تحقیق، عدم دسترسی به منابع و مأخذ دست اوّل و معتبر، حجم کار، قلت بضاعت ادبی، نارسایی این قلم و ده‌ها مشکل دیگر که در اثنای نگارش رخ نمود، نیندیشیده بودم و همین‌که دست به کار شدم، دریافتم که متأسفانه در این باب کتب منبع و مأخذ به قدر کفایت

۱. کشاورز، کریم. هزار سال نشر پارسی، کتاب اوّل، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ

وجود ندارد. همین دریافت آغازین مرا به پذیرش این مصراع شریف از حافظ واداشت: «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»؛ لیکن چاره‌ای جز ادامه راه نبود. نکته قابل ذکر آنکه درحین تحقیق، به تعدادی اسامی مشایخ و عرفا در کتاب شریف کشف‌المحجوب برخوردم که متأسفانه در منابع و مآخذ منتخب و مورد استناد، مطلبی درباره آنها ندیدم و افراد صاحب فن نیز در این باره اظهار بی‌اطلاعی کردند. به ناچار برای تکمیل مجموعه و حفظ امانت، تمامی اسامی مشایخ و شخصیت‌های عرفانی را — چه آنها که درباره شان اطلاعات غنی وجود دارد و چه آنها که جز نامشان باقی نیست — به ترتیب حروف الفبا ذکر کردم تا اگر عمری باقی بود و توفیق حق رفیق شد، بعدها بر این مجموعه افزوده آید.

برای اجتناب از تطویل و قید ارجاعات متعدّد در متن، روش نقل به مفهوم را رعایت کرده‌ام و اگر جایی نقل عین عبارت لازم بود، آن را داخل گیومه قرار داده، منابعی را که در نوشتن متن از آن بهره جسته و یا چشمزدی بدان‌ها داشته‌ام، در ذیل متن با عنوان «منابع» قید کرده‌ام.

در پایان، نگارنده به‌خاطر اشتباهات و نارسایی‌های موجود، امید غمض عین و از اصحاب تتبع و تدبّر استدعای تذکر دارد تا ان شاء الله افزونی‌های بی‌مورد پیراسته و کاستی‌های از قلم افتاده آراسته گردد.

ابراهیم ادهم

ابو اسحاق ابراهیم بن ادهم بن منصور بن یزید بن جابر (عامر بن اسحاق) تمیمی عجلی از قدمای صوفیه و از عرفا و زهاد سده دوم هجری قمری است. وی ملک زاده و امیر بلخ بود. ماجرای توبه‌ای که او را به زندگی زاهدانه کشانید، در روایات صوفیه به صورت‌های گوناگون نقل شده است. بنابر یک روایت که قشیری و هجویری در آن متفق‌القولند، وی روزی به شکار بیرون آمده بود، به دنبال روباهی، خرگوشی یا آهوئی اسب می‌تاخت. ناگهان آوازی به گوشش رسید که: تو را از بهر این آفریده‌اند یا تو را به این فرموده‌اند؟ همین تنبیه غیبی را که صدای هاتف یا حتی یادآوری خضر و تجسم آن بود، موجب ترک و توبه وی شمرده‌اند.

روایت دیگر آن است که کلاباذی می‌گوید: وی در مقابل خانه‌اش بر در دکانی نشسته بود. مردی با جامه شتربانان آمد و خواست به خانه او رود. گفتند: کجا می‌روی؟ گفت: بدین رباط. گفتند: این رباط نیست، سرای ابراهیم ادهم است. مرد گفت: ابراهیم این سرا از که یافت؟ گفتند: از پدرش. گفت: پدرش از که یافت؟ گفتند: از پدرش. گفت: آیا رباط جز این است که یکی بیاید و یکی برود؟ ابراهیم این سخن شنید و در دل او کار کرد و بر پی او رفت و گویند که آن شخص خضر بوده است.

این داستان و داستان‌های دیگری که درباره او نقل شده است، همه بیانگر اشتها و تشخص او قبل از رویکرد به طریق ریاضت و تزهّد است.

بعضی مستشرقان از جمله ماسینیون، داستان آغاز کار او را متأثر از زندگی بودا دانسته‌اند. عطار می‌گوید: وی پس از ترک بلخ به نیشابور رفت و نه سال در غاری مسکن گزید. روزهای پنج‌شنبه از غار بیرون می‌رفت و پشته‌هایم جمع کرده، آن را در نیشابور می‌فروخت و نماز جمعه می‌گزارد... و به غار باز می‌گشت.

ابراهیم از نیشابور به عراق و از آنجا به حجاز رفت و با سفیان ثوری صحبت داشت و با فضیل عیاض به شام رفت. به گفته هجویری: وی شاگرد ابوحنیفه بود و ابوحنیفه او را سیدنا خطاب می‌کرد و جنید او را مفاتیح‌العلوم لقب داده بود. وی علاوه بر ثوری و عیاض با سهل بن ابراهیم و ابویوسف غسولی نیز صحبت داشت و جامی می‌گوید: ابراهیم ادهم، علی بگار، حذیفه مرعشی و سلم خواص، یاران یکدیگر بودند و با هم متفق شدند که هیچ چیز نخوریم مگر که دانیم از حلال است و چون از یافتن حلال بی‌شبهه در ماندند، اندک خوری پیش گرفتند.

ابراهیم ادهم در جنگ با رومیان بیمار شد و درگذشت. وفات او را در سال ۱۶۱ هجری قمری و مدفن او را در سوقین، از قلعه‌های روم ذکر کرده‌اند. پدر ابراهیم اهل علم و محدث بوده است و خود وی را نیز از شمار محدثان ذکر کرده، راویان حدیث، احادیثی از او نقل کرده‌اند؛ ولی ظاهراً در اواخر عمر، نقل و روایت حدیث را رها کرده است. از قول او آورده‌اند که گفت: سه چیز مرا از این کار (از کار روایت و حدیث‌گویی) بازداشت: یکی شکر نعمت، دیگر استغفار از معصیت، سه‌دیگر آماده‌شدن برای مرگ.

علاوه بر سلسله ادهمی که منتسب به اوست، سلسله چشتیه نیز شجره طریقت خود را از طریق شیخ ابواسحاق چشتی، به سلسله ادهمی و ابراهیم ادهم می‌رسانند و سلاطین فاروقیه دکن با جعل نسب‌نامه‌ای، نسل خود را از طریق او به عمر بن خطاب می‌پیوندند.

اهمیت ابراهیم ادهم در تاریخ تصوف اسلامی، بیشتر از جهت سهمی است که وی در تحول زهد و تقوا و عبادت اولیه اسلامی، به ریاضات و مجاهدات و افکار صوفیانه دوره‌های بعد داشته است. مخالفت او با نفس و پرهیزش از شهرت و گریزان‌بودنش از اقبال مردم، اعمال ملامتیه را به یاد می‌آورد و روش وی در ایثار و انفاق در حق اصحاب و همراهان، به روش و سیرت جوانمردان و عیاران بی‌شبهت نیست. به‌طور کلی راه و روش او در تصوف، زهد و عبادت، ریاضت و مجاهدت، ذم دنیا و گریز از خواسته‌های دنیوی است، و پرهیز از هر چیز که انسان را از یاد خدا و عبادت دور کند، محور و مرکز اقوال و افکار اوست.

از سخنان اوست: « درجهٔ صلحا کسی باید که ابواب محنت و فقر و جهد بر خود گشاده گرداند و درهای نعمت و عزّ و کسالت ببندد.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمهٔ رسالهٔ قشیریّه، ص ۲۵ تا ۲۶.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۲۸ تا ۱۳۰.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۶۸ تا ۷۲.
۴. مستملی بخاری، اسماعیل، شرح تعرّف، ربع اوّل، ص ۲۰۲.
۵. عطّار، فریدالدّین، تذکرة الاولیاء، ص ۱۰۲ تا ۱۲۷.
۶. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۳۳ تا ۶۳۵.
۷. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۷ تا ۳۸.
۸. معصوم شیرازی، محمّد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۰۹ تا ۱۳۱.
۹. زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۳۱ تا ۳۵.
۱۰. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۴۰۳ تا ۴۰۷.

ابراهیم خلیل (ع)

ابراهیم در لغت عبری، پدر عالی معنی دارد. در تورات به صورت ابرام که بعدها ابراهام یعنی پدر جماعت بسیار موسوم شد، آمده است. وی نیای بزرگ عرب از طریق پسرش اسماعیل و جدّ اعلای بنی اسرائیل از طریق پسر دیگرش اسحاق است. پدرش ترح یا تارح از نسل سام بن نوح بود که برادر ناحور و حاران است. ابراهیم (ع) تقریباً در سال ۱۹۹۶ قبل از میلاد در شهر اور کلدانیان به دنیا آمد. قرآن (انعام / ۷۴) نام پدر او را آزر ذکر کرده است. لقب خلیل در عهد عتیق چندین بار ذکر شده است. اعراب تا امروز لقب خلیل را به ابراهیم و بر حبرون که مسکن او بوده است، اطلاق می کنند. در قرآن (نسا / ۱۲۵) این لقب بدین صورت ذکر شده است: «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا». در مجموع در قرآن ۶۹ مرتبه، در ۲۵ سوره از ابراهیم یاد شده، سوره ای نیز به نام او موسوم است.

براساس منابع اسلامی، فرمانروای معاصر ابراهیم — این دومین پیامبر اولوالعزم — نمرود بن کوش بود. غیبگویان او را از تولّد پسری که تخت او را واژگون خواهد کرد خبر

دادند (قس : فریدون، موسی).

ابراهیم علی رغم کوشش نمرود در به قتل رساندن فرزندان ذکور، در خانه پدر به دنیا آمد. از بیم نمرود، او را به مدت سه سال در غاری مخفی نگه داشتند. ابراهیم سرانجام از جانب خدا مأمور هدایت نمرود و قوم او شد. نخست مسئله شکستن بت‌ها و بعد محاجّه با نمرود و بالأخره به آتش انداخته شدن ابراهیم (قس : سیاوش، ور) به وسیله نمرود در کتب قید شده است. علاوه بر آن، واقعه مهاجرت حضرت ابراهیم و ازدواج او با سارا، دختر فرمانروای حرّان را ذکر کرده‌اند. پس از گذشت مدت زمانی، ابراهیم از بی‌فرزندى به درگاه خدا نالید و ساره کنیز خود هاجر مصری را به زنی به ابراهیم داد. پس از آن، تولّد اسماعیل از هاجر و به دنبال آن تولّد اسحاق از سارا، بعد مهاجرت هاجر و اسماعیل و فرود آمدن آنها در محلی که امروز مسجد الحرام نام دارد، مسئله مقام ابراهیم و بازسازی خانه کعبه به کمک اسماعیل — که اوّل بار آن را حضرت آدم بنا کرده بود — بعد ماجرای قربانی کردن فرزند — که به روایت تورات این فرزند اسحاق بود و در روایات اسلامی ذبیح اسماعیل است — و زنده کردن مرغان، از جمله مسائلی است که در زندگی حضرت ابراهیم شایان ذکر است. نیز از کتب آسمانی ده صُحف به او نازل شد و او اوّل کسی است که سپیدی به موی و ریش او درآمد و نیز مسواک کرد و ناخن پیراست.

داستان ابراهیم به عنوان پیامبری پاکباز و بت شکن و آتش گذار، که با شرک نبرد کرد و زورمندان را به چیزی نگرفت و دینش به صفت حنیف متّصف شد، در ادبیات فارسی تجلّی بارز یافته است.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۸ تا ۳۱.
۲. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدّس، ص ۴ تا ۶.
۳. خزائلی، دکتر محمّد، اعلام قرآن، ص ۶۱ تا ۷۶.
۴. یاحقّی، دکتر محمّدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۵۹ تا ۶۱.
۵. پورخالقی، مه‌دخت، فرهنگ قصّه‌های پیامبران، ص ۷۵ تا ۹۶.
۶. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۴۹۷ تا ۵۰۷.

ابراهیم خَواص

ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن اسماعیل از عرفای بزرگ قرن سوم هجری و از اقران جنید و نوری بود. اصل وی را از بغداد نوشته‌اند. جامی می‌گوید: پدر وی از اهل آمل بوده است و به قولی از مردم سامرا بوده که در ری اقامت داشته است. بدان جهت وی را خَواص می‌گفتند که زنبیل می‌بافت و با فروش آن زندگانی می‌کرد. بسیار سفر می‌کرد و بادیه به توکل می‌پیمود. وی به علّت درد شکم در مسجد جامع شهر ری وفات یافت و یوسف بن حسین رازی وی را غسل داد و دفن کرد. وفات وی به سال ۲۹۱ هجری و قبر وی در زیر حصار طبرک در شهر ری است.

ابراهیم علاوه بر جنید و نوری، مدتی نیز با ابو عبدالله مغربی مصاحبت داشته است. نسبت او را در طریقت به سَرّی سَقَطی رسانده‌اند. خَواص، استاد جعفر خلّدی و سیروانی مهین و ابوالحسن علوی بود. وی در تجرید و توکل شأنی عظیم و منزلی رفیع داشت و علاوه بر آن، صاحب تصنیف در معاملات و حقایق بود. خواجه عبدالله انصاری می‌گوید که کتاب اعتقاد او را دیده است. اشعاری نیز از او نقل کرده‌اند و گفتار او در باب توکل زینت بخش کتاب‌های متصوّفه است.

هجویری می‌گوید: «از وی پرسیدند که از عجایب چه دیدی؟ گفت: عجایب بسیار دیدم اما هیچ از آن عجب‌تر نبود که خضر پیامبر از من اندر خواست تا با من صحبت دارد. من اجابت نکردم. گفتند: چرا؟ گفت: نه از آنکه رفیق می‌بهرت از وی طلب کردم و لیکن ترسیدم که بدون حقّ بر وی اعتماد کنم و صحبت وی توکل مرا زیان دارد و به نافله از نماز باز مانم.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریّه، ص ۶۵ تا ۶۶.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۹۳ تا ۱۹۴.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۹۹ تا ۶۰۹.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۳۸ تا ۱۴۰.
۵. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۰۹.

ابراهیم سعد علوی

ابو اسحاق ابراهیم بن سعد علوی از نسل حضرت حسن بن علی (ع) و یکی از قدما و بزرگان مشایخ بغداد بود که به شام رفته در آنجا متوطن شد. وی چون ابراهیم ادهم صاحب کرامات ظاهر بود. ابراهیم استاد ابو الحارث اولاسی است. هجویری بنا به یک حکایت می گوید: «بو سعید خزاز با ابراهیم سعد علوی بر لب دریا با خضر ملاقات کرده، از وی سؤالی پرسیده اند.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۸۸.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۸۱.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۹.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ابراهیم سمرقندی

ابواللّٰث نصر بن محمد بن احمد بن ابراهیم سمرقندی ملقب و مشهور به امام الهدی، یکی از فقهای بزرگ حنفی و از زهاد بزرگ قرن چهارم هجری است. هجویری تنها یک بار از وی نام برده، گفته است: «سمرقندی، مرید ابوعلی حسن بن علی جرجانی بود». در دیگر کتب مربوط به متصوفه ذکر او نیست. زرکلی می گوید: سمرقندی دارای تصانیف گرانمایی است که مهم ترین آنها تفسیر القرآن نام دارد که اجزای پراکنده ای از آن باقی است و جزء اخیرش با تفسیر سورة الحاقه آغاز می شود.

آثار دیگر او عبارت اند از: مقدمه، شرح جامع الصغیر، شرعة الاسلام در فقه، کتاب بستان العارفین که به بستان معروف است، قرة العیون و مفرح قلب المحزون در تصوف، تنبیه الغافلین و فضائل رمضان در پند و موعظه، عیون المسائل در فتوا، دقایق الاخبار فی بیان اهل الجنة و احوال النار در ترجمه حال و مختلف الروایه در بیان اختلاف بین ابوحنیفه، مالک و شافعی.

وفات وی را در سال ۳۷۳ هجری قمری نوشته اند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۶.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۸، ص ۳۴۸ تا ۳۴۹.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه...

ابراهیم شبیان

ابراهیم بن شبیان قمریسینی که کنیتش ابواسحاق است، از مردم جبل و از شاگردان ابو عبدالله مغربی بود. وی با ابراهیم خوّاص معاصر بود و به گفته هجویری: هر دو از مریدان ابو عبدالله مغربی بودند. وی در ورع و تقوا معروف بود، و سخنان بسیاری از وی راجع به تصوّف نقل شده است. جامی وفات وی را به سال ۳۳۷ هجری و از طبقه رابعه قید کرده است.

عبدالله منازل در حقّ او گفته است: حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَأَهْلِ الْإِدَابِ وَالْمُعَامِلَاتِ. از سخنان اوست: «سفله آن بود که در خدای عزّ و جلّ عاصی شود. شرف در تواضع است و عزّ در تقوا و آزادی در قناعت.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریّه، ص ۷۶ - ۷۷.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۵ و ۳۱۶.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۱۳ - ۲۱۵.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۲۰.

ابراهیم مارستانی

ابواسحاق ابراهیم بن احمد مارستانی از مشایخ صوفیه و از معاصران جنید است. می گویند اصلش از بغداد است. ابو محمد جریری عارف معروف قرن چهارم هجری و جانشین جنید بغدادی، از او روایت کرده است. جامی در نفحات الانس می گوید: ابوالعبّاس بن عطا الادمیّ شاگرد وی بوده است و هجویری در کشف المحجوب تنها یک بار از این شخص به هنگام صحبت از ابوالعبّاس الادمیّ نام برده است.

قشیری گوید: «ابراهیم مارستانی را پرسیدند از حرکت به وقت سماع. گفت: شنیده‌ام که موسی علیه السلام اندر بنی اسرائیل قصه می‌گفت. یکی برخاست و پیراهن بدرید. خدای تعالی وحی فرستاد به موسی (ع) که گو: دل بدر برای من، نه جامه.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریته، ص ۶۲۹.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۸.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۴۳ و ۷۳۵.

ابراهیم نخعی

ابو عمران بن یزید (متوفی ۹۶ هجری) متکلم، فقیه، محدث و از حافظان بنام حدیث است. نام و نسب کامل او ابراهیم بن یزید بن قیس بن اسعد نخعی کوفی است. گفته‌اند که وی اعور بوده و بدین جهت ابراهیم اعور نیز خوانده شده است. وی را به پارسایی، علم، حکمت و دینداری ستوده، گفته‌اند که با سادگی می‌زیست.

ابراهیم در روزگار فرمانروایی حجاج بن یوسف در کوفه می‌زیست و او را به سبب ستمکاری و خشونت شدیدش سخت نکوهش می‌کرد. حجاج بر او خشم گرفت و او ناگزیر در خانه‌ای پنهان شد؛ در همین احوال حجاج درگذشت. با اینکه ابراهیم چهار ماه پس از مرگ حجاج درگذشت، گویا همچنان در خفا می‌زیست.

عده‌ای او را سنی مذهب می‌دانند اما برخی از رجال شناسان شیعی احتمال می‌دهند که او بر مذهب شیعه بوده است.

قشیری گوید: «ابراهیم النخعی ستوری به اجارت فرستاد، تازیانه از دست وی بیفتاد. فرود آمد و ستور بیست و بازگشت و تازیانه بستند. گفتند: اگر به ستور بازگشتی؟ گفت: من به کرا از آن سو شده‌ام نه از این سو.»

منابع

۱. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۴۸ - ۵۴۶، نقل به تلخیص.
۲. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریته، ص ۱۷۲.

ابن جلاء

ابو عبدالله احمد بن یحیی جلاء از صوفیان نامدار شام است. خود او درباره شهرت پدرش به جلاء گفته است: «پدرم زنگ از آهن نمی زدود بلکه با سخنان خود زنگ گناهان از دل ها پاک می کرد و این لقب را ذوالنون به وی داده است.»

پدرش از مشایخ تصوّف بود و با بشر حافی، معروف کرخی، سرّی سقّطی و ذوالنون مصری ارتباط داشت. از این رو ابن جلاء از اوان جوانی با بزرگان طریقت آشنا بوده است. وی در حدود ۲۲۷ هجری در بغداد به دنیا آمد و بعد به رمله و دمشق رفت و در آنجا مقیم شد. استاد او در طریقت ابوتراب نخشی بود و محمد بن حسن یقطینی، محمد بن سلیمان لبّاد و ابوبکر محمد بن داوود دقّی را در شمار شاگردان و مریدان او ذکر کرده اند. قشیری می گوید: «گفته اند که اندر دنیا سه مردند که ایشان را چهارم نیست. ابو عثمان به نشابور، جنید به بغداد و ابو عبدالله بن جلاء به شام.»

از سخنان اوست: «هرکه مدح و ذمّ پیش او یکسان باشد او زاهد بود و هرکه بر فرایض قیام نماید به اوّل وقت، عابد بود و هرکه افعال، همه از خدای بیند موحد بود.»

منابع

۱. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲ - ۲۴۱.
۲. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۵۳.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ج ۲ ص ۵۴.

ابن عبّاس

عبدالله بن عبّاس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، مکتبی به ابن عبّاس هنگامی که مسلمین و بنی هاشم سه سال قبل از هجرت در شعب ابی طالب محصور بودند، به دنیا آمد.

مادرش لبابه بنت حارث، و حارث هم پسر عمّ رسول اکرم (ص) بود. با اینکه هنگام رحلت حضرت پیامبر (ص) عبّاس جوانی سیزده ساله بود ولی با این همه احادیث زیادی به او نسبت می دهند. در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) با او به عراق رفت و در جنگ صفین حاضر بود و بعد از آن حکومت بصره به وی تفویض شد. قبل از شهادت علی (ع) از عراق به طائف رفت و تا زمان مرگ (۶۸ هجری) در آنجا بود. گفته اند: در

سال ۴۹ هجری وی با ابویوب انصاری به معیت یزید بن معاویه به غزای روم رفت. او فرزند بزرگ پدر بود و خلفای عباسی از نسل او هستند. کتاب تفسیری نیز به عبدالله بن عباس منسوب است.

هجویری تنها در سه مورد به هنگام نقل حدیث از وی نام برده است (۹۷-۴۲۹-۴۵۸). «کَمَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ: لَا شَيْءَ أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ نَوْمِ الْعَاصِي فَإِذَا نَامَ الْعَاصِي يَقُولُ مَتَى يَنْتَبِهُ وَ يَقُومُ حَتَّى يَعِصِيَ اللَّهَ». هیچ چیز بر شیطان سخت تر از خواب گناهکار نیست، هنگامی که گناهکار به خواب رود شیطان گوید چه وقت بیدار شود و برای نافرمانی از خدا برخیزد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۵۸.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ابن عطاء

ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل آدمی بغدادی معروف به ابن عطا، عارف، شاعر، مفسر و محدث حنبلی و از مشایخ بزرگ و صوفیان معروف قرن چهارم هجری بود. در جوانی به فراگیری حدیث پرداخت و در تفسیر و قرائت استاد بود. گویند که وی هر روز ختم قرآن می کرد. هجویری از دو ختم قرآن ابن عطا در شبانه روز سخن گفته است. بعدها که به عرفان روی آورد به مطالعه دقیق در معانی آیات قرآنی و تحقیق در مضامین آنها پرداخت.

وی از یاران جنید و از شاگردان ابراهیم مارستانی است. ابوسعید خزاز وی را بسیار تکریم می کرد و جز وی کسی را در تصوف مسلّم نمی داشت. گویند که با حلاج ارتباط و مکاتبه داشته و احتمالاً کتاب طواسبین حلاج را وی از خطر نابودی حفظ کرده است و سرانجام به خاطر دفاع از نظریه «عین الجمع» حلاج، محاکمه و کشته شده است. جامی در مورد کشته شدن او می گوید: وقتی که حامد وزیر از ابن عطا درباره حلاج پرسید، وی بی محابا وزیر را به فساد و کشتار مردم متهم کرد. حامد نیز برآشفست و دستور داد «که دندان وی یکان یکان می کنند و به سر وی فرو می بردند». مرگ وی به سال ۳۱۱ هجری اتفاق افتاد.

مباحثات او درباره مسائل مختلف با بزرگان عرفا از ویژگی‌های خاص اوست. وی در سخنان خود به طرح مطالبی پرداخته است که بعدها از اصول مهم عرفان نظری به شمار آمد؛ از آن جمله موضوع تجلی است، و آنچه بر تمام دیدگاه‌های عرفانی ابن عطا تأثیر نهاده، موضوع ابتلاء و پذیرفتن بلا است.

به گمان ابن عطا: «تنها کسانی شایسته قرب الهی توانند بود که خداوند آنان را به انواع بلاها آزموده باشد و آنان نیز بلای الهی را به جان خریده باشند. چنین کسانی همانا اولیا و انبیا هستند».

ابن عطا را می‌توان از سرآمدان مکتب تصوّف بغداد خواند. مکتبی که با سرّی سَقَطی آغاز شد، با جنید و حلاج به اوج خود رسید و با شبلی تقریباً پایان یافت. وی از نخستین کسانی بود که به تفسیر عرفانی قرآن پرداخت و معروف‌ترین اثر او کتاب فی فهم القرآن است که بیشتر به تفسیر ابن عطا معروف است. کتاب دیگری به نام عُودَةُ الصِّفَاتِ و بَدْءُهَا را به وی نسبت می‌دهند که ظاهراً از میان رفته است.

از سخنان اوست: «هر که خویشتن به آداب سنّت آراسته دارد، دل وی را خدای عزّ و جلّ به معرفت منور گرداند و هیچ مقام نیست برتر از مقام متابعت دوست اندر فرمان‌ها و افعال و اخلاق او».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریته، ص ۶۵.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵۱۳.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۹۶-۴۸۸.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۴۴-۱۴۳.
۵. زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۱۴۶-۱۴۴.
۶. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۰۷-۳۰۲، نقل به تلخیص.

ابن عمر

ابو عبدالرحمن عبدالله بن عمر بن خطاب العدوی، صحابی و از معززترین خانواده‌های قریش در جاهلیت بود. در سال ۱۰ قبل از هجرت به دنیا آمد و در کودکی اسلام آورد. با پدر خود به مدینه هجرت کرد و در فتح مکه حاضر بود. مدت شش سال در اسلام فتوا

داد. پس از قتل عثمان گروهی نزد وی آمدند که با او به خلافت بیعت کنند؛ وی نپذیرفت. دو بار در جنگ افریقا شرکت کرد؛ نخست به همراهی ابی سرح و بار دوم با معاویه بن حدیج در سال ۳۴ هجری. در اواخر عمر بینایی اش را از دست داد. وی آخرین کس از صحابه است که در مکه وفات یافت و به هنگام مرگ ۸۴ سال داشت. وفات او را ابن خلکان ۶۳ و زرکلی و مستوفی ۷۳ هجری نوشته‌اند. در کتاب‌های حدیث ۲۶۳۰ حدیث از وی نقل شده است.

منابع

۱. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۳۶.
۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۳۴ تا ۲۳۷.
۳. زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۴، ص ۲۴۶.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه.

ابن فوطی

در کتاب کشف المحجوب و ترجمه رساله قشیریته، رقی از دراج روایت می‌کند که او گفت: «من با ابن الفوطی بر لب دجله می‌رفتم...» و با در نظر گرفتن اینکه دراج از خادمان ابراهیم خواص است و با ابو عمرو دمشقی و با ابو عمران مزین رازی مصاحبت داشته است و در سال ۳۲۰ هجری درگذشته، می‌توان گفت که ابن الفوطی از صوفیان قرن چهارم بوده است.

غیر از این در منابع مورد استناد ما مطلبی درباره ابن الفوطی به نظر نرسید. (لازم به ذکر است که «ابن الفوطی معروف به ابن صابونی صاحب آثار عدیده در علوم مختلف در قرن هفتم و هشتم هجری»، با در نظر گرفتن تاریخ نگارش کتاب کشف المحجوب و تاریخ زندگی او، غیر از ابن الفوطی مذکور در کشف المحجوب است.)

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵۳۳.
۲. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریته، ص ۶۱۳.

ابن مسعود

ابو عبد الرحمن عبد الله بن مسعود بن غافل (متوفی ۳۲ یا ۳۳ قمری) از اصحاب مشهور پیامبر (ص) و اصل او از بنی هذیل بود، اما چون پدرش در جاهلیت با نام حلیف بنی زهره مشهور شده بود، نام او نیز بعدها به حلیف بنی زهره شهرت یافت، همچنین وی را به سبب آنکه مادرش نیز از صحابه بود، ابن ام عبد می خواندند.

او از نخستین کسانی است که اسلام آورد و به گفته خود ششمین مسلمان بوده و نخستین کسی است که بعد از پیامبر (ص)، قرآن را با صدای بلند بر مشرکان خواند و آزار دید و همچنین از نخستین گروه مهاجران به حبشه بود. وی در جنگ بدر شرکت کرد و ابو جهل را به قتل رساند. و از معدود کسانی بود که در جنگ احد از پیامبر (ص) جدا نشد. از زندگی وی بعد از رحلت پیامبر (ص) اطلاع روشنی در دست نیست. در زمان عثمان به سبب حضور در تدفین و نماز بر پیکر ابوذر در ربنده، مورد خشم عثمان واقع شد و به قولی به دستور وی، ابن مسعود را از مسجد بیرون، و عطای او را از بیت المال قطع کردند و حق خروج از مدینه به او ندادند تا اینکه دو سال قبل از قتل عثمان در مدینه درگذشت.

ابن مسعود در بسیاری از مناسبت های نزول قرآن شخصاً حضور داشت و به گفته خودش افزون بر ۷۰ سورة قرآن را از زبان پیامبر (ص) فرا گرفته بود و از زمان پیامبر (ص) به تعلیم قرآن می پرداخت. وی یکی از چهار نفری بود که پیامبر (ص) فرا گرفتن قرآن را از آنان توصیه کرده بود. سال ها قرائت ابن مسعود مورد توجه بود و بر اساس آنچه در منابع آمده است، ابن مسعود آیات قرآن را از حافظه بر شاگردان املا می کرد و آنان قرائت او را در مصاحفی می نوشتند که در جریان گردآوری قرآن توسط عثمان از نسخه ای به نام « مصحف ابن مسعود » سخن به میان آمده که مورد توجه قرار نگرفته است.

ابن مسعود در تفسیر، حدیث و فقه از سرآمدان و بزرگان به شمار می رود و اقوال او در این موارد مورد استناد است. وی در نزد اهل سنت یکی از بزرگان صحابه شمرده می شود و در بسیاری از آثار امامیه روایات وی مورد توجه قرار گرفته است. به ویژه حدیث مشهور «نقباء اثنا عشر» (عن النبی (ص): إِنَّهُ نَصَّ عَلَى أَنَّ الْأَئِمَّةَ أَوْ الْخُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِهِ إِثْنِي عَشَرَ) که در اثبات امامت ۱۲ امام (ع) مورد استناد واقع شده بسیار حائز اهمیت است. شایان ذکر است که اباضیان خود را به وی متسبب می کردند و « مصحف

ابن مسعود « را اساس می دانستند.

از سخنان اوست: « هیچ چیز نیست سزاوارتر به درازی اندر حبس، از زمان.»

منابع

۱. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۶۱۸ - ۶۱۳، نقل به تلخیص.

۲. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۱۸۵.

ابن المعلّاء

ابن معلّاء از درویشان و عیاران قرن پنجم هجری، و از معاصران هجویری در منطقه شام است. وی درباره ابن معلّاء در کتاب کشف المحجوب می نویسد: « وقتی، من از دمشق با درویشی قصد زیارت ابن المعلّاء کردم و وی به روستای رمله می بود. اندر راه با یکدیگر گفتیم که هریکی را با خویشان واقعه ای که داریم اندیشه باید کرد تا آن پیر از باطن ما را خبر دهد و واقعه ما حل شود. من با خود گفتم: مرا از وی اشعار و مناجات حسین بن منصور باید. آن دیگری گفت: مرا دعایی باید تا طحالهم بشود. و آن دیگری گفت: مرا حلّوای صابونی باید. چون به نزدیک وی رسیدیم فرموده بود تا جزوی نبشته بودند از مناجات حسین منصور، پیش من نهاد و دست بر شکم آن درویش مالید؛ طحال از وی بشد. و آن دیگری را گفت: حلّوای صابونی غذاء عوانان بود و تو لباس اولیای خدا داری. لباس اولیا با مطالب عوانان راست نیاید؛ از دو یکی اختیار کن!»

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۴۷ تا ۴۴۸.

ابو احمد مظفر

مظفر بن احمد بن حمدان نوقانی که کنیتش ابو احمد است، از عرفای قرن پنجم هجری و از اقران ابوسعید ابی الخیر است که در چند جا به مناسبت در کتاب اسرار التوحید از او به عنوان استاد ابو احمد یاد شده است. از متن کشف المحجوب چنین مستفاد می شود که هجویری با وی ملاقات داشته است: « روزی من به نزدیک وی بودم و یکی از مدعیان نیشابور به نزدیک وی بود؛ می گفت اندر میان عبارتش که: فانی شود آنگاه که باقی

شود. خواجه مظفر گفت که بر فنا چگونه بقا صورت گیرد که فنا عبارت از نیستی بود و بقا اشارت به هستی...؟! و علی بن عثمان الجلابی گوید که من عبارت آن خواجه به عین یاد نداشتم اما... از این مطلب معلوم می شود که هجویری مظفر حمدان را دیده است. وی در فنا و بقا عباراتی عالی دارد.

هجویری از زبان بوسعید نقل می کند که گفت « ما را به درگاه از راه بندگی بردند و شیخ مظفر را از راه خداوندی. یعنی ما به مجاهدت، مشاهدت یافتیم، وی از مشاهدت به مجاهدت آمد». از عبارات فوق چنین برمی آید که ابو احمد مظفر از مجددین سالک بوده است. جامی در نفحات می گوید:

« روزی خواجه مظفر در نوقان می گفت: که کار ما با شیخ ابوسعید همچنان است که پیمانه ای ارزن، یک دانه شیخ ابوسعید است و باقی من. یکی از مریدان شیخ آنجا حاضر بود. از سرگرمی برخاست و پای افزار کرد و پیش شیخ آمد و آنچه از خواجه مظفر شنیده بود بگفت. شیخ گفت: برو و خواجه مظفر را بگو که آن یکی هم تویی ما هیچ چیز نیستیم.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۳ - ۲۱۲.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۱۳.
۳. منور، محمد، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۷۲۴.

ابواسحاق اسفراینی

ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن مهران، در علوم فقهی مجتهد و متبحر و در عبادت کوشا و پرهیزگار و خویشان دار بود. وی در عراق به کسب علم پرداخت و به اسفراین برگشت؛ ولی پس از مدتی به اصرار نیشابوریان به نیشابور رفت. او در فقه و کلام از سرآمدان روزگار بود. گفته اند که ابواسحاق، باقلانی و ابن فورک با تلاش خود مذهب کلامی ابوالحسن اشعری را استحکام بخشیدند. مناظره ای کوتاه از وی با قاضی عبدالجبار معتزلی درباره مشیت الهی و معصیت بندگان در طبقات سبکی نقل شده که در آن قاضی عبدالجبار مجاب می شود.

ابوالقاسم قشیری با وی رابطه داشته است و در کتابش وی را با لفظ استاد یاد می کند.

هجویری در کشف المحجوب به هنگام بحث از ولایت می‌گوید: «از متکلمان، همچنان استاد ابواسحق اسفراینی و جماعتی از متقدمان برآند که ولی، خود را شناسد که ولی است.»

وی احتمالاً در عاشورای سال ۴۱۸ هجری در نیشابور درگذشت و در مقبره حیره به خاک سپرده شد؛ ولی پس از سه روز پسرش پیکر او را به اسفراین انتقال داد. آثار فراوانی از وی نقل می‌کنند که از آن جمله کتاب نورالعین فی مشهدالحسین نخستین بار در قاهره چاپ شده است.

از سخنان اوست: «معجزات، دلیل صدق انبیا بود و دلیل نبوت با غیر نبی یافتن، محال بود. چنان که فعل محکم، عالم را دلیل بود اندر آنکه او عالم است، از کسی که نه عالم بود نیاید.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۷۰.
۲. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۶۲۳.
۳. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۱۵۹ - ۱۵۸.

ابواسحاق ابراهیم رقی

ابراهیم بن احمد بن المولّد الصّوفی الرّقی که کنیتش ابواسحاق است در سال ۳۴۲ هجری وفات یافته است. وی از کبار مشایخ رقه و از بزرگان فقیان آن ناحیه محسوب می‌شود. او با ابوعبدالله جلا و ابراهیم قصار رقی مصاحبت داشته است. نام وی تنها یک بار در کتاب کشف المحجوب به هنگام ذکر روایت وی از امامت مسلم مغربی و خطاخواندن سورة حمد، مذکور است که همین مطلب در ترجمه رساله قشیریّه عیناً نقل شده است. با این تفاوت که نام امام جماعت ابوالخیر تیناتی قید شده است و صاحب طرائق الحقایق وی را برقی ضبط کرده است که از جنید و اقران او اخذ تصوّف کرده است.

برادرش ابوالحسن علی بن احمد پس از مرگ برادر، وی را در خواب می‌بیند و می‌گوید که مرا وصیتی کن و او می‌گوید: «عَلَيْكَ بِالْقِلَّةِ وَالذِّلَّةِ إِلَى أَنْ تَلْقَى رَبَّكَ؛ بر تو باد فقر و ذلت تا آنگاه که خدایت را دیدار کنی.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۶۴۴.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۰۰.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۲۱.
۴. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۲۶.

ابواسحاق بن شهریار کازرونی

ابواسحاق ابراهیم بن شهریار بن زادن فرخ بن خورشید، معروف به شیخ مرشد، عارف، شاعر، مفسر، محدث و مؤسس سلسله کازرونیّه (یا اسحاقیه) در نورد کازرون متولد شد. پدر و مادر وی از زرتشتیانی بودند که پیش از ولادت فرزند، اسلام آوردند. خانواده وی بسیار تنگدست بودند و می خواستند که پسرشان صاحب حرفه ای شود و آنها را در تأمین معاش یاری رساند. اما او به خاطر اشتیاق به تحصیل و فراگیری قرآن، پدر را مجاب کرد که سحرگاهان قبل از رفتن به کار، قرآن فراگیرد. سرانجام پس از تحصیل مقدمات علوم، تصمیم گرفت طریقت یکی از سه شیخ پرآوازه عصر (ابن خفیف، حارث محاسبی و ابو عمرو بن علی) را برگزیند که پس از خوابنما شدن، طریقت ابن خفیف را برگزید و ازدست یکی از مریدان ابن خفیف به نام شیخ ابوعلی حسین بن محمد الفیروز آبادی الاکّار، در شیراز خرقة گرفت.

هجویری می گوید: «او از محتشمان بود و سیاستی عام داشت و همین احتشام، بیانگر محبوبیت او در میان مردم و حتی پیروان ادیان دیگر است.» سختکوشی او در تبلیغ اسلام و مبارزه و حتی جهاد با کفار به ویژه با زرتشتیان، سبب شده بود که او را شیخ غازی لقب دهند. وی در میان وزیران و صاحب منصبان، دوستان و مریدانی داشت.

ابواسحاق در ماه ذی قعدة سال ۴۲۶ هجری در کازرون درگذشت. کراماتی که در زمان حیات و نیز پس از مرگ وی به او نسبت داده اند حاکی از اعتقاد عامه مردم به اوست. تربتش زیارتگاه اهل دل بود و آن را تریاک اکبر لقب داده اند. گویند که خواجوی کرمانی مثنوی روضة الانوار خود را در مرقد او به نظم کشید و محمدشاه اینجو فرزند خویش را به تبرک نام شیخ، ابواسحاق نامید.

شیخ در ساختن خانقاه سعی بلیغ داشت و گویند خود ۶۴ خانقاه بنا کرده بود و افزون بر اینها بنایی نیز به نام تحت السراج برای صوفیه ای که از نقاط مختلف برای دیدار

وی به کازرون می آمدند، احداث کرده بود.
از سخنان اوست: «هر آن کس که هوای شهوت بر وی غالب است باید که زن کند تا در فتنه نیفتد و اگر دیوار و زن پیش من یکسان نبودی زن کردمی.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۵.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ج ۲، ص ۲۵۴ - ۲۴۴، نقل به تلخیص.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۶۰.
۴. براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ج ۳، ص ۳۱۰.
۵. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۱۷۳ - ۱۷۱، نقل به تلخیص.

ابوبکر شبلی

ابوبکر دُلف بن جحدر الشَّبلی و به قولی ابوبکر جعفر بن یونس، در حدود سال ۲۴۷ هجری در سامرا به دنیا آمد. بعضی را عقیده بر این است که اصل وی از خراسان، از ولایت اشروسنه و از ده شبله بود و پدرش ظاهراً از اشروسین هایی بود که با افشین خیدربن کاووس به دستگاه خلیفه راه یافته بودند. برخی گویند که مصری بود و به بغداد آمده، در آنجا متوطن شده بود. می گویند متکلم و فقیه بود که در فقه، مذهب مالکی داشت و کتاب موطا اثر مالک را حفظ بود و در کلام بر طریقه حارث محاسبی بود. پدرش را حاجب الحُجَّاب خلیفه گفته اند. ولی هجویری معتقد است که وی در اوایل کار حاجب خلیفه بوده است. عطار می گوید که وی حکومت دماوند داشت، و بعد به واقعه ای اشاره می کند که خلیفه وی را با حاکم ری به درگاه خویش طلب کرد و شبلی با حاکم ری به نزد خلیفه رفت و وی هر دو را خلعت داد و به محل امارتشان برگردانید. در راه حاکم ری عطسه ای زد و بینی و دهان با خلعت خلیفه پاک کرد و چون این واقعه به خلیفه رساندند، خلیفه خلعت از وی بازستد و از امارت معزول کرد. شبلی از این واقعه متأثر شد و با خود اندیشید که چون خلعت مخلوقی را آلوده کنند این چنین پاداش بینند، پس آن کس که خلعت خالق را می آلود با او چه خواهد رفت؟ و همین اندیشه باعث شد که شبلی ترک امارت کند. پس به بغداد بازگشت و به مجلس خیرنساچ که از صوفیه و زهاد بود رفت تا توبه کند. خیر او را به رفتن پیش جنید اشارت کرد و شبلی پیش جنید

آمد. بعد از توبه به دستور جنید، به در یوزه گری از خانه‌ای به خانه‌ای می‌گشت و حلال می‌طلبید و حتی در دماوند که چند صباحی امارت کرده بود از مردم می‌خواست که او را بحل کنند. پس از چهار سال در یوزه گری پیش جنید آمد ولی جنید گفت: هنوز در تو چیزی از خواجگی مانده است. یک سال دیگر در یوزه گری کرد و بعد خدمت درویشان نمود تا اینکه جنید روزی گفت: اکنون ایمانت درست شد؛ و گفت: هر قوم را افسری است و تاج این قوم شبلی است.

در سلسله طرایق، او واسطه‌ای است بین جنید و نصرآبادی. اگرچه او را به دانش و علم و قریحه شاعری ستوده‌اند و حتی می‌گویند که ابوالعلاء معری او را در کتاب رساله الغفران به عنوان شاعر یاد کرده است، ولی در ادب صوفیه اثر مستقّلی از وی شناخته نیست و تنها اقوال او در شمار شطحیات معروف است.

هر چند که جنید به حفظ ظاهر شریعت پای‌بند بود، ولی شبلی بی‌توجه به این مسئله، به اظهار کلام شطح آمیز می‌پرداخت. وی ریاضت‌های سنگینی بر خود هموار می‌کرد و در مدت ریاضت نمک در چشم خویش می‌ریخت تا از سوزش آن آرام نگیرد و گویند چندین من نمک در این کار صرف کرد و شاید همین ریاضت‌های بیش از حدّ بود که باعث آشفتگی فکری و روحی وی شد تا جایی که حلاج را انکار کرد. شطحیات شبلی از شطحیات بایزید و حلاج گستاخانه‌تر بود ولی آنچه که سخنان او را کمتر از اقوال حلاج و بایزید زنده جلوه می‌داد، بیان شاعرانه وی بود.

وفات شبلی در ذی‌الحجه سال ۳۳۴ هجری در حالی که ۸۷ سال از عمر وی می‌گذشت، در شهر بغداد اتفاق افتاد. عطار گوید: «روزی جمعی پیش او رفتند و او در بند بود. گفت: شما کیستید؟ گفتند: دوستان تو. سنگ در ایشان انداختن گرفت. همه بگریختند. او گفت: ای دروغ‌زنان! دوستان به سنگی چند از دوست خود می‌گریزند؟ معلوم شد که دوست خودید نه دوست من. نقل است که وقتی، او را دیدند پاره آتش بر کف نهاده می‌دوید. گفتند: تا کجا؟ گفت: می‌دوم تا آتش در کعبه زخم تا خلق با خدای کعبه پردازند.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۱۹۶ - ۱۹۵.
۲. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۷۲ - ۷۱.

۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۵۴ - ۱۳۵.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۸۷ - ۱۸۳.
۵. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۶۰ - ۴۴۷.
۶. زرّین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۱۵۹ - ۱۵۲.

ابوبکر صدیق

عبدالله بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مژه، پدرش ابوقحافه عثمان و مادرش ام‌الخیّر سلمی بنت صخر بن عمرو بن کعب، هر دو از بطن تیم بودند و از طریق مژه نیای پنجمشان با پیامبر (ص) نسبت داشتند.

بنابر برخی روایات، وی دو سال و چند ماه پس از عام الفیل در مکه زاده شد. در جاهلیّت نامش عبدالکعبه بود و پس از اسلام، پیامبر (ص) وی را عبدالله خواند. در بعضی روایات نام او عتیق نیز آمده است و گویند که عتیق لقب وی بوده است و از دیگر القاب وی، صدیق، آواه، و صاحب رسول الله است. ولی علمای شیعه لقب صدیق به ابوبکر را مردود می‌شمارند و با استناد به منابع اهل سنت این لقب و حتی لقب فاروق را از القاب علی (ع) می‌دانند.

وی در جوانی به بازرگانی اشتغال داشت. مردی توانگر بود و چهل هزار درهم اندوخته نقد داشت. از نخستین کسانی است که بیرون از خانواده پیامبر (ص)، اسلام آورده، با آغاز درگیری با مشرکان و آزار و شکنجه مسلمانان، وی نیز متحمل آزارها شده است. برجسته‌ترین حادثه زندگی ابوبکر در مکه همراهی وی با پیامبر (ص) هنگام هجرت به مدینه و پنهان شدن در غار ثور است. وی در اکثر غزوات شرکت جسته، در بعضی از آنها نیز دارای مسئولیت‌های ویژه‌ای بوده است. یکی از مأموریت‌های بحث‌انگیز او امارت حبّه در سال نهم و مسئله ابلاغ سوره براءت است که پس از خروج وی از مدینه با عنوان امیرالحاج، سوره براءت نازل شد و حضرت پیامبر (ص) ابوبکر را از امیرالحاجی معزول، و پس از نصب حضرت علی (ع) به جای ابوبکر، مسئولیت ابلاغ سوره براءت را به علی (ع) واگذار کرد. این موضوع از مسائل بحث‌انگیز مفسران و مورّخان بوده است. آخرین مأموریت ابوبکر شرکت در لشکر اُسامه بود که با شدت یافتن بیماری پیامبر (ص) و برگشت عده‌ای دیگر از صحابه، لشکرکشی صورت نگرفت که خود این مطلب نیز مایه مناقشات زیادی بین اهل تسنّن و تشیّع

است.

پس از وفات حضرت پیامبر (ص) عمده‌ترین مشخصه حیات ابوبکر، ماجرای سقیفه و بیعت مردم برای خلافت وی است که تحلیل قضایای مربوط به سقیفه از عهده این مقال بیرون است. آغاز خلافت ابوبکر، با ارتداد اکثریت قبایل عرب و مبارزات وی با اهل رده همراه بود که بعد از فراغت از این امر به گسیل کردن سپاه به سمت ایران و روم پرداخت.

ابوبکر در روز دوشنبه جمادی‌الآخر که روزی سرد بود غسل کرد و به دنبال تب شدید بستری شد و مدت ۱۵ روز این بیماری ادامه یافت. در این مدت، عمر به جای ابوبکر نمازگزارد تا اینکه در روز سه‌شنبه ۲۲ همان ماه پس از ۶۲ سال عمر و ۲ سال و ۳ ماه و ۲۲ روز خلافت درگذشت. وی در زمان بیماری طی نامه‌ای به عثمان، عمر را به خلافت منصوب کرد.

وصایا، خطبه‌ها، نامه‌ها و مطالب مختلفی از وی در منابع گوناگون از جمله در الکامل میرد و عقد الفرید نقل شده است که اهل سنت آنها را نشانه ادب، تواضع و فی‌الجمله از فضایل وی به‌شمار آورده‌اند، حال آنکه شیعه آنها را دلیل بر ناشایستگی او در تصدی امر خلافت و پیشوایی مسلمانان دانسته، او را نکوهیده‌اند.

منبع

دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۴۰ - ۲۲۱، نقل به تلخیص.

ابوبکر فورک

محمّد بن حسن فورک از علمای نحو و ادب و اصول و اهل وعظ و منبر بوده است. از تفحص در احوال وی چنین برمی‌آید که با ابو عثمان مغربی هم‌دوره، و در هنگام مرگ وی بر بالینش حاضر بوده است. همچنین قشیری از قول ابو علی دقاق می‌گوید که وی به عیادت ابوبکر فورک رفته بوده است.

هجویری و قشیری هنگام بحث از ولایت و بررسی آرا و نظریات مختلف در این باب، ذکر وی به میان آورده، می‌گویند فورک و جماعتی از متقدمان بر این باورند که شخص ولی، به ولی بودن خود پی می‌برد. فورک به سال ۴۰۶ هجری در اصفهان درگذشته است.

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریته، ص ۸۲ و ۱۹۳ و ۴۲۸.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۷۰.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۸۸۴.

ابوبکر واسطی

ابوبکر محمد بن موسی واسطی معروف به ابن الفرغانی، اصلش از فرغانه خراسان بود که از آنجا به مرو آمد و بیشتر عمرش در ایبورد و مرو گذشت. به قول هجویری در هیچ شهر آرام نیافت و چون به مرو آمد به سبب اقبال مردم در آنجا متوطن شد. وی از اصحاب جنید و نوری، و یکی از علمای مشایخ بود که هیچ کس در اصول تصوّف چون وی سخن نگفته است. ابوالعبّاس سیّاری از شاگردان واسطی محسوب است. هجویری می گوید «وی از جمله کسانی است که در روح، بیشتر سخن گفته است». و نیز گوید: که سخنان او غامض است و اهل ظاهر از درک آن عاجزند. وفات وی را بعد از سال ۳۲۰ هجری نوشته اند. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده وفات وی را در زمان خلیفه الرّاضی به سال ۳۲۶ قید کرده است. از سخنان اوست: «خوف و رجاء دو ماهرند که از بی ادبی بازمی دارند».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریته، ص ۶۸ - ۶۷.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۹۵ و ۴۰ - ۳۳۹.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۷۳۲.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۸۰ - ۱۷۹.
۵. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ص ۵۲۲ - ۵۱۸.

ابوبکر وزّاق

ابوبکر محمد بن عمر الوزّاق التّرمذی، در بلخ مقیم بوده، احمد خضرویه و محمد بن علی را ملاقات کرده است. در آداب و معاملات مشایخ و ریاضت، تصانیف متعدّدی داشته است؛ تورات و انجیل و زبور را خوانده بود و دیوان شعری هم داشت. ابن التّیّمی

کتابی به نام المصاحف به او نسبت داده است. و زاق شاگردان زیادی تربیت کرده که از آن جمله محمد بن حامد و اشگردی را می توان نام برد.

وی را مؤدب الاولیاء لقب داده اند. وی شاگردانش را از سفر باز می داشت و می گفت: «کلید همه برکت ها صبر در موضع ارادت است، اگر ارادت تو درست شود در برکت ها بر تو گشاده گردد». وی در سده سوم هجری از دنیا رفت و در ترمذ به خاک سپرده شد.

از سخنان او است: «... فساد امرا به ظلم باشد، فساد علما به طمع، و فساد فقرا به ریا».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۶۲.

۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۰ - ۱۷۹.

۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۳۹ - ۵۳۴.

۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۲۴ - ۱۲۳.

ابوتراب نخشی

عسکر بن حصین یا عسکر بن محمد بن حصین نخشی (نسفی) از بزرگان مشایخ صوفیه خراسان در قرن سوم هجری است. وی به زهد و توکل مشهور بود و از جمله مشایخی است که با توکل، بی زاد و راحله قطع بادیه می کرد.

ابن جلا می گوید: ششصد شیخ را ملاقات کردم که هیچ کدام مانند چهار تن نبودند که اول آنها ابوتراب نخشی بود. وی با ابوحاتم عطار بصری و حاتم اصم بلخی مصاحبت داشته است و استاد ابو عبدالله جلا و ابو عبید بصری است.

بنابر یکی از طرق سلسله طیفوریّه، نسبت معنوی ابوتراب نخشی، از طریق بایزید بسطامی و شقیق بلخی، به امیر المؤمنین علی (ع)، و براساس سلسله های دیگر، نسبت او از طریق شقیق بلخی به امام موسی بن جعفر (ع)، و از طریق ابراهیم ادهم به امام محمد باقر (ع) می رسد. وفات وی در ذی قعدة سال ۲۴۵ هجری در بیابان های بصره اتفاق افتاد.

گویند که وی در بادیه به نماز ایستاده بود که باد سموم، وی را بسوخت و به قولی درندگان وی را در بیابان دریدند، در سال مرگ ذوالنون مصری.

از سخنان اوست: «توکل آن است که خود را در دریای عبودیت افکنی و دل در خدای بسته داری؛ اگر دهد شکر گویی و اگر بازگیرد صبر کنی.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریة، ص ۴۸ - ۴۶.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۳۶۰ - ۳۵۶.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۴۹.
۴. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۶۹ - ۱۶۸.
۵. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۶۸.

ابو ثور

ابراهیم بن خالد بن ابی الیمان کلبی، صاحب مذهب و از فقهای بزرگ بغداد است. وی نزد فقیهان بغداد از پیروان ابوحنیفه فقه آموخت و به هنگام ورود شافعی به بغداد، در زمره ملازمان درس او درآمد و فقه قدیم شافعی را از او فراگرفت. ابو ثور تا آنجا مورد احترام معاصران خود بود که فقیهی چون احمد بن حنبل او را در کنار سفیان ثوری قرار داد. باینکه وی در حدیث جایگاه ویژه ای داشت، ولی بیشتر به عنوان فقیه شهرت یافته است.

وی مذهب مستقلی داشت که از سویی به مذهب شافعی و از سوی دیگر به اصحاب حدیث نزدیک بود. قشیری و هجویری به هنگام صحبت از جنید، به نام وی اشاره دارند و می گویند که جنید بغدادی از شاگردان ابو ثور بوده و در فقه بر مذهب ابو ثور فتوا می داده است. وی در سال ۲۴۰ یا ۱۴۶ هجری وفات یافت. از آثار او می توان کتاب های احکام القرآن، الطهارة، الصلاة، الصیام و کتاب المناسک را نام برد.

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریة، ص ۵۱ و ۴۰۳.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۶۱.
۳. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۹ - ۲۸۸.

ابوجعفر ترشیزی

ابوجعفر ترشیزی از مشایخ قرن پنجم هجری و از معاصران هجویری است. دربارهٔ این شخص در کتب مورد استناد ما، هیچ اشاره‌ای نشده است؛ ولی هجویری در بخش مربوط به اهل خراسان می‌نویسد: «اما از اهل خراسان که امروز سایهٔ اقبال حق آنجاست... خواهی ابوجعفر ترشیزی از عزیزان وقت بود...» هجویری به همین مقدار بسنده کرده و مطلب دیگری دربارهٔ وی ذکر نکرده است.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۱۶.

ابوجعفر صیدلانی

ابوجعفر محمد بن المصباح الصیدلانی، از بزرگان بغداد بود. وی با جنید و ابوالعبّاس عطا مصاحبت داشته است. او از عرفای اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری محسوب می‌شود و استاد ابوالحسن صایغ دینوری است. در مکه مجاور بوده است ولی در مصر زندگی را بدرود گفته؛ در کنار زقاق مصری به خاک سپرده شده است. صیدلانی با ابوسعید خزاز که از استادان ابن‌الاعرابی است مصاحبت داشته و به قول هجویری، دارای تصانیفی بوده است که وی آنها را خوانده است؛ ولی متأسفانه اسم تصانیف را ذکر نکرده است. از فحوای کلام وی چنین مستفاد می‌شود که ابوجعفر از طرفداران حسین بن منصور حلاج بوده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۱۵ - ۳۳۴.

۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات‌الانس، ص ۱۷۱ - ۱۷۰.

ابوجعفر محمد بن الحسین الحرمی

در کتاب کشف‌المحجوب در معرفی علمای ماوراءالنهر، فقط یک‌بار از ابوجعفر محمد بن الحسین الحرمی ذکر کرده که وی مقبول خاص و عام بوده است و همتی عالی دارد و شفقتی تمام بر طالبان درگاه حق. در دیگر منابع مورد استناد ما ذکر وی

نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۶.

ابوجعفر محمد بن علی الجوینی

خواجه ابوجعفر محمد بن علی جوینی از بزرگان خراسان است. هجویری هنگام بحث از اهل خراسان درباره او می نویسد: «خواجه ابوجعفر محمد بن علی الجوینی از بزرگان و محققان این طایفه بوده است». این تنها مطلبی است که درباره وی وجود دارد و در منابع دیگر حتی به نام وی اشارتی نرفته است.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۶.

ابوجعفر المنصور

ابوجعفر منصور عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب به سال ۹۵ هجری در حمیمه به دنیا آمد. مادرش سلامه بربری بود. او دومین خلیفه عباسی است که بعد از مرگ برادرش عبدالله سفاح در سال ۱۳۶ هجری، به خلافت رسید و یک سال بعد با حيله و ناجوانمردی ابومسلم خراسانی را به قتل رسانید. پس از آنکه خلافتش استقرار یافت خواست برای خود و سپاهیان شهر بسازد و آن را پایتخت خویش کند. محل بغداد، که در آن هنگام دهکده ای بود، مقبولش افتاد و آنجا را مدینه السلام نام نهاد و از سال ۱۳۹ هجری شروع به ساختن شهر کرد. بعد از آن به توسعه مسجدالحرام همت گماشت و دستور داد که خانه های اطراف را خراب، و زمین هایش را به محدوده مسجدالحرام اضافه کنند. در سال ۱۴۲، راوندیه به خونخواهی ابومسلم در بصره قیام کردند. منصور به بصره لشکر کشید و در آنجا مردم بسیاری را از دم تیغ گذرانید و پس از آن عازم سرزمین جبال شد.

در سال ۱۴۴ محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (ع) که ملقب به نفس زکیه بود بر منصور خروج کرد و منصور لشکری را به سرکردگی عیسی بن موسی بن علی برای

جنگ با نفس زکیّه به مدینه فرستاد و نفس زکیّه در این جنگ به قتل رسید. آنگاه برادر نفس زکیّه به نام ابراهیم که در بصره به طرفداری برادرش قیام کرده بود سرکوب شد و به قتل رسید. منصور برای حفظ خلافت دست به هر جنایتی زد و مردم بی شماری را کشت تا خلافت را حفظ کند.

وی علاوه بر شهر بغداد شهرهای مصیصه و رافقه را بنا نهاد و در عصر او بود که برای اولین بار در مملکت اسلامی اسطربلاب به وسیله محمد بن ابراهیم فزاری ساخته شد. منصور در روز سوم ذی حجه سال ۱۵۸ هجری در ۶۸ سالگی پس از بیست و دو سال خلافت مرد و پسرش صالح، و به قول دینوری عیسی بن موسی، بر جنازه اش نماز گزارد.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۱ تا ۳۸۹.
۲. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، ص ۴۱۹ تا ۴۲۶.
۳. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۴ تا ۳۱۲.
۴. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۹۳ تا ۲۹۷.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۴، ص ۲۵۹.

ابو جهل هشام

ابو الحکم عمرو بن هشام بن مغیره مخزومی، مشهور به ابو جهل، از اشراف قریش و از مشرکان بنام مکه بود. پدرش هشام از اشراف مکه به حساب می آمد و بر بنی مخزوم، که شاخه ای از قریش بودند، ریاست داشت. ابو جهل مانند دیگر اشراف قریش به تجارت اشتغال داشت و مردی ثروتمند بود. با آغاز رسالت محمد (ص)، ابو جهل تلاش فراوانی کرد تا از اشاعه اسلام جلوگیری کند. این گونه اعمال او را شأن نزول شماری از آیات قرآنی دانسته اند. از مهم ترین اقدامات برضد پیامبر (ص)، می توان به تلاش او در قطع رابطه قریش با بنی هاشم که به شکست انجامید، ممانعت از حمایت ابولهب از پیامبر (ص) بعد از مرگ ابوطالب، و نیز طراحی توطئه ناموفق قتل پیامبر (ص) با مشارکت طوایف مختلف، اشاره کرد. متقابلاً پیامبر (ص) نیز او را ابو جهل نامید. گویا حسن خدمت فرزند او عکرمه بن ابی جهل به اسلام، موجب شد که پیامبر (ص) پس از مرگ ابو جهل مسلمانان

را از سبّ وی، و انتساب عکرمه به این کنیه باز دارد.
پس از هجرت پیامبر (ص) به مدینه و در پی تعرّض مسلمانان به راه تجاری مکه و شام، موجبات درگیری ابوجهل با ایشان فراهم شد و نهایتاً در جنگ بدر به همراه شماری دیگر از سران قریش به هلاکت رسید.

منبع

دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۳۰۶ - ۳۰۵، نقل به تلخیص.

ابوالحارث

فیض بن خضر، مشهور به ابوالحارث الاولاسی از مشایخ قرن سوم هجری و از شاگردان ابراهیم سعد علوی است. هجویری به هنگام صحبت از کراهت و حرمت غنا، از ابوالحارث نقل می‌کند که وی در سماع، ساعی بود تا اینکه شبی در صومعه با شخصی برخورد کرد و از پی او رفت؛ به حلقه درویشی دیگر که پیری در میان ایشان نشسته بود، وارد شد و بعد از صحبت با پیر، متوجه شد که ابلیس از طریق نشست و غنا، پارسامردان را از راه به در می‌برد. ابوالحارث خود می‌گوید: از آن زمان ارادت سماع از دلم نفی شد. قشیری همین مطلب را به صورتی دیگر نقل می‌کند و به همان نتیجه‌ای می‌رسد که آمد. ابوالحارث اولاسی گوید: «سی سال چنان بودم که زبان من سخن نگفتی مگر از سرّ من، پس حال از آن بگردید، سی سال سرّ من نشنید مگر از خدای تعالی.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۶۵۳ و ۶۲۰.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵۳۷ - ۵۳۶.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۴۰ - ۳۹.

ابوحازم المدني

ابوحازم مدنی و به قول عطار ابوحازم مکی، از مشایخ و عرفای بزرگ قرن اول هجری، معاصر با هشام بن عبدالملک بوده است. وی از بزرگان تابعین است و بسیاری از صحابه چون انس مالک و ابوهریره را دیده است.

معصوم شیرازی وی را از جمله کسانی می‌شمارد که با حسن بصری صحبت داشته است. از مطالب مندرج در کشف‌المحجوب چنین استنباط می‌شود که وی اهل رضا بوده و عمرو بن عثمان المکی در اشاعة تعالیم وی جدیتی تمام داشته است، و می‌گوید: «او را گفتند: مَا مَالُكَ؟ قَالَ الرِّضَا عَنِ اللَّهِ وَالْغِنَا عَنِ النَّاسِ؛ مال تو چیست؟ گفت: رضا به خداوند تعالی و بی‌نیازی از خلق وی. و لا محاله هر که به حقّ راضی بود از خلق مستغنی بود و خزینه‌ای بزرگ‌تر، مرد را رضای خداوند است.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۱۱۱ - ۱۱۰.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۶۶.
۳. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۷۵.

ابوحامد دوستان

ابوحامد دوستان، از مشایخ متصوّفه و معاصر با خواجه عبدالله انصاری است و با این حساب او از بزرگانی است که در سده چهارم هجری در مرو می‌زیسته است. جامی می‌گوید: ابوسعید مالینی وی را دیده بوده است و گویند وی را بدان جهت دوستان می‌خواندند که لفظ «دوستان» را بسیار بر زبان می‌راند و هرگز خود جامه نمی‌پوشید بلکه مریدان وی به او جامه می‌پوشاندند و اگر کسی را بدان نیاز بود در سر فرصت جامه از تنش بیرون می‌کشید و ابوحامد به پوشاننده و کشنده جامه می‌گفت که چرا چنین می‌کنی؟ در آخر وضع و حال وی چنان شد که از نماز بماند و این نه به‌خاطر ترک شریعت، بل به جهت تعظیم خداوند تعالی بود که بر دل وی غالب گشته بود. زیرا چون به نماز بر می‌خاست و «الله» می‌گفت: قبل از آنکه «اکبر» بگوید بیهوش بر زمین نقش می‌بست. حال و روزگار وی بر این منوال بود که وفات کرد. می‌توان گفت که وی از عارفان مجذوب بوده است.

منابع

۱. مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، شرح‌التعریف لمذهب‌التصوّف، ربع دوم، ص ۳-۶۶۲.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۸ - ۲۸۷.

ابوالحسن بوشنجه

علی بن احمد بن سهل، عارف، زاهد و از جمله جوانمردان خراسان است و چون از مردم پوشنگ هرات بود به پوشنجی شهرت یافت. وی در هرات از ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن شامی و حسین بن ادریس انصاری و دیگران استماع حدیث کرد و در نیشابور مدتی با ابو عثمان حیری صحبت داشت. در سفری به شام طاهر مقدسی و ابو عمرو دمشقی را ملاقات کرد و در عراق با ابن عطا و جریری مصاحب بوده و با شبلی نیز درباره مسائل عرفانی گفت و گو داشته است.

پوشنجی در علم توحید و علوم معاملات از مشایخ بزرگ زمان خود و نیز در فتوت و تجرید و دینداری صاحب طریقه نیکو بود. هنگامی که از سفر عراق بازگشت به الحاد منسوبش کردند و دیگر هرگز به هرات برنگشت. در نیشابور خانقاهی بنا کرد و از مردم کناره گرفت و تا آخر عمر در آنجا به عبادت پرداخت. گفته اند که وی در نماز جمعه و جماعت شرکت نمی کرد و چون از این جهت ملامتش کردند، در جواب گفت: اگر برکت در جماعت است، سلامت در عزلت است.

بوشنجی در نیشابور به سال ۳۴۸ هجری درگذشت و ابوالحسن محمد بن ابی اسماعیل علوی او را غسل داد و بر وی نماز خواند و در محله قزالشیخ در کنار مزار حمدون قصار و ابوعلی ثقفی و عبدالله منازل به خاک سپردند.

از سخنان اوست: «التَّصَوُّفُ الْيَوْمَ إِسْمٌ بِلَا حَقِيقَةٍ وَ قَدْ كَانَ مِنْ قَبْلُ حَقِيقَةً بِلَا إِسْمٍ؛ امروز، تصوّف اسمی است که حقیقت ندارد در حالی که پیش از این حقیقتی بود که نام نداشت.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۸۰.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۹.
۳. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۴ - ۳۳۳.

ابوالحسن حُصری

ابوالحسن علی بن ابراهیم الحُصری از بزرگان متصوّفه و از اهل بصره بود که در شهر عراق سکونت داشت و به شیخ عراق مشهور بود. جامی وی را ابوالحسنین ذکر کرده و

گفته است که او یگانه شاگرد شبلی بوده است و حصری نیز غیر از وی استادی نداشته است. وی معبری بزرگ بود؛ در بغداد با اصحاب خود سماع می‌کرد و از اهل سُکر بود. حصری، روز جمعه ماه ذی‌الحجّه سال ۳۷۱ در بغداد درگذشت. وی حنبلی مذهب بود و عالم در توحید و تفرید.

از سخنان اوست: «سحرگاهی مناجات کردم و گفتم: الهی از من راضی هستی که من از تو راضیم. ندا آمد که: ای کذاب! اگر تو از ما راضی بودی، رضای ما طلب نکردی.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۸۴ - ۸۳.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۰۱.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۷ - ۱۳۶.

ابوالحسن سائبه

ابوالحسن (ابوالحسن) سائبه بن ابراهیم از مردم شیراز بود. در تصوّف به طلاق زبانی مشهور بود و وی را شیخ الشیوخ می‌خواندند. وی را از اصحاب شیخ ابومسلم فسوی و استاد و پیر عباس هروی و از اقران ابوالفضل محمد بن الحسن الحنبلی و ابو عمرو قزوینی گفته‌اند. در شیراز خانقاهی داشت و سی سال به خدمت فقرا مشغول بود تا اینکه در سال ۴۷۳ هجری وفات کرد و در خانقاه خود، دفن کردند. از سخنان اوست: «مرید را در حکم گریه بودن هزار بار بهتر از آنکه در حکم خود بودن، زیرا که صحبت با غیر از برای خدا بود و صحبت با خود از برای پروردن هوی.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۰۸ و ۲۱۵.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۸۵.

ابوالحسن نوری

ابوالحسن (ابوالحسن) احمد بن محمد التوری از مردم دهکده بغشور بود که بر سر

راه مرو و هرات قرار داشت و بدین سبب او را بَعَوی نیز می‌گویند. وی در بغداد به دنیا آمد و مرید سَرّی سَقَطی بود و با احمد بن ابی الحواری و محمد بن قصاب و ذوالنون مصری ملاقات داشت و از اقران جنید بود. عطار می‌گوید: «وی را امیرالقلوب و قمرالصوفیه می‌گفتند» و برای ملقب بودن او به نوری، چند مورد ذکر می‌کند؛ از جمله اینکه: چون در شب تاریک سخن می‌گفت، نور از دهان او بیرون می‌آمد. وی صحبت با درویشان را فریضه می‌دانست و عزلت را ناپسند می‌داشت. نوری در سال ۲۹۵ هجری درگذشت.

از سخنان اوست: «تصوّف دست برداشتن از حظّ نفس است» و نیز: «مرقّع غطایی بود بر در اکنون مزبله هاست به مردارها».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریّه، ص ۵۴ تا ۵۵.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۶ - ۱۶۴.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۶۴ تا ۴۷۴.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۹ - ۷۸.

ابوالحسن بن شمعون

ابوالحسن بن شمعون از متقدّمان متصوّفه است. در منابع مورد استناد ما متأسفانه ذکری از وی در میان نیست ولی از فحوای کلام هجویری چنین استنباط می‌شود که وی هم‌ردیف و هم‌طراز حارث محاسبی و ابوالعباس عطا و رویم و... بوده است و چه بسا که از معاصران آنها باشد.

چون وی در کشفی بود که تعلق به بقا داشت، در آن حال فقر را بر صفوت مقدّم می‌داشت و چون در محلی بود که تعلق به فنا داشت در آن حال صفوت را بر فقر بهتر می‌شمرد.

منبع

- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۴ و ۶۷ - ۶۶.

ابوالحسن علی بن احمد الخرقانی

ابوالحسن علی بن احمد بن جعفر بن سلمان خرقانی از مردم روستای خرقان در نزدیک بسطام، متولد سال ۳۵۲ هجری و متوفی سال ۴۲۵ هجری، صدر عارفان قرن پنجم و یکی از نمونه‌های شگفت‌آور صوفیه ایران و اسلام است.

وی مردی امّی بود ولی با این همه قطب زمانه و قبله عارفان روزگار خویش به حساب می‌آمد. خرقانی با آنکه مرید شیخ ابوالعبّاس قصاب آملی بود ولی فیض روحانی از ابویزید بسطامی داشت. در باب ملاقات‌های او با سلطان محمود و به‌ویژه با ابوسعید ابی‌الخیر، روایات موجود آمیخته با مبالغات مریدانه است ولی همین ملاقات بود که پیر میهنه را از قصد حج منصرف کرد.

طریق خرقانی بر قبض و حزن بود. با این همه، حزن و قبض او خالی از لحظه‌های مباحثت با حق نبود. وی در باب سماع، تأمل می‌کرد و تا حدّی از آن اجتناب داشت و با کراهیت بدان رخصت می‌داد.

کتابی به نام نورالعلوم بدو منسوب است که در حالات و مقالات اوست. نسخه منحصر به فرد کتاب، که آن را یکی از نزدیکان وی نگاشته است، در موزه بریتانیا است. پس از آنکه برتلس کتاب را منتشر کرد، استاد مرحوم مینوی مقدمه‌ای بر آن نوشت و چاپ کرد.

از وی پرسیدند: صوفی کیست؟ گفت: «صوفی به مرقّع و سجّاده صوفی نبود و صوفی به رسوم و عادات، صوفی نبود. صوفی آن بود که نبود.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۵ - ۲۰۴.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات‌الانس، ص ۵ - ۳۰۳.
۳. زرّین‌کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۶۰ - ۵۶.
۴. منّور، محمد، اسرارالتوحید، ج ۲، تعلیقات، ص ۱ - ۶۵۰.

ابوالحسن علی بن بکران الشیرازی

وقتی که هجویری در مورد رجال متأخّر صوفیه، از جمله متأخّران از اهل فارس صحبت می‌کند، تنها به نام وی با این عنوان که «... و شیخ ظریف ابوالحسن علی بن بکران

از بزرگان متصوّف بود» اکتفا می‌کند. در جایی دیگر، به نقل از شیخ ابوالحسن علی بن بکران شیرازی درباره یکی از زنان عبدالله محمد بن خفیف، به بیان مطلبی درباره اعراض از شهرت می‌پردازد. غیر از این دو مورد مذکور در کشف‌المحجوب در منابع مورد مراجعه و در دسترس ما، نام و یادی از وی مذکور نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۱۵ و ۳۱۸.

ابوالحسن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع)

ابوالحسن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) ملقب به زین‌العابدین به سال ۳۸ یا ۴۰ هجری در شهر مدینه دیده به جهان گشود. به سبب کثرت سجده در نماز او را سجّاد و سید السّاجدین گفتند و به خاطر پینه‌هایی که از کثرت سجود بر پیشانی داشت وی را ذوالثّقنات خواندند. نوزده ساله بود که پسرش امام محمد باقر (ع) متولّد شد. در واقعه کربلا آن حضرت بیمار بود و با سایر اهل بیت به اسارت به شام رفت. او از مادر پرورش و ادب ایرانی داشت، چنان‌که با دیگری بر یک ظرف تناول نمی‌کرد. سی و هفت سال از عمر مبارکش می‌گذشت که نوه‌اش امام جعفر صادق (ع) متولّد شد.

او در واقعه حرّه که مسلم بن عقبه به مدینه حمله آورد و مردم شهر را از دم تیغ گذرانید، در مدینه بر سر روضه پیامبر (ص) به نیایش مشغول بود. دعاها و نیایش آن حضرت که در بلاغت چون نهج البلاغه است به نام صحیفه سجادیّه معروف است. گویند که به فرمان ولید بن عبدالملک آن حضرت را زهر دادند و شهید کردند. شهادت آن حضرت به سال ۹۴ یا ۹۸ یا ۹۹ هجری اتفاق افتاد و در کنار عمویش امام حسن (ع) در قبرستان بقیع مدینه به خاک سپرده شد.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۳ تا ۲۶۷.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۰۲ تا ۲۰۳.
۳. ابن خلّکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۲۹ تا ۴۳۱.

۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، ص ۸۶.

ابوالحسن علی بن الاسود

نام وی یک بار در کشف المحجوب به هنگام برشمردن متأخران از بزرگان صوفیه خراسان با این عبارت ذکر شده است: «... و شیخ ابوالحسن علی بن ابی علی الاسود مر پدر را خلفی نیکو بود و اندر روزگار خود یگانه به علو همت و صدق فراست...».

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۶.

ابوالحسن علی بن محمد (بن سهل) الاصفهانی

اکثر منابع، وی را علی بن سهل اصفهانی و بعضی علی بن سهل بن الازهر الاصفهانی و کنیت وی را ابوالحسن نوشته اند. وی از بزرگان مشایخ اصفهان و شاگرد محمد بن یوسف البنا است. از نزدیکان جنید بوده و با او مکاتبت داشته است و با ابوتراب نخشی مصاحبت و با سهل بن عبدالله نیز ارتباط داشته است.

وی به رضا و ریاضت در طریق تصوف معروف است. گویند عمرو بن عثمان مکی سی هزار درم وامدار بود نزد علی بن سهل. به اصفهان آمد و وی وام او را به مکه فرستاد بی آنکه خود بداند و وقتی از نزد علی بن سهل به مکه بازگشت وام خود گزارده دید.

از سخنان اوست: «حضور به حق فاضل تر از یقین به حق؛ از آن که حضور در دل بود و غفلت بر آن روا نباشد و یقین، خاطری بود که گاه بیاید و گاه برود، و حاضران در پیشگاه باشند و موقنان بردرگاه.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیری، ص ۶۴.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۲ - ۱۸۱.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴ - ۵۴۳.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۴ - ۱۰۳.
۵. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ص ۱۰۲ و ۴۰۱.

ابوالحسن محمد بن اسماعیل خیرالنّساج

محمد بن اسماعیل مکنّی به ابوالحسن؛ اصل وی از سامرا و در بغداد ساکن بود. در وعظ مهارتی تمام داشت و شبلی و ابراهیم خواص در مجلس وی توبه کردند. وی با جنید رابطه داشت و جنید درباره او گفته بود: «خَيْرُ خَيْرُنَا».

او مرید سرّی سقطی بود، با ابو حمزه بغدادی مصاحبت داشت، استاد نوری، ابن عطا و جریری بود و بُسری را ملاقات کرده بود.

در وجه اشتهار او به نساج گویند: وقتی که از سامرا به قصد حج حرکت کرد، در کوفه خربانی وی را گرفت که تو بنده من هستی و نام تو خیر است. وی چیزی نگفت. پس او را گرفت و به منزل برد و به او نساجی آموخت. خیر مدت ها برای خربان کار می کرد تا اینکه او از ادب و معرفت خیر به شخصیت او پی برد و پس از عذرخواهی آزادش کرد و خیر به مکه رفت. وی حدود صد و بیست سال عمر کرد و در سال سیصد و بیست و دو هجری وفات کرد.

از سخنان اوست: «نشان عمل به غایت رسیده آن است که در آن عمل، جز عجز و تقصیر نبیند.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریه، ص ۷۰ - ۶۹.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۲ - ۱۸۳.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۲۸۵ - ۲۸۳.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۴۷ - ۵۴۵.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۸ - ۱۳۶.
۶. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ص ۹ - ۴۶۶.

ابوحفص عمر بن سالم النیسابوری الحدّاد

ابوحفص عمر بن سالم الحدّاد یا عمرو بن سلمه؛ گویا غیر از ابوحفص کنیت دیگرش ابومحرز بوده است. وی از دهکده ای به نام کوردآباد بر دروازه نیشابور در سر راه بخارا برخاسته بود. در ابتدای حال او گویند که وی در نیشابور عاشق کنیزکی شد. به او گفتند که در شهر جهودی است که می تواند مراد تو برآرد. حدّاد به نزد او رفت و حال بگفت.

آن جهود به او گفت که چهل شبانه روز نباید نماز بخوانی و چون چنین کردی نزد من آی! حدّاد چنین کرد و در وقت موعود به نزد جهود آمد و طلسم جهود کارگر نشد. جهود گفت: آیا تو کاری کرده‌ای؟ وی در جواب گفت: هیچ نکرده‌ام مگر سنگی را با پا از سر راه کنار زده‌ام که مبادا به پای کسی خورد. جهود گفت: خدایی که تو چهل روز فرمان او را ضایع کردی حقّ تو ضایع نکرد. جهود مسلمان شد و ابو حفص به شغل حدّادی پرداخت و در همان حال دست ارادت به ابو عبدالله بارودی داد. وی با احمد خضرویه و بایزید، رفیق و پیر و مرشد ابو عثمان حیری بود.

شاه شجاع از کرمان به زیارت وی آمد و همراه وی به بغداد رفت. جنید او را استقبال کرد و در مسجد سخنانی بین آن دو درباره فتوّت ردّ و بدل شد. جامی او را شیخ ملامت نام نهاده است و عطار گوید: عبدالرحمن سلمی وصیت کرده بود که چون بمیرم، سر من بر پای ابو حفص نهید.

از سخنان اوست: «نیکویی ادب ظاهر، عنوان نیکویی ادب باطن بود و جوانمردی، انصاف بدادن است و انصاف ناخواستن.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۶ - ۴۵.
۲. مجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۶ - ۱۵۴.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۱۰۲ - ۹۵.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۰۰ - ۳۹۰.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۷ - ۵۶.
۶. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ص ۲۱۰.

ابوخلمان دمشقی

ابوخلمان دمشقی اصلاً ایرانی بود ولی عقاید خود را در دمشق اظهار و نشر کرد، بنابراین به دمشقی معروف شد. وی را پیشوای فرقه حلولیه معرفی کرده‌اند که معتقد بودند خدا در زیبارویان حلول کرده است و بدان سبب پیروان حلولیه در مقابل زیبارویان به سجده می‌افتادند.

طوسی در کتاب اللّمع (طبع نیکلسون، ص ۲۸۹) او را ابوخلمان صوفی نوشته است و

در انسکلوپدی اسلام (ج ۲، ص ۳۳۳)، ماسینیون وی را شاگرد سلیم بصری خوانده است و همو در کتاب شرح حال حلاج، ابوحلمان را یکی از مریدان حلاج دانسته، سال مرگ او را در ۳۴۰ هجری نوشته است.

هجویری گوید: « من ندانم که فارس و ابوحلمان که بودند و چه گفتند... ». نه تنها هجویری بلکه همه کسانی که به نوعی در این راستا قلم زده‌اند، یا به خاطر مصالح شخصی یا عدم اطلاع کافی، اطلاعات دقیقی درباره ابوحلمان ارائه نکرده‌اند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۳۴.
۲. بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ترجمه دکتر محمدجواد مشکور، ص ۴۰۲، حاشیه، ص ۱۸۸.

ابوحلیم حبیب بن سلیم الرّاعی

از مشایخ بزرگ و از راویان حدیث است. وی از یاران سلمان فارسی و پیر طریقت داوود طائی بود. سَرِّی سَقَطی وی را دیده و حارث محاسبی، مرید او بوده است. حدیث معروف «رَبِّیةُ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» را وی از پیامبر (ص) روایت کرده است. وی طریق عزلت داشت و برکرانه فرات ساکن بود و گوسفندداری می‌کرد. به هنگام نماز گرگی گوسفندان او را نگاه می‌داشت. پرسیدند که این مقام به چه یافتی؟ گفت: به متابعت محمد (ص).

از سخنان اوست: « دل را محلّ حرص مگردان و معده را جای حرام مساز که هلاک خلق اندرین دو چیز است و نجات، اندر حفظ این دو. »

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۷ - ۱۳۶ و ۱۱۰.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۶۳.

ابوصالح حمدون بن احمد بن عمارة القصار

از دانشمندان، عارفان و فقیهان و متورّعان مشهور بود. وی مذهب ثوری داشت و در

طریقت از مریدان ابوتراب نخشی بود. با سلم بن الحسن الباروسی و علی نصرآبادی مصاحبت داشته و رفیق ابو حفص و پیر عبدالله منازل (مبارک) بوده است. وی پیشوای ملامتیه بود و گویند که اوّل بار طریق ملامت را در نیشابور، وی گسترد. گروهی از ملامتیه با عنوان قضاویه به او اقتدا می کنند. در سال ۲۷۱ هجری در شهر نیشابور از دنیا رفت. از سخنان اوست: « هر که ندارد که نفس او بهتر است از نفس فرعون، کبر آشکار کرده باشد ». و همو گوید: « هرگاه که مستی بینی، نگر وی را عیب نکنی که بدان گرفتار گردی ».

منابع

۱. قشیری، ابوالقاسم، ترجمه رساله قشیریه، ص ۱-۵۰.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۲۸ و ۱۵۶.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴-۴۰۱.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۵۹.

ابوحمزه بغدادی

محمد بن ابراهیم بزاز از مشایخ صوفیه و از متکلمان بزرگ عصر خویش بود. وی را از فرزندان عیسی بن ابان بن صدقه شمرده اند که خود از فقیهان بزرگ حنفی است و چندین سال قضای بصره داشت. ابوحمزه در تفسیر، فقه و حدیث تبخّر داشت و در علم قرائت به ویژه قرائت ابو عمرو استاد بود. بزرگان بغداد از جمله خیر نساج و ابوبکر کتانی از او روایت کرده اند. ابوحمزه در مجلس احمد حنبل حاضر می شد و احمد در مسائل مختلف از او نظر می خواست. وی مرید حارث محاسبی بود و با سری سقّطی مصاحبت داشته است. با جمعی از بزرگان صوفیه از جمله بشر حافی، خیر نساج، ابوعلی رودباری، ابونصر تمار و ابوالحسین نوری نیز دیدار کرده است. برای مدّتی در مسجد رصافیّه بغداد وعظ می گفت و خیر نساج و جنید از صحبت او فایده می بردند. مسافرت های زیادی کرده، در بسیاری از سفرهای خود با ابوتراب نخشی همراه بود.

در تصوّف به روش حسن مسوحی گرایش داشت و نخستین کسی بود که در بغداد از تصوّف و از قرب، انس، شوق و محبّت سخن راند. عرفان ابوحمزه مبتنی بر زهد است و موضوعاتی چون صبر، فقر، قناعت، ترک دنیا و توکل، در میان نظرات و اقوال وی

جایگاه ویژه‌ای دارد و از جمله گروهی است که غیبت را بر حضور مقدم می‌دارند. اساس تعالیم وی بر تطبیق حقیقت با شریعت قرار داشت و معتقد بود که قول، تصدیق و عمل، ایمان است.

در تاریخ وفات وی اختلاف است. درگذشت او را در سال‌های ۲۶۹ و ۲۸۷ نوشته‌اند، اما ابن اثیر این واقعه را در شمار وقایع سال ۲۸۹ آورده است. در سبب مرگ وی حکایت کرده‌اند که روزی به هنگام وعظ، ناگهان خالتی بر وی عارض آمد و بیهوش شد و از کرسی بیفتاد و در جمعه بعد، از دنیا برفت. بدن او را جمعی از بنی هاشم غسل دادند. جنید بر جنازه او حاضر شد ولی پسرش بر او نماز گزارد و او را در باب الکوفه به خاک سپردند.

از سخنان اوست: «هر که وی را سه چیز روزی کردند از همه آفت‌ها برست، شکمی خالی با دلی قانع، و درویشی دائم با زهدی حاضر، و صبری تمام با ذکری دایم».

منابع

۱. قشیری، ابوالقاسم، ترجمة رسالة قشیریه، ص ۶۷.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۹۴ و ۷ - ۲۲۶ و ۳۲۰ و ۳۶۸.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۶ - ۷۲۳.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱ - ۷۰.
۵. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۷ - ۳۷۵.

ابو حمزه خراسانی

از مشایخ بزرگ خراسان است که در ملقباد نیشابور پرورش یافت و به کمال رسید. وی مرید ابوتراب نخشبی و از اقران جنید بود و ابوسعید خراسانی را نیز دیده بود. در زهد و پارسایی از سرآمدان روزگار خود بود تا جایی که سال‌های متمادی با گلیمی در احرام بود و تنها سالی یک‌بار از آن بدر می‌آمد. به خاطر معاصر و هم‌نام‌بودن با ابو حمزه بغدادی، اطلاعات موجود درباره وی مغشوش است.

او صاحب وجد بود و سماع را جایز می‌شمرد و معتقد بود که چون وجد غالب شود نمی‌توان از اظهار آن ممانعت کرد. به طوری که وقتی در خانه حارث محاسبی آواز گوسفندی شنید به وجد آمد. وی در توکل و تجرید به نهایت رسیده بود و داستان

درچاه افتادن او و چگونگی رهایی‌اش، از شدت توکل او حکایت دارد. وی در سال ۲۹۰ هجری در شهر نیشابور از دنیا رفت و در جوار ابو حفص حدّاد به خاک سپرده شد. از سخنان اوست: «هرکه دوستی مرگ اندر دل گیرد، هرچه باقی است بر وی دوست کنند و هرچه فانی است بر وی دشمن کنند».

منابع

۱. قشیری، ابوالقاسم، ترجمة رسالة قشیریّه، ص ۱ - ۷۰.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵ - ۱۸۳.
۳. عطّار، فریدالدّین، تذکرة الاولیاء، ص ۳ - ۵۵۱.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۷۰ - ۶۹.
۵. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۷۹.

ابوحنیفه نعمان بن ثابت الخزّاز الکوفی

از فقیهان بزرگ و یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت و مؤسس مذهب موسوم به حنفیه است. اگرچه در کوفه زاده شده است ولی بنا به اقوالی جدّش زوطا از مردمان بلخ بوده است که به هنگام فتح خراسان به اسارت درآمده، به عراق آورده شده است. ابوحنیفه از بسیاری از فقیهان و عالمان کوفه دانش آموخت و استاد ویژه او حمّاد بن ابی سلیمان بود که وی تا زمان مرگ استاد، یعنی حدود ۱۸ سال در حلقه درس او شرکت داشت.

اشتهار او به خزّاز به خاطر اشتغالش به حرفه بزّازی یا خزفروشی بود که مدتی بدین امر اهتمام می‌ورزید، ولی در مسائل دینی و فقه به قدری تبخّر داشت که وی را امام اعظم و سراج الامّة لقب دادند. او امام اصحاب رأی بود و علاوه بر آن در مکتب عرفان نیز مکانتی عظیم داشت و عارفانی چون ابراهیم ادهم، فضیل عیاض، داوود طائی و بشر حافی افتخار شاگردی او را داشتند.

به خاطر آزاداندیشی، اتهاماتی از قبیل مرجئی و قدری و... به او وارد کردند و در آخر عمر نیز ظاهراً به سبب تمایل به زیدیه یا به جهت هواداری از نهضت نفس زکیّه، مورد سوءظن بود.

چه بسا به خاطر نپذیرفتن درخواست منصور - خلیفه عبّاسی - مبنی بر قبول عنوان قاضی و یا مسائلی دیگر به زندان افتاد و در اثر شکنجه و ضعف پیری در زندان

درگذشت و در آرامگاه خیزران کوفه او را به خاک سپردند. تولد او به سال ۸۰ هجری و سال مرگش ۱۵۰ هجری بود. شاعری ناشناس در این باره می‌گوید:

سال هشتاد ابوحنیفه بزاد در جهان داد علم فقه بداد
سال عمرش کشید تا هفتاد در صدوپنجهش وفات افتاد

کتاب‌های الفقه‌الاکبر و الرد علی‌القدریّه، العلم و المتعلّم و الوصیّه از جمله آثار اوست. در زمینه افکار و عقاید و نظریات او باید به کتاب‌های تخصصی فقهی و کلامی مراجعه کرد. وقتی که داوود طائی علم حاصل کرد و به ابوحنیفه گفت اکنون چه کنم؟ ابوحنیفه در جواب گفت: «عَلَيْكَ بِالْعَمَلِ فَإِنَّ الْعِلْمَ بِلَا عَمَلٍ كَالْجَسَدِ بِلَا رُوحٍ؛ بر تو باد به کار بستن علم، زیرا علم بی‌عمل چون تن بی‌روح است.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۷ - ۱۱۲.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۸ - ۲۴۰.
۳. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۴۰۹ - ۳۷۹.

ابوالخیر اقطع تیناتی

حمّاد (عباد) بن عبدالله از عرفای قرن چهارم هجری، اگرچه اصلش مغربی است ولی در تینات که دهی در نزدیکی مصیبه در کنار دریای شام است، زندگی می‌کرد. وی غلام سیه‌چرده‌ای بود که وحوش و سباع با او انس گرفته بودند. دربارهٔ اشتهار او به اقطع، اقوال مختلف است. از جمله، هجویری می‌گوید: «آکله در پای اقطع افتاده بود و پزشکان می‌گفتند که این پای باید بریده شود و او بدان راضی نمی‌شد تا اینکه در حال نماز پای وی را بریدند. بعد از فراغت از نماز وی متوجه شد که پایش بریده شده است.» وی از راه زنبیل بافی امرار معاش می‌کرد و با ابو عبدالله جلاً، ابوسلیمان خواص مغربی، ابو عثمان مغربی، جنید بغدادی، احمد بن حسین رازی و ابوالحسن سیروانی کهین مصاحبت داشت و حمزه علوی نیز نزد وی شاگردی کرده است.

وی در طریقه توکل صاحب مقام و معروف بوده است. می‌گویند: ۱۲۰ سال عمر کرد و در حدود ۳۴۰ هجری وفات یافت و در گورستان قراهه صغری در باب تربت مسلم‌السلمی، جنب مناره دیلمیه، نزدیک قبر ذوالنون مصری دفن شد.

از سخنان اوست: «دعوی، رعوتی است که کوه حمل آن نتواند کرد.»

منابع

۱. قشیری، ابوالقاسم، ترجمة رسالة قشیریة، ص ۴ - ۷۳.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۹۱.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۰ - ۵۴۸؛
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۶ - ۲۱۴.
۵. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۸ - ۴۳۷.

ابو درداء

عُویمر بن زید بن قیس بن عایشة بن امیة بن مالک خزرجی انصاری، درگذشته به سال ۳۲ هجری قمری از اصحاب پیامبر (ص) و از گردآورندگان قرآن بود. پیش از بعثت پیامبر (ص)، به تجارت اشتغال داشت. وی را در خانه بتی بود که به وسیله عبدالله بن رواحه، دوست صمیمی اش در دوزان جاهلیت و اسلام، درهم شکسته شد و به همراه ابن رواحه به حضور پیامبر (ص) رسید و مسلمان شد و حضرت پیامبر (ص) میان او و سلمان فارسی برادر خواندگی برقرار کرد.

وی از معدود کسانی است که در گردآوری قرآن شرکت داشت. به فرمان عمر به شام رفت و در دمشق مقیم شد و در سفری مصحف شامیان را با مصاحف مقابله کرد. احادیث فراوانی از پیامبر (ص) نقل کرده است. عمر شخصاً قضای دمشق را به او محوّل کرد و در زمان عثمان نیز در این سمت ابقا شده بود. می گویند در سال ۲۷ هجری در جنگ قبرس شرکت داشته است. وی در دمشق درگذشت و مقبره او در باب الصغیر است. در اطراف استانبول نیز دو مزار به او منسوب است.

منبع

دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳ - ۴۵۲، نقل به تلخیص از مقاله استاد دکتر عبدالامیر سلیم.

ابوذر غفاری

جُنْدَب بن جُنَادَه که به بُریر نیز معروف است از قبیلهٔ بنی غفار است و یکی از صحابی بزرگ پیامبر (ص) محسوب می‌شود. از تولّد او اطلاعی در دست نیست ولی از آنجا که عمری دراز کرده است می‌توان گفت سالیان درازی را قبل از اسلام سپری کرده است. اقوال متعدد نشان می‌دهند که او پیش از اسلام یکتاپرست بوده است و از جمله کسانی است که در دورهٔ جاهلیّت نیز شراب را حرام می‌دانسته. و نیز در شمار نخستین کسانی است که به اسلام گرویدند.

پس از هجرت پیامبر (ص) به مدینه، او جزو کسانی بود که پیامبر (ص) آنها را در مسجد جای داد؛ این جمع به اصحاب صُفّه معروف شدند. ابوذر از نزدیکان پیامبر و مورد اعتماد آن حضرت بود و طيّ غزوة بنی المصطلق و حجّ عمرهٔ پیامبر (ص) در سال هفتم هجری قمری، به جانشینی پیامبر (ص) در مدینه کارها را عهده‌دار شد. در سال نهم هجرت در غزوة تبوک شتر ابوذر سقط شد و از کاروان عقب ماند و عده‌ای او را به تخلف متهم کردند؛ ولی ابوذر بارش را بردوش گرفته، با پای پیاده به آنان پیوست. پیامبر (ص) او را تحسین کرد و با اعضای خاندان خود همانندش خواند و سرانجامش را پیش‌بینی کرد.

او چنان به علی (ع) نزدیک بود که حتّی از جمله شرکت‌کنندگان در مراسم خصوصی تشیع پیکر پاک حضرت فاطمه (س) بود. در مقابل کارهای خلاف عثمان و گماشتگانش به قصد نهی از منکر، با استفاده از مصونیتی که به موجب هم‌صحبتی با پیامبر (ص) یافته بود، نارضایی خود را به شکل‌های گوناگون ابراز می‌کرد. با استناد به آیهٔ کُز در مقابل کاخ معاویه فریاد می‌زد و او را به خیانت و اسراف در بیت‌المال متّهم می‌کرد تا اینکه به دستور عثمان، معاویه او را با خشونت تمام بر شتری سوار کرد و به مدینه فرستاد. عثمان در صدد تطمیع او برآمد ولی چون ابوذر نپذیرفت به ربه تبعیدش کردند. حضرت علی (ع) و برخی از یارانش، ابوذر را مشایعت کردند و امام در خطبه‌ای شیوا به ستایش او و نکوهش عثمان و یارانش پرداخت. ابوذر بر مبنای پیش‌بینی پیامبر (ص)، از جزئیات رخداد مرگ خود و بعد از آن آگاه بود. وقتی به حال احتضار افتاد و همسرش از بی‌یاوری گله کرد، ابوذر سخن پیامبر (ص) را یادآور شد که می‌فرمود: «پس از مرگ ابوذر گروهی از صالحان کفن و دفن او را به عهده می‌گیرند.» بالأخره وی در سال ۳۱ یا ۳۲ هجری درگذشت و برخی از مورّخان معتقدند که تبعید ابوذر به ربه، یکی از

علت‌های فروپاشی حکومت و قتل عثمان است. ابوذر نه تنها در نظر اهل تشیع، بلکه در نظر اهل تسنن نیز شخصیتی والا و قابل تقدیس دارد و روایت‌های متعددی که از ائمه نقل شده است، نشان می‌دهد که او انسانی وارسته و زاهدی تمام‌عیار بوده است.

منبع

دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۴۸۰ - ۴۷۵، نقل به تلخیص.

ابوزکریّا یحیی بن معاذ الرّازی

یحیی بن معاذ بن جعفر رازی مکنّی به ابوزکریّا و ملقب به واعظ، یکی از حکما و زهاد و عرفا و وعّاظ عصر خود بود. در شهر ری به دنیا آمد ولی از زادروز او اطلاع دقیقی در دست نیست. در همان شهر اقامت داشت. از اسحاق بن ابراهیم رازی و مکی بن ابراهیم بلخی و علی بن محمد طناقی سماع حدیث کرد.

وی در سخنوری مهارتی به تمام داشت و به قول حصری، وی اوّل کسی است که بعد از خلفای راشدین بر منبر رفته است. همو گوید که هرگز وی را جاهلیت نبوده و کبیره‌ای مرتکب نشده است و اگر طبق گفته صاحب مصباح الهدایه رجا را یکی از مقامات بشمریم، وی صاحب مقام رجا بوده است.

یحیی بن معاذ دو برادر داشت، یکی بزرگ‌تر به نام اسمعیل بن معاذ و دیگری کوچک‌تر به اسم ابراهیم بن معاذ، که هر دو از زهاد و عرفای عصر خود بودند. یحیی سفری به بلخ رفت و در آنجا برای مدت زمانی به ارشاد پرداخت و چون در ری وامدار بود، با صدهزار درم سیمی که مردم در بلخ به وی خدمت کرده بودند به قصد ادای دین راه ری در پیش گرفت. در راه دزدان بر وی زدند و سیمش را بردند و یحیی تنها و رنجور به نیشابور آمد و در همان شهر در روز دوشنبه ۱۶ جمادی الاول سال ۲۵۸ هجری وفات یافت. مذهب او آن بود که غنا را بر فقر فضل می‌نهاد و طریقش رجا بود.

از سخنان اوست: «زهد سه حرف است: زا و هاء و دال. اما زا، ترک زینت است، و هاء، ترک هوا، و دال، ترک دنیا.» و گفت: «زاهد به ظاهر صافی است و به باطن آمیخته، و عارف به باطن صافی است و به ظاهر آمیخته.»

منابع

۱. قشیری، ابوالقاسم، ترجمة رسالة قشیریة، ص ۴ - ۴۳.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴ - ۱۵۲.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۷۶ - ۳۶۱.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۴ - ۵۳.
۵. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۶ - ۱۷۴.

ابوالسری منصور بن عمار

ابوالسری منصور بن عمار از مردم مرو، از قریه دندانقان و به قولی از اهالی پوشنگ و باورد بود که در بصره اقامت داشت. وی از حکمای بزرگ و از واعظان صاحب نام عصر خود بود. عطار می گوید: وی هم عصر با هارون الرشید بود و هارون از وی سؤالاتی کرده که جواب شنیده است. در باب توبه او می گویند در راه، کاغذ پاره ای پیدا کرد که روی آن «بسم الله الرحمن الرحيم» نوشته بود. آن را برداشت و چون جایی نیافت که کاغذ پاره را بگذارد، آن را خورد و شب در خواب دید که گفتند: به خاطر حرمتی که آن کاغذ را داشتی، درهای حکمت بر تو گشادیم. وی از اصحاب عراقیان و مقبول اهل خراسان بود و در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری می زیسته است. از سخنان اوست: «نیکوترین لباس بنده، تواضع بود و شکستگی، و نیکوترین لباس عارفان، تقوا بود و خدای تعالی همی گوید: وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَالِکَ خَيْرٌ».

منابع

۱. قشیری، ابوالقاسم، ترجمة رسالة قشیریة، ص ۴۹.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹ - ۱۵۷.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۰۹ - ۴۰۵.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۶۰.

ابوسعید (سعید) قرمطی

ابوسعید حسن بن بهرام مشهور به ابوسعید جنابی قرمطی از مردم گناوه فارس بود. درباره تاریخ تولد و زندگی آغازین او در گناوه اطلاع چندانی در دست نیست. پس از

آنکه وی از گناوه به بحرین رفت، در سال ۲۸۱ هجری یحیی بن ذکریه یکی از پیشوایان قرامطه در قطیف مدعی شد که امام مهدی (عج) او را به دعوت فرستاده است و جمعی از مردم قطیف و بحرین از جمله ابوسعید به او گرویدند. پس از این واقعه، خود ابوسعید در سال ۲۸۵ هجری در بحرین با عنوان قرمطی ظهور کرد و عده‌ای به او پیوستند. وی سپاه بزرگی گرد آورد و کار دعوتش بالا گرفت و به سرکوب مخالفان پرداخت. او بر همه نواحی بحرین مسلط شد و خواست که دامنه قدرتش را تا به عمان گسترش دهد، ولی در جنگی شکست خورد و دست از این طمع برداشت و دل در بصره بست. معتضد خلیفه، عباس بن عمرو را به مقابله با وی فرستاد و وی از ابوسعید شکست خورد و همه لشکریانش کشته شدند و ابوسعید خود وی را با پیامی پیش خلیفه فرستاد. ابوسعید پس از سال‌ها چیرگی بر بحرین، سرانجام در سال ۳۰۱ هجری به همراه چهار تن از یارانش به دست غلام صقلی در حمام کشته شد. ناصر خسرو به هنگام سخن گفتن از شهر لحسا در سفرنامه‌اش، از او و حکومت او و فرزندان او به نیکی یاد می‌کند. وی را ابوسعید لحساوی و دقاق نیز می‌گفته‌اند. یارانش لقب سید بر او نهاده بودند.

منابع

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه.
۲. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۴ - ۵۴۱.
۳. سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۵۰ - ۱۴۷، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی.

ابوسعید الخدري

سعد بن مالک بن سنان بن ثعلبه انصاری خزر جی، در حدود سال ۱۰ پیش از هجرت به دنیا آمد. پدر ابوسعید از اصحاب بزرگ پیامبر (ص) و مادرش انیسه بنت ابی حارثه، از قبیله بنی نجار بود. به هنگام جنگ احد، وی سیزده سال داشت و به همین علت پیامبر (ص) او را از شرکت در جنگ منع فرمود، ولی پس از پانزده سالگی در همه غزوات شرکت جست و در زمان خلافت حضرت علی (ع) در جنگ‌های صفین و نهروان در کنار آن حضرت بود.

ابوسعید در واقعه حرّه در حمله سپاهیان شام به مدینه، در خانه نشست ولی لشکریان شام به خانه‌اش ریختند و چون چیزی نیافتند، بر او ضرب و شتم وارد کردند. وی از

صحابی رسول الله (ص) و جزو یاران باوفای علی بن ابی طالب (ع) و از بزرگان انصار بود. رجال شناسان شیعه او را در ردیف سلمان و ابوذر، و در بین یاران امام علی (ع) او را در زمره اصفیا شمرده اند. او از جمله کسانی است که از پیامبر (ص) و گروه زیادی از مشاهیر اصحاب، احادیث بسیاری نقل کرده است و عده ای از اصحاب و تابعین نیز از وی حدیث نقل کرده اند. او در بین اصحاب پیامبر (ص) به زهد و پارسایی شهرت داشته است.

وفات وی به سال ۷۴ هجری اتفاق افتاد که در قبرستان بقیع در شهر مدینه دفن شد. در شهر اسلامبول در محله ایوانسرای بحولی جامع قعریه مزاری به او منسوب است که از نظر تاریخی مردود دانسته شده است.

منابع

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
۲. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵ - ۵۴۴.

ابوسعید خَرّاز

ابوسعید احمد بن عیسی الخَرّاز البغدادی که وی را لسان التّصوّف نیز خوانده اند، از مردم بغداد بود. درباره تولّد و زندگی او نه تنها اطلاع دقیقی در دست نیست، بلکه تاریخ مرگ او هم با شبهات آمیخته است.

درباره شهرت او به خَرّاز، داستانی نقل می کنند که: او نوبتی موزه می دوخت و باز می گشاد. گفتند چرا این چنین می کنی؟ جواب داد که نفس خویش را مشغول می کنم، پیش از آنکه مرا مشغول گرداند؛ و چون خرز در لغت درز مشک و موزه است، به خَرّاز ملقب شد.

وی شاگرد محمد بن منصور طوسی بود و با ذوالنون مصری، بشر حافی، سرّی سقّطی، ابو عبید بسری و یباجی و پیران دیگر صحبت داشت. می گویند وی اولین کسی است که در علم بقا و فنا سخن گفته است و از کتب تراجم احوال چنین پیدا است که به جنید اظهار ارادت می کرده و خود را از شاگردان جنید فرا می نموده است. هر چند که پیش از جنید در گذشته است.

وی تصانیفی دارد که یکی از آنها کتاب السّر است. این کتاب که ظاهراً ازین رفته

است، چنان مورد طعن و انکار علمای بغداد شد که وی به ناچار از بغداد جلای وطن کرد و در نهایت در مصر ساکن شد و گویا در همین زمان بود که ذوالنون را ملاقات کرد. بعضی از سخنانی که بدو منسوب است بی شباهت به سخنان حلاج نیست، اگرچه کتاب الصدق او مجموعه‌ای است از احادیث با پاره‌ای از ملاحظات صوفیانه در مسائل مربوط به صدق و اخلاص که این کتاب با ترجمه انگلیسی آن به اهتمام ای. جی. آربری در سال ۱۹۳۷ چاپ شده است. به نظر وی فنا آن است که در سالک همه مرادات از بین برود و بقا آنکه همه مرادات وی منحصر به خواست و مراد حق شود. در تصوف، طریقت خاصی به نام خرازیه بدو منسوب است و آنچه که نقشبندیّه بعدها خلوت در انجمن خواندند، تعبیری از اخص مراتب - فی عین الجمع مع الحق ابداء - ابوسعید خراز در باب عین الجمع است که در مسئله بقا و فنا از تعلیمات وی به حساب می‌آید. او در سال ۲۷۷ یا ۲۷۸ یا ۲۸۶ هجری در مصر درگذشته است. از سخنان اوست: «توکل اعتماد دل است بر خدای»، و: «توکل، اضطرابی است بی سکون و سکونی است بی اضطراب».

منابع

۱. قشیری، ابوالقاسم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۳ - ۶۲.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱ - ۱۸۰.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۵۴ - ۱۳۳.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۶۳ - ۴۵۶.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۵ - ۷۲.
۶. زرّین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، ص ۴ - ۱۲۳.
۷. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ابوسعید میهنی (ابوالخیر)

فضل الله بن احمد بن محمد بن ابراهیم میهنی معروف به ابوسعید ابوالخیر، از عرفای بزرگ و بنام است که اولین بار سماع و قول و غزل را در بین صوفیّه خراسان رواج داد. نام پدرش احمد و کنیه اش ابوالخیر بود و به بابوالخیر شهرت داشت. وی پیشه عطاری داشته، از زندگی نسبتاً مرفه‌ی برخوردار بوده است تا جایی که سرایی ساخته، به سبب

علاقه‌ای که به سلطان غزنوی داشت، جمله دیوار آن را صورت محمود و لشکریان و فیلان او نگاشته بود.

ابوسعید در میهنه، روز یکشنبه اول ماه محرم ۳۵۷ هجری به دنیا آمد. نخستین آشنایی او با تصوّف از طریق پدر، که با صوفیان شهر نشست و برخاست داشت، صورت گرفت. در کودکی قرآن را نزد ابومحمّد عنازی فراگرفت و به توصیه پدر نزد مفتی و ادیب مشهور عصر، استاد ابوسعید عنازی به آموختن لغت و ادب پرداخت و یازده ساله بود که سی هزار بیت جاهلی را از حفظ داشت. در این دوران بود که به هنگام شرکت در نماز آدینه به همراه پدر، با یکی از مشاهیر و مشایخ بزرگ به نام ابوالقاسم بشر یاسین (کرکانی) آشنا شد و می‌توان گفت که اولین آشنایی ابوسعید با طریقت به تعلیم همین شخص بوده است.

حدود دوازده سالگی برای تحصیل فقه به مرو رفت و نزد ابوعبدالله خضری مدّت پنج سال فقه تطبیقی مذاهب اربعه را آموخت و پس از درگذشت وی قریب پنج سال نیز در نزد ابوبکر قفال مروزی فقه خواند که بسیاری از علمای بزرگ عصر از جمله ابوعلی سنجدی، ناصر مروزی و ابومحمّد جوینی از هم‌درسان او در حلقه درس قفال بوده‌اند. ابوسعید در همین فاصله، صحیح بخاری را از ابوعلی شبویی - یکی از محدّثان برجسته مرو - استماع کرد. حدود سی سالگی برای درک مجلس درس فقیه سرخسی، ابوعلی زاهر بن احمد فقیه، به سرخس رفت. وی در نزد ابوعلی صبح‌ها تفسیر قرآن، حدود ظهر علم اصول و عصرها اخبار رسول می‌خواند. در سرخس بود که درویشی شوریده به نام لقمان سرخسی، او را شیفته خود کرد. این درویش مجذوب، ابوسعید را به نزد ابوالفضل محمّد بن حسن سرخسی از مشایخ بزرگ صوفیه، که خود مرید شیخ ابونصر سراج طوسی بود، برد و ابوسعید از آن پس مراتب تربیت عرفانی را زیر نظر پیر ابوالفضل گذراند و علوم رسمی را به یکسو نهاد و بدین ترتیب ابوسعید که به طلب فقه و حدیث و صحبت ابوعلی فقیه به سرخس رفته بود، از خانقاه پیر ابوالفضل سردرآورد. در بازگشت از سرخس، ریاضت‌های سخت در پیش‌گرفت که این دوره زهد و ریاضت وی سال‌ها طول کشید. ظاهراً دوران شاگردی و تربیت نفسانی او تا چهل سالگی دوام یافته است.

ابوسعید به اشاره مرشد خود به نیشابور نزد ابوعبدالرحمن سلمی رفت و به دست او خرقه پوشید و بعد از مراجعت، به دستور پیر ابوالفضل، برای ارشاد مردم به زادگاه خود، میهنه بازگشت. دیری نگذشت که مردم بسیاری بدو گرویدند چندان که همسایگان به

حرمت او شراب نمی نوشیدند. ابوسعید گاه گاه برای حلّ اشکال نزد ابوالفضل به سرخس می رفت تا اینکه پس از فوت او، جهت دیدار ابوالعبّاس قصاب راهی آمل شد و هم در این سفر بود که ابوالحسن خرقانی و ابوعبدالله داستانی را دیدار کرد و به قول نوه اش محمد منور، در این سفر دومین خرقه را از ابوالعبّاس قصاب گرفت و دوباره راهی میهنه شد. یک سال بعد ابوالعبّاس قصاب نیز در آمل درگذشت.

مدّت عمر او را هزار ماه نوشته اند یعنی پس از ۸۳ سال و چهار ماه در روز پنجشنبه چهارم ماه شعبان سال ۴۴۰ در میهنه بدرود حیات گفت و روز جمعه او را به خاک سپردند. ابوسعید خارج از مراحل که در طریقت داشت، مردی دانشمند و درس خوانده بود و اگرچه به قول محمد منور، علوم رسمی را یکسره رها ساخت و هرچه کتاب داشت زیر خاک کرد، ولی باز هم تا آخر عمر در طریق علم بود و عده بسیاری از علما از جمله شاگردان او محسوب اند.

امام الحرمین جوینی و ابوعبدالله فارسی از او اجازه روایت حدیث داشتند. عبدالرحمن بن منصور بن رامش از استادان نظامیه بغداد، ابوالقاسم سلیمان ناصر انصاری، حسن بن ابوطاهر جیلی، عبدالغافر الشروی، ابن الزّهرّا ترشیزی و ابوالقاسم سبعی از او روایت کرده اند. شیخ ابواسحاق کازرونی از عرفای قرن پنجم هجری با او مکاتبه داشته است. همچنین مکاتبات او با فیلسوف و دانشمند معروف ابوعلی سینا و ابوسعید ابوالخیر مشهور است. وی در فروع، مذهب شافعی داشت و با ارباب زر و زور سر سازش نداشت اگرچه قدرتمدارانی چون طغرل سلجوقی و خواجه نظام الملک به او اظهار علاقه و ارادت می کردند.

در جهان بینی عرفانی او، کرامت نه بر آب رفتن و بر هوا پیریدن است، بل کرامت فراست است و آگاهی از ضمیر دیگران؛ و به همین دلیل او را «فارس غیوب و حارس القلوب» و حتّی «مشرق الضّمائِر» گفته اند. توجّه او به عشق، انگیزه سماع و پایکوبی اش در خانقاه بود و انس او به سماع تا حدّی بود که از مریدان خواسته بود جنازه اش را با اقوال و ابیاتی درخور سماع تشییع کنند.

وی تصوّف را زیستنی و تجربه کردنی می دانست نه گفتنی و وصف کردنی، و از همین روست که نه دیوان شعری دارد و نه کتابی به نشر. شادخواری و سبک روحی او جلب توجّه می کند و چه بسا همین مسائل باعث شدند که شیخ امام ابوالقاسم قشیری با اینکه هم عصر او بود و شاید هم وی را در نیشابور دیدار کرده بود، ولی در کتابش نامی

از ابوسعید نبرده است و پیر هرات هم همچون قشیری به او بی توجه مانده. قدیم ترین مأخذی که درباره ابوسعید سخن می گوید کتابی است به نام حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر که ابوروح لطف بن ابی سعد، یکی از احفاد ابوسعید آن را نوشته است. دیگر کتاب اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابی الخیر است که محمد منور، یکی دیگر از اعقاب شیخ آن را نگاشته است. رباعیات بسیاری به ابوسعید منسوب است که در انتساب همه آنها به او تردید است. از رباعیات اوست:

این عشق بلی عطای درویشان است خود کشتنشان ولایت ایشان است
دینار و درم نه رتبت مردان است جان کرده فدا، کار جوانمردان است
از سخنان اوست: « سائلی از شیخ سؤال کرد از شریعت و حقیقت و طریقت. شیخ گفت: اسامی منازل است و منازل بشریت را بود. شریعت همه نفی و اثبات بود بر قالب و هیکل، و طریقت همه محو کلی، و حقیقت همه حیرت است.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۰۸ - ۲۰۶.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۸۱۵ - ۸۰۰.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۱۲ - ۳۰۵.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
۵. زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ج ۱، ص ۶۴ - ۶۱.
۶. شفیعی کدکنی، دکتر محمدرضا، اسرار التوحید، مقدمه، ۱۴۰ - ۲۳.
۷. یوسفی، دکتر غلامحسین، دیداری با اهل قلم، ج ۱، ص ۲۱۶ - ۱۷۳.
۸. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵۳۲ - ۵۲۱.

ابوسعید الهجویری

از ابوسعید هجویری تنها یک بار در کشف المحجوب نام برده شده است و از فحوای کلام صاحب کتاب چنین برمی آید که وی یکی از هم شهریان نویسنده بوده است. ابوسعید به هنگام اقامت در لاهور، سؤالاتی را بر علی بن عثمان جلاّبی هجویری مطرح کرده است که همان، اساس و عامل نوشتن کتاب کشف المحجوب شده است، و از خود

کتاب چنین مستفاد می‌شود که وی شخصیتی ادبی و عرفانی داشته که خواهان جواب برای سؤالات عرفانش بوده است. ظاهراً او در نیمهٔ اول قرن پنجم هجری می‌زیسته است. در منابع مورد مراجعهٔ ما هیچ اطلاعی دربارهٔ این شخص موجود نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۷.

ابوسلیمان دارانی

عبدالرحمن بن احمد بن عطیه عنسی دارانی از زهاد و صلحای نامدار قرن دوم و سوم هجری است که در عصر خود به دانش و عرفان شهرت داشت. وی در حدود سال ۱۴۰ هجری در قریهٔ داریا از قراء دمشق متولد شد و به همین جهت هم به دارانی شهرت یافت، اگرچه این نسبت از نظر لغویون خلاف قیاس است.

ابوسلیمان از عبدالواحد بن زید، سفیان ثوری، ربیع بن صبیح و دیگر عراقیان، حدیث روایت کرده است و گفته‌اند که با بایزید بسطامی مکاتبه داشته و جنید او را دیده است. وی با ابوجعفر معروف به ابن فرجی معاصر، و با معروف کرخی مصاحب بوده است. شاگردان او، احمد بن ابی‌الحواری ملقب به ریحانة‌الشام و حمید بن هشام عنسی و عبدالرحیم بن صالح، از وی حدیث روایت کرده‌اند. می‌گویند: چون ابوسلیمان مدعی دیدار با فرشتگان بود، مردم دمشق او را از آن شهر اخراج کردند ولی دوباره او را به شهر بازگردانند. وفات او را در سال ۲۰۵ و ۲۱۵ و ۲۳۵ هجری نوشته‌اند که در همان قریهٔ داران اتفاق افتاده، در آنجا نیز مدفون شده است و مزارش نیز معروف بوده است.

روش او در تصوّف متابعت از قرآن و سنت بود. در ریاضت به جایی رسیده بود که او را بندارالجائعین لقب داده بودند. وی خوف را برتر از رجا می‌دانست و می‌گفت که اگر رجا بر خوف غالب شود وقت عارف آشفته گردد. وی مقامات را بر سه نوع: زهد، ورع و رضا می‌دانست و اساس اعمال سالک را نیز بر چهار رکن: خوف، رجا، تعظیم و حیا استوار می‌شمرد.

ابوسلیمان با سماع چندان موافق نبود و می‌گفت: «هر دل که به آواز خوش از جای درآید آن دل ضعیف بود، به مداواش حاجت بود تا قوی گردد، همچنان که کودک

خرد، خواهند که بخشباندند، او را سخن می‌گویند تا در خواب شود.» پس ابوسلیمان گفت: «آواز خوش، هیچ چیز در دل زیادت نکند، بل اگر در دل چیزی بود آن را بجنبانند.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریة، ص ۴۱ و ۶۱۷.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۰ - ۱۳۹.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۸۴ - ۲۷۶.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۶ - ۳۵.
۵. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵۶۰ - ۵۶۴.

ابوسلیمان داود بن نصیر الطائی

ابوسلیمان داود بن نصیر الطائی از فقهای متعبد و محدثان متزهّد قرن دوم هجری است. وی در فقه از سرآمدان بود و مدت بیست سال شاگردی ابوحنیفه کرده بود. وی را فقیه الفقها می‌گفتند.

داود طائی از عبدالملک بن عمیر و حسب بن ابی عمره و سلیمان الاعمش و محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلہ اجازه حدیث داشت. اسمعیل بن عیینه و مصعب بن المقدم و ابو نعیم الفضل بن دکنی از او حدیث نقل کرده‌اند. وی در زمان مهدی در بغداد گوشه عزلت اختیار کرده بود که در اواخر عمر به کوفه آمد و در آنجا ساکن شد.

پیر طریقت او حبیب راعی بود که از اقران فضیل و ابراهیم ادهم محسوب می‌شد، اما با ابویوسف، قاضی هارون الرشید میانه خوبی نداشت. نقل است که چون هارون از ابویوسف درخواست کرد که وی را به زیارت داود برد، ابویوسف به در خانه داود آمده اجازت خواست، وی از پذیرفتن آنها سر باز زد تا اینکه مادر داود به شفاعت آمد و داود گفت: مرا با اهل دنیا و ظالمان چه کار؟ وفات وی در عهد خلافت مهدی عباسی به سال ۱۶۵ یا ۱۶۲ یا ۱۶۰ هجری اتفاق افتاد.

از سخنان اوست: «اگر سلامت خواهی دنیا را وداع کن و اگر کرامت خواهی بر آخرت تکبیر گوی.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریه، ص ۳۶ - ۳۵.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۳۶.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۶۹ - ۲۶۳.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۷.
۵. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۸۲ - ۷۸.

ابوسهل صعلوکی

محمد بن سلیمان بن هارون بن موسی بن ابراهیم بن بشر حنفی اصفهانی در سال ۲۹۶ هجری در شهر اصفهان به دنیا آمد.

علم فقه را از ابی اسحاق مروزی و ابوعلی ثقفی فراگرفت و در این علم یکی از بزرگان و فقیهان نامدار شد. وی را اقضى القضاة خراسان می خواندند.

ابوسهل با شبلی، مرتعش و ابوعلی ثقفی مصاحبت داشته و با ابوالحسن فوشنجی و ابونصر صفار نیشابوری در ارتباط بوده است. وی در عراق و بصره تدریس می کرد، پس از آن در اصفهان ساکن شد ولی پس از آگاهی از مرگ عموی خود ابوالطیب در سال ۳۳۷ هجری، به نیشابور رفت و به درخواست مردم در آنجا ماندگار شد تا اینکه در ذی قعدة سال ۳۶۹ هجری در نیشابور وفات یافت و جنازه وی در همان مسجدی که تدریس می کرد، دفن شد.

«ابوسهل صعلوکی هرگز صدقه بر دست درویش ننهادی و چیزی که بخشیدی، هرگز به دست کس ندادی، بر زمین بنهادی تا برداشتند. از وی پرسیدند، گفت: دنیا را آن خطر نیست که اندر دست مسلمانی باید داد تا ید من علیا باشد و از آن وی سفلی.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۱۲.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۱۸ - ۳۱۷.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ابوطالب

عبد مناف (عمران) بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف قرشی، عمو و حامی پیامبر (ص) بود. پدرش عبدالمطلب از رؤسای مکه بود و منصب سقایت و رفادت داشت. در میان فرزندان متعددش ۳ پسر به نام‌های ابوطالب، زبیر و عبدالله — پدر پیامبر (ص) — از یک مادر به نام فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم زاده شدند. وی در بستر مرگ و در جمع فرزندان وصیت کرد و کفالت محمد (ص) را که تا ۸ سالگی آن حضرت خود به عهده داشت، به ابوطالب وا گذاشت.

از این زمان ابوطالب به عنوان جانشین پدر سرپرستی محمد (ص) را بر عهده گرفت و پس از بعثت او به پیامبری نیز به حمایتش برخاست. مطابق روایات، در سفری تجاری به شام، پیامبر (ص) را همراه خود برد و در همین سفر بود که راهبی نصرانی به نام بحیرا پیامبری آن حضرت را بشارت داد. ابوطالب تا دم مرگ حامی پیامبر (ص) بود.

اسلام ابوطالب یکی از مسائل و مباحث عقیدتی — کلامی بین مذاهب اسلامی است. بیشتر روایات عامّه معتقدند که ابوطالب اسلام نیاورد و بعضی از روایات سنت و جماعت و همه محدثین شیعه به اسلام ابوطالب معتقدند و می‌گویند که مصلحت، در عدم اظهار اسلام از جانب ابوطالب بوده است. اشعاری به وی منسوب است که به سبب دربرداشتن حوادث مکه در طلوع اسلام حائز اهمیت است. از میان اشعار منسوب به او قصیده لایمّه‌اش بسیار معروف است.

وی در هشتاد سالگی در سال دهم بعثت درگذشت و از وی چهار پسر به نام‌های طالب، عقیل، جعفر و امیرالمؤمنین علی (ع) و دو دختر به اسامی ام‌هانی و جمانه باقی ماند.

منابع

۱. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه.
۲. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۶۲۰ - ۶۱۸.

ابوطالب خزرج

شیخ ابوطالب خزرج بن علی بن عباس یکی از مشاهیر اهل طریقت و از اصحاب جنید بغدادی است و با ابوالحسن مزین مصاحبت داشته است. هجویری به هنگام ذکر مشایخ

اهل فارس تنها یک بار از او به نام شیخ ابوطالب که گرفتار کلمات حقّ بود، نام می برد. وی استاد ابو عبدالله بن خفیف شیرازی بود که بیشتر سخنان ابوطالب را او نقل کرده است. وی در شیراز مجلس داشت، پس از آن به فسا، و از آنجا به همدان رفت. در همدان ابوعلی وارجی وی را حرمت کرد، رباطی برای او ساخت. او درون و بیرون رباط را سیاه ساخته، خود پلاس سیاه پوشید و گفت: خانه سوگواران چنین باید. وی در همدان وفات یافت.

جمال الدّین ابو الفرج بن جوزی در صفة الصّفة گوید که ابوطالب صوفی، حدیث به اسناد از احمد بن عبدالله الفرسی روایت کند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۵.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۵۶ تا ۲۵۴ - ۲۴۰.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ابوطالب حرمی

به گفته هجویری، ابوطالب حرمی کسی بوده است که چهل سال در مکه مجاور بود و در عرض این مدّت، هرگز در مکه طهارت نکرد و هر بار برای طهارت، از محدوده حرم بیرون می رفت. او برای توجیه این عمل خود می گفته است: «زمینی را که خداوند تعالی به خود اضافت کرده است من کراهیت دارم که آب مستعمل من بر آن زمین ریزد».

منبع

- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۷۶.

ابوطاهر حرمی

شیخ ابوطاهر حرمی، فقط یک بار در کشف المحجوب قید شده است و در کتب دیگر اسمی از وی نیست. هجویری گوید: «ابوطاهر حرمی روزی بر خری نشسته بود و مریدی از آن وی عنان خر وی گرفته بود اندر بازار همی رفت. یکی آواز داد که این پیر

زندیق آمد. آن مرید چون آن سخن بشنید از غیرت ارادت خود قصد رجم آن مرد کرد و اهل بازار نیز جمله بشویدند. شیخ گفت مرید را اگر خاموش باشی من ترا چیزی آموزم که از این محن بازرهی. مرید خاموش بود، چون به خانقاه خود باز رفتند، این مرید را گفت: آن صندوق بیار! چون بیاورد درزنامه‌ها بیرون گرفت و پیش وی افکند. گفت: نگاه کن! از همه کس به من نامه‌هاست که فرستاده‌اند؛ یکی مخاطبه شیخ امام کرده است و یکی شیخ زکی و یکی شیخ زاهد و یکی شیخ الحرمین و مانند این، و این همه القاب است نه اسم و من این همه نیستم، هرکس برحسب اعتقاد خود سخن گفته‌اند و مرا لقبی نهاده‌اند. اگر آن بیچاره نیز برحسب عقیدت خود سخنی گفت و مرا لقبی نهاد، این همه خصومت چرا انگیختی؟»

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۷۲ - ۷۱.

ابوطاهر مکشوف

«شیخ ابوطاهر مکشوف از اجله وقت بود». این تنها جمله‌ای است که صاحب کشف المحجوب به هنگام ذکر مشایخ قهستان و آذربایگان و طبرستان و گمش درباره ابوطاهر مکشوف ذکر کرده است. در منابع دیگر، شخصی به این نام ملاحظه نشد.

واژه مکشوف کلمه عریان را به ذهن آدمی متبادر می‌کند و بلافاصله با گفتن ابوطاهر مکشوف آدمی به این فکر می‌افتد که نکند این شخص همان باباطاهر عریان باشد. باتوجه به اینکه حیات او به قولی در دوره سلجوقی و طغرل و به قولی دیگر در دوره دیالمه و حتی قبل از فردوسی و عنصری بوده است و باتوجه به تاریخ زندگی هجویری، بعید به نظر نمی‌رسد که باباطاهر به حدی از شهرت رسیده باشد که آوازه‌اش به گوش هجویری برسد آن هم با نام باباطاهر مکشوف.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۵.

ابوطلحة المالکی

ابوطلحه مالکی کسی است که درباره سهل بن عبدالله تستری گفته است: «آن روزی که از مادر بزاد صایم بود و آن روز که بیرون شد صایم بود. گفتند: چگونه باشد این؟ گفت: آن روز که مولود وی بود وقت صبح بود تا نماز شام هیچ نخورد. چون از دنیا بیرون شد روزه دار بود.»

هم هجویری و هم عطار این مطلب را از ابوطلحه مالکی نقل کرده اند ولی از اینکه شخص وی که بود، هیچ اطلاعی نداده اند. در کتاب های دیگر هم از وی نام برده نشده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۱۶.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۳۲۲.

ابوالعباس سمرقانی

«شیخ مجتهد ابوالعباس سمرقانی که زندگانی خوب و وقتی خوش داشت»؛ بیش از این اطلاعی از وی در دست نیست و هجویری به هنگام ذکر مشایخ خراسان با همان یک جمله از وی یاد می کند. در هیچ کدام از کتب مورد مراجعه ما شخصی با این عنوان مشخص نیست.

منبع

- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۶.

ابوالعباس سیّاری

قاسم بن قاسم، عارف و فقیه، محدّث بزرگ مرو، نوه دختری ابوالحسن احمد بن سیّار، فقیه و محدّث معروف بود و به سبب همین انتساب، به سیّاری اشتها یافت. پس از درگذشت پدر، مال فراوان به ارث برد و براساس روایات دارایی خود را داد و دو تار موی پیامبر اکرم (ص) را گرفت.

وی از مریدان ابوبکر واسطی بود و همچنین در مجالس محدّثان بزرگ حاضر شده،

استماع حدیث می‌کرد. بسیاری از اقوال و روایات مربوط به او از طریق خواهرزاده‌اش عبدالواحد بن علی سیّاری نقل شده است. وی در سال ۳۴۲ هجری درگذشت. آرامگاه او در مرو مورد احترام بوده، مردم برای حاجت‌خواستن به آنجا می‌رفته‌اند. سیّاری وصیت کرده بود که پس از مرگ، دو تار موی حضرت پیامبر (ص) را در دهان او بگذارند.

اساس طریقت او حفظ مبانی شریعت بود و خود در زهد و وارستگی مقام بلندی داشت. طریقه سیّاریه در مرو و نسا که تا اواخر قرن پنجم هجری استمرار داشته، منسوب به او است.

گفته‌اند که وی جبری مذهب بود و به گفته عطار، از این باب در زحمت افتاد. وی را باید از اصحاب صحو به‌شمار آورد و در باب کرامت نیز چون شیخ خود واسطی بر آن بود که تنها در حال صحو و تمکین کرامت ظاهر می‌شود. چرا که تلوین و سکر در ابتدای حال است و اولیای خدا که صاحب کرامتند به حدّ کمال رسیده و تلوین در ایشان به تمکین بدل گشته است.

از سخنان اوست: «هیچ عاقل را اندر مشاهده حق لذت نباشد زیرا که مشاهده حق تعالی فنا فی است که در وی لذت نیست.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۷۹ - ۷۸.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۸۸ - ۱۹۹ - ۱۹۸.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۷۷۹ - ۷۷۷.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۴۸ - ۱۴۷.
۵. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۵۲۲.
۶. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۶۷۴ - ۶۷۳.

ابوالعبّاس شقّانی

ابوالعبّاس احمد بن محمد شقّانی (اشقّانی) حسّنی، منسوب به شقّان، روستایی از توابع نیشابور است که اکنون جزو بخش اسفراین شهرستان بجنورد است. هجویری خود معاصر وی بوده است و می‌گوید: «مرا با وی انسی عظیم بوده و اندر بعضی علوم استاد

من بوده». وی عارفی زاهد و متکلمی متبحر، و در علم اصول و فروع پیشوای همه بود و شریعت را بزرگ می‌داشت. در تصوّف، مشایخ بسیار دیده بود و خود از اجلّه اهل تصوّف به‌شمار می‌رفت. در بیان مفاهیم عرفانی، زبانی پیچیده و مخصوص به خود داشت و عده‌ای هم از او در این باب تقلید می‌کردند. وی از معتقدان به فنا بود و از جمله کسانی بود که حلاج و گفته‌های او را جزو اسرارهی دانست و وی را بزرگ می‌داشت. از سخنان اوست: «اشتهی عدماً لا عودَ فیه. و به پارسی گفتم: هر آدمی را بایستی محال باشد و مرا نیز بایستی محال است که یقین دانم که آن نباشد و آن، آن است که می‌بایدم خداوند تعالی مرا به عدم برد که هرگز آن عدم را وجود نباشد...». وی در سال ۴۵۸ هجری در قصبه رادکان درگذشته است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۱ - ۲۱۰ و ۱۸۹.
۲. منور، محمد، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۶۶۰، حاشیه دکتر شفیع کدکنی.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۲۰ - ۳۱۹ و ۸۱۱، دکتر محمود عابدی.

ابوالعبّاس قصاب

ابوالعبّاس احمد بن محمد بن عبدالکریم قصاب آملی از مشایخ بزرگ قرن چهارم هجری است. اگرچه وی مردی امّی و بی سواد بود، با این همه مشکلات عرفانی و معنوی بزرگان عصر را می‌گشود. ابو عبدالله خیاطی که خود امام طبرستان بوده است، می‌گوید: «چون ما را در علوم دین و اصول آن و دقائق توحید چیزی مشکل شود از وی پرسیم». قصاب مرید محمد بن عبدالله طبری بوده است و مرشد و مراد بوسعید؛ که بوسعید از وی خرقه تبرک گرفته است. شیخ الاسلام هروی آرزوی دیدار او را داشته ولی موفق به زیارت او نشده است.

وی کلمات عربی را به صورت فارسی تلفظ می‌کرده و «مابقی» را «مابکی» می‌گفته است. بسیاری از بزرگان تصوّف خراسان از جمله ابوسعید و خرقانی و دوستانی شاگردان قصاب بوده‌اند. سهروردی در کنار حلاج و ابویزد بسطامی و خرقانی، قصاب را نیز یکی از ادامه‌دهندگان حکمت خسروانی و عرفان ایران باستان (خُمیره الخسروانیین فی السلوک) می‌شمارد.

از سخنان اوست: « طاعت و معصیت من در دو گروه بسته است؛ چون بخورم مایه همه معاصی اندر خود بیابم و چون دست از آن بدارم اصل همه طاعت از خود بیابم، اما گرسنگی را، ثمره مشاهدت بود که مجاهدت قاید آن است. پس سیری با مشاهدت بهتر از گرسنگی با مجاهدت، از آنچه مشاهدت معرکه گاه مردان است و مجاهدت ملاعبت صبیان...».

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۲۲ - ۴۲۱ و ۲۰۳ - ۲۰۲.
۲. منور، محمد، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۶۶۰، حاشیه دکتر شفیعی کدکنی.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۹۴ - ۲۹۲.
۴. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ص ۵۱۰ - ۵۰۹.
۵. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۶۴۵ - ۶۴۱.

ابوالعباس احمد بن محمد بن مسروق

ابوالعباس احمد بن محمد بن مسروق، معروف به احمد مسروق و ابن مسروق، یکی از بزرگان تصوّف و از اوتاد است. وی از مردم طوس خراسان بود ولی در بغداد اقامت داشت. شاگرد محمد بن منصور طوسی بود و با عثمان بن سعید الدارمی، ابوجعفر حدّاد مهین، ابوسعید خراسانی و جنید و ابومحمد جریری مصاحبت داشت و خود از محمود وراق روایت حدیث می کرد.

می گویند که وی چهل کس از مشایخ اهل تمکین از جمله حارث محاسبی، سرّی سقّطی و محمد بن الحسین البرجلانی را خدمت کرده است. وی بر علوم ظاهر و باطن عالم بود و معتقد بود که خوف باید بیش از رجا باشد. وفات وی در سال ۲۹۹ هجری اتفاق افتاد.

از سخنان اوست: « توکل، گردن نهادن است به نزدیک مجاری و حکم قضا. تعظیم حرمت مؤمنان از تعظیم حرمت خدای بود و بنده به محلّ حقیقت تقوا بدان رسد.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریّه، ص ۲۵۰ و ۶۴ - ۶۳.

۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۵.

۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۵۵ - ۵۵۴.

۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۶۶۲ و ۸۹.

ابوعبدالرحمن سلمی

ابوعبدالرحمن محمد بن حسین بن محمد بن موسی سلمی، نوه ابو عمرو بن نجید سلمی در تاریخ ۱۰ جمادی الاخر سال ۳۲۵ هجری در نیشابور به دنیا آمد. وی یکی از عارفان و محدثان و مورخان برجسته تصوف به شمار می آید. از شیوخ معروف مانند محدث ابوالحسن دارقطنی، ابونصر سراج، ابو عمرو نجید، ابراهیم ابزاری، ابوالقاسم نصرآبادی، ابوبکر صبغی، ابونعیم اصفهانی، احمد مقری، ابوالقاسم رازی، حسان نیشابوری، ابوبکر زاهد نیشابوری، ابو عبدالله شیبانی و یحیی ابومحمد نیشابوری استماع حدیث کرده و علم اندوخته است.

وی در تصوف پابند شریعت و متابعت از رسول اکرم (ص) بود و مرید ابوالقاسم نصرآبادی بوده و از وی خرقه دریافتی است.

ابوبکر بیهقی حافظ و فقیه شافعی و ابوبکر نیشابوری محدث، امام ابومحمد عبدالله جوینی، عبدالکریم بن هوازن قشیری و ابوسعید ابوالخیر و بسیاری دیگر از صوفیان خراسان از شاگردان وی بوده اند و ابوسعید خرقه از وی یافته است. مجموع آثار او را تا صد نوشته اند که مهم ترین آنها عبارت اند از: طبقات الصوفیه، حقایق التفسیر، رساله ملامتیه، کتاب الفتوة، سلوک العارفين، آداب الصوفیه و تاریخ الصوفیه.

محمد بن منور کتابی به نام طبقات ناسکات در احوال زنان عارف به وی نسبت داده است. وفات سلمی روز یکشنبه ۳ شعبان سال ۴۱۲ هجری در نیشابور اتفاق افتاد. عطار می گوید: وی وصیت کرده بود که در حال وفات، سرمن بر پای ابو حفص حداد نهید.

هجویری وقتی که در باب اباحت سماع سخن می گوید، کتابی به نام کتاب سماع را به وی منسوب می دارد که همه اقوال رسول (ص) و صحابه در باب سماع را در آن کتاب جمع کرده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵۲۳.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۰۰ و ۸۰۴.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۱۶ و ۹۲۶، حاشیه.
۴. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ص ۵۰۲ - ۵۰۰.
۵. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیة، مقدمه حسین آهی.
۶. منور، محمد، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۶۶۱ - ۶۶۰، حاشیه دکتر شفیع کدکنی.

ابو عبدالله ایبوردی

نام ابو عبدالله ایبوردی، تنها دو بار به هنگام ذکر ابو حفص حداد در کشف المحجوب آمده است. یک بار با عنوان حداد «صاحب ابو عبدالله ایبوردی بود» و بار دیگر وقتی است که حداد به دیدار ابو عبدالله می رود، با این جمله که «... ابو عبدالله بارودی را بدید و عهد ارادت وی گرفت». این تنها اطلاعی است که از وی در دست است. در هیچ یک از منابع در دسترس ذکر وی نیست حتی در شرح حال ابو حفص حداد هم نامی از وی ذکر نشده است.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۵۵ - ۱۵۴.

ابو عبدالله احمد بن عاصم الانطاکی

احمد بن عاصم انطاکی که کنیه او را ابو عبدالله و ابو علی نیز نوشته اند، از صوفیان بزرگ قرن سوم هجری است. وی عمری دراز داشت و اتباع تابعین را دریافته بود. احمد بن ابی الحواری از استادان اوست.

وی مرید حارث محاسبی بوده، با بشر حافی و سَرّی سَقَطی مصاحبت داشته، فضیل عیاض را نیز دیده بوده است. به خاطر تیزی فراستش ابوسلیمان دارانی او را جاسوس القلوب می خوانده است. شرح تعرف ابن لقب را از قول خود انطاکی در جمله ای به عبارت زیر نقل می کند: «إِذَا جَالَسْتُمْ أَهْلَ الْوَدَقِ فَجَالِسُوهُمْ بِالْوَاقِ فَإِنَّهُمْ جَوَائِسُ الْقُلُوبِ يَدْخُلُونَ فِيهِمْ كَمَا يَدْخُلُونَ مِنْ أَسْرَارِكُمْ».

از سخنان اوست: «امام هر عمل علم است و امام هر علم عنایت. چون صلاح دل جوئی، یاری خواه به نگاهداشت زبان».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریته، ص ۴۹ - ۴۸.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۵۹.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۱۳ - ۴۱۰.
۴. مستملی بخاری، ابراهیم، شرح التعرف لمذهب التصوف، ربع اول، ص ۷۲.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۶۱.

ابوعبداللله بن احمد بن اسمعیل مغربی

ابوعبداللله بن احمد بن اسماعیل مغربی از عارفان بنام و از صوفیان شاعر است. تاریخ ولادت و نحوه زندگی او به درستی روشن نیست ولی عمر او را یکصد و بیست سال نوشته اند. وی شاگرد ابوالحسن علی بن زرین هروی و استاد ابراهیم خواص و ابراهیم شیبان و ابوبکر بیکندی بوده است. وی در توکل و تجرید، یگانه روزگار خود بود. از ریشه گیاهان تغذیه می کرد و غذایی را که دست آدمی بدان رسیده بود نمی خورد. وفات او در سال ۲۹۹ هجری اتفاق افتاد و در طور سینا در کنار استادش علی بن زرین به خاک سپرده شد. از سخنان اوست: «خوارترین مردمان درویشی بود که با توانگری مدهانه کند یا او را متواضع باشد و حرمت دارد».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریته، ص ۶۳.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۶ - ۱۸۵.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۶۱ - ۵۵۹.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۹۰ - ۸۹.
۵. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۲۲۳ - ۲۲۲.

ابو عبدالله جنید

شیخ ابو عبدالله جنید از عرفای قرن چهارم هجری بود. هجویری به هنگام ذکر مشایخ قهستان و آذربایگان و طبرستان و گمش از وی نام می برد و می گوید که وی پیری رفیق و محترم بود. غیر از هجویری کس دیگری از وی نام نبرده است و در کتب تراجم از دو نفر به نام های ابو عبدالله جنید الحجاج کوفی و دیگری ابو عبدالله جنید فلسطینی که هر دو از روایات حدیث بوده اند نام برده شده است که باتوجه به پسوند این نام ها، با ابو عبدالله جنید مورد نظر ما نفی رابطه می شود.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۵.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ابو عبدالله الحسین بن علی بن ابی طالب (ع)

ابو عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب (ع) هاشمی قرشی، در شهر مدینه به سال ۴ هجری به دنیا آمد. او دومین پسر فاطمه زهرا (س) دخت گرامی پیامبر اسلام (ص) است که در خانه وحی و در دامن پیامبر (ص) بالید و بارها دیده می شد که رسول گرامی اسلام بر لب و دندان او بوسه می زد و او را بردوش خود سوار می کرد و بسا که اصحاب از زبان مبارک پیامبر می شنیدند که: «حسن و حسین سرور جوانان بهشتند».

به سال یازدهم هجرت که پیامبر رحلت فرمود، حسین (ع) کودکی هشت ساله بود. تا زمان خلافت امام علی (ع) از زندگی آن حضرت اطلاع چندانی نیست، ولی چون علی (ع) به خلافت رسید وی حدود سی و سه سال داشت و در دوران خلافت پدرش از امرای سپاه پدر محسوب می شد. پس از شهادت علی (ع) در سال ۴۰ هجرت و شهادت امام حسن مجتبی (ع)، آن حضرت در انتهای ماه صفر سال ۵۰ هجرت مقام امامت را دریافت و از آن تاریخ دنیای اسلام به جنب و جوش مبهمی افتاد. در سال ۶۰ هجری معاویه مرد، یزید بن معاویه بر جای پدر نشست و به ولید بن عتبة بن ابی سفیان، که عامل معاویه در مدینه بود، نوشت: «هنگامی که این نامه ام به تو رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو نفر بیعت بگیر! اگر زیر بار بیعت نرفتند آن دو را گردن بزن و سرهایشان پیش من فرست!» حسین (ع) از بیعت با یزید خودداری کرد، از

مدینه به مکه رفت و چند روزی آنجا بماند. چون خبر مرگ معاویه و خروج حسین (ع) از مدینه به سمت مکه، به مردم کوفه رسید، آنها پی در پی نامه و رسول به امام حسین (ع) فرستادند و او را به عراق دعوت کردند. دینوری می‌نویسد: مردم کوفه در این مدت اندک آن قدر به امام نامه نوشتند که «دو جوال بزرگ از نامه‌های ایشان آکنده شد». آخرین نامه‌ای که از ایشان بدو رسید، نامه هانی بن هانی و سعید بن عبدالله حنفی بود: «به نام خدای بخشاینده مهربان، به حسین بن علی (ع) از شیعیان باایمان و مسلمانش، اما بعد، پس شتاب فرما که مردم تو را انتظار می‌برند و جز تو پیشوایی ندارند، شتاب فرما والسلام».

امام، مسلم بن عقیل را با نامه‌ای که در جواب نامه‌های مکرر اهل کوفه نوشته بود، به کوفه فرستاد. چون مسلم به کوفه رسید مردم دور او را گرفتند و پیمان‌ها بستند که امام را یاری کنند. امام از مکه به جانب عراق حرکت کرد و در این هنگام یزید، عبیدالله بن زیاد را والی عراق کرد و او نیز مسلم بن عقیل را در کوفه دستگیر کرده به شهادت رسانید و هانی بن عروه را نیز که مسلم را در خانه خود پناه داده بود، کشت.

امام حسین (ع) به سوی عراق در حرکت بود که از شهادت مسلم باخبر شد و چون عبیدالله زیاد از نزدیک شدن امام به کوفه اطلاع یافت، حزن یزید را فرستاد تا از حرکت او جلوگیری کند. سپس عمر بن سعد بن ابی وقاص را با لشکری بر سر او فرستاد و در جایی نزدیک فرات، به نام کربلا، با امام حسین (ع) روبه‌رو شدند و در روز دهم (عاشورا) ماه محرم سال ۶۱ هجری آن حضرت را با هفتاد و دو تن از یارانش شهید کردند و اهل بیت آن امام را به اسارت به شام بردند. امام حسین (ع) به هنگام شهادت پنجاه و شش سال داشت.

از فرمایشات آن حضرت است: «راستی عزّت است، دروغ ناتوانی، بخل ناداری، سخاوت توانگری و نرمی و مدارا خردمندی». و نیز: «کسی که خدا را اطاعت کند، خدا او را سرافراز دارد و کسی که خدا را نافرمانی کند، خدا او را پست کند».

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۷ تا ۱۸۴.
۲. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطّوال، ص ۱۷۵ تا ۳۰۸.
۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۸ تا ۶۶.

۴. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۰۱ تا ۲۰۲.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۲۶۳ تا ۲۶۴.

ابوعبدالله خیاطی

ابوعبدالله خیاطی امام طبرستان و معاصر با ابوالعباس احمد بن محمد قصاب بود. او درباره قصاب می‌گوید: «از افضال خدای عزّ و جلّ یکی آن است که کسی را بی‌تعلّم چنان گرداند که چون ما را در علوم دین و اصول آن و دقائق توحید چیزی مشکل شود از وی پرسیم و آن ابوالعباس قصاب است». این عین مطلبی است که هجویری درباره ابوعبدالله ذکر کرده است و غیر از آن در کتب مورد مراجعه ما شخصی بدین نام ذکر نشده است، تنها مرحوم دهخدا در لغت‌نامه از ابوعبدالله خیاط نام می‌برد که از روایات حدیث است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۰۳.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه.

ابوعبدالله رودباری

احمد بن عطاء بن احمد، خواهرزاده عارف نامی، ابوعلی رودباری است؛ مادرش فاطمه نیز از زنان بزرگ طریقت است.

احمد بن عطاء به رودبار بغداد منسوب است ولی بعدها در شهر صور از شهرهای شام متوطن شد. وی از مشایخ و قرائان بزرگ عصر خود بود و در انواع علوم اسلامی به‌ویژه در حدیث تبخّر داشت و از طریق علی بن عبدالله قاینی از امام جعفر صادق (ع) روایت حدیث کرده است. ابوعبدالله باکو و شیخ ابوالقاسم بوسلمه باوردی و بوسعید مقری با ابوعبدالله رودباری مصاحبت داشته‌اند.

وفات وی در سال ۳۶۹ هجری در شهر صور اتفاق افتاد و آرامگاهش در همان شهر واقع است. جامی می‌نویسد: وی کتابی در آداب فقر داشته است، علاوه بر آن آثاری به نام او در کتابخانه‌های جهان موجود است که عبارت‌اند از:

۱. امالی که شامل ۳ مجلس است و نسخه‌ای از آن در ظاهریه دمشق در

- مجموعه‌ای با شماره ۳۷۶۳ نگهداری می‌شود.
۲. الخلع که به همراه کتاب ادب الفقیر در مجموعه شماره ۳۸۱۶ در ظاهریه موجود است.
۳. ادب الفقیر.
۴. الوصیّه که نسخه‌ای از آن در کتابخانه قره‌چلبی زاده موجود است (I/663 و GAS). اشعاری هم به وی نسبت داده‌اند.
- از سخنان اوست: « زشت‌ترین همه زشتی‌ها، صوفی بخیل بود.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۸۵ - ۸۴.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۱۰.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۷۲ - ۲۷۱.
۴. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۵۳۴.
۵. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۶۸۴ - ۶۸۳.

ابوعبدالله محمد بن الحکیم

ابوعبدالله محمد بن الحکیم، معروف به مرید، یکی از بزرگان متصوّفه ناحیه غزنین بود. از طرز بیان هجویری چنین برمی آید که وی در زمان هجویری زنده بوده است، چرا که می‌نویسد: « پیری هست به غزنین حرسه‌الله که وی را به لقب مرید گویند». بنابراین وی از عرفای اواخر قرن چهارم هجری و نیمه اول قرن پنجم هجری بوده است.

هجویری از وی با لقب شیخ عیار و معدن اسرار نام برده، او را از مستان قربت حق می‌داند که در فن خود ثانی نداشته است. او یک بار به هنگام صحبت از لباس صوفیان، و جای دیگر به هنگام برشمردن پیران و بزرگان غزنین، از او نام می‌برد. غیر از هجویری، هیچ یک از کتب مورد مراجعه ما ذکری از وی نکرده‌اند.

منبع

- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۷ و ۵۹.

ابو عبدالله محمد بن خفیف

ابو عبدالله محمد بن خفیف بن اسفکشار الضبی الشیرازی، از مادری نشابوری در شیراز به دنیا آمد. وی اعتقادی پاک و سیرتی نیکو داشت و شافعی مذهب بود. شاگردی شیخ ابوطالب خزر ج بغدادی را کرده بود و شیخ المشایخ زمان خود به شمار می آمد. وی را شیخ الاسلام می خواندند.

او در علوم ظاهر و باطن یگانه عصر و مورد مراجعه اهل طریقت بود. از ابنای ملوک بود و به بغداد و مصر و روم سفر کرده بود. وی از جمله عرفایی است که مسافرت بسیار کرده اند. در مکه یعقوب نهر جویری را ملاقات کرده با وی مصاحبت داشته است. عطار می گوید: بدان جهت وی را خفیف می گفتند که هر شب غذای او به وقت افطار هفت مویز بیشتر نبوده است و سبک بار و سبک روح و سبک حساب بوده است.

او جنید، رویم، جریری، ابن عطا و حسین منصور حلاج را دیده بود و با کتانی و یوسف بن الحسین الرازی، ابوالحسن المالکی، ابوالحسن المزین و ابوالحسن الدراج صحبت داشته، با طاهر مقدسی و ابو عمر دمشقی در ارتباط بوده است. وی با عضدالدوله دیلمی رفت و آمد داشته و به دربار او می رفته است.

از شاگردان او می توان احمد مه و احمد که را نام برد. علی بن بندار صوفی وی را زیارت کرده است. ابو عبدالله خفیف از جمله کسانی است که در منطقه پارس از حلاج و گفته های او حمایت کرده است. وی هر سال چهل چله می داشت و هنگام وفات، در چله آخر بود. می گویند بیست سال بود که پلاسی به تن کرده بود و آن را از خود بیرون نمی کرد. قشیری وفات وی را در سال ۳۷۱ هجری و جامی در سال ۳۳۱ هجری نوشته است.

طراز مذهب وی در تصوّف، غیبت و حضور بود و طریقت خفیفیان وابسته به اوست. وی دارای تصنیفات زیادی بوده است از جمله: شرح الفضائل، جامع الارشاد، الفصول فی الاصول، الاستذکار، المنهج فی الفقه، المعراج، الجمع والتفرقة و... از سخنان اوست: « ارادت، رنج دایم است و ترک راحت... »

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۸۱ - ۸۰.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۱۹ - ۳۱۷ و ۱۹۹.

۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۷۸ - ۵۷۱.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۴۱ - ۲۴۰.
۵. معین، محمد، فرهنگ معین، بخش اعلام.

ابوعبدالله داستانی

ابوعبدالله محمد بن علی بن محمد بن علی، معروف به داستانی، از عرفای قرن چهارم و پنجم هجری است. وی در قریه داستان از روستاهای نزدیک بسطام به دنیا آمد و در همین شهر اقامت گزید تا اینکه وفات کرد. در باب تصوّف اشاراتی لطیف داشت و از آنجا که از انواع علوم اسلامی بهره مند بود، او را شیخ المشایخ لقب داده بودند. نسبت ارادت وی به سه واسطه به شیخ عمی بسطامی می رسد.

داستانی، شاگرد ابوالعبّاس قصاب و از اقران ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابی الخیر بوده است. پس از مرگ وی، شیخ سهلکی امامت آن دیار و نیابت وی را عهده دار شد. هجویری، سخنان عبدالله داستانی را از زبان سهلکی نقل می کند.

از سخنان اوست: «توحید از تو درست است اما تو اندر توحید نادرستی که بر مقتضای حقّ وی قیام نکنی، و کمترین درجه اندر توحید نفی تصرّف باشد از تو اندر ملک، و اثبات تسلیم تو اندر امور خود مرحقّ را عزّ و جلّ».

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۰۶ - ۲۰۵.
۲. منور، محمد، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۶۶۲، حاشیه دکتر شفیع کدکنی.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۰۵.

ابوعبیده عامر بن عبدالله بن جرّاح

ابوعبیده عامر بن عبدالله بن جرّاح از صحابی مشهور پیامبر (ص)، از تیره بنی الحارث قبیله قریش بود. گفته اند که ابوعبیده به همراه ارقم بن ابی ارقم و عثمان بن مظعون نزد پیامبر (ص)، اسلام آورد. از آنجا که سنّ وی در جنگ بدر چهل و یک سال قید شده است، اصولاً باید به هنگام اسلام آوردن، جوان بوده باشد. ابوعبیده خود از

دعوت کنندگان به اسلام بود و گویا پیش از جعفر بن ابی طالب جزو کسانی بوده که به حبشه هجرت کردند. پس از هجرت پیامبر (ص) وی از حبشه به مکه و از آنجا به مدینه رفت و پیامبر (ص) میان او و سعد بن معاذ بن نعمان یا سالم، مولای ابی حذیفه، عقد برادری بست.

می‌گویند که وی در جنگ بدر پدر خود را که از مشرکان بود، به قتل رسانید و عده‌ای معتقدند که این امر از فضایل بر ساخته بعدی است. اما ابو عبیده از معدود کسانی بود که وقتی در جنگ احد پیامبر (ص) در سختی افتاد از او جدا نشد. او در چند غزوه و سرته نیز شرکت کرده بود و در صلح حدیبیه از گواهان پیمان‌نامه بود. بعد از رحلت پیامبر (ص) از جمله کسانی است که نقش او را در خلافت ابوبکر، نمی‌توان نادیده گرفت و پس از آن، در گرفتن بیعت از علی (ع) و عباس عموی پیامبر (ص) برای ابوبکر تلاش بسیار کرد و پس از تثبیت خلافت ابوبکر، به اداره بیت المال مشغول شد.

وی در جنگ‌های شام شرکت داشت و پس از درگذشت ابوبکر فرماندهی سپاه شام را عهده‌دار شد و پس از نبرد سنگین یرموک، قنسرین و انطاکیه را فتح کرد. در سال ۱۷ یا ۱۸ قمری که بیماری طاعون شام را فراگرفت، مانند دیگر صحابه بیمار شد و درگذشت. گفته‌اند قبر وی در اردن بوده است.

در مورد ابو عبیده به عنوان یکی از صحابیان مشهور که احادیثی نیز از پیامبر (ص) روایت می‌کرده، فضایی نقل شده است. او را یکی از عشرة مبشّره دانسته‌اند. عمر به اندازه‌ای به او اعتماد داشت که گفت: «اگر مرا مرگ در یابد و ابو عبیده زنده باشد او را به جای خویش می‌گمارم.»

منبع

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۷۲۰ - ۷۱۸، نقل به تلخیص.

ابو عبیس عویم بن ساعد

ابو عبیس عویم بن ساعد، به گفته هجویری از صحابی حضرت رسول (ص) بوده است و با ابوهریره و وهب بن معقل و... در یک درجه بوده‌اند. ولی شخص مذکور در کتب مورد استناد ما شناخته نشد و متأسفانه هجویری هم اشارتی به زندگی وی نکرده است.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۹.

ابو عثمان حیری

ابو عثمان سعید بن اسماعیل بن سعید بن منصور حیری از مشاهیر صوفیه خراسان، در قرن سوم هجری در ری متولد شد و از این رو برخی وی را رازی نیز خوانده‌اند. در جوانی مرید یحیی بن معاذ رازی بود، سپس به کرمان رفت و به خدمت شاه شجاع کرمانی پیوست. هنگامی که شاه شجاع برای دیدار ابو حفص حدّاد به نیشابور رفت، ابو عثمان نیز همراه او بود و به درخواست ابو حفص و موافقت شاه شجاع، در نیشابور ساکن شد و مصاحبت او را اختیار کرد، آخر الامر نیز دختر ابو حفص را به عقد ازدواج خود درآورد و داماد وی شد.

او در ری از محمد بن مقاتل و موسی بن نصر، و در عراق از محمد بن اسماعیل احمسی و حمید بن ربیع لخمی حدیث شنید. در علوم شرعی و زهد مشهور بود ولی در تصوّف، از طریق ملامت ابو حفص حدّاد متأثر بود. به گفته هجویری مقام رجا را در صحبت یحیی بن معاذ و مقام غیرت را با صحبت شاه شجاع و مقام شفقت را در صحبت ابو حفص حدّاد گذرانیده بود. همچنین وی با جنید، رویم، و یوسف بن حسین مصاحبت داشته است، به محمد بن فضل نیز بسیار علاقه مند بوده و با او مکاتبت داشته است. عده‌ای را عقیده بر این است که وی در نشر تصوّف در خراسان نقش عمده‌ای ایفا کرده است و گفته‌اند که در عالم تصوّف سه مردند که شخص چهارمی برای آنها متصوّر نیست (ابو عثمان در نیشابور، جنید در بغداد و ابو عبدالله بن جلا در شام). وی را امام ربّانی می‌گفتند و بسیاری از مشایخ با او مصاحبت داشته‌اند، از جمله: ابو عبدالله محمد بن محمد مرتعش، ابو الحسن علی بن احمد بن سهل بوشنجی و ابو عمرو اسماعیل بن نجید که پدرزن عبدالرحمن سلمی بود و از شاگردان معروف ابو عثمان محسوب می‌شد.

چون از ابو عثمان عبارات و اشارات اندکی باقی مانده است، برخی او را در سخن ضعیف، اما در معاملات قوی دانسته‌اند. وی در ۶۸ سالگی به سال ۲۹۸ هجری، سی‌و‌اند سال پس از ابو حفص در نیشابور درگذشت و در کنار ابو حفص در گورستان حیره واقع در نیشابور دفن شد.

از سخنان او است: «چون محبت درست گردد، ملازمت ادب بر دوست مؤکد شود.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۵۴ - ۵۳ و ۵۷ و ۷۹ و ۷۲ و ۸۰ و ۴۸۴.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۶۹ - ۱۶۶.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۸۳ - ۴۷۵.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۸۶ - ۸۵.
۵. زرّین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، ص ۳۴۷ - ۳۴۳.
۶. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۷۳۰ - ۷۲۹.

ابو عثمان مغربی

ابو عثمان سعید بن سلام مغربی از بزرگان مشایخ صوفیه و از عرفای بنام سلسله معروفیه است. وی در ناحیه مغرب عالم اسلام در روستایی به نام کَرَکِنت از نواحی قیروان یا به قولی سیسیل، به دنیا آمده است. ظاهراً در اوایل زندگی، در مصر مریدی و شاگردی ابوالحسن صایغ و ابوعلی کاتب را می‌کرده است، سپس به شام رفته در آنجا با ابوالخیر اقطع مصاحب شده و پس از عزلتی ۲۰ ساله در بیابان‌ها، راهی مکه شده و در آنجا به عبادت پرداخته است.

بعید نیست که به خاطر همین سال‌های مجاورت در مکه بوده باشد که وی را در کتاب‌های فرقه ذهبیه، طاووس الحرم لقب داده‌اند. از وی نزد علویه حکایتی آوردند که موجب اخراج او از مکه شد و پس از اخراج، راهی بغداد شد و بعد از یک سال به نیشابور رفت.

وی در آغاز به روش سُکر گرایش داشت ولی سرانجام از سُکر به صحو روی آورد و صاحب تمکین شد. روش او طریقت اعتدال بود و از این نظر به جنید ثانی در بین عرفا معروف بود.

در طول زندگی با حبیب مغربی، بو عمرو زجاج و ابویعقوب نهرجوری مصاحبت داشت. خود می‌گوید که با ابوطالب اخمیمی در سفر بوده است که به هنگام آمدن ابوالقاسم نصرآبادی به مکه، به استقبال وی رفته است، و طبق نوشته عطار، ابوالفارس (ابوالفوارس شاه شجاع) و عبدالرحمن سلمی و ابوالقاسم قشیری او را دیده‌اند و وصیت کرده بود که بعد از مرگ، ابوبکر بن فورک بر جنازه‌اش نماز گزارد. وی در سال ۳۷۳ هجری در نیشابور درگذشت و در کنار قبر ابو عثمان حیری و ابو عثمان نصیبی دفن شد.

از سخنان اوست: « غیرت، صفات مریدان باشد، اهل حقایق را نبود؛ ولی، مشهور بود ولیکن مفتون نبود.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۸۳ - ۸۲ و ۴۲۱ و ۴۳۱.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۰۰ - ۱۹۹.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۷۸۶ - ۷۸۰.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۸۸ - ۸۷.
۵. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۵۴۰ - ۵۳۸.
۶. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۷۳۲ - ۷۳۱.

ابوعلاء عبدالرحیم بن احمد سفری

ابوعلاء عبدالرحیم بن احمد سفری یکی از بزرگان تصوّف ناحیه غزنین، در قرن پنجم هجری بود. وی عالم به علوم اسلامی و اهل حال و زهد بوده است. هجویری به هنگام صحبت از مشایخ غزنین از وی نام برده، می گوید: «مرا دل با وی نیکو باشد و روزگاری مهذب دارد». از این سخن معلوم می شود که از معاصران وی بوده است. در کتب تذکرة و طبقات، ذکر وی نیست و تنها هجویری یکبار از او نام برده است.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۷.

ابوعلی ثقفی

محمد بن عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن عبدالوهاب بن عبدالاحد یکی از ائمه و مشایخ بزرگ نیشابور در قرن چهارم هجری بود. وی در همه علوم از سرآمدان عصر خود بود. در نیشابور از محمد بن عبدالوهاب و در ری از موسی بن نصر و در بغداد از احمد بن حنّان بن ملاعب و محمد بن الجهم السمری حدیث شنیده، فقه را از محمد بن نصر مروزی فرا گرفته بود. ابوبکر اسحاق و دیگران از وی حدیث نقل کرده اند. بعد از کسب علم و فضایل، به نیشابور برگشت و پس از مدتی علوم مدرسی را ترک

کرد و به تصوّف روی آورد. گویند تصوّف به واسطه وجود او در نیشابور ظاهر شده و گسترش یافته است.

وی با ابو حفص حدّاد مصاحبیت داشته و از مریدان حمدون قصّار بوده است. از فحوای مطالبی که سُبکی نوشته است چنین برمی آید که وی معاصر شبلی و عبدالله منازل بوده است. ابو عثمان حیری درباره ثقفی گفته است: آنگاه که بر زهد و ورع این جوان نظاره می‌کنم لذّت می‌برم.

وی در شب جمعه وفات یافت و در روز جمعه ۲۳ جمادی الاولی سال ۳۲۸ هجری در ۸۹ سالگی و یا به قول ذهبی در العبر در ۸۴ سالگی درگذشت. از سخنان اوست: «الْعِلْمُ بِاللَّهِ؛ حَيَاةُ الْقَلْبِ مِنَ الْجَهْلِ وَ نُورُ الْعَيْنِ مِنَ الظُّلْمَةِ؛ معرفت گنج است، لَا يَتْبَعُ مِنْ بَرٍّ وَ لَا نَاجِرٍ».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشيره، ص ۳۲۹ و ۷۳.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۹.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۴۵۰.
۴. عطّار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۷۵۱ - ۷۴۹.
۵. سُبکی، عبدالوہاب، طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۱۹۶ - ۱۹۲.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۰۸ - ۲۰۷.

ابوعلی جوزجانی

حسن بن علی معروف به ابوعلی جرجانی از مشایخ بزرگ خراسان در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری بود. وی در انواع علوم دستی داشته است و دارای تصانیفی در علوم متداول عصر بوده که متأسفانه هیچ یک باقی نمانده است.

او در تصوّف مرید محمد بن علی ترمذی بود و با محمد بن فضل بلخی و ابوبکر وراق مصاحبیت داشت. ابراهیم سمرقندی مرید وی بوده است.

از سخنان اوست: «ولی آن بود که از حال خویش فانی بود و به مشاهدت حقّ باقی بود و حقّ متولّی اعمال او بود، انوار تولّی بر او پیوسته گردد هیچ اخبار نباشد و با غیر خدای قرارش نباشد». و هم او گوید: «رضا، سرای عبودیت است و صبر در اوست و

تفویض، خانه اوست و فراغت اندر سرای است و راحت اندر خانه.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۴۳۲ و ۳۰۶ - ۳۰۷ و ۳۱۹.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۷۲ و ۱۸۷ - ۱۸۶.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۳۲۸.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۶۳ - ۵۶۲.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۲۹.

ابوعلی دقاق

حسن بن علی (کشف المحجوب: محمد) بن محمد بن اسحاق بن عبدالرحیم بن احمد معروف به استاد ابوعلی دقاق، از صوفیان بلندآوازه قرن چهارم هجری در نیشابور، استاد و پدرزن ابوالقاسم قشیری بود. اگرچه قشیری در رساله خود به شرح حال و زندگی وی اشاره ای نکرده است، ولی ترجمه رساله قشیریّه مشحون از سخنان اوست و شاید کسی که قشیری بیشترین استشهاد را به سخنان او کرده؛ کلام ابوعلی دقاق است که به نحو احسن حقّ استادی را به جا آورده است.

ابوعلی دقاق پس از گذراندن مقدمات علوم به مرو رفت و در آنجا از خضری و قفال فقه آموخت. او حدیث را از ابی عمرو بن حمدان و ابی الهیثم محمد بن مکی الکشمیهنی و ابی علی محمد بن عمر الشبّوئی و دیگران فرا گرفته است. پس از دستیابی به علوم مرسوم زمان خود و به کار بستن آنها، به طریق تصوّف روی آورده، به ابوالقاسم نصرآبادی دست ارادت داده است.

وی معاصر با ابی سعید ابوالخیر بوده است. به خوش سخنی و گرمی گفتار معروف بوده، ولی اثر مکتوبی از وی در دست نیست. می گویند در آخر عمر دردمند و بیمار شد و گفتار وی در واپسین روزهای حیات چنان شد که کسانش آنها را فهم نمی کردند و طاقت نمی داشتند. سرانجام در ذی حجه سال ۴۰۵ هجری در نیشابور بدوود حیات گفت و مزار او در کنار مزار ابوالقاسم قشیری و محمد بن یحیی جای گرفت. وی در این اصل که «ابتداء معرفت استدلال است و انتها ضرورت» با شیخ ابوسهل هم صدا بود.

از سخنان اوست: «مَنْ أَكْرَمَ غَنِيًّا لِفَنَاءِ ذَهَبٍ ثُلَاثًا دِينِهِ؛ هر که توانگری را تواضع کند از برای توانگری او، دو ثلث دین او بشود.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۴۹ - ۲۰۴.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۶۳۳ - ۶۳۰.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۶۶۰ - ۶۴۶.
۴. سُبکی، عبد الوهاب بن علی، طبقات الشافعیه، ج ۴، ص ۳۳۱ - ۳۲۹.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۹۹ - ۲۹۷.

ابوعلی رودباری

ابوعلی احمد بن محمد بن القاسم بن منصور بن شهریار بن مهر فاذا ربن فرغدة بن کسری رودباری، به قولی نام وی محمد بن احمد و به قولی دیگر حسن بن همام است. اما ضبط نسخه های متقدم کتب تذکره، صورت آغازین را درست تر می نماید.

خانواده وی همه اهل فضیلت و صاحب مقام دیوانی بوده اند که، به روایتی نسبشان به انوشروان ساسانی می رسد. ابوعلی در شهر بغداد به دنیا آمد؛ در همان شهر به تحصیل علم پرداخت. فقه را از ابن سریق و نحو را از ثعلب و حدیث را از ابراهیم حربی فرا گرفت و راوی حدیث از مسعود الرملی بود و محمد بن عبدالله بن شاذان الرازی از وی نقل حدیث کرده است. ابوعلی خود می گوید که استاد من در تصوّف، جنید بوده است.

به هنگام اقامت در بغداد با ابوالعبّاس مسروق، نوری، بو حمزه و حسین مسوحی و در شام با ابو عبدالله جلاّ مصاحبیت داشته است. وی از بغداد به مصر رفته، در آن شهر ماندگار شده است و از جمله شیوخ متصوّفه است که شعر نیز می گفته است. او دایمی ابو عبدالله رودباری بود و در سال ۳۲۳ یا ۳۲۲ هجری درگذشت.

از سخنان اوست: «تصوّف مذهبی است همه جدّ و هیچ چیز از هزل با وی میامیزد.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریّه، ص ۷۳ - ۷۲.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۹۸ - ۱۹۷.

۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۴۴۶ - ۴۴۴.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۷۵۸ - ۷۵۵.
۵. سبکی، عبد الوہاب بن علی، طبقات الشافعیہ، ج ۳، ص ۵۴ - ۴۸.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۰۷ - ۲۰۵.
۷. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۵۳۰ - ۵۲۷.

ابوعلی زاهر

ابوعلی زاهر بن احمد بن محمد بن عیسی سرخسی از فقهای بزرگ خراسان است که در سرخس به دنیا آمد. وی یکی از پیشوایان بزرگ فقه و حدیث بود که فقه را از ابی اسحاق مروزی و ادب را از ابوبکر بن انباری و حدیث را از ابولید، محمد بن ادریس السّامی، ابوالقاسم بغوی و یحیی بن صاعد و مؤمل بن الحسن الماسرجسی و دیگران فراگرفت. ابوعثمان اسماعیل صابونی و ابوعثمان سعید بن محمد البحیری از وی حدیث نقل کرده‌اند. او علم قرائت از ابوبکر بن مجاهد و به گفته سبکی، علم کلام را از ابو الحسن اشعری فرا گرفته است. هجویری در ذکر شرح حال شیخ ابوسعید ابی الخیر آورده است که ابوسعید برای فراگیری فقه در سرخس، نزد ابوعلی زاهر آمده است و عطار در تذکرة الاولیاء به اشتباه نام وی را زاهد ذکر کرده است. از وی کتابی به نام العوالی در حدیث باقی مانده است.

سبکی وفات وی را در روز سه شنبه آخر ربیع الثانی سال ۳۸۹ هجری در ۹۶ سالگی قید کرده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۰۶.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۸۰۳ - ۸۰۲.
۳. سبکی، عبد الوہاب بن علی، طبقات الشافعیہ، ص ۲۹۴ - ۲۹۳.

ابوعلی سیاه مروزی

شیخ ابوعلی سیاه مروزی از مشایخ مرو در قرن چهارم هجری است. وی در آغاز زندگی دهقانی می‌کرد و زهد و ریاضت می‌ورزید تا جایی که سی سال روزه داشت و

کس نمی دانست. از گفته جامی در نفحات چنین استنباط می شود که وی امّی بود و خواندن و نوشتن نمی دانست. او با ابوالعبّاس قصاب و احمد نصر معاصر بوده، با استاد ابوعلی دقاق مصاحبت داشته است. هجویری در چند مورد به ذکر اقوال او بسنده کرده، شرحی از زندگی وی به دست نداده است. جامی وفات وی را در شعبان سال ۴۲۴ هجری نوشته است.

از سخنان اوست: «اگر تورا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز، نگر تا بهشت اختیار نکنی، دو رکعت نماز اختیار کن، زیرا که بهشت نصیب توست و نماز حقّ او جلّ جلاله و هرکجا نصیب تو در میان آمد اگرچه کرامت بود، روا باشد که کمین گاه مکر گردد، و گزارد حقّ او بی غائله و مکر است.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۶۴ - ۲۵۹ - ۲۶۴ - ۴۱۸.
۲. میبدی، ابوالفضل، کشف الاسرار، ج ۹، ص ۱۵۵.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۹۷ - ۲۹۶.

ابوعلی قرمیسنی

ابوعلی قرمیسنی از جمله افرادی است که هجویری از وی نام برده است، اما در هیچ یک از کتب مورد استفاده ما شخصی بدین نام مذکور نیست. تنها یک بار در کشف المحجوب به هنگام سخن گفتن از تصوّف، از وی ذکری به میان آمده، بدین شرح: «ابوعلی قرمیسنی گوید: التّصوّف الاخلاق الرّضیّة؛ تصوّف اخلاق راضی است.» و: «کردار پسندیده آن بود که بنده اندر همه حال از حقّ پسنده کار باشد که به رضی راضی بود.»

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۸.

ابوعلی شقیق بن ابراهیم الازدی البلخی

شقیق بن ابراهیم البلخی که کنیتش ابوعلی است، از بزرگان طریقت و از پیران و مشایخ

بزرگ خراسان بود. در فقه و حدیث از شاگردان زفر بن هذیل بن قیس است و گویند که در ابتدا، مذهب اهل رأی داشت و بعد به اصحاب حدیث گروید و سنی پاکیزه شد. ولی صاحب طرائق الحقایق از قول قاضی نورالله شوشتری و ابن الجوزی و... نقل می‌کند که شقیق از شاگردان امام موسی کاظم (ع) بوده و مذهب شیعه داشته است.

می‌گویند که وی توانگرزاده بود و تجارت می‌کرد تا اینکه در ترکستان وارد بتخانه‌ای شد. در آنجا دید که خادمی با موهای آراسته و لباسی ارغوانی مشغول پرستش بت است. شقیق به او گفت: عالم همه خدا را می‌پرستند و تو بتی را که خیر و شری از او بر تو عاید نیست می‌پرستی؟ خادم گفت: اگر چنین است که تو می‌گویی، قادر نیست که تو را در شهر خودت روزی دهد؟ که تو را اینجا نباید آمد. شقیق از این سخن بیدار شد و توبه کرد. اقوال دیگری نیز درباره توبه او در کتب تراجم نقل است که از برای اختصار به ذکر یکی اکتفا شد.

وی با ابراهیم ادهم مصاحبت داشته است. گفته‌های شقیق با ابراهیم ادهم در جوار خانه خدا بسیار شنیدنی است، بدین قرار که شقیق به ابراهیم گفت: «ای ابراهیم چه می‌کنی در کار معاش؟» ابراهیم پاسخ داد: «چون یابیم شکر کنیم و چون نیابیم صبر کنیم». شقیق گفت: «سگان خراسان هم چنین کنند». ابراهیم گفت: «پس شما چون می‌کنید؟» شقیق گفت: «ما چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم».

وی استاد حاتم اصمّ بوده است و با هارون الرشید خلیفه عباسی و بایزید معاصر بوده، با ابویوسف قاضی نیز مراوده داشته است. وی از کسانی است که معتقد بود ایمان، قول و تصدیق است.

طریق وی در تصوف، توکل و فتوّت است و از مشایخ بزرگ متوکلان محسوب است. وی در سال ۱۷۴ هجری در غزای ترکان شهید شد و قبرش در ختلان است. از سخنان اوست: «من از گناه ناکرده بیش از آن می‌ترسم که از گناه کرده، یعنی دانم که چه کرده‌ام اما ندانم که چه خواهم کرد». و: «توکل آن است که دل تو آرام گیرد به آنچه خدای تعالی وعده فرموده است».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۳۸ - ۳۶.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۳۹ - ۱۳۸ و ۳۶۸ و ۴۶۸.

۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیة، ص ۸۸ - ۸۶.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۳۹ - ۲۳۲.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۴۷ - ۴۶.
۶. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۷۳ - ۱۶۹.

ابوعلی الفضل بن محمد الفارمدی

ابوعلی فضل بن محمد بن علی فارمدی از دیه فارمد طوس، از مشایخ بزرگ خراسان در قرن پنجم هجری است. سُبکی تولّد او را در سال ۴۰۷ هجری ذکر کرده است. مقدّمات علوم را در فارمد دریافت، بعد به نیشابور رفت و در مدرسه قشیریّه از شاگردان و مریدان خاصّ امام قشیری شد. وی از ابی عبدالله محمد بن عبدالله بن باکویه شیرازی، ابی منصور تمیمی، ابوحامد غزالی کبیر، عبدالرحمان نیلی و ابوعثمان صابونی حدیث فراگرفت. عبدالغافر فارسی، عبدالله بن علی خرگوشی، عبدالله بن محمد کوفی علوی و ابوالخیر جامع الشفا و دیگران از وی حدیث نقل کرده‌اند.

فارمدی مورد توجّه و احترام خواجه نظام الملک بود. فقه را از حجة الاسلام ابوحامد غزالی فراگرفته بود و از شاگردان وی محسوب می‌شد. انتسابش به تصوّف یکی از جانب شیخ ابوالحسن خرقانی است و دیگر از جانب ابوالقاسم کرکانی طوسی. در جوانی، ابوسعید ابی‌الخیر را دیده، از وی متأثر شده بود، بعد که تأثیر خود را با امام قشیری در میان گذاشت، به اشارت وی دست از علوم رسمی کشید و به مجاهده و ریاضت پرداخت، سپس دست ارادت به شیخ ابوالقاسم کرکانی داد و الحقّ که در این راه بعد از ابوالقاسم کرکانی دامادی نیکو و خلفی شایسته برای وی بود.

هجویری داستان ملاقات خویش را با وی در کتاب خود باز نموده است. خواجه انصاری و عطار اشاره‌ای به زندگی وی نکرده‌اند. داستانی که در کتاب اسرار التّوحید از زبان ابوعلی فارمدی نقل شده است، درحقیقت داستان زندگی صوفیگری اوست. فارمدی مردی خوش‌سخن بوده و زبانی فصیح داشته، به همین دلیل او را لسان‌الوقت می‌نامیده‌اند.

وی در ربیع‌الآخر سال ۴۷۷ هجری در شهر طوس درگذشت. با آن‌همه اشتهاری که در علوم رسمی و تصوّف داشت، ولی کتب تذکرة و تراجم به‌ندرت از خود وی سخنی

نقل کرده‌اند.

عطار این کلام ابوعلی را ثبت کرده است که گفت: «نبوّت عین عزّت و رفعت است، مهتری و کهتری در وی نبود.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۲ - ۲۱۱.
۲. منور، محمّد، اسرار التّوحید، ج ۱، ص ۱۲۰ - ۱۱۸ و حاشیه، ج ۲.
۳. عطار، فریدالدّین، تذکرة الاولیاء، ص ۷۲.
۴. سبکی، عبد الوهاب بن علی، طبقات الشّافعیّه، ج ۵، ص ۳۰۶ - ۳۰۴.
۵. جامی، عبد الرّحمن، نفحات الانس، ص ۳۷۵ - ۳۷۳.
۶. معصوم شیرازی، محمّد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۵۵۵ - ۵۵۴.

ابوعمر و دمشقی

ابوعمر و دمشقی یکی از بزرگ‌ترین مشایخ شام در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است. وی با ابو عبدالله جلا و اصحاب ذوالنون مصاحبت داشته است و با شیخ بو عمران مزین رازی و ابوالحسن درّاج و طاهر مقدسی معاصر و با آنها مرتبط بوده است. ابوالحسن فوشنجی با وی مصاحبت کرده، خفیف شیرازی شاگرد وی بوده است. ابوعمر و در سال ۳۲۰ هجری درگذشت.

وی کتابی در ردّ اقوال کسانی که به تقدّم ارواح معتقد بودند داشته است. از سخنان اوست: «خائف آن بود که از نفس خویش بیش از آن ترسد که از شیطان.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۱۹۱.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۳۹۳ - ۳۹۲.
۳. جامی، عبد الرّحمن، نفحات الانس، ص ۱۵۹ - ۲۳۰ - ۲۴۰.

ابوعمر و عثمان بن عفّان

ابوعمر و عثمان بن عفّان بن ابی العاص بن امیّه بن عبد شمس بن عبد مناف، در سال ۴۷ قبل

از هجرت در مکه به دنیا آمد و در عصر جاهلیت از مردان ثروتمند و از بزرگان محسوب می شد.

اندکی بعد از بعثت پیامبر (ص) اسلام آورد. از کارهای بزرگ او در اسلام مجهز کردن نیمی از جيش العسره است، که در این راه سیصد شتر و هزار دینار عطا کرد. عثمان داماد پیامبر گرامی اسلام بود که نخست با رقیه و پس از آن با امّ کلثوم ازدواج کرد و به همین جهت ذوالنورین لقبش دادند. پس از رحلت پیامبر (ص) و ماجرای ثقیفه، و بعد از مرگ عمر به عنوان خلیفه سوم بر مردم خلافت راند. در زمان خلافت، نخست عمّار یاسر را از کوفه عزل کرد و برادر مادری خود ولید بن عقبه بن ابی معیط را به آنجا گماشت، آنگاه ابوموسی اشعری را از بصره عزل کرد و عبدالله بن عامر بن کُریز، پسر دایی خود را که نوجوانی بیش نبود، بدانجا فرستاد و عمرو عاص را سالار جنگ مصر قرار داد و عبدالله بن ابی سرح را که برادر رضاعی عثمان بود مأمور خراج مصر کرد. معاویه همچنان بر مردم شام حکومت می راند و... بدین سبب مورد ملامت مسلمانان واقع شد و این رفتار عثمان باعث آزرده گی و رنجش خاطر مسلمانان شد.

در زمان خلافت عثمان، ارمنستان، قفقاز، خراسان، کرمان، سیستان، افریقا و قبرس به دست مسلمانان گشوده شد. وی دستور داد که همه قرآن ها را جمع کنند و قرآن را به صورتی که هم اکنون موجود است ترتیب داد و بدین وسیله اختلاف قرائات را از بین برد.

او اوّل کسی است که مسجد الحرام را توسعه داد و قبل از نماز عید، خطبه خواند و برای قضاوت محلّ مخصوصی تهیّه کرد. ابوذر غفاری صحابی بزرگ پیامبر (ص) را به ریزه تبعید کرد و نزدیکان خود را به کارهای حکومتی گماشت تا اینکه مردم از کوفه، بصره و مصر جمع شدند و عزل آنها را خواستند. ولی او از قبول این امر سر باز زد و مردم چون چنین دیدند عزل خود او را خواستار شدند و مدّت چهل روز خانه او را در محاصره گرفتند و سرانجام در ماه ذی حجه سال ۳۵ هجری مردم به خانه اش ریختند و او را به قتل رساندند. وی به هنگام مرگ ۸۲ سال داشت و مدّت ۱۲ سال خلافت کرد. در کتب حدیث، تعداد ۱۴۶ حدیث از وی نقل شده است.

منابع

۱. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، ص ۱۷۴ تا ۱۷۶.
۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۳ تا ۷۳.
۳. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۸۸ تا ۷۰۵.
۴. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۱۸۶ تا ۱۹۲.
۵. زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۴، ص ۳۷۱ تا ۳۷۲.

ابوعمر و قزوینی

ابوعمر و قزوینی از مشایخ زمان هجویری است که با ابوالحسن سالبه معاصر، و از مصاحبان ابوالفضل محمد بن الحسن الختلی بوده است. هجویری و جامی در ذکر شرح حال ابوالفضل محمد بن الحسن الختلی از وی نام برده‌اند و غیر از آن هیچ اطلاعی از شخصیت و زندگی وی در دست نیست.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۰۹ - ۲۰۸.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۲۱ - ۳۲۰.

ابوعمر و نجید

ابوعمر و اسماعیل بن نجید بن احمد بن سالم بن خالد بن سلمی نیشابوری، از بزرگان متصوفه خراسان و جدّ مادری ابو عبدالرحمن سلمی است. وی ثروتی سرشار از پدر به ارث برده بود که همه را در راه علما و زهاد خرج کرد. او یکی از شاگردان بزرگ ابوعثمان حیری و آخرین بازمانده آنها بود. وی جنید را دیده بود. ابوالقاسم نصر آبادی در مجلس سماع با او بوده و درباره سماع با هم صحبت داشته‌اند. وی از ابراهیم بن ابی طالب، محمد بن ابراهیم بوشنجی، ابومسلم کجی، عبدالله بن احمد بن حنبل، محمد بن ایوب رازی و علی بن حسین بن جنید استماع حدیث کرده است و از خود وی، نوه اش ابو عبدالرحمن سلمی، ابو عبدالله حاکم، ابونصر احمد بن عبدالرحمن صفار، عبدالقاهر بن طاهر فقیه، صاعد بن محمد قاضی و ابو حفص عمر بن مسرور حدیث نقل کرده‌اند.

در تصوّف طریقی خاصّ از تلبیس حال و نگاهداشت وقت به وی منسوب است که بی شباهت به اعمال ملامتیان نیست. وی در ربیع الاول سال ۳۶۵ هجری در ۹۳ سالگی در شهر نیشابور درگذشت.

از سخنان اوست: «هر حال که آن نتیجه علم نباشد، زیان او بر صاحب آن از نفع بیشتر بود.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۸۰ - ۷۹.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۵۰۸ - ۵۰۷.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۷۲۹ - ۷۲۷.
۴. سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیّه، ص ۲۲۴ - ۲۲۲.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۳۲ - ۲۳۱.

ابوالفتح بن سالبه

ابوالفتح سالبه از مشایخ صوفیه و از معاصران هجویری است که به هنگام ذکر مشایخ فارس از وی نام می برد و از متن کتاب که می گوید: «پدر را خلفی نیکو و امیدوار است»، چنین برمی آید که وی فرزند شیخ ابوالحسن سالبه است. غیر از این، اطلاعی از زندگی وی در کتب مورد استناد ما مشاهده نشد.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۵.

ابوالفضل بن اسد

ابوالفضل بن اسد از مشایخ بزرگ و صاحب کرامات غزنین بوده است و از فحوای کتاب کشف المحجوب چنین برمی آید که مذهب ملامتی داشته است.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۷.

ابوالفضل حسن سرخسی

ابوالفضل محمد بن حسن سرخسی شیخ وقت خویش و مرشد و مراد شیخ ابوسعید ابوالخیر و مرید ابونصر سراج بود. ابوسعید مقدمات عرفان را از وی فرا گرفته است. وقتی از ابوسعید پرسیدند که ای شیخ این روزگار تو از کجا پدید آمد؟ گفت: از یک نظر پیر بلفضل حسن؛ و ما طالب علمی بودیم به نزدیک بوعلی فقیه. روزی برکنار جویی می‌رفتیم، از این سوی و پیر بلفضل از آن جانب می‌آمد. به پرچشم به ما در نگرست. از آن روز تا امروز هرچه داریم از آن داریم.

خانقاه ابوالفضل حسن در شهرستان سرخس بوده که پس از وی نیز سال‌ها دایر بوده است. امام حرّامی و شیخ لقمان سرخسی با وی معاصر و مرتبط بوده‌اند. سال تولّد و مرگ او مشخص نیست اما همین اندازه معلوم است که وی قبل از ابوالعباس قصاب آملی فوت کرده است چرا که ابوسعید پس از مرگ مرشدش، برای دیدار قصاب به آمل رفته است. ابوسعید وی را بسیار بزرگ می‌داشت و هرگاه که دچار قبض می‌شد می‌گفت: «اسب زین کنی تا به حجّ رویم.» به مزار او می‌آمد و طواف می‌کرد و مریدان را نیز بدین کار وادار می‌داشت.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۰۶ و ۲۳۴ و ۲۸۷.
۲. منّور، محمّد، اسرار التوحید، ص ۲۵ و حاشیة دکتر شفیعی کدکنی.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۸۱۸ - ۸۱۶.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۹۲ - ۲۹۰.

ابوالفضل محمد بن حسن خُتلی

ابوالفضل محمد بن حسن خُتلی از مردم خُتَل ماوراءالنهر و از عالمان و بزرگان علم تفسیر و روایت بود. وی در تصوّف مذهب جنید داشت و مرید حصری بود و با ابوعمر و قزوینی و ابوالحسن سالبه مصاحبت داشت. در اواخر قرن چهارم هجری، از رجال مشهور منطقه خراسان بوده است.

هجویری می‌گوید: اقتدای من در طریقت بدوست. وی به شام رفته بود و بیشتر اوقات خود را در کوه لکام به عزلت می‌گذرانید و از مردم دوری می‌جست. به‌هنگام

مرگ هجویری بر بالین او حاضر بود؛ مرگش در بیت الجنّ که دهی در نزدیکی دمشق است اتفاق افتاد. وی اگرچه از متصوّفه بود ولی لباس و رسوم آن را نداشت و با اهل رسم مخالف بود.

از سخنان اوست: «الدُّنْيَا يَوْمٌ وَلَنَّا فِيهَا صُومٌ؛ دنیا یک روز است و ما اندر آن روز به روزه ایم.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۰۹ - ۲۰۸.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۲۱ - ۳۲۰.

ابوقَتَادَه

ابوقَتَادَه حارث (یا نعمان یا عمرو) بن الرّبعی بن بلامه انصاری ملقب به فارس رسول الله، از اصحاب پیامبر (ص) بود. او غزوه احد و مشاهد بعد از آن را دریافت. برخی گفته اند او بدری است و پس از رحلت رسول (ص) به خدمت علی (ع) پیوست و در جنگ جمل و صفین حضور داشت. در جنگ خوارج فرماندهی پیادگان سپاه علی (ع) را عهده دار بود. در دوران ابوبکر، به خالد بن ولید - که مالک بن نویره را گردن زد و همسرش را به زنی اختیار کرد - اعتراض آورد و سوگند خورد که زیر لوای خالد به جهاد نرود.

وفات وی در سال ۵۴ هجری در شهر مدینه و به قولی در کوفه اتفاق افتاد.

منابع

۱. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطّوال، ص ۲۵۶.
۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ابوالقاسم حکیم

ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل حکیم سمرقندی از عرفا و مشایخ بزرگ

ماوراءالنهر در نیمهٔ اوّل قرن چهارم هجری است. وی به علوم ظاهر و باطن آشنایی داشت و مردم در کارها به او رجوع می‌کردند و او در بین آنها حکم می‌کرده است. در طریق تصوّف با ابوبکر وراق مصاحبت داشته و به او دست ارادت داده است. مستملی بخاری و هجویری از او به عنوان کسی که در معاملات و عیب نفس و آفات اعمال، کتاب تألیف کرده است نام می‌برند ولی اشاره‌ای به نام کتاب‌های او نکرده‌اند. کتابی به نام سوادالاعظم به وی منسوب است.

وفاتش در عاشورای سال ۳۴۲ هجری در سمرقند اتفاق افتاد و او را در قبرستان جاگردیزه به خاک سپردند.

از سخنان اوست: «هرکه از چیزی ترسد از او بگریزد و آنکه از خدای ترسد باز او گریزد.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمهٔ رسالهٔ قشیریّه، ص ۱۹۲.
۲. مستملی بخاری، اسماعیل، شرح تعرف، ص ۱۱۰ و ۱۸۱ و ۲۳۷ و ۱۷۳۵.
۳. هجویری، علیّ بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۴۳۹.
۴. متوّز، محمّد، اسرارالتّوحید، ص ۶۷۶ - ۶۷۵، حاشیهٔ دکتر شفیعی کدکنی.
۵. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات‌الصوفیّه، ص ۳۱۹.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات‌الانس، ص ۱۲۵.

ابوالقاسم سدسی

ابوالقاسم سدسی از عرفا و مشایخ شام و عراق محسوب است. وی مورد اعتماد متصوّفه و مردی نیکو حال و نیک‌اعتقاد بود که با مجاهده و ریاضت روزگار می‌گذرانید. هجویری تنها یک بار به هنگام ذکر مشایخ شام و عراق از وی نام برده است و غیر از آن هیچ ذکری از وی در کتب تراجم مورد مراجعه ما نیست.

منبع

- هجویری، علیّ بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۱۵.

ابوالقاسم قشیری

ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحة بن محمد قشیری نیشابوری ملقب به زین الاسلام و معروف به امام و استاد امام، از بزرگ ترین علمای اسلام و صدر صوفیان قرن پنجم هجری، در عصر خود به مجاهده و فضل و ادب ضرب المثل بود. در ربیع الاول سال ۳۷۶ هجری در ناحیه استوا (خوشان، قوچان) به دنیا آمد. وی علم حدیث و روایت را از ابی الحسین خفاف، ابونعیم اسفراینی، ابوبکر بن عبدوس مزکی، ابونعیم احمد بن محمد مهرجانی، علی بن احمد اهوازی، ابوعبدالرحمن سلمی، ابن باکویه شیرازی، حاکم، ابن فورک و ابوالحسین بن بشران فراگرفت. قشیری فقه را از ابوبکر محمد بن بکر طوسی و کلام را از ابوبکر بن فورک اخذ کرد. وی پس از کسب علوم رایج زمان به علّت عطش سیری ناپذیرش، با ابوعلی دقاق آشنا شد که این آشنایی به قرابت و خویشی انجامید و ابوعلی دقاق دختر خود ام البنین فاطمه دقاقیه را که خود از دانشمندان بود به عقد قشیری درآورد و این پیوند موجب گرایش وی به عرفان و تصوّف شد.

قشیری با ابوسعید ابی الخیر معاصر بود. محمد منور در اسرار التّوحید آورده است که قشیری در اوّل با ابوسعید سر لجاج داشت و بعدها از ارادتمندان وی شد. ولی این گفته محمد منور را نمی توان به یقین پذیرفت چرا که قشیری که خود شرح حال عرفا را نوشته و اقوال متقدمین و متأخرین از مشایخ را جمع کرده، هیچ اشاره ای به ابوسعید نکرده است و گویا قشیری نیز مانند باکویه و دیگر مشایخ نیشابور بوسعید را به دیده انکار می نگریسته است. هجویری در چند جای از کتاب خود می گوید: «از استاد ابوالقاسم قشیری شنیدم» که این امر می رساند که وی قشیری را دیده است. قشیری پس از طی مراحل کمال، خود استاد و پیشوای گروهی از نامداران شد. در این زمینه استاد مرحوم فروزانفر تحقیقی جامع و همه جانبه انجام داده، اسامی استادان و شاگردان قشیری را به تفصیل در مقدمه ترجمه رساله قشیریّه مرقوم فرموده است.

قشیری در حفظ ظواهر شریعت سخت گیری می کرد و معتقد بود که در هیچ حال ترک عبادات جایز نیست، ولی به افراط هم عقیده ای نداشت و می گفت مراقبت دل و پاس انفاس، از اعمال ظاهر مفیدتر است. وی پیروی مرید از اعمال پیر را ضروری می داشت و شرط ورود به حلقه صوفیانه را توبه و ردّ مظالم و خروج از دنیا و ترک امور

دنیوی ذکر می‌کرد و سماع را منوط به کسب جواز از پیر می‌دانست و در اباحت آن به شرع و اقوال صحابه استناد می‌کرد. وی از کسانی نبود که علوم رسمی و مدرسه را ترک کنند و به تصوّف گرایند.

در مذهب، سخت‌گیر و یک اشعری متعصب بود، تا جایی که در آخر عمر به خاطر تعصّبش از آسیب دشمنان و بداندیشان در امان نماند و زندانی شد و پس از چندی آوارگی بالآخره به بغداد رفت و در آنجا از القائم بامرالله خلیفه عباسی، حرمت دید. سرانجام قشیری در صبح روز یکشنبه ماه ربیع‌الآخر سال ۴۶۵ هجری، زندگی را بدرود گفت و در کنار استاد خود ابوعلی دقاق به خاک سپرده شد.

وی دوزن و شش‌پسر و پنج دختر داشت که همه اهل فضل و دانش بودند و بعد از مرگ پدر اغلب آنها از روایات حدیث و از فقه‌های بنام محسوب می‌شدند. آثار زیادی از او به جای مانده است که معروف‌ترین آنها عبارت‌اند از: تفسیر کبیر، نحوالقلوب، لطائف‌الاشارات، ترتیب‌السلوک، احکام‌السماع، الاربعین فی‌الحديث، الجواهر، و رسالة قشیریّه.

از سخنان اوست: « الْمُحِبَّةُ مَحْوُ الْمُحِبِّ بِصِفَاتِهِ وَإِثْبَاتُ الْمَحْبُوبِ بِذَاتِهِ؛ محبت آن بود که محبّ کلّ اوصاف خود را اندر حقّ طلب محبوب خود نفی کند مر اثبات ذات حقّ را. »

منابع

۱. هجویری، علی‌بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۱۰ - ۲۰۹ و ۴۰۲ - ۴۰۱.
۲. منور، محمد، اسرارالتوحید، ص ۷۵ تا ۸۴ و حاشیه دکتر شفیعی کدکنی.
۳. سبکی، عبد‌الوهاب بن علی، طبقات‌الشافعیّه، ج ۵، ص ۱۶۴ - ۱۵۳.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات‌الانس، ص ۳۱۹ - ۳۱۸.
۵. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رسالة قشیریّه، مقدمه مرحوم فروزانفر، ص ۸۴ - ۱۴.

ابوالقاسم کزّکانی

ابوالقاسم عبدالله بن علی بن عبدالله کزّکانی از بزرگان متصوّفه قرن چهارم و پنجم هجری، از مردم کزّکان طوس بود که از طریق کشاورزی امرار معاش می‌کرد. وی در

طوس خانقاهی داشت که عده‌ای از بزرگان صوفیه که شاگردان و مریدان او بودند در آن جمع می‌شدند، از جمله می‌توان فارمدی و ابوبکر بن عبدالله نَسَاج را نام برد. ابوعلی فارمدی علاوه بر مرید و شاگرد، داماد او نیز بود. هجویری از ملاقات خود با ابوالقاسم کَرّکانی سخن گفته، او را در کشف وقایع مریدان آیتی قلمداد کرده است.

کَرّکانی از اقران ابوسعید اَبی‌الخیر است که این قرابت هم از لحاظ نوع تعالیم و هم از لحاظ دیدار و آشنایی‌هاست که محمد منور در کتاب اسرار التّوحید بارها از آن سخن رانده است. نسبت وی به سه واسطه یعنی از طریق شیخ ابوعثمان مغربی، شیخ ابوعلی کاتب و شیخ ابوعلی رودباری، به سید الطّایفه، جنید می‌رسد.

سُبکی در طبقات الشّافعیّه ضمن آوردن شرح حال ابوعلی فارمدی به نام وی اشاره کرده، در پاورقی به نقل از چند منبع، اصل او را از کَرّکان یکی از قرای طوس ذکر می‌کند، ولی بعضی به غلط وی را جرجانی و یا گرگانی دانسته‌اند در حالی که کَرّکان طوس دهی از دهستان درزاب بخش چناران شهرستان مشهد است. حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده نوشته است که ابوالقاسم کَرّکانی همان کسی است که بر جنازه حکیم ابوالقاسم فردوسی نماز نگزارده، و از دفن او در گورستان مسلمانان جلوگیری کرده است؛ ولی باتوجه به مشرب عرفانی وی این عمل از او بعید به نظر می‌رسد.

کَرّکانی از جمله کسانی است که در حدیث منصور حلاج سیری داشته است. عین القضاة همدانی از احمد غزالی نقل می‌کند که ابوالقاسم کَرّکانی هرگز کلمه ابلیس بر زبان نمی‌آورد، بلکه همیشه او را خواجه خواجگان و سرور مهجوران خطاب می‌کرد. کَرّکانی در سال ۴۶۹ هجری درگذشت.

هجویری می‌گوید از شیخ المشایخ ابوالقاسم کَرّکانی پرسیدم که شرط صحبت چیست؟ گفت: آنکه حظّ خود بجویی اندر صحبت که همه آفات صحبت از آن است که هرکس از آن حظّ خود طلبد و صاحب حظّ را تنهایی بهتر از صحبت و چون حظّ خود را فروگذارد و حظوظ صاحب خود را رعایت کند اندر صحبت مصیب باشد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۹ و ۲۱۱ و ۴۴۱.
۲. منور، محمد، اسرار التّوحید، ج ۲ و ۱، ص ۶۰ و ۱۲۰ و ۱۸۰ و حاشیه دکتر شفیعی

کدکنی.

۳. سُبکی، عبدالوہاب بن علی، طبقات الشافعیہ، ج ۵، ص ۳۰۵.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۱۳ - ۳۱۲.
۵. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۵۵۶ - ۵۵۱.
۶. مستوفی، حمداللہ، تاریخ گزیده، ص ۶۶۱.

ابوالقاسم مروزی

ابوالقاسم مروزی از اصحاب و یاران ابوسعید خَرّاز و ابوبکر و رّاق، و از عرفای قرن سوم هجری است. هجویری تنها در یک مورد به وی اشاره کرده است که: «ابوالقاسم مروزی گوید که من با ابوسعید خَرّاز می‌رفتم بر کرانه بحر، جوانی دیدم مرقعه‌دار و محبره اندر رکوه آویخته، ابوسعید گفت: سیمای این جوان عبایی است و معاملتش حبری، چون اندر وی نگریم گویم که از رسیدگان است و چون در محبره نگریم گویم از طالبان است. بیا تا از وی پرسیم که تا چیست؟ خَرّاز گفت: ای جوان راه به خدای چیست؟ گفت: راه به خدای دو است، یکی راه عوام و یکی راه خواصّ و تورا از راه خواصّ هیچ خبر نیست؛ امّا راه عوام این است که تو می‌سپری و معاملت خود را علت وصول به حقّ می‌نهی و محبره را از حجاب می‌دانی». این تنها مطلبی است که در مورد وی در کشف‌المحجوب آمده است.

عین همین مطلب در ترجمه رساله قشیریّه در مورد شخصی به نام ابوالقاسم مردان نهاوندی قید شده است، با این تفاوت که با ابوسعید خَرّاز و ابوبکر و رّاق در راه می‌رفته، و بقیه ماجرا با مختصر اختلاف با کشف‌المحجوب آمده است. حال آیا در ذکر نام اشتباهی شده یا هردو اسم یک نفر است، خدا می‌داند. در مورد هیچ‌کدام از نام‌های مذکور، در کشف‌المحجوب و ترجمه رساله قشیریّه و کتاب‌های مورد استناد و منابع در دسترس ما ذکر نیست.

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۶۶۵.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۹۹.

ابوالقاسم نصرآبادی

ابوالقاسم ابراهیم بن محمد بن محمود (محمود) از صوفیان نامدار نیمهٔ اول قرن چهارم هجری و از مردم نصرآباد نیشابور بوده است. وی در انواع علوم عصر خود دست داشت؛ راوی حدیث بود و آن را از ابو محمد تمیمی حنظلی فرا گرفته بود. در تصوّف دست ارادت به شبلی داد و از وی اذن دستگیری و ارشاد یافت.

وی ابراهیم شبیان و واسطی را دیده بود و با ابوعلی رودباری و مرتعش و بوبکر طاهر ابهری و مشایخ دیگر خراسان مصاحبت داشت. او را استاد متأخران خراسان لقب داده‌اند. ابوعلی دقاق از معروف‌ترین شاگردان نصرآبادی است و قشیری که داماد دقاق است، در جای جای رساله‌اش، به کرات گفتار نصرآبادی را در مسائل مختلف ذکر کرده است.

نصرآبادی از معدود کسانی است که حلاج و افکار او را قبول داشته است. وی در اواخر عمر جهت اقامت در کعبه به مکه رفت و ابوعثمان مغربی به پیشواز وی آمد. داستانی به شوخی از ملاقات این دو بدین شرح نقل می‌کنند که: «مغربی به نصرآبادی گفت: مکه چه جای توست؟ و وی گفت: مکه جای من است و جای تو نیست.» وی در سال ۳۶۶ هجری در مکه مجاور بود. عطار می‌گوید که به خاطر زنا ربستن، او را از مکه بیرون کردند. وفات وی در سال ۳۶۷ هجری و به قولی در سال ۳۷۲ هجری اتفاق افتاد.

از سخنان اوست: «اصل تصوّف ایستادن است بر کتاب و سنت و دست‌داشتن هوا و بدعت و تعظیم و حرمت پیران و خلق را معذور داشتن و بر وردها مداومت کردن و رخصت ناجستن و تأویل‌ها ناکردن.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمهٔ رسالهٔ قشیریّه، ص ۸۳.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۹ و ۲۰۰ و ۲۰۴.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۵ - ۵۲۴ و ۳۸۰.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۷۸۶ تا ۷۹۵.
۵. سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیّه، ج ۳، ص ۳۲۵، وج ۵، ص ۱۵۷.

۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۵ - ۲۳۴.

۷. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ص ۴۷۰.

ابو کبشه

ابو کبشه مولی رسول خدا (ص)، بدر و دیگر مشاهد را دریافت و به سال ۱۳ یا ۲۳ هجری وفات کرد. ابن هشام می گوید که او فارسی بوده است. مستوفی می نویسد: همان روز که عمر به خلافت نشست، او نماند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۸.

۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۱۸.

۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ابولبابه بن عبدالمندر

ابولبابه بشیر بن عبدالمندر بن زبیر الاولاسی الانصاری، از صحابه حضرت رسول (ص)، و در زمان غزوه سوق به مدینه، خلیفه حضرت بود. وی غزوه احد و مشاهد پس از آن را دریافت و به روزگار خلافت علی (ع) درگذشت.

منابع

۱. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۱۸.

۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ابو محفوظ معروف فیروز کرخی

ابو محفوظ معروف بن فیروز یا فیروزان کرخی یکی از بزرگان متصوفه و از مشایخ و پیشروان مکتب بغداد، در ناحیه کرخ بغداد از پدر و مادری نصرانی به دنیا آمد. می گویند خود معروف بر دست امام علی بن موسی الرضا (ع) اسلام آورد و از خاصان آن حضرت شد. در منابع قدیم طبقات شیعی ذکر از نام معروف نیست و حتی علامه مجلسی در

کتاب رشحات عین الحیوة شیعی بودن معروف را با شک و تردید بیان می‌کند؛ ولی اکثر کتب تذاکیر و تراجم صوفیه او را شیعی می‌دانند. انصاری پا از این مطلب فراتر نهاده، می‌گوید که پدر و مادر او نیز به دست امام هشتم اسلام آوردند و پدر به جای فیروز نام علی را بر خود نهاد.

معروف با داوود طائی مصاحبت داشت و سَرِّی سَقَطی، دایی جنید، از شاگردان مشهور معروف کرخی بوده است. اکثر سلسله‌های صوفیه نسبت خود را به معروف کرخی می‌رسانند و به همین علت وی را اُمّ السَّلاسل نام نهاده‌اند. معروف نه تنها در حال حیات از مقبولیت عامّه برخوردار بود، بلکه پس از مرگ نیز آرامگاهش در بغداد زیارتگاه رندان و حاجتمندان بوده است. می‌گویند دعا بر سر تربتش سریع الاجابة است. وی به فتوّت و ورع و انابت معروف بوده است. وفات وی در سال ۲۰۰ یا به قولی ۲۰۱ هجری اتفاق افتاد.

از سخنان اوست: «علامت جوانمردان سه چیز بود: یکی وفایی بی‌خلاف و دیگر ستایشی بی‌جود و سه دیگر عطایی بی‌سؤال».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۲۸ تا ۳۰.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۱.
۳. مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، شرح تعرف، ج ۱، ص ۲۰۹ تا ۲۱۰.
۴. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۳۸ تا ۴۰.
۵. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۳۲۴ تا ۳۲۹.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۵.
۷. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۲۸۷ تا ۳۰۶.
۸. زرّین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۱۱۳ تا ۱۱۴.

ابومحمد باثغری (بانغری)

ابومحمد باثغری یکی از عارفان و متصوّفه قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری در منطقه ماوراءالنهر است. هجویری وی را دیده است و یک بار از او با عنوان باثغری و بار

دیگر با عنوان بانغزی یاد می‌کند و می‌گوید: ابو محمد بانغزی چون از دنیا بیرون شد، من آنجا حاضر بودم؛ هشتاد روز بود که هیچ نخورده بود و هیچ نمازش از جماعت نرفت.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۶ تا ۲۱۷ و ۴۱۷ تا ۴۱۸.

ابو محمد جریری

ابو محمد احمد بن محمد بن حسین جریری که بعضی منابع وی را حسین بن محمد و عبدالله بن یحیی نیز ضبط کرده‌اند و هجویری وی را ابو محمد احمد بن حسین ذکر کرده است، از مردم جریر بصره و یکی از فقها و محدثان و مشایخ بزرگ قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است. در مورد نسبت جریری بعضی را عقیده بر این است که وی به خاطر انتساب به جریر بن عبّاد از بنی بکر بن وائل، جریری خوانده شده است.

وی در فقه و اصول و دیگر علوم متداول از سرآمدان عصر خود به شمار می‌آمد و در طریق تصوّف دارای چنان مرتبه‌ای بود که جنید به او می‌گفت: «مردان مرا ادب آموز و ریاضت فرمای.» وی با سهل بن عبدالله تستری مصاحبت داشت، پس از مرگ جنید ولیّ عهد و خلیفه وی شد و حدود پانزده سال همچون جنید به حفظ ظاهر شریعت و ارشاد پیروان طریقت همت گماشت.

او به رعایت شریعت و حفظ آداب اهمّیت خاص می‌داد و همین امر نشان‌دهنده این است که او از طریقت اهل سکر اجتناب می‌کرده است و بی‌جهت نیست که وقتی از وی درباره حلاج سؤال کردند، او برخلاف نظر ملاّیم شبلی گفت: این مرد (حلاج) کافر است، وی را نباید کشت و هرکس را نیز چنین اعتقاد دارد، هم نباید کشت.»

جریری از جمله کسانی است که حضور را بر غیبت مقدم می‌شمارند و غیبت بی حضور را جنون می‌دانند و به قول هجویری او از جمله گروهی است که قول و تصدیق و عمل را ایمان می‌دانند. وفات وی در هجدهم ماه محرم سال ۳۱۱ یا ۳۱۲ معروف به سال هبیر اتفاق افتاد. در این سال ابوسعید جنّابی قرمطی به کاروان حجاج حمله کرد و مالشان را به غارت برد و در نتیجه بسیاری از حجاج از جمله جریری از تشنگی کشته شدند.

از سخنان اوست: «التَّصَوُّفُ الدُّخُولُ فِي كُلِّ خُلُقٍ سَنِيٍّ وَالْخُرُوجُ مِنْ كُلِّ خُلُقٍ ذَنِيٍّ»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۶۴ تا ۶۵.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۱۸۷ تا ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۳۲۱ و ۳۶۸.
۳. مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، شرح تعرف، ص ۲۲۹.
۴. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۳۵۴ تا ۳۵۵.
۵. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۷۹ تا ۵۸۲.
۶. کاشانی، عزالدین محمود، مصباح‌الهدایه، ص ۵، حاشیه مرحوم همائی.
۷. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۴۱ تا ۱۴۲.
۸. معصوم شیرازی، محمد، طرائق‌الحقایق، ج ۲، ص ۵۰۶ تا ۵۱۰.
۹. زرّین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۱۲۲ و ۱۴۶.

ابو محمد جعفر بن علی بن حسین بن علی الصادق (ع)

ابو عبدالله جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) ملقب به صادق، ششمین پیشوای شیعیان، به سال ۸۳ هجری از امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر در مدینه متولد شد. فضل و دانش و مقام معنوی و شخصیت علمی آن حضرت روشن تر از آن است که نیازی به ذکر باشد. در شأن او همان بس که ابوحنیفه و مالک و جابر بن حیان و ... از خوشه چینان خرمن فضل و دانش آن وجود گرامی بودند. حدوداً چهار هزار نفر از علما، از آن حضرت روایت حدیث کرده‌اند.

امام صادق (ع) دوازده ساله بود که جدّش حضرت علی بن الحسین (ع) بدرود حیات گفت و آن هنگام که حضرت امام باقر (ع) رحلت می‌کرد سی و چهار سال داشت. در سی و چهار سالگی که امامت امت محمدی (ص) را به عهده می‌گرفت، محضر دو امام به حقّ را درک کرده و خوشه‌ها از خرمن فضیلتشان چیده بود و به همین جهت از او بیش از دیگر فرزندان پیامبر (ص) سخنان حکمت آمیز و روایات آموزنده نقل شده است. فرزند بزرگ آن حضرت اسماعیل نام داشت که در حال حیات پدر درگذشت و امام جسد او را در حضور مردم در مدینه به خاک سپرد. اسماعیلیان معتقدند که بعد از امام

صادق، اسماعیل امام بود و به نام او دعوت می‌کردند، اما شیعیان معتقدند که بعد از آن حضرت، پسر دیگرش حضرت موسی بن جعفر (ع) که به هنگام رحلت پدر بیست ساله بود، امام شد.

هجویری، داوود طائی را از معاصران ایشان ذکر کرده است و عطار علاوه بر طائی، سفیان ثوری را نیز از معاصران آن حضرت نام می‌برد و سخنان ایشان را با امام قید می‌کند. وفات آن حضرت در سال ۱۴۸ هجری در شصت و شش سالگی در شهر مدینه اتفاق افتاد و گویند که آن حضرت به دستور منصور دوانیقی مسموم و شهید شد.

از سخنان اوست: «عبادت جز به توبه راست نیاید، که حق تعالی توبه مقدم گردانید بر عبادت، کَمَا قَالَ: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ. و ذکر توبه در وقت ذکر حق، غافل ماندن است از ذکر و خدای را یاد کردن به حقیقت، آن بود که فراموش کند در جنب خدای جمله اشیاء را.»

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۳ تا ۳۷۸.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۴ تا ۹۶.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۱۲ تا ۱۸.
۴. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۰۳ تا ۲۰۴.
۵. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۲۹۱ تا ۲۹۲.
۶. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۱۲۱.

ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خلدی

ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خلدی از محله خلد شهر بغداد، و از فقها و مشایخ بزرگ و یکی از شاگردان بنام جنید بغدادی بود. خلدی در فقه و حدیث و دیگر علوم اسلامی استاد بود و از ابی اسامه و علی بن عبدالعزیز بغوی و دیگران اجازه نقل حدیث داشت. در طریق تصوف علاوه بر شاگردی جنید، با ابوالحسن نوری و ابوالعباس مروّق و رویم و سمنون و جریری صحبت داشته است. گویند ۹۶ سال عمر کرد و در طول عمر خود ۵۶ بار به زیارت خانه خدا رفت.

خلدی خود گفته است که دو بیست دیوان مشایخ دارم و دوهزار پیر شناسم. بنابراین وی صاحب جمع کتب و تواریخ و حکایات و سیر مشایخ بوده است. حمزه علوی از مریدان خلدی، و ابوالعبّاس احمد فضل نهاوندی شاگرد وی بوده است. خلدی در سال ۳۴۸ هجری در شونیزیة بغداد وفات کرد و در کنار سَرِّی سَقَطی و جنید به خاک سپرده شد.

از سخنان اوست: «عجایب عراق سه چیز است: شطح شبلی، نکته مرتعش و حکایت من» و نیز گوید: «التَّوَكُّلُ إِسْتِوَاءُ الْقَلْبِ عِنْدَ الْوُجُودِ وَالْعَدَمِ؛ توکل آن بود که وجود و عدم رزق به نزدیک دلت یکسان باشد.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریة، ص ۷۸.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۹۷.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۷۲ - ۵۷۴.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۲۸ تا ۲۲۹.
۵. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۵۱۳ تا ۵۱۷.

ابو محمد عبدالله بن خبیق

ابو محمد عبدالله بن خبیق بن سابق انطاکی از عرفا و متصوّفه قرن سوم هجری است. وی از مردم کوفه بود ولی چون در انطاکیه ساکن شده بود بنابراین به انطاکی معروف شده است. انطاکی از صوفیان مترهّد و متورّع عصر خویش بود و در توکل روایاتی عالی از وی به جا مانده است. در طریق تصوّف مذهب سفیان ثوری داشت و با یوسف اسباط و اصحاب ثوری صحبت داشته است.

از سخنان اوست: «نافع ترین خوف ها آن بود که تو را از معصیت باز دارد و نافع ترین امیدها آن است که کار بر تو آسان گرداند.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریة، ص ۴۸.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۶۰ تا ۱۶۱.

۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۱۴ تا ۴۱۵.

۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۶۵.

ابوالمَرْتَد کنازبن حصین الغنوی

ابو مَرْتَد کنازبن الحصین بن یربوع الغنوی از سابقین در اسلام و از اصحاب رسول گرامی (ص) بود که مردی بلند قامت بود و مویی انبوه و شجاعتی وصف ناپذیر داشت. در جنگ بدر، خندق، احد و دیگر غزوات با پیامبر (ص) همراه بود. او با حمزه - عموی پیامبر - هم عهد بود و پیامبر (ص) بین او و صامت بن عبادۀ عقد مؤاخات بسته بود. هجویری او را «عزیز تائب و از کلّ خلق به حقّ آئب» معرفی می کند و قشیری داستانی از او به شرح زیر می آورد: «ابو مَرْتَد یکی بوده است از کریمان عصر، شاعری او را مدحی آورد. گفت: هیچ چیز ندارم که تورا دهم. مرا به قاضی بر و بر من دعوی کن به ده هزار درم تا من اقرار دهم تورا بدان. پس مرا باز دارد در زندان که اهل من مرا اندر زندان بنگذارند. شاعر چنان کرد که وی فرمود. شبانگاه ده هزار درم به شاعر دادند و وی را از زندان بیرون آوردند.» او در ۶۶ سالگی در زمان ابوبکر به سال ۱۲ هجری درگذشت.

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، رسالة قشیریّه، ص ۴۱۲.

۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۸.

۳. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۱۸.

۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۶، ص ۹۳.

ابومسلم

شیخ ابومسلم فارس بن غالب الفارسی از مشایخ متصوّفۀ فارس در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری و از معاصران عبدالرحمن سلّمی و ابوسعید ابی الخیر است. هجویری با شیخ ابومسلم معاصر بوده است و به هنگام ذکر مشایخ فارس از ابومسلم به عنوان «مردی عزیز وقت و نیکو روزگار» نام می برد و در چند جای از کتاب خود از او با عنوان ابومسلم فارسی نام برده، از ملاقات او با ابوسعید ابوالخیر یاد می کند.

شیخ الشیوخ ابو الحسن سالبه بن ابراهیم از اصحاب وی بوده است و احتمال دارد که ابو مسلم فسوی مذکور در نفحات الانس جامی همین شیخ ابو مسلم مورد نظر بوده باشد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۰۷ و ۲۱۵ و ۴۱۰ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و

۵۳۲.

۲. منور، محمد، اسرار التوحید، ص ۶۸۰، حاشیه دکتر شفیعی کدکنی.

۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۸۵، حاشیه دکتر عابدی، ص ۷۹۶.

ابو مسلم مروزی

عبدالرحمن بن مسلم معروف به ابو مسلم خراسانی که در باب نام و نسبش اقاویل مختلف ذکر شده و زندگی اش در هاله ای از ابهام فرو رفته است، در سال ۱۰۰ هجری به دنیا آمد. گزارش های مختلف، وی را عرب، ترک، کرد، یا ایرانی توصیف کرده اند. برخی او را از طریق نسب مشکوک به عباسیان منسوب می دارند و بعضی او را از نوادگان علی (ع) می دانند و افسانه سازی های دیگران وی را ایرانی و از اعقاب بزرگمهر جلوه کرده است.

نام رسمی ابو مسلم چنانکه از سگه ای که از وی به جا مانده است برمی آید، عبدالرحمن بن مسلم بوده است. هرچند گروهی می گویند این نام را ابراهیم امام بدو داده است و گروهی نیز نام ایرانی بدو داده او را بهزادان پسر ونداد هرمز گفته اند، ولی احتمال قریب به یقین این است که ابو مسلم از موالی و ایرانی بوده است که ظاهراً در حدود سال ۱۲۸ هجری با دستورهای تازه ابراهیم امام راهی خراسان شده است تا شالوده دعوت به مخالفتی را که از بیست سال پیش بر علیه امویان آغاز شده بود، پی ریزی کند و علنی سازد.

ابو مسلم در رمضان سال ۱۲۹ هجری در خانه سلیمان بن کثیر، نماینده شیعیان خراسان در مرو، دعوت خود را آشکار کرد، و با هم دستان خود به نشانه سوک شهدای خاندان پیامبر (ص)، جامه سیاه پوشید و مردم نیز به پیروی از او جامه سیاه پوشیدند و دور او جمع شدند. آنگاه ابو مسلم به سمت نیشابور حرکت کرد. علی بن خدیع کرمانی که

پدرش به وسیله نصر بن سیار کشته شده بود، به ابومسلم پیوست و نصر سیار که نماینده امویان در ایران بود از پیش سیاه جامگان از شهری به شهر دیگر می‌گریخت، تا اینکه مروان در ۱۳۲ هجری در بوصیر مصر کشته شد و بدین ترتیب طومار خلافت امویان پیچیده گشت و چون ابراهیم امام به دست مروان کشته شده بود، برادرش ابوالعباس عبدالله که بعدها به سفاح معروف شد به خلافت برگزیده شد.

سفاح و برادرش منصور که بعد از وی به خلافت نشست، از قدرت و نفوذ معنوی ابومسلم در خراسان سخت بیمناک بودند و منصور پیوسته برادرش را بر علیه ابومسلم تحریک می‌کرد تا اینکه خود به جانشینی برادر به خلافت نشست. او پیوسته در پی بهانه‌ای برای کشتن ابومسلم بود تا اینکه از وی غنایم جنگی را مطالبه کرد و ابومسلم از این کوتاه بینی برآشت و به منصور ناسزا گفت. خلیفه که در پنهان برای قتل او دسیسه چیده بود او را به حضور طلبید و ابومسلم بی‌توجه به اندرز یاران و کینه‌توزی منصور، به تنهایی با وی ملاقات کرد. منصور بدگفتن آغاز کرد و سپس به غلامانش که در پشت پرده مخفی شده بودند دستور داد تا بر سر او ریختند و با شمشیر کارش را ساختند و این در سال ۱۳۷ هجری اتفاق افتاد.

منابع

۱. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، ص ۴۰۲ تا ۴۲۳.
۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱۳ تا ۳۵۶.
۳. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴۱ تا ۲۹۷.
۴. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۳۲۴ تا ۳۳۱.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۴، ص ۱۱۲ تا ۱۱۳.

ابومعمر اصفهانی

شیخ ابومعمر اصفهانی یکی از عرفا و مشایخ صاحب تألیف به شمار می‌آید که کتابی در مورد مرقعه و انواع آن نوشته است. هجویری یک بار از ابومعمر نام برده است ولی در مورد خود وی و کتابش توضیح نداده است. در منابع مورد مراجعه ما نیز فردی به این نام مشاهده نشد.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۶۲.

ابوموسی اشعری

ابوموسی عبدالله بن قیس بن سلیم بن حضار بن حرب اشعری در ۲۱ قبل از هجرت در یمن به دنیا آمد و قبل از هجرت به مکه نقل مکان کرد و اسلام آورد و جزو صحابی حضرت رسول (ص) شد. پس از فتح خیبر به حبشه و سپس به مدینه رفت. در زمان پیامبر (ص) والی قسمتی از یمن شد و در خلافت عمر در سال ۱۷ هجری والی بصره و به سال ۲۳ هجری والی کوفه شد. چون نتوانست مردم کوفه را راضی سازد دوباره به بصره بازگشت و اهواز و شوش و اصفهان را فتح کرد. در زمان خلافت عثمان مدّتی در بصره بود، سپس عزل شد و به کوفه رفت و از جانب عثمان به ولایت کوفه منصوب شد تا آنگاه که در جنگ جمل، مردم را از کمک به علی (ع) بازداشت.

ابوموسی در جنگ صفّین به اصرار مردم از طرف علی (ع) حاکم شد و از عمرو عاص فریب خورد و از کوفه به مکه گریخت و چون نتوانست در آنجا بماند به کوفه بازگشت و به سال ۴۲ هجری و به روایتی ۴۴ یا ۵۲ هجری در همان شهر درگذشت. او در بین صحابه از صدای خوبی برخوردار بود و قرآن را با صوت می خواند. در کتب حدیث ۳۵۵ حدیث از وی نقل شده است.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۱۸.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۴، ص ۲۵۴ تا ۲۵۵.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ابونصر سراج

عبدالله بن علی بن محمد بن یحیی ملقب به ابونصر سراج و معروف به طاووس الفقرا، از بزرگان مشایخ و فقهای قرن چهارم هجری است. وی در یک خانواده عالم که همه به زهد و دینداری معروف بودند به دنیا آمد. از جعفر خلدی و ابوبکر دُقی و جز ایشان روایت حدیث کرده است.

وی علاوه بر تصوّف و زهد، به علم و شریعت نیز توجّه خاصی داشت و فقیه مشایخ محسوب می‌شد. او به فتوّت هم مشهور بود ولی با این وجود ظاهراً اهل ارشاد و دستگیری نبوده است. محمّد منّور در اسرارالتّوحید خانقاه ابومحمّد را قدمگاه ابونصر سراج دانسته و ابوالفضل حسن پیر صحبت ابوسعید را مرید ابونصر سراج شمرده است.

ابونصر مسافرت‌های زیادی کرده است و شرح دیدارهایش با مشایخ بلاد را در کتاب خود آورده است. بعضی از منابع تأکید دارند که وی با سهل تستری و سرّی سقّطی و حتی ابومحمّد مرتعش نیشابوری دیدار کرده است که باتوجّه به سال وفات این سه تن، ملاقات ابونصر با آنها بعید به نظر می‌رسد. وی در یکی از سفرهایش، در ماه رمضان به شهر بغداد وارد شده است و در مسجد شونیزیّه فرود آمده، امامت مسجد را تا عید عهده‌دار بوده است. از عجایب آنکه خادم هرشب قرصی نان به خانه او می‌برده است. چون ابونصر بعد از عید آنجا را ترک کرد، خادم متوجّه شد که همه نان‌ها بر جای خود مانده است و ابونصر از نان‌ها نخورده است.

ابونصر سراج کتابی در تصوّف به نام اللّمع دارد که با تصنیف این کتاب قصد داشت نشان دهد تصوّف با سنّت و قرآن مغایرتی ندارد و صوفیه سیرت پیغامبر و صحابه را پیروی می‌کنند. نه فقط ملاحظات وی در باب الفاظ و اشارات صوفیه از لحاظ بررسی تحولات تصوّف اهمیّت دارد، بلکه مخصوصاً آنچه در شرح شطحیات صوفیه می‌گوید حاکی از کوششی است که برای ایجاد توافق بین طریقت و شریعت انجام می‌دهد. وی در سال ۳۷۸ هجری در طوس وفات یافت و در همان جا به خاک سپرده شد.

از سخنان اوست: «شرط توکل آن است که خویشان را اندر دریای عبودیت افکنی و دل با خدای بسته داری و با کفایت آرام‌گیری؛ اگر دهد شکر کنی و اگر بازگیرد صبر کنی».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۲۴۸.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۱۷ - ۴۴۴.
۳. منّور، محمّد، اسرارالتّوحید، ص ۲۶ و ۵۸ و حاشیه دکتر شفیعی کدکنی.

۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۶۳۹ تا ۶۴۰.
۵. کاشانی، عزالدین محمود، مصباح‌الهدایه، ص ۲۰۷، حاشیه مرحوم علامه همایی.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات‌الانس، ص ۲۸۹ تا ۲۹۰.
۷. معصوم شیرازی، محمد، طرائق‌الحقایق، ج ۲، ص ۴۷۴.
۸. زرّین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، ص ۶۷ تا ۶۸.

ابونواس

ابونواس حسن بن هانی بن عبدالاول بن الصّباح الحکمی الفارسی الاهوازی در سال ۱۴۵ هجری در اهواز به دنیا آمد. عده‌ای محل تولّد او را شهر بصره ذکر کرده، پدرش هانی را از مردم دمشق و جزو سپاهیان مروان، آخرین خلیفه اموی، می‌دانند. بعضی نیز جدّ او را از موالی جرّاح بن عبدالله حکمی والی خراسان می‌دانند. نشو و نمای ابونواس در شهر بصره بوده است و تا سی سالگی در آن شهر زندگی کرده است. در سنین کودکی پدرش مرد، و مادر او را برای تأمین معاش برای تراشیدن عود به عطّاری سپرد. بعد از آن ابونواس به نزد ابو عبیده و خلف الاحمر پیشوای اهل لغت رفت و در عنفوان جوانی با شاعری به نام والبتة بن الحباب که از زمره عشرت‌جویان زمان بود برخورد کرد؛ سپس با ابواسامه مصاحبت کرد و با او به بغداد رفت و در سال ۱۷۹ هجری نخست به برمکیان گرایید و مدح آنان گفت و بعد به آل ربیع روی آورد و پس از سرکوبی برمکیان که فضل بن ربیع به وزارت رسید، از این طریق به دربار هارون الرشید راه یافت. به خاطر لابی‌گری به زندان افتاد و پس از چهار ماه آزاد شد و به مصر رفت. در آنجا امیر مصر را که نامش خصیب بود مدح گفت و چون طرفی نبست، دوباره به بغداد بازگشت و با امین پسر هارون آشنا شد. بعد از اینکه امین در سال ۱۹۸ هجری کشته شد او سخت نومید و محزون، از عمر به هدر رفته پشیمان شده توبه کرد و زهد پیشه گرفت تا اینکه خود در سن ۵۴ سالگی در سال ۱۹۹ هجری در بغداد درگذشت و در قبرستان شونیزیّه به خاک سپرده شد.

دیوان شعری از وی باقی مانده است که حدود دوازده هزار بیت شعر دارد. خمیّات و غزلیات، زهدیات و هجا و... در دیوان شعر او معروف و مشهور است. دیوان او و برگزیده اشعارش بارها در کشورهای عرب چاپ شده است.

منابع

۱. بستانی، کرم، مجانی‌الحديث، ج ۳، عصر عباسی، ص ۴۳ تا ۶۴.
۲. الفاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۲۹۶ تا ۳۱۵.

ابوهریره

عبدالرحمن بن صخرالدوسی ملقب به ابوهریره در ۲۱ سال قبل از هجرت و در عصر جاهلیت به دنیا آمد. در کودکی یتیم شد و در عسرت و تنگدستی زیست. در جنگ خیبر به خدمت حضرت رسول (ص) آمده، اسلام آورد. در مورد اسم وی و پدرش هجده قول مختلف ذکر شده است که معروف‌ترین آنها عمیر بن عامر، عبد شمس، عبد نهم، عبد غنم، سکینی و بالأخره در بعد از اسلام عبدالله است. گفته‌اند چون همیشه بچه گربه‌ای همراه خود داشت، روزی رسول‌الله (ص) وی را ابوهریره خواند و از آن به بعد بدان لقب مشهور شد تا جایی که اسم واقعی‌اش را فراموش کردند. خود وی نیز بر این لقب مباهات می‌کرد، اگرچه وی بیش از چهار سال حضور پیامبر (ص) را درک نکرد، ولی به کثرت نقل حدیث از حضرت پیامبر (ص) معروف است و در حدود ۵۳۷۴ حدیث از پیامبر (ص) نقل کرده است و حدود هشتصد نفر نیز از ابوهریره حدیث نقل کرده‌اند.

بعد از رحلت پیامبر (ص)، در زمان عمر مدّتی ولایت بحرین داشت و در دوره عثمان قضای مکه به او واگذار شد و در دوره معاویه حکومت مدینه را برای مدّتی عهده‌دار بود تا اینکه در سال ۵۹ هجری در مدینه وفات کرد.

تقی‌الدین سُبکی کتابی به نام فتاوی ابی‌هریره را در مورد احادیث منقول از وی ترتیب داده است و حسین شرف‌الدین کتابی در سیره ابوهریره نوشته است. محدّثان شیعه به روایات او اعتماد ندارند و دلیلشان این است که چگونه می‌توان در مدت چهار سال، بیش از دیگر صحابی رسول (ص) حدیث نقل کرد و همین مسئله خود جای بحث دارد.

ابن ابی‌الحدید از استادش ابو جعفر اسکافی نقل می‌کند که معاویه جمعی از صحابه و تابعین را بر آن داشت تا اخبار و احادیث در مطاعن علی (ع) وضع و جعل کنند که از آن جمله ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه بودند.

منابع

۱. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۴، ص ۸۰ تا ۸۱.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
۳. کاشانی، محمود، مصباح الهدایه، ص ۲۷۳، حاشیه مرحوم استاد جلال الدین همائی.

ابویزید بسطامی

ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان بسطامی ملقب به سلطان العارفین، یکی از شگفتی های تاریخ تصوف ایران و اسلام است. جد او سروشان کیش زرتشتی داشت که بعدها اسلام آورد و خانواده ای زاهد و عابد پرورید. پدرش از بزرگان بسطام بود و در زهد زبانزد خاص و عام، و بایزید در محیطی آکنده از زهد به دنیا آمد تا جایی که مادرش گفت: «چون لقمه ای در دهان نهادمی که در وی شبهتی بودی او در شکم می پییدی تا آن لقمه دفع کردمی». با این وجود تاریخ زندگی وی پرابهام است و در مورد شخص وی و زندگی اش اختلاف نظر بسیاری وجود دارد و همین اقوال مختلف باعث شده است که محققان به دو و حتی به چهار بایزید معتقد شوند و برای توجیه باور خود، بایزید سقا و بایزید اصغر و عناوین دیگر در تذکرها قید کنند. لازم به ذکر است که منشاء این اختلاف آرا، یکی تاریخ وفات او و دیگری مطلبی است که شیخ بهائی در کشکول خود بدان اشاره کرده است.

قشیری و سلمی تاریخ وفات بایزید را سال ۲۶۱ و ۲۳۴ هجری قید کرده اند ولی ابن خلکان وفات وی را در سال ۱۶۱ نوشته است. اگرچه ابن خلکان با بایزید فاصله زمانی بیشتری دارد، ولی قید این تاریخ نظر شیخ بهائی را تأیید می کند که در کشکول از تاریخ ابن زهره اندلسی نقل می کند: ابویزید بسطامی، ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) را سالیان بسیار خدمت کرده، امام وی را طیفور سقا می نامید چرا که وی سقای سرای او بود. شیخ بهائی در تأیید گفته خود اسم بسیاری از اصحاب تاریخ را که به این مطلب اشاره کرده اند، ذکر می کند. از طرفی عده ای قید تاریخ ۱۶۱ هجری را از جانب ابن خلکان اشتباه دانسته اند و منکر ملاقات بایزید و امام جعفر صادق (ع) شده، گفته اند که این تاریخ احتمالاً تاریخ تولد اوست. در این صورت ملاقات او با امام ششم شیعیان غیر ممکن است تا چه رسد به سقایی بیت آن امام (ع). مگر اینکه ما معتقد به وجود دو بایزید طیفور نام باشیم که یکی در محضر امام بوده و دیگری بعد از آن تاریخ

با به عرصه حیات گذاشته است.

برطبق بعضی از روایات سهلکی در کتاب الثور من کلمات ابی الطیفور که خود از آیندگان بایزید بوده است چنین برمی آید که بایزید امی و در عصر خود به عنوان زاهد معروف بوده است نه عالم؛ و همین مقبولیت متزهّدانه او باعث شده بود که علما برضد وی برانگیخته شوند و او را هفت بار وادار به نفی بلد کنند و فقیه و خطیب معروف جرجان، داوود زاهد، در تحذیر مردم از ملاقات با او بگوید: از صحبت هوسناکی که خود رسم طهارت را درست نمی داند چه بهره می برید؟ اما وی با زهد و ریاضتش مایه اعجاب و تحسین همگان بود و عامه مسلمانان به این زاهد امی بیش از فقها و مشایخ اعتقاد داشتند.

از وقایع معروف زندگی وی ملاقات احمد خضرویه با اوست و معروف تر از آن، گفت و شنودی است که شیخ بازن احمد خضرویه به نام ام علی داشته است. دیگر، ملاقات شیخ با ابراهیم ستنه که مایه اعجاب و تحسین شیخ شده بود. بایزید، حفص، یحیی معاذ، شقیق بلخی، و ابوتراب نخشی را دیده و به قولی با ذوالنون مصری نیز رابطه داشته است. بایزید به حدود شریعت مقید بوده، در این مورد تأکید و اصرار داشته است. او خود معتقد بود که با شکم گرسنه و بدن برهنه بدان مقام رسیده است و از این مطلب روشن می شود که وی عمری به مجاهده و ریاضت سپری کرده است و روزگارش اکثر در حال قبض گذشته است. باین وجود گاهی نیز سکر بر احوال او غلبه داشته که سخنان او در آن وقت شطح آمیز می شده است. جنید پاره ای از این شطحیات را شرح کرده است که در کتاب اللّمع سراج نقل شده است.

شطحات صوفیانه در کلام بایزید رنگ تندی دارد که حتی سخنان شطح آمیز شبلی و حلاج نیز بدان پایه نمی رسد. کلام گستاخانه بایزید که گفت: «سبحانی ما أعظم شأنی» و «اَنتَ اناالله...» تردیدی در تکفیر او از سوی فقیهان و متشرعان باقی نمی گذاشت. گفته های او را که شامل مناجات بایزید، معراج بایزید و شطحیات اوست، مریدانش جمع کردند. این سخنان و شطحیات اگرچه گستاخانه است ولی حاکی از حالتی است که در آن، عارف خویشتن را با حق متحد و به قولی در مرحله عین الجمع می یابد. بایزید برخلاف مشایخ دیگر به ارشاد و تعلیم چندان اهمّیت نمی داد و آنچه برای وی اهمّیت داشت نیل به فنا بود و توحید. در بیان همین تجارب است که می گوید از بایزیدی بیرون آمدم چون مار از پوست.

از مناجات بایزید است: «بار خدایا! تا کی میان من و تو منی و تویی بود؟ منی از میان بردار تا منی من به تو باشد تا من هیچ نباشم. الهی تا با توام، بیشتر از همه‌ام و تا با خودم کمتر از همه‌ام. الهی فردا دست من در دست فقیری ده، کسی که او با من از تو گوید و من با او از تو گویم و بهشت فرا دیگران ده.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریته، ص ۳۸ تا ۳۹.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۳۲ تا ۱۳۴.
۳. منور، محمد، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۶۹۰ تا ۶۹۱.
۴. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۱۰۴ تا ۱۰۹، حاشیه دکتر شفیعی کدکنی.
۵. مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، شرح تعرف، ص ۲۱۱.
۶. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۱۶۰ تا ۲۱۰.
۷. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۵۴ تا ۵۵.
۸. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۲۸ تا ۴۳۷.
۹. زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، ص ۳۵ تا ۴۶.

ابوالیسر کعب بن عمرو بن وهب بن معقل

هجویری در کشف المحجوب به هنگام برشمردن اسامی صحابی پیامبر (ص)، از ابوالیسر کعب بن عمرو بن وهب بن معقل نام برده، او را در ردیف متأخران از صحابه قرار می‌دهد. ولی با مراجعه به منابع موجود صحابی با این مشخصات مشاهده نشد. تنها صحابی که با لقب ابوالیسر در کتب تراجم مذکور است، ابوالیسر کعب بن عمرو بن عثمان ابوسواد الغنم الانصاری است که به قول مرحوم دهخدا، مشهد بدر و عقبه را دریافته است و یکی از آخرین بازماندگان غزوه بدر است که در سال ۵۵ هجری وفات کرد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۹.

۲. دهمخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ابویعقوب اقطع

ابویعقوب اقطع یکی از عرفا و متصوفه بزرگ قرن سوم هجری، کاتب و راسل جنید بغدادی بود. قشیری وی را از مردم بصره نوشته است؛ ولی وی در آغاز در بغداد بوده است و بعد در مکه مجاور شده است. ابوالحسن مزین، هنگام کودکی خود او را در مکه دیده، به او شهادت عرضه داشته است.

شیخ ابو عبدالله خفیف از وی به نیکی یاد کرده، می گوید: «مرد در الوهیت می سوخت، آمدند و از ورای پرده عزت شهادت بر وی عرضه می کردند». وی از جمله کسانی است که هم صدا با نهرجوری و عمرو بن عثمان و علی بن سهل اصفهانی، حلاج و عقاید او را رد کردند.

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۵۵.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۹.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۳۳۷ تا ۳۳۸.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۳۳.
۵. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۲۵ و ۴۷۷ و ۴۷۸.

ابویعقوب نهرجوری

ابویعقوب اسحاق بن محمد نهرجوری از نهرجور خوزستان، از مشایخ تصوف در نیمه اول قرن چهارم هجری است. وی از شاگردان ابویعقوب سوسی و از مصاحبان جنید و عمرو بن عثمان مکی بوده است. بیشتر عمرش را در بغداد و مکه گذراند و در آخر در مکه و در حرم مجاور شد.

هجویری نام وی را در ردیف کسانی که با حلاج مخالفت کرده اند ذکر می کند. وفات وی در سال ۳۳۰ هجری اتفاق افتاده است.

از سخنان اوست: «صِحَّةُ الْعُبُودِيَّةِ فِي الْغِنَاءِ وَالْبَقَاءِ؛ صحت بندگی کردن اندر فنا و بقاست؛ از آنچه تا بنده از کل نصیب خود تبرا نکند، شایسته خدمت به اخلاص نگردد.

پس تبرّاً از نصیب آدمیت، فنا بود و اخلاص اندر عبودیت، بقا.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریه، ص ۷۴ تا ۷۵.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۹ و ۳۱۶.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۳۴۱ تا ۳۴۲.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۰۶ تا ۵۰۹.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۳۱ تا ۱۳۲.
۶. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۹۸ تا ۱۰۱.
۷. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۱، ص ۲۸۸.

ابویعقوب یوسف بن حسین رازی

یوسف بن حسین بن علی رازی مکنّی به ابویعقوب از عالمان و ادیبان و صوفیان بنام ری و طبرستان در قرن سوم و دهه اول قرن چهارم هجری است که نزد امام احمد بن حنبل سماع حدیث کرده است. در طریق تصوّف شاگرد ذوالنون مصری و مصاحب یحیی معاذ رازی و ابوتراب نخشبی بود و با جنید مکاتبه داشت. ابوالحسن نباجی و ابوالحسن درّاج او را دیده بودند و داستان ابوعثمان حیری و سفارش ابوحفص حدّاد به وی برای دیدار یوسف بن حسین در تذکرة الاولیاء مشروحاً ذکر شده است. عبدالله بن حاضر دایی ابویعقوب بود و وصیت خال به خواهرزاده نیز از جمله داستان‌های شنیدنی است. ابراهیم خوّاص از مریدان معروف وی است.

ابویعقوب بسیار مسافرت کرده است و در سفرها اغلب با ابوسعید خراسانی رفیق بوده و مدّت پنج سال در مکه با ابوتراب نخشبی مصاحبت داشته است. ابن ابی یعلی می‌گوید وی آگاه‌ترین و داناترین کس در علم کلام و تصوّف بوده است. ابویعقوب طریق ملامتی داشت و همین امر باعث شد که وی را به زندقه متّهم سازند. وی در سال ۳۰۴ هجری درگذشت.

از سخنان اوست: «اگر خدای را ببینم با جمله معصیت‌ها دوست‌تر دارم از آنکه با یک ذره ریا.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۶۱.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۷۱ تا ۱۷۲.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۲۶۷ تا ۲۷۱.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۳۸۲ تا ۳۸۹.
۵. سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیّه، ج ۲، ص ۳۰۸.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۹۷ تا ۹۸.
۷. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۶۲ تا ۱۶۵.
۸. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۹، ص ۳۰۱.

ابویقظان عمار بن یاسر

عمار بن یاسر بن عامر بن مالک بن کنانه بن قیس بن حصین بن وذیم کنانی مدحجی عنسی قحطانی، مکتبی به ابوالیقظان از قبیله بنی ثعلبه بن عوف... بود. مادرش سَمِیّه مولای بنی مخزوم بوده است. وی در سال ۵۷ قبل از هجرت به دنیا آمد و با پدرش جزو نخستین کسانی بودند که به اسلام گرویدند و در این راه رنج و مصیبت‌ها تحمل کردند. عمار جزو هفت نفری بود که نخستین بار اسلام خویش را علنی ساختند. او از جمله صحابی بزرگ پیامبر (ص) است که به مدینه هجرت کرد و در غزوات بدر، احد، خندق و بیعت الرضوان شرکت کرد و در غزوه یمامه گوش‌هایش قطع شد.

پیامبر اسلام وی را الطیب المطیب لقب داده بود و درباره‌اش می‌فرمود: «ما خیر عمار بین امرین الا اختار ارشدهما؛ عمار را در انتخاب دو امر مختار نکردند مگر اینکه ارجح و اصح آن را برگزیده باشند». وی نخستین کس در اسلام است که مسجد بنا کرد و آن مسجد قبا در مدینه بود. در زمان عمر والی کوفه بود ولی پس از چندی معزول شد. در واقعه جمل و صفین در کنار علی (ع) بود و سرانجام در سال ۳۷ هجری در سن ۹۳ سالگی در جنگ صفین به شهادت رسید.

از پیامبر اسلام (ص) نقل می‌کنند که فرموده است: «عمار را گروه گمراهان به قتل خواهند رساند.» مجموعاً ۶۲ حدیث به وی نسبت داده‌اند و عبدالله سبّینی نجفی کتابی در سیره وی به نام عمار بن یاسر تألیف کرده است.

منابع

۱. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، ص ۱۹۱ تا ۱۹۲.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ابویوسف قاضی

ابویوسف یعقوب بن ابراهیم بن حبیب بن خنیس بن سعد بن حبة الانصاری در سال ۱۱۳ هجری در کوفه به دنیا آمد. در اوان کودکی از وجود پدر بی بهره ماند و برای تأمین معاش نزد گزاری به شاگردی پرداخت. گاهیگاهی در درس ابوحنیفه حضور می یافت تا اینکه یکی از شاگردان و یاران ابوحنیفه شد. ابویوسف حدیث را از ابواسحاق شیبانی، سلیمان التیمی، یحیی بن سعید انصاری، اعمش، هشام بن عروه و... فراگرفت و مدتی شاگرد محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی بود و محمد بن حسن شیبانی حنفی، بشر بن ولید کندی، علی بن جعد، احمد بن حنبل و یحیی بن معین و دیگران از وی حدیث نقل کرده اند. ابویوسف در تفسیر، فقه، حدیث، مغازی و تاریخ عرب دارای اطلاعات وسیعی بود. او در بغداد ساکن شد و در دوره سه خلیفه (مهدی، هادی و هارون الرشید) به مدت هجده سال عهده دار شغل قضاوت شد. وی اولین کسی است که لقب قاضی القضاة گرفت. هارون او را بسیار گرامی می داشت.

ابن خلکان می گوید وی اولین کسی است که لباس علما را به این شکل درآورد، زیرا قبل از آن علما با دیگر مردمان از نظر ظاهر شناخته نمی شدند. شهرت عمده ابویوسف، مربوط به دوره هارون الرشید و قضاوت وی در دستگاه خلافت اوست. وی در توجیه کارهای خلاف شرع و هوسرانی های خلفا ید طولایی داشته است که سیوطی در تاریخ الخلفای خود نمونه هایی را ذکر کرده است. زرکلی می گوید: وی اول کسی است که کتاب فقه در مذهب حنفی تدوین کرده است.

ابویوسف درحالی که تا آخرین لحظه حیات شغل قضاوت داشت، به سال ۱۸۲ هجری درگذشت. صاحب تاریخ گزیده می گوید: «... از متروکات او چهار هزار شلوار بود و بر بند هریک درستی (سکه تمام عیار) سرخ و این همه جهت صدقه دادن به مستحقان ترتیب کرده بود.» و از آثار اوست: الخراج، الاثار، النوادر، اختلاف الامصار، ادب القاضي، الامالی فی الفقه، الرد علی مالک بن انس، الفرائض، الوصایا، الوکاله،

البیوع، الصّید والذّبايح، الغصب والاستبراء والجوامع. هجویری ابویوسف را در ردیف کسانی که معتقدند ایمان، قول و تصدیق است شمرده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۶۹.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۶۲۷.
۳. ابن خلّکان، احمد بن محمّد، وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۴۲۱ تا ۴۳۱.
۴. زرکلی، خیر الدّین، الاعلام، ج ۹، ص ۲۵۲.
۵. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

احمد بخاری سمرقندی

شیخ احمد سمرقندی یکی از متزهدان هم عصر هجویری است که در بخارا سکونت داشته است و به این سبب در جای دیگر از او به عنوان بخاری نام می برد. هجویری یک جا به هنگام صحبت از خواب مشایخ در سفر و حضر می گوید: « شیخ احمد سمرقندی به بخارا که چهل سال بود تا شب نخفته بود و بروز اندکی بخفتی... » و در جای دیگر به هنگام صحبت از روزه می گوید: « وقتی من به نزدیک شیخ احمد بخاری اندر آمدم طبقی حلوا اندر پیش وی نهاده بود و همی خورد... ». در هیچ یک از کتب مورد استناد ما اشاره ای به احمد بخاری یا سمرقندی نیست.

در میان مریدان شیخ زین الدّین ابوبکر خوافی شخصی به نام جمال الدّین احمد بن جلال الدّین محمّد سمرقندی معروف به درویش احمد وجود دارد که اگرچه از وی اجازه نامه دارد، ولی در باطن معتقد به وحدت وجود و پیرو سلسله نقشبندیّه بوده است که سخنوری فصیح بوده است و به درس و مطالعه فصوص الحکم اشتغال داشته است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۱۴ و ۴۶۰.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۴۹۳ تا ۴۹۵ و ۸۸۰، حاشیه دکتر محمود عابدی.

احمد بن ابی الحواری

ابوالحسن احمد بن ابی الحواری ملقب به ریحانة الشّام، از علما، محدثان و زهاد بزرگ قرن سوم هجری است. خانواده او، پدرش ابوالحواری میمون و برادرش محمد و پسرش عبدالله و زوجه اش رابعه شامیه همگی از متورّعان و زهاد عالم بودند.

پیر طریقت وی ابوسلیمان دارانی بود و با سفیان بن عیینه و مروان بن معاویه الفزاری و نباجی مصاحبت داشت و از خرمن علمشان توشه ها اندوخت. وی در اواخر، علوم رسمی زمان را ترک گفته، کتاب ها و نوشته ها را به آب شست و هرچه را که مانع وصول باشد ترک کرد. می توان گفت که وی سکر را بر صحو ترجیح می داد. جنید وی را ریحانة الشّام می گفت. وفاتش در سال ۲۳۰ هجری اتفاق افتاد.

از سخنان اوست: «دنیا چون مزبله ای است و جایگاه جمع گشتن سگان؛ و کمتر از سگ باشد آن که بر سر معلوم دنیا نشیند، از بهر آنکه سگ از مزبله چون حاجت خود روا کند سیر شود و باز گردد.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۴۵.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۶ تا ۱۴۹.
۳. عطّار، فریدالدّین، تذکرة الاولیاء، ص ۳۴۵ تا ۳۴۷.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۶۴ تا ۶۵.

احمد بن حرب

احمد بن حرب نیشابوری معروف به زاهد، یکی از متزهدان بنام قرن سوم هجری در خراسان است. در زهد او همین بس که یحیی بن معاذ رازی وصیت کرد که «چون وفات کنم سر من دریای وی نهید». در تاریخ گزیده مذکور است که احمد بن حرب معاصر بایزید بسطامی بوده است.

در ورع و زهد او مطالب زیادی نوشته اند و هجویری نیز به همین مناسبت از وی یاد می کند. ابوسعید دارمی به هنگام سکونت در خراسان با احمد حرب ارتباط و ملاقات داشته است.

وی در سال ۲۳۴ هجری درگذشت و در تشییع جنازه او اکثر بزرگان دین از جمله محمد بن اسماعیل معروف به بخاری، صاحب کتاب الجامع الصحیح، و اسحاق بن ابراهیم بن مخلد (ابن راهویه) شرکت داشتند. کتاب الدعاء، کتاب الزهد، کتاب اربعین، کتاب الحکمة، و کتاب الکسب به وی منسوب است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۷۸.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۹۰ تا ۲۹۴ و ۸۴۸، حاشیه دکتر استعلامی.
۳. سبکی، عبد الوهاب بن علی، طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۲۳ و ۳۰۴.

احمد بن حنبل

ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل... شیبانی واثلی یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت و از بزرگان علم دین محسوب است. پدرش محمد والی سرخس بود. می‌گویند که اصل امام احمد از مرو است و هنگامی که مادرش در مرو به امام احمد حامله بود به بغداد آمد و در تاریخ ربیع الاول سال ۱۶۴ هجری در بغداد متولد شد. و برخی می‌گویند وی در مرو به دنیا آمده است ولی در شیرخوارگی به بغداد آمده در آنجا نشو و نما یافته است. مقدمات علوم را در بغداد فراگرفت و برای ازدیاد اطلاعات خود سفرهای زیادی کرد. احمد حنبل از شاگردان و از خاصان امام شافعی بود. شافعی درباره او گفته است: «من از بغداد رفتم و کسی را متقی‌تر، زاهدتر و فقیه‌تر و داناتر از ابن حنبل برجای نگذاشتم.» وی علاوه بر شافعی، صحبت مشایخ بزرگ چون ذوالنون مصری، بشر حافی، سري سقطی و معروف کرخی را دریافته بود و از محضر استادان علم، فیض‌ها کسب کرده بود که سبکی بیشتر این استادان را نام برده است. او کسانی را که از وی حدیث نقل کرده‌اند به این ترتیب آورده است: بخاری، مسلم، ابوداود و دو پسرش صالح و عبدالله.

امام احمد به قدرت حافظه معروف بود و گویند هزار هزار حدیث در خاطر داشته است و به خاطر بهادادن به حدیث بود که وی را امام المحدثین لقب دادند. وی این احادیث را در کتابی که به مسند معروف است جمع و تدوین کرد که در مجموع، سی هزار حدیث در آن گرد آمده است. البته در شماره این احادیث اختلاف نظر وجود

دارد.

ابن جوزی در تصنیف خود به نام مناقب الامام احمد می گوید: وی مردی بلندبالا، گندمگون و زیباچهره بود که ریش و سرش را حنا می بست و لباس سفید می پوشید. در زمان احمد حنبل بود که مأمون عباسی مسئله خلق قرآن را مطرح ساخت و علمای دین را به مباحثه و مناظره فراخواند ولی قبل از اینکه احمد حنبل را ببیند از دنیا رفت و معتصم جانشین وی شد. احمد حنبل از قبول نظریه خلق قرآن سر باز زد و به خاطر امتناعش از قبول آن، بیست و هشت ماه زندانی شد. در سال ۲۲۰ هجری از زندان آزاد شد و بعد از معتصم که خلافت به واثق رسید، احمد حنبل را موأخذه کرد و چون از قبول خلق قرآن استنکاف ورزید، به قول حمدالله مستوفی، نه تنها او را زندانی کردند بلکه واثق دستور داد که چوبش زدند تا اینکه در زمان متوکل عباسی در دوازدهم ربیع الاول سال ۲۴۱ هجری وفات کرد. در تشیع پیکر او صدها هزار نفر شرکت کردند و ورکانی می گوید که هزاران نفر از یهود و نصاری و مجوس در آن روز اسلام آوردند و مسلمان شدند. از امام احمد دو پسر به نام های صالح و عبدالله باقی ماند که صالح قاضی اصفهان بود و در سال ۲۶۶ هجری در همان شهر وفات کرد و عبدالله نیز در سال ۲۹۰ هجری از دنیا رفت.

علاوه بر مسند کتاب های دیگری از احمد حنبل باقی مانده است که مهم ترین آنها عبارت اند از: التاریخ، التاسخ والمنسوخ، الرد علی من ادعی التناقض فی القرآن، التفسیر، فضائل الصحابه، المناسک، الزهد، الاثریه، المسائل و علل الحدیث.

احمد حنبل به بشر حافی علاقه خاصی داشت و اگر کسی از وی درباره مسائل عرفانی سؤال می کرد، او را به بشر حواله می داد به طوری که هجویری نقل می کند: «روزی یکی پیامد و گفت: ما الاخلاص؟ قال الاخلاص هو الخلاص من آفات الأعمال... آنگاه گفت: ما التوکل؟ قال الثقة بالله. توکل چیست؟ گفت باور و استوارداشت خدای اندر روزی خود. گفت ما الرضا؟ قال: تسلیم الامور الى الله. رضا چیست؟ گفت: آنکه کارهای خود به خداوند تعالی سپاری. گفت ما المحبة؟ محبت چیست؟ گفت این از بشر حافی پرس که تا وی زنده است من جواب این نکنم.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۵ تا ۱۴۶.

۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۵۶ تا ۲۶۲.
۳. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۲۷.
۴. ابن خلکان، شمس الدین احمد، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۷ تا ۴۹.
۵. سبکی، عبد الوهاب بن علی، طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۷ تا ۶۳.
۶. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۱، ص ۱۹۲ تا ۱۹۳.

احمد بن خضرویه

ابو حامد احمد بن خضرویه بلخی از مردم بلخ و یکی از مشایخ بزرگ خراسان در نیمه اول قرن سوم هجری است. وی از شاگردان حاتم اصم و از مریدان ابو تراب نخشی بوده است. به هنگام سفر حج در شهر نیشابور با ابو حفص حداد ملاقات کرد، سپس به بسطام رفت و بایزید را دیدار کرد. از بزرگان مشایخ، ابراهیم ادهم را نیز دیده بوده است. مقبولیت وی به درجه ای بود که ابو حفص حداد گفت اگر احمد خضرویه نبود، جوانمردی آشکار نمی شد؛ و بایزید با همه قدر و اعتبارش گفت که احمد استاد ماست. وی در تصوّف طریق ملامت داشت و راه جوانمردان می پیمود. همسر وی فاطمه (امّ علی) که دختر امیر بلخ بود، خود در طریق تصوّف مقامی بس شامخ داشت.

هجویری و عطار در ملاقات فاطمه و بایزید و عکس العمل احمد، لطیفه ای جالب پرداخته اند و عطار مشورت احمد را با همسرش فاطمه درباره دعوت از یحیی بن معاذ رازی ذکر کرده، رهنمود فاطمه را نشان مروّت و جوانمردی می شمارد.

ابو عبدالله محمد بن فضل بلخی از مریدان احمد خضرویه بوده است. محمد بن حامد گوید که وقت نزع نزدیک احمد خضرویه بودم نود و پنج سالش بود؛ و حمدالله مستوفی با ذکر ۹۵ سال وفات وی را در عهد متوکّل عباسی به سال ۲۴۰ هجری قید می کند و انصاری با ذکر همین تاریخ می گوید که وی یک سال قبل از احمد حنبل درگذشته است. هجویری می گوید که وی در هر فنی تصانیف مشهور دارد که از آن جمله در آداب صحبت تصوّف کتابی ترتیب داده است و هجویری نام کتاب را الرّعاية بحقوق الله ذکر می کند.

از سخنان اوست: « معرفت آن است که دوست داری حق را به دل و یاد کنی به زبان و فرمان بری به تن و از غیر او بریده شوی. ترک شهوت بهترین افعال است و دوستی آن بدترین احوال، اگر نه شهوت بودی غفلت بر خلق ظفر نیافتی.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریة، ص ۴۴ تا ۴۵.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۹ تا ۱۵۱ و ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۷۷، ۴۳۹.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیة، ص ۹۸ تا ۹۹.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۳۴۸ تا ۳۵۵.
۵. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۴۰.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۵۲ تا ۵۳.
۷. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۷۶ تا ۱۷۸.
۸. زرین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، ص ۴۰.

احمد بن فاتک

احمد بن فاتک که جامی نام وی را ابراهیم فاتک قید کرده است، از اهل بغداد و به ابوالفاتک معروف بوده است. با جنید بغدادی و ابوالحسن نوری مصاحبت داشت و جنید او را بسیار گرامی می داشت. وی از شاگردان حسین حلاج است و اکثر سخنان و اقوال حلاج را از زبان خود وی نقل کرده است.

فاتک می گوید: « آن شب که وی (حلاج) را بر دار کردند، الله — تعالی — را به خواب دیدم. گفتم: خداوندا این چه بود که با حسین کردی بنده خود؟ گفت: سر خود بر وی آشکارا کردم با خلق بازگفت. وی را عطایی دادم، رعنا گشت، خلق را با خود خواند.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۷۴.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۵۵ تا ۱۵۷.
۳. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ص ۴۲۶.

احمد پسر شیخ خرقان

احمد خرقانی پسر شیخ خرقان از معاصران هجویری است. او به هنگام ذکر اهل قهستان و آذربایگان و طبرستان و گمش می نویسد: « احمد پسر شیخ خرقان مرید را

خلفی نیکو بود». این تنها اطلاعی است که هجویری از وی به دست داده است. در کتب مورد استناد ما متأسفانه ذکری از وی نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۵.

احمد حمّادی سرخسی

خواجه احمد حمّادی سرخسی از مشایخ خراسان در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم و از معاصران هجویری است که وی به هنگام ذکر مشایخ خراسان می گوید: «خواجه احمد حمّادی سرخسی مبارز وقت و مدتی رفیق من بود و از کار وی عجایب بسیار دیدم، وی از جوانمردان متصوّف بود».

هجویری در بحث ایثار از ابتدای توبه حمّادی سؤال می کند و وی پس از نقل مشاهده خود در بیابان اطراف سرخس، در مورد ایثار از زبان شیر نقل می کند که: «ایثار بر لقمه، کار سگان است؛ مردان جان و زندگانی ایثار کنند». و هجویری در جای دیگر در بحث ترویج و تجرید می گوید که حمّادی مجرّد زیست و ازدواج نکرد و وقتی از او پرسیدند که تو را به ترویج حاجت آید؟ جواب داد: نه. گفتند چرا؟ گفت: «من اندر روزگار خود غایب باشم از خود یا حاضر به خود، چون غایب باشم از کونین یادم ناید و اگر حاضر بوم نفس خود را چنان دارم که چون نانی باید چنان داند که هزار خور یافته است...» در کتب دیگر نامی از وی نیست و جامی در نفحات عین عبارت هجویری را نقل کرده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۶ و ۲۴۲ تا ۲۴۳ و ۴۷۶ تا ۴۷۷.

۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۲۲ تا ۳۲۳.

احمد خواجه

خواجه احمد پسر ابواحمد مظفر بن احمد حمدان نوقانی از عرفای قرن پنجم هجری است. هجویری به هنگام ذکر ابواحمد مظفر می نویسد: «امروز و را خلفی نیکو مانده

است و بزرگوار، خواجه احمد سلمه الله. و معلوم می شود که در زمان هجویری در حال حیات بوده است و محمد بن منور می نویسد: « فرزندان استاد ابواحمد به والده، از فرزندان شیخ اند. » و این به واسطه مصاهرتی بوده است که گویا بین دو خانواده واقع شده بود. غیر از این اطلاعی درباره وی به دست نیامد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۳.
۲. منور، محمد، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۷۲۳ تا ۷۲۵، حاشیه دکتر شفیعی کدکنی.

احمد نجار سمرقندی

احمد نجار سمرقندی یکی از مشایخ بزرگ خراسان در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است که هجویری به هنگام ذکر مشایخ خراسان، از وی که مقیم مرو بوده است به عنوان سلطان زمانه یاد می کند. از شرح حال وی اطلاعی در دست نیست، ولی سبکی به هنگام شرح حال علی بن احمد واحدی نیشابوری (متوفی ۴۶۸ هجری) می گوید که وی از شخصی به نام احمد نجار سماع حدیث کرده است و باتوجه به اینکه این شخص را می توان از نظر زمانی منطبق با عصر هجویری دانست، بنابراین می توان گفت که وی از محدثین معروف آن دوره بوده است و چه بسا احمد بخاری که انصاری آرزوی دیدار او را داشته همین احمد نجار سمرقندی مقیم مرو بوده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۶.
۲. منور، محمد، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۶۸۶، حاشیه دکتر شفیعی کدکنی، به تلخیص.

آدم (ع)

آدم ابوالبشر که با صفات و القاب خلیفه الله، صفی الله، ابوالوری، معلم الاسماء و... نیز مشهور است، به عنوان نخستین انسان شناخته شده است. در اشتقاق و معنی واژه آدم نظرات مختلف ارائه شده است. بعضی آن را از لفظ ادیم می دانند و برخی به معنی خاک و گروهی آن را به معنی سرخی و گندمگونی دانسته اند. چنین به نظر می رسد که نام آدم،

از اوّل اسم خاص نبوده و بعدها به علت کثرت استعمال به علمیت رسیده و دلالت بر انسان نخستین کرده است.

بنابر روایت یهود در عهد عتیق، خداوند در پنج روز آسمان و زمین را خلق کرد و در روز ششم آدم را به صورت خود آفرید. آفرینش آدم از خاک زمین بود و خداوند در بینی او روح و حیات دمید. داستان آدم در آیین مسیحیت نیز که برگرفته از سفر پیدایش عهد عتیق است، ماجرای خلقت آدم کاملاً با متن تورات منطبق است ولی در اناجیل اربعه به بعضی مسائل از قبیل طبیعت مسیح و گناه اولیه و موضوع عنایت و بخشایش الهی که از مهم ترین مباحث کلامی مسیحیت است، تا اندازه ای بیشتر پرداخته شده است.

بنابر عقاید زرتشتی نخستین انسان، کیومرث، ششمین مخلوق از آفریدگان ششگانه است که خلقت او در مدّت ۷۰ روز از گل یا از زمین انجام پذیرفت و به همین جهت منابع اسلامی به نقل از کتب پهلوی وی را «گل شاه» (ملک الطّین) نام نهاده اند. در میان اقوام قدیم ایرانی اشخاص دیگری مانند هوشنگ، تهمورث، جمشید و مشی به عنوان نخستین انسان شمرده شده اند.

در دین اسلام خلقت آدم از اهمیت خاصی برخوردار است و به همین علت آدم را به عنوان نخستین پیغمبران نامیده است. در قرآن خلقت نخستین انسان از تراب، و در جایی دیگر از طین لازب (صافات/۱۱) و از حماء مسنون (فجر/۲۶ و ۲۸ و ۳۲) و از صلصال (رحمن/۲۱۴) صورت گرفته است که خدا آن را بر صورت خود آفرید و بعد از دمیدن جان در کالبد وی، نام همه چیزها را به وی تعلیم کرد. آنگاه به فرشتگان امر کرد که تخت او را به بهشت برند و حوّا را از پهلوی چپ او آفرید و دستور داد که: در بهشت بگردید و بخورید و گرد این درخت مگردید. حوّا به وسوسه ابلیس که به کمک مار یا طاووس به بهشت راه یافته بود، از میوه ممنوع خورد. پس، از بهشت رانده شدند و آدم به سرنذیب و حوّا به جدّه هبوط کرد و مدّت یکصد سال از هم جدا بودند تا اینکه در عرفات همدیگر را شناختند و در منا تقاضای آمرزش کردند.

قصه آدم نخست ساخته و پرداخته سومریان است و بعد داستان های بابلی آن را تکمیل می کند. یهودیان با این قصه آشنا شدند و مطابق با ذوق خود در آن تصرّفات کردند و برای نشان دادن عمق تاریخ و معیشت خویش تورات را با داستان آدم شروع کردند.

قرآن مجید بسیاری از زواید داستان آدم را حذف، و به برخی دیگر از قسمت‌ها به اجمال نظر کرده است. داستان آدم در ادب فارسی به‌ویژه در تصوّف و عرفان تجلّی خاصّ یافته است. در این مقوله، آدم نه به‌عنوان انسان نخستین، بلکه به‌صورت رمز و تأویل به‌کار رفته، در سخنان ابن عربی به اوج رمزی خود می‌رسد و با نظریهٔ انسان کامل ارتباط پیدا می‌کند.

منابع

۱. خزائلی، دکتر محمّد، اعلام قرآن، ص ۱۷ تا ۵۴.
۲. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۳۸ تا ۴۱.
۳. پورخالقی چترودی، مهدخت، فرهنگ قصه‌های پیامبران، ص ۴۶ تا ۷۴.
۴. دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۲ تا ۱۹۲، به تلخیص.

ادیب‌گمندی

ادیب‌گمندی یکی از عرفای قرن پنجم هجری و از معاصران هجویری بوده است که وی به‌هنگام ذکر مشایخ طبرستان و گمش او را از سادات زمانه می‌شمارد. در جای دیگر می‌گوید: «مردی دیدم اندر نهایت دیار خراسان به دهی که آن را کمند می‌خوانند و معروف بود آن مرد. وی را ادیب‌گمندی خواندندی فضلی تمام داشت. این مرد بیست سال بر پای ایستاده بود، جز به تشهّد نماز ننشستی. از وی علّت آن پرسیدند. گفت: مرا هنوز درجت آن نیست که اندر مشاهدت حقّ بنشینم.» جامی نیز عین همین مطلب را در نفحات به‌نقل از هجویری بیان داشته است.

آقای دکتر عابدی به‌نقل از کتاب مراصد نقل می‌کند که احتمالاً ده مذکور همان گمّنده است که یاقوت آن را از روستای سفد و نزدیک کرمینه از اعمال بخارا دانسته است.

منابع

۱. هجویری، علی‌بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۱۵ و ۴۳۴.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۲۳ و حاشیهٔ دکتر محمود عابدی، ص ۸۱۲ تا

اسحق (ع)

اسحاق یکی از پیامبران عظام و پسر دوم حضرت ابراهیم (ص) است که از همسر نخستین او، ساره، به دنیا آمد. وی در تورات ایساک نامیده شده است که بنابر روایت تلمود در روز فصح و بنابر روایت اسلامی در شب عاشورا متولد شد که به هنگام تولدش ابراهیم صد و بیست سال و سارا نود سال داشت. در مورد تولد وی در سوره هود (آیه ۷۱) چنین آمده است: فرشتگانی که مأمور ویرانی مساکن قوم لوط بودند به هیئت مهمانانی بر ابراهیم وارد شدند و او را به ولادت فرزندی بشارت دادند. ساره که حاضر بود خندید و گفت: وای بر من و شویم! هر دو پیریم چگونه دارای فرزند خواهیم شد؟ فرشتگان گفتند: آیا از حکم خدا به شگفت درمی شوی؟ از این رو وقتی فرزند متولد شد او را اسحاق نامیدند، چرا که اسحاق در لغت عبری به معنی خندیدن است. در تورات وی را ذبیح نامیده‌اند و بعضی از مفسران هم به تقلید از تورات، در تفسیر آیات ۱۰۰ تا ۱۰۶ سوره صافات، اسحاق را ذبیح خوانده‌اند؛ ولی اغلب ایشان فرزند دیگر ابراهیم را که اسماعیل نام داشت ذبیح دانسته‌اند.

اسحاق در یکصد و هشتاد سالگی به هنگامی که یوسف، عزیز مصر شد وفات کرد. او دو پسر به نام‌های عیص و یعقوب داشت که اسحاق مژده نبوت به یعقوب داد.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۳۳.
۲. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۱۱۴ تا ۱۱۷.
۳. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۸۱.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

اسحق موصلی

ابو محمد اسحاق بن ابراهیم بن ماهان (میمون) بن بهمن بن نسک تمیمی از جانی اصل موصلی، معروف به ابن التّدیم، یکی از بزرگان علم و ادب و موسیقی عهد عباسی و از معاصران و ندیمان هارون الرشید است. وی در همه علوم دست داشت و از مقام علمی رفیعی برخوردار بود، که ذکر همه آنها باعث اطالة کلام می شود. وی علم حدیث را از سفیان بن عیینه، مالک بن انس، هشیم بن بشیر و ابو معاویه الصّریّی فراگرفت و علوم ادبی را

از اصمعی و ابی عبیده آموخت. مصعب بن عبدالله زبیری و زبیر بن بکار از وی نقل حدیث کرده‌اند. او در علم موسیقی به درجه‌ای از اشتهار رسید که از سرآمدان تاریخ موسیقی به‌شمار می‌آید. هنر موسیقی وی، دیگر دانسته‌های او از علوم را تحت‌الشعاع قرار داد و علی‌رغم میل باطنی‌اش، به‌عنوان موسیقی‌دان بزرگ در عصر خود و در تاریخ شناخته شد.

وی از ندیمان خلفای عباسی بود و با هارون و مأمون و واثق عباسی منادمت داشت. خلفا وی را بسیار عزیز می‌داشتند و مأمون می‌گفت اگر اسحاق به موسیقی شهرت نیافته بود او را شغل قضاوت می‌دادم.

وی اشعار زیادی سروده است، که آنها را در دیوانی جمع‌آوری کرده‌اند. علاوه بر آن، کتاب‌های بسیاری نیز دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: کتاب اغانیه، اخبار عزة المیلاء، اغانی معبد، اخبار حماد عجرد، اخبار ذی‌الرمه، الاختیار من الاغانی، که برای الواثق بالله تألیف کرده بود، موارث‌الحکما، جواهر الکلام، الرقص والزفن، الندماء، النغم والایقاع، قیان الحجاز، النوادر المتخیره. علاوه بر آن ثعلب می‌گوید که من هزار جزء از لغات عرب را که همه شنیده‌های موصلی و گردآورده وی بود، دیده‌ام. وی در سال ۱۵۰ (۱۵۵) هجری به دنیا آمد و دو سال از عمرش مانده نابینا شد و در ماه رمضان سال ۲۳۵ هجری در بغداد درگذشت. هجویری می‌گوید: بر بالای درختی سماع می‌کرد که از لذت آن خاموش شد و از بالای درخت افتاد و مرد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۵۲۱.
۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۸۲ تا ۱۸۴.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۱، ص ۲۸۳.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه.

اسماعیل (ع)

اسماعیل پسر حضرت ابراهیم خلیل (ع) است که از هاجر به دنیا آمد. ابراهیم نذر کرده بود که اگر وی را فرزندی باشد او را قربانی کند. ساره همسر حضرت ابراهیم (ع) فرزند نمی‌آورد و به همین خاطر سارا کنیز مصری خود را که هاجر نام داشت به ابراهیم

بخشید و اسماعیل از وی به دنیا آمد. سارا به وی حسد برد و از ابراهیم خواست که آن دو را از پیش او دور کند. ابراهیم آنها را به مکه برد و چون آب و نانسان تمام شد هاجر هفت بار برای یافتن آب از کوه صفا به مروه دوید و چیزی نیافت و چون بر خداوند توکل داشت اسماعیل خردسال پا بر زمین کوبید و از رد پای او چشمه زمزم جوشید. در قرآن یازده بار نام اسماعیل آمده است. در سوره بقره ابراهیم مأموریت می یابد تا به کمک اسماعیل خانه کعبه را بسازد. علاوه بر آن قرآن وی را با لقب صادق الوعد خطاب می کند و او را به همراه الیسع و یونس، در ردیف پیامبرانی که بعد از موسی بوده اند قرار می دهد؛ شاید مستوفی به تأثیر از همین مسئله او را پیامبر عمالقه در یمن و حضرموت - که پنجاه سال آنها را به دین ابراهیم دعوت می کرد - دانسته است.

مفسران اسلامی اسماعیل را ذبیح می نامند و در ادب و عرفان وی را سمبل عاشقان پاکباز می دانند. گویند او نخستین کسی بود که به عربی نوشت و بدان زبان تکلم کرد. چون عمرش به صدوسی سال رسید وفات کرد و او را در کنار مادرش هاجر در حرم کعبه دفن کردند. اسماعیل، لغتی عبری است که به صورت یشمعیل خوانده می شود و معنی آن چنین است: «خدا آواز او را می شنود».

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۳۲ تا ۳۳.
۲. خزائلی، محمد، اعلام قرآن، ص ۱۲۸ تا ۱۳۴.
۳. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۸۸ تا ۸۹.
۴. پورخالقی، مهدخت، فرهنگ قصه های پیامبران، ص ۸۶ تا ۸۹.
۵. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

اسماعیل شاشی

اسماعیل شاشی یکی از عارفان بزرگ غزنین و نواحی آن بود. از نوشته هجویری چنین برمی آید که با وی معاصر بوده است و او را با القاب «شیخ مجرّد و از علایق مفرد» می خواند و طریق تصوّف وی را ملامتی معرفی می کند. هجویری در این باره در کشف المحجوب به همین مختصر اکتفا کرده است. در منابع دیگر شخصی با این عنوان شناخته نشد. نکته لازم به ذکر اینکه شاش (چاچ) ولایتی است پهناور با آبادی های

بسیار در ماوراءالنهر فرغانه که کرسی آن بُنگت نام داشت و در قرن هفتم هجری به دست مغولان ویران شد. خرابه‌های چاچ با نام تاشکند کهنه، هنوز در مجاورت این شهر باقی است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۷.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۹۲۵، حاشیه دکتر عابدی، به نقل از دایرة المعارف مصاحب.

آصف برخیا

آصف برخیا در تورات به صورت آساف برخیا (آساف: جامع، برخیا: مبارک) آمده است و قاموس در مقابل آساف نوشته است: «شخص لاوی و شاعر و موزیکانچی معروف ایام داود و از جمله مشافان موزیک هیکل بود... چنان معلوم می شود که این خدمت در خانواده این شخص موروثی بوده...».

آصف برخیا مورد نظر ما از فرزندان اشموئیل پیامبر و مادرش از بزرگان بنی اسرائیل و از نوادگان یعقوب بود.

در روایات اسلامی آصف وزیر سلیمان نبی و بسیار مورد اعتماد بود تا جایی که زنان سلیمان از وی روی پنهان نمی کردند. آصف مردی مستجاب الدعوة بود. در قرآن نام او صریحاً نیامده است ولی مفسران، مراد از آیه «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (نمل/ ۴۰) را آصف دانسته اند که علم بسیار داشت و کتاب‌های فراوان خوانده بود و حتی در برخی روایات هست که او اسم اعظم را می دانسته است. می گویند وی خدای را بدین نام خواند تا در نتیجه زمین فشرده شد. وی تخت بلقیس را برگرفت و در چشم به هم زدنی به پیش سلیمان آورد و نیز دیوی را (صخرجنی) که به صورت سلیمان درآمده بود شناخت و به مردم معرفی کرد.

منابع

۱. ها کس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۴۶ و ۱۷۲.
۲. خزائلی، محمد، اعلام قرآن، ص ۳۶۶ تا ۳۶۷ و ۷۱۵.

۳. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۴۸ تا ۴۹.

افشین

خیدربن کاووس ملقب به افشین، از مردم اشروسنه ماوراءالنهر بود که پس از مرگ طاهر بن حسین در سال ۲۰۷ هجری با سپاهی که طلحه بن طاهر و احمد بن خالد را همراهی می‌کرد، با گروهی دیگر از شاهزادگان خراسان به دربار مأمون آمدند. در واقع افشین لقب امرای محلی اشروسنه بوده است، چنانکه ملوک بامیان را شیر، امرای غرجستان را شار، و امرای طبرستان را اسپهبد می‌گفتند. افشین در زمان حمله مأمون به مصر، فرماندهی بخشی از لشکریان مأمون را برعهده داشت، پس از مرگ مأمون فرماندهان سپاه با معتصم بیعت کردند و افشین به خاطر لیاقت‌هایی که در امر فرماندهی از خود نشان داد، سردار معتصم عباسی شد. عمده شهرت وی به خاطر سرکوبی قیام بابک خرّم‌دین و دستگیری و آوردن وی به دربار خلیفه عباسی است. در قیام مازیار در طبرستان، عبدالله بن طاهر پس از دستگیری مازیار و سرکوب کردن قیام مردم، افشین را متهم به مکاتبه با مازیار کرد و به قولی در خزانه مازیار بن قارن، نامه افشین را پیدا کردند که بدو نوشته بود: «من در این مذهب پسندیده با تو متفقم. بیا تا به مدد یکدیگر این رسم و دین عرب را براندازیم و آیین گبری تازه کنیم». بعد از این ماجرا ستاره اقبال افشین افول کرد. البته کین‌توزی احمد بن ابی‌دواد قاضی را هم در قتل افشین نباید نادیده گرفت. خلیفه امر به زندانی شدن افشین داد. گویند که وی پس از عزل در سال ۲۲۶ هجری در زندان از گرسنگی جان داد و بعضی معتقدند خلیفه دستور داد تا وی را بکشند. بعضی نه تنها وی را کافر و بت پرست خوانده‌اند، بلکه پا را از این فراتر گذاشته، گفته‌اند که وی ختنه نکرده بوده است. مذکور است که جنازه وی را بر دار کردند و بعد او را آتش زدند.

منابع

۱. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ص ۴۴۶ تا ۴۴۸.
۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۷ تا ۴۷۸ و ۴۹۹ تا ۵۰۰ و ۵۰۴.
۳. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۳۱۶ تا ۳۱۸.

۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

امّ کلثوم

امّ کلثوم، دختر علی بن ابی طالب (ع)، از حضرت فاطمه زهرا (س) به دنیا آمد. در مورد اینکه امّ کلثوم کنیه حضرت زینب کبری (س) و یا نام دختر دیگری از حضرت علی (ع) است اختلاف نظر وجود دارد.

آنچه مسلم است اینکه بعد از شیوع بیماری طاعون در شام و بازگشت عمر به مدینه، در این سال خلیفه دوم، عمر، امّ کلثوم را از علی (ع) خواستگاری کرد و حضرت فرمود که او هنوز کودک است. عمر با استناد به فرمایش پیامبر (ص) که فرمود: «كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي وَ نَسَبِي وَ صَهْرِي» پاسخی داد و سرانجام امّ کلثوم را به زنی گرفت و ده هزار دینار مهر او را پرداخت کرد.

در هر حال در واقعه کربلا از دو خواهر حسین (ع) به نام های کلثوم و زینب (س) نام برده شده است. بنابراین امّ کلثوم نمی تواند حضرت زینب باشد مگر اینکه بنابه قول بعضی از مورخان، به دو زینب کبری و صغری با کنیه امّ کلثوم معتقد باشیم. امّ کلثوم مورد نظر ما که هجویری هم به داستان ازدواجش با عمر اشاره کرده است، از عمر صاحب فرزندی به نام زید شده است که این زید را در کوفه کشتند و مادرش نیز در همان لحظه درگذشت.

منابع

۱. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، ترجمه مهدوی دامغانی، ص ۲۶۱ و ۲۷۶.
۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ص ۳۵.
۳. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۷۱.
۴. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۱۸۵.
۵. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

امیه بن ابی الصلت

امیه بن عبدالله ابی الصلت بن ابی ربیع بن عوف الثقفی از شاعران عصر جاهلیت محسوب است. وی اهل علم بوده است و می گویند با کتاب های قدیم از جمله با تورات و

انجیل آشنا بوده است و به خاطر اشراف به این کتب است که در اشعار خود به خلق آدم و توفان نوح و قصه لوط و بعثت موسی اشاره کرده است.

وی مردی زاهد پیشه بود، که لباس خشن می پوشید و از جمله کسانی است که خوردن شراب و عبادت بت ها را بر خود حرام کرده، معتقد به دینی به نام حنیف بوده است. او به یمن و مدینه و شام رفت و پس از بازگشت از شام، تصمیم داشت که اسلام آورد ولی چون شنید که در جریان بدر، عتبه و شیهه، پسران دایی وی، کشته شده اند، از اسلام آوردن منصرف شد و در رثای آنها شعر گفت و مردم را به خونخواهی آنها بر علیه پیامبر (ص) تحریک کرد تا اینکه بیمار شد و در سال ۶۲۶ میلادی برابر با ۵ هجرت درگذشت.

وی اوّل کسی است که در آغاز نامه هایش «باسمک اللّٰه» را نوشت. اشعار وی به خاطر اشتغال بر مضامین کتاب های مقدّس، دارای ارزش ادبی، تاریخی و تحقیقی فراوان است.

منابع

۱. بستانی، فزاد افرام، مجانی الحدیث، ج ۱، ص ۳۵۹.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۱، ص ۳۶۴.

انس بن مالک

انس بن مالک بن النضر بن ضمضم بن زید بن خزّام التجاری الخزرجی الانصاری، مکنّی به ابو ثمامه و ابو حمزه، در سال ۱۰ قبل از هجرت به دنیا آمد. مادر او امّ سلیم بنت ملحان مشهور به رمضاء بود. انس در هشت سالگی اسلام آورد و خادم خاص حضرت رسول (ص) شد و تا هنگام رحلت آن حضرت افتخار خدمتگزاری پیامبر (ص) را داشت. در واقع وی از خاصّان صحابه حضرت بود. پیامبر (ص) نیز حرمت زیادی برای وی قائل بود و در حقّ او دعا فرمود تا مال و فرزندش زیاد شود، چنانکه وقتی به مکه می رفت صد و چند نفر از نسل او همراهش بودند.

وی عمری دراز یافت. مدّتی در دمشق بود و پس از آن به مصر رفت و در سال ۹۱ و به قولی ۹۳ هجری در بصره درگذشت. او آخرین کس از صحابه است که در بصره وفات کرده است.

انس یکی از رجال بزرگ حدیث است که حدود ۲۲۸۶ حدیث از وی نقل شده است. ابن سیرین معتبر، از موالی او بوده است. برخورد حجّاج بن یوسف با انس بن مالک در بصره، و نامه انس به عبدالملک مروان و بالأخره فرمان امیر به حجّاج و عذرخواهی حجّاج از انس بن مالک، در اخبار الطّوال دینوری خواندنی است.

منابع

۱. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطّوال، ترجمه مهدوی دامغانی، ص ۳۶۵ تا ۳۶۷.
۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۱۵.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۱، ص ۳۶۵ تا ۳۶۶.

اوریا

اوریا به معنی شعله خدا، نام مردی است که همسری زیبا و وجیه به نام بت شبع یا بلشایع داشت. بنابر حکایتی که اصل آن از تورات است و از آنجا به منابع اسلامی نیز راه یافته و هجویری هم به همین داستان اشاره کرده است، داوود عاشق زن اوریا شد و اوریا را که فرماندهی لشکر داوود را عهده دار بود برای انجام مأموریتی روانه کرد و در غیاب وی، با همسر او ازدواج کرد و سلیمان پیامبر از این ازدواج در وجود آمد. جریان دلدادگی داوود به زن اوریا در ادب فارسی و شعر شاعران جلوه خاصی یافته است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۳۱.
۲. ها کس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۱۳۵.
۳. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۱۰۹.

اویس قرنی

اویس بن عامر بن جرّ بن مالک القرنی از قبیله بنی قرن و از منطقه یمن است. وی یکی از زهاد بزرگ و از زمره تابعین است و اگرچه روزگار حضرت رسول (ص) را درک کرد، ولی به دیدار آن حضرت نایل نشد. با این وجود، حضرت او را خیر التّابعین لقب داده، پیوسته می گفت: «إِنِّي لَا جِدُّ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قَبْلِ أَلَيْمَنِ».

در روایات آمده است که چون المی بر دندان مبارک پیامبر (ص) وارد آمد، او پس به موافقت، دندان هایش را شکست. وی در روزگار عمر به حجاز آمد و سپس در کوفه مسکن گزید و گویند که در جنگ صفین به همراه علی بن ابی طالب (ع) بر علیه سفیانیان جنگید و در همان جنگ شهید شد. مستوفی می گوید: در جنگ دیلمان شرکت کرد و در قریه ای به نام اله تر در قزوین وفات یافت. و باز اشاره دارد به اینکه در کردستان به نزدیک کرمانشاه مدفون است؛ ولی آنچه مسلم است او پس در جنگ صفین به سال ۳۷ هجری شهید شده است. ملاقات او با هرم بن حیّان در کنار فرات معروف است.

گروهی از متصوّفه که به اویسیان معروف اند، به تأسی از او پس قرنی تابع پیر نیستند تا تحت ارشاد او قرار گیرند، چرا که او پس در حجر پیامبر (ص) بی واسطه غیر پیرورش می یافت. وقتی که هرم بن حیّان از وی درخواست وصیتی کرد، وی گفت: « مرگ زیر بالین دار چون بخشبی و پیش چشم دار چون برخیزی و در خردی گناه منگر، در بزرگی آن نگر که در وی عاصی می شوی. اگر گناه را خرد داری، خداوند را خرد داشته باشی.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۹ تا ۱۰۳.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۱۹ تا ۲۹.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۶۳۰ تا ۶۳۱.
۴. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۵ تا ۴۹.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۱، ص ۳۷۵.

ایوب

ایوب به معنی برگشت کرده به طرف خدا است. او یکی از پیامبران قبل از حضرت موسی است که در سرزمینی به نام عوص در مشرق فلسطین، زمانی که کلدانیان بنای تاخت و تاز در مغرب را نهاده بودند، زندگی می کرد.

اسم ایوب، اولین بار توسط حزقیا نام برده شده است. مورخان عرب وی را از فرزندان حضرت ابراهیم، که بین آنها پنج نسل فاصله است، ذکر می کنند و بعضی از شارحان تورات، سفر ایوب را به خاطر داشتن اسم های عربی، از ملحقات اعراب بر تورات می دانند. بنابر روایات اسلامی عبادت ایوب زبانزد همگان بود تا اینکه ابلیس از

خدا خواست که وی را بر ایوب مسلط کند. آنگاه خدا ایوب را به بلاهای بزرگ آزمود. وی بی چیز شد و بیماری و کرم بدن او را فراگرفت، ولی او صبر پیشه کرد و خداوند چون صبر و پایداری او را در شکر دید ایوب را ندا داد: «أَرْكَضُ بِرَجْلِكَ هَذَا مَغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ» چشمه‌ای که ایوب با آن شست و شو کرد «چشمه ایوب» یا «عین مغتسل» نامیده شد.

زرکلی به نقل از هوگو می‌گوید: «ایوب اولین کسی است که سبک درام را ابداع کرده است.»

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۳۷ تا ۳۸.
۲. ها کس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۱۴۶ تا ۱۴۸.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۱، ص ۳۷۹ تا ۳۸۰.
۴. خزائلی، محمد، اعلام قرآن، ص ۲۳۳ تا ۲۳۷.
۵. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۱۱۴ تا ۱۱۵.

باب عمّ

باب عمّ از زهاد بزرگ و به قول هجویری از اوتاد «شلاتک فرغانه» است. در منابع مورد مراجعه ما ذکر وی نیست و تنها هجویری در مورد وی می‌گوید: «در فرغانه دهی است که آن را شلاتک خوانند. پیری بود از اوتاد الارض آنجا که او را باب عمّ گفتندی و همه درویشان آن دیار و مشایخ بزرگ را باب خوانند و مرو را عجوزه‌ای بود فاطمه نام؛ قصد زیارت وی کردم از اوزکند. چون به نزدیک وی در آمدم گفت: به چه آمدی؟ گفتم تا شیخ را ببینم به صورت و وی به من نظری کند به شفقت. گفت: ای پسر! من خود از فلان روز باز تو را می‌بینم و تا از منت غایب نگردانند، می‌خواهم دید. چون روز و سال شمار کردم آن روز ابتدای توبه من بود. گفت: ای پسر! سپردن مسافت کار کودکان است. از پس این، زیارت به همت کن که در حضور اشیاخ هیچ چیز نیستست. پس گفت: ای فاطمه! آنچه داری بیار تا این درویش بخورد. طبقی انگور تازه بیاورد و وقت آن نبود و بر آن طبقی رطبی چند و به فرغانه رطب ممکن نشود.»

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۰۱.

بابک

بابک خرّم دین یا به قولی خرّمی یکی از کسانی است که نام او با تاریخ سده دوم اسلامی و عصر مأمون و معتصم عجین شده است و از آنجا که نهضت وی در بخشی از ایران با رنگ و بوی مزدکی به وقوع پیوسته است، مورّخان اسلامی گزارش دقیقی از گذشته و چگونگی افکار و عقاید او ارائه نکرده اند.

می گویند پدرش از مردم مداین بود و شغل روغنگری داشت که جلای وطن کرد و در آذربایجان مسکن گزید. برخی می گویند: بابک از نژاد مزدک بوده است ولی آنچه از قراین و شواهد برمی آید، وی در آذربایجان به دنیا آمده و در کودکی از دیدار پدر محروم مانده است. به ناچار برای تهیه نان خود و مادرش در پیش این و آن کار و شبانی می کرده است تا اینکه گذرش به خانه جاویدان بن سهرک افتاد که خود مذهب خرّمی داشت و در خفا رهبری گروهی از خرّمیان آذربایجان را عهده دار بود. پس از مرگ جاویدان بابک به دستیاری زن وی به سرکردگی پیروان جاویدان رسید و از آن پس کم کم کارش بالا گرفت و با استقرار در قلعه بزد، بر علیه خلیفه قیام کرد.

مأمون خلیفه عباسی برای مقابله با نهضت بابک، محمد بن حمید طوسی را به جنگ بابک فرستاد. پس از جنگی سخت، سپاهیان خلیفه شکست خوردند و فرماندهان نیز کشته شد و از آن پس کار بابک بالا گرفت. در این اثنا مأمون مرد و خلافت به معتصم رسید. در خلال مدّت انتقال، خرّمدینان قوّت گرفتند و افکار و عقاید خود را گسترش دادند تا اینکه معتصم، خیدربن کاووس معروف به افشین را، که خود از ایرانیان بود، به جنگ بابک گسیل کرد.

اهمّیت قیام بابک به حدّی بود که معتصم سرکوب این نهضت را کار اساسی و اوّلیّه خود می دانست. افشین مدّت یک سال در اطراف قلعه استحکامات ساخت. پس از درگیری، کار بر بابک سخت شد و همین که مخفیانه از قلعه به سمت ارمنستان رفت، در ارمنستان سهل بن سنباط، او را دستگیر کرد و پیش افشین فرستاد. افشین فتح نامه بر معتصم نوشت و بابک را دست بسته به دربار خلیفه آورد. معتصم دستور داد او را مثله

کردند و بر دار زدند و این واقعه در تاریخ ۲۲۳ هجری اتفاق افتاد. در مورد عقاید خرم‌دینان اطلاع دقیقی موجود نیست و آنچه که مورخان نوشته‌اند، همه آمیخته به تعصب مذهبی است. گروهی وی را از مزدکیان می‌دانند و بعضی از اسماعیلیان و برخی بابک را از پیروان ابومسلم دانسته‌اند، ولی آنچه که می‌توان پذیرفت، قایل بودن آنها به تناسخ است که در این عقیده خود بسیار سخت‌گیر بودند و در راه اشاعه آن از جنگ و خونریزی دریغ نداشتند.

منابع

۱. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ص ۴۴۴ تا ۴۴۷.
۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ص ۴۹۸ تا ۵۰۰.
۳. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۳۱۵ و ۳۱۸.
۴. بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ترجمه دکتر محمد جواد شکور، ص ۱۹۲ تا ۱۹۳.
۵. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ذیل بابک خرم‌دین.

برصیصا

برصیصا نام عابدی است از بنی اسرائیل یا عیسوی که در حجره خود مدت درازی (به قولی ۶۰ سال) به عبادت و ریاضت پرداخت و در مقابل شیطان و خواسته‌های او مقاومت ورزید؛ ولی عاقبت فریفته زنی شد و از طریق نامشروع با وی درآمیخت و چون زن از این وصلت خلاف آبستن شد، وی برای مخفی کردن گناه خود او را کشت و در خانه خود زیر درختی پنهان کرد. شیطان از او خواست که برای رهاشدن از این وضع باید وی را سجده کند و چون چنین کرد گرفتار شقاوت ابدی شد. هجویری وی را عارفی می‌داند که حکم تکفیر در حق وی درست نیست.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۵۰.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

بزرگمهر

بزرگمهر (بزرجمهر) بن بختگان که ظاهراً نام صحیح او دات بُرژمتر است، وزیر دانشمند انوشیروان است که هرجا سخن از انوشیروان به میان می‌آید، نام بزرگمهر هم در کنار نام او برده می‌شود. درباره کیاست و درایت بزرگمهر سخن فراوان رفته است ولی هنوز شخصیت چنین مردی بر ما مجهول است.

سخنان حکمت‌آمیز بسیاری در کتب از وی نقل شده است و نیز گویند وقتی که پادشاه هند شطرنج نزد پادشاه ایران فرستاد، بزرگمهر اسرار آن را کشف و در مقابل آن تخته‌نرد را اختراع کرد. رساله‌ای به زبان پهلوی به نام پندنامک و زنگمهر بختگان بدو منسوب است که دارای ۴۳۰ کلمه است. در مورد پایان زندگی او می‌گویند انوشیروان، و به قولی خسرو پرویز، دستور قتل وی را صادر کرد. مستوفی اصل وی را از مرو می‌داند. از سخنان او است: «گفتم نشان دوست نیک چیست؟ گفت: آن که خطای تو پوشد و تو را پند دهد و راز تو آشکار نکند و برگزیده نگوید: چنین می‌بایست. گفتم چه کنم تا زندگانی به سلامت گذرد؟ گفت: پرهیز کن از استخفاف بر پادشاه وقت و علمای دین و دوست صادق.»

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۷ تا ۷۰.
۲. بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی، ج ۱، ص ۵۲ تا ۵۳.
۳. اوشیدری، جهانگیر، دانشنامه مزدیسنا، ص ۱۶۵.
۴. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه.

بشر حافی

ابونصر بشر بن حارث بن عبدالرحمن بن عطاء بن هلال بن ماهان بن عبدالله، معروف به حافی یکی از بزرگان طریق تصوّف و از پاکان و پرهیزگاران عصر خود بود. اصل وی از شهر مرو از قریه ماترسام (کردآباد) بود ولی در بغداد سکونت داشت. سبب توبه کردن او را یافتن برگ کاغذی که روی آن اسم الله نوشته شده بود می‌دانند. وی آن را از زمین

برگرفت و بویناک ساخت و ارجمند داشت. بشر از اصحاب بزرگ حدیث و مرید خال خود علی خَشْرَم و مصاحب فضیل عیاض بود. او را بدان جهت حافی گفتند که هرگز کفش در پای نکرد و می گفت که خداوند فرموده است زمین را بساط شما قرار دادم، و بر بساط پادشاهان با کفش راه رفتن شرط ادب نیست. احمد حنبل که خود پیشوای دین محسوب بود از ارادتمندان بشر بود و مرتب به دیدار او می رفت. زمانی که مأمون مسئله مخلوق بودن قرآن را طرح کرد، بشر خانه نشین شد و دیگر در اجتماعات ظاهر نشد. سَرِی سَقَطی و گروهی دیگر، از وی نقل حدیث کرده اند.

بشر از جمله کسانی است که می گفتند «قول و تصدیق و عمل، ایمان است». وی سه خواهر به نام های مُضَغَة، مُخَّة و زُبْدَة داشت که هر سه از متورعان و زاهدان بنام عصر خود بودند و اولینشان قبل از بشر وفات یافت.

وی در زهد و توکل سخنانی عالی دارد و علی رغم مخالفت بشر با نظر مأمون در مورد خلق قرآن، مأمون وی را حرمت بسیار می داشت. ابن خلکان تولّد وی را در سال یکصد و پنجاه هجری و وفات وی را در سال ۲۲۷ هجری در بغداد ذکر کرده است.

از سخنان اوست: «هر که خواهد که عزیز دنیا و شریف آخرت باشد گو از کس حاجت نخواه و بد کس مگوی و مهمان کس مشو. زهد جوهری است که نباشد الا در دل خالی، و اندوه جوهری است که چون در دل قرار گیرد مجال غیر خود ندهد.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۳۲ تا ۳۳.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۳۰ تا ۱۳۲ و ۳۶۸.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۸۵ تا ۸۶.
۴. عطار، فریدالدّین، تذکرة الاولیاء، ص ۱۲۸ تا ۱۳۶.
۵. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۳۸ تا ۶۳۹.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۴۵.
۷. معصوم شیرازی، محمّد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۸۴ تا ۱۸۸.
۸. ابن خلکان، احمد بن محمّد، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۴۸ تا ۲۵۱.
۹. زرکلی، خیرالدّین، الاعلام، ج ۲، ص ۲۶.

بلال بن رباح

ابوعبدالله بلال بن رباح حبشی از اعراب سِراة و از سابقان در اسلام است. مادر وی حمامه نام داشت. بلال پوستی گندمگون و اندامی لاغر و موهایی مجعد داشت. وی جزو نخستین کسانی است که اسلام آوردند و در این راه سختی‌ها دیدند. کفار قریش طناب در گردن بلال می‌انداختند و وی را می‌زدند و او پیوسته «أحد، أحد» می‌گفت. وی غلام شخصی از بنی جمح بود تا اینکه ابوبکر او را از کفار خرید و آزاد کرد. در حدیث آمده است که «بلال سابق الحبشه». بلال در غزوات مختلف از قبیل بدر، احد و خندق از همراهان حضرت پیامبر (ص) بود.

او خزانه‌دار بیت‌المال مسلمین و اذان‌گوی رسول‌الله (ص) بود. آخرین بار به هنگام وفات پیامبر (ص) اذان گفت و از آن پس برای احدی اذان نگفت. وی به همراه هیئت‌هایی که عازم شام بودند بدانجا رفت و به سال ۲۰ قمری در سن ۶۰ سالگی در دمشق به مرض طاعون درگذشت. مجموعاً چهل و چهار حدیث از وی نقل شده است.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۱۰.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۴۹.
۳. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه.

بلعم

بلعام (بلعم) پسر باعور از اهل قریه فتو در الجزیره و به روایتی اهل شهر بلقا بود. بلعام در لغت به معنی خداوند مردم و در زبان عبری به معنی شکم‌پرست است. وی مردی زاهد و خداپرست و مستجاب‌الدعوه بود و چون اسم اعظم می‌دانست هرچه می‌خواست قبول می‌شد. بعد از موسی (ع) یوشع به جنگ پادشاه بلقا (یا موآب) رفت و شش ماه شهر را محاصره کرد و نتوانست کاری از پیش برد. فرمانروای شهر که بالاق نام داشت از بلعم خواست که بنی اسرائیل را لعنت و با دعا سپاه دشمن را دفع کند، ولی او نپذیرفت. پادشاه گفت اگر دعا نکنی تورا بر دار کنم. بلعام ترسید و به جانب سپاه بنی اسرائیل به راه افتاد. در راه خر او به سخن آمد و او را از این کار بازداشت؛ بلعام از دعا امتناع کرد.

تا این قسمت، متن کتاب مقدّس با روایات اسلامی منطبق است و در تورات جنبه تزهّد بلعم محفوظ مانده است، ولی در روایات اسلامی آمده است که ابلیس وی را فریفت و بلعم دعا کرد و سپاه یوشع هزیمت شدند. یوشع نیز دعا کرد و خواست که اسم اعظم از او بازپس گرفته شود و این عمل انجام یافت و بلعم هرچه دعا کرد سود نداشت. از ابن عباس روایت شده است که علّت جدا شدن اسم اعظم از بلعام این بود که زنش گفت اگر بر سپاه بنی اسرائیل دعا نکنی از تو جدا شوم؛ و چون بلعم این زن را دوست می داشت پذیرفت و دعا کرد، و چون اسم اعظم از وی جدا شد به حيله توسل جست و پیشنهاد کرد برای از میان بردن بنی اسرائیل زنان شهر را به لشکرگاه ایشان فرستند تا خدای آنها را بر عملشان غضب کند و چون چنین کردند زلزله ای بیامد و حصار شهر را ویران کرد. بنی اسرائیل به شهر وارد شدند و شاه و بلعم را کشتند.

نام بلعم صریحاً در قرآن مجید نیامده است اما بسیاری از مفسران مضمون آیات ۱۷۵ و ۱۷۶ سورة اعراف را به او مربوط می دانند. بلعام، در تورات مرتبه نبوت دارد و نام فرمانروا بالاق و شهر مربوطه، موآب ذکر شده است. برخی بلعم را هم عصر حضرت موسی می دانند و سرگردانی قوم موسی را به مدت چهل سال در تیه، در اثر دعای وی می انگارند. مستوفی بلعام را برادرزاده شعیب ذکر کرده است.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۴۳ تا ۴۴.
۲. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدّس، ص ۱۸۷ تا ۱۸۸.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
۴. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۱۲۷ تا ۱۲۸.

بلقیس

بلقیس دختر هدهد بن شرحبیل از قبیله بنی یعفر بن سکسک از حمیر و ملکه سبا، زنی یمانی و از اهالی مأرب بود. وی بعد از مرگ پدر خلق را به طاعت خویش خواند. گروهی از مردم او را گردن نهادند و گروهی تمرد کردند. بلقیس تخت بزرگی از یاقوت و زبرجد که طول و عرض آن سی گز بود داشت.

هدهد احوال بلقیس را بر سلیمان معروض داشت؛ سلیمان به احضار او امر کرد.

تخت او را آصف بن برخیا در یک چشم به هم زدن حاضر آورد و بلقیس خود با هدایایی به خدمت سلیمان آمد و چون هدایای خود را در مقابل حشمت سلیمان ناچیز یافت ایمان آورد و به همسری او درآمد. به سلیمان خبر آورده بودند که پای بلقیس مو دارد، لذا سلیمان برگرد تختش آگینه کار گذاشت. بلقیس پنداشت که آب است شلوار برکشید و کذب سخن طاعنان بر سلیمان آشکار گشت.

نام حبشی بلقیس مَکِدَا است و منابع حبشی منلیک اوّل پادشاه حبشه را ثمره این ازدواج می‌دانند. منابع یهودی بختنصر و برخی رحبیم را حاصل این وصلت ذکر می‌کنند. نام بلقیس در قرآن ذکر نشده است ولی در سوره نمل از آیه ۲۰ تا ۴۵ ضمن اشاره به داستان حضرت سلیمان، از وی نیز به عنوان ملکه سبا نام برده شده است.

در مورد مملکت سبا نیز اختلاف نظر هست. در قاموس کتاب مقدس سبا مملکتی در افریقا معرفی شده است و نام دولت و قبیله‌ای که در جنوب عربستان واقع بوده سبا آمده است. مرحوم دکتر خزائلی در مورد سبا، تاریخ دولت سبا، تمدن سبا و تحقیق درباره ملکه سبا، در کتاب اعلام قرآن بحث مفصّلی را ذکر کرده است.

داستان سلیمان و ملکه سبا در ادبیات فارسی انعکاس بارز یافته است و اکثر شاعران و نویسندگان ماجرای سلیمان و بلقیس را در نوشته‌ها و سروده‌های خود ذکر کرده‌اند. زرکلی می‌نویسد: تابوت بلقیس در دوره خلافت ولید بن عبدالملک پیدا شد و در آن کتیبه‌ای بود که نشان می‌داد او در بیست و یک سالگی پادشاهی سلیمان وفات کرده است. وقتی که پوشش تابوت را برداشتند بلقیس سالم بود و جسمش تغییر نکرده بود. پس ولید دستور داد که تابوت را در سر جایش بگذارند و بر آن مقبره‌ای از سنگ بسازند.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۴۸ تا ۴۹.
۲. زرکلی، خیرالدین، قاموس، ج ۲، ص ۵۱.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
۴. خزائلی، محمد، اعلام قرآن، ص ۳۶۴ تا ۳۸۲.
۵. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۱۲۸ تا ۱۲۹.

بندار بن الحسین

ابو الحسن بندار بن الحسین بن محمد بن مهلب شیرازی از صوفیان و مشایخ نیمه اول قرن چهارم هجری، از مردم شیراز بوده و در ارجان اقامت داشته است. وی خادم ابو الحسن اشعری و به علم و دانش از دیگران ممتاز بوده است. در کتب حدیث تنها یک حدیث به وی نسبت داده اند.

در طریق تصوّف، شاگرد شبلی بود و شبلی بیش از اندازه به وی احترام می گذاشت. بندار مصاحب جعفر حدّاد، و استاد ابو عبدالله خفیف شیرازی بوده است. او از جمله کسانی است که غیبت را بر حضور مقدّم می داشتند و در این باره با حلاج و ابن عطا و شبلی و ابو حمزه بغدادی هم عقیده بود. وی در زمان مطیع خلیفه به سال ۳۵۳ وفات کرد؛ شیخ ابوزرعه طبری وی را غسل داد و در همان ارجان به خاک سپرده شد.

از سخنان اوست: «با مبتدعان صحبت کردن اعراض بار آورد از حق»

منبع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریه، ص ۸۱.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۲۰.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۵۰۱ تا ۵۰۲.
۴. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۵۶.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۳۰ تا ۲۳۱.
۶. سبکی، عبد الوهاب بن علی، طبقات الشافعیّه، ج ۳، ص ۲۲۴ تا ۲۲۵.

بنو امیه

بنی امیه یا امویان سلسله ای است از نسل امیه بن عبد شمس قرشی که پس از خلفای راشدین در سال ۴۰ هجری نخستین خلیفه آنان، معاویه بن ابی سفیان، زمام حکومت کشورهای اسلامی را در دست گرفت. با رسیدن خلافت به معاویه دوره جدیدی در حکومت اسلامی آغاز شد و این دوره تا سال ۱۳۲ هجری، که حکومت امویان به دست ابو مسلم خراسانی منقرض شد، ادامه داشت.

منبع

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، نقل به تلخیص.

پادشاه تائب

پادشاه تائب به قول هجویری «مردی عیار در راه حق بود». این تنها مطلبی است که هجویری به هنگام ذکر مشایخ قهستان و آذربایگان و طبرستان و گمش دربارۀ پادشاه تائب ذکر می کند. در منابع در دسترس، این شخص شناخته نشد.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۵.

ثابت بن الودیع

ثابت بن الودیع چنانکه از نوشته هجویری استنباط می شود، یکی از اصحاب حضرت پیامبر (ص) بوده است. مرحوم دهخدا در لغت نامه با استناد به گفته ابن حجر از ابن سعد، به وجود دو شخص به نام ثابت بن ودیع معتقد است؛ یکی ثابت بن ودیع بن خدام که پدر این ثابت از منافقان بوده است و دیگری ثابت بن یزید، معروف به ابن ودیع. ودیع نام پدر اولی که منافق بوده است و نام مادر ثابت بن یزید است. معلوم نیست که کدام یک از این دو نفر مورد نظر هجویری است چرا که وی تنها به ذکر نام ثابت بن ودیع در کنار ابوهریره و ثوبان و... بسنده کرده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۹.

۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ثعلبه

ثعلبه نام چند تن از یاران پیامبر بزرگوار اسلام است ولی از آنجا که هجویری به سیری و نفاق وی اشاره می کند، احتمال دارد که این شخص ثعلبه بن حاطب صحابی انصاری باشد. وی غزوۀ بدر را درک کرد و تا زمان خلافت عثمان بزیست. او از

حضرت رسول (ص) درخواست کرد تا دعا کند که خدای تعالی او را مال فراوان عطا فرماید و رسول (ص) در حقّ وی دعا کرد و او صاحب اموال و گله‌ها و مواشی شد. آنگاه که عامل صدقات برای اخذ زکوة نزد وی شد او از دادن صدقه امتناع ورزید و چون این خبر به رسول (ص) رسید، فرمود: یا وَیْحُ ثعلبه؛ یا ویح ثعلبه؛ و آیه «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ...» (سوره ۹، آیات ۷۵ تا ۷۸) نازل شد.

هنگامی که پیامبر (ص) این سه آیه را به اصحاب قرائت فرمود یکی از خویشان ثعلبه حاضر بود، ماجرا را به وی گفت. ثعلبه نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! هرچه فرمایی دهم؛ ولی پیامبر فرمود که خداوند دستور داده است که از تو صدقه قبول نکنم. او ناله کنان و خاک بر سرپاشان برخاست و رفت. ابوبکر و عمر و عثمان نیز صدقه او را قبول نکردند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۵۳.
۲. رازی، ابوالفتوح، تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۹، ص ۲۹۹ تا ۳۰۲.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ثوبان

ابو عبدالله ثوبان بن یجدد که اصلش از سراه سرزمینی بین مکه و یمن است، از غلامان حضرت پیامبر اکرم (ص) بود که حضرت وی را خریده، آزاد کرده بود. او تا هنگام رحلت حضرت رسول (ص) به خدمتگزاری آن حضرت مشغول بود و بعد از وفات پیامبر (ص) ابتدا به شام رفت در رمله (فلسطین) سکنی گزید، سپس به حمص آمد و در آنجا خانه‌ای بنا نهاد و ماندگار شد تا اینکه در سال ۵۴ هجری در همان جا وفات کرد. مجموعاً یکصد و بیست و هشت حدیث از وی نقل شده است. هجویری وی را در شمار صحابه آورده، نام او را در کنار ابوهریره و معاذ بن الحارث و... قید کرده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۹.

۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۲۱.

۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۸۸.

جاحظ

ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب، کنانی لثی معروف به جاحظ بصری به سال ۱۵۹ هجری در بصره متولد شد و چون چشمانش از حدقه بیرون زده بود او را جاحظ لقب دادند. وی مقدمات علوم را در بصره فراگرفت و پس از چندی عازم بغداد شد و در آنجا لغت را از اصمعی، ابو عبید معمر بن المثنی و ابوزید انصاری فراگرفت و نحو را از اخفش، حکمت را از صالح بن جناح اللخمی و کلام را از نظام ابراهیم بن سیار بلخی آموخت. علاوه بر آن جاحظ به مجالس ادبایی چون ابن وهب و ابن الزیات رفت و آمد می‌کرد.

وی عاشق کتاب بود و به مطالعه آثار فکری و فلسفی بسیار علاقه‌مند بود و زبان‌های مختلف از جمله زبان فارسی را می‌دانست. وی پیرو مذهب اعتزال بود و بر عقل تکیه داشت و در تفسیر شرع و نظر به احادیث، عقل را راهبر و راهنمای خود می‌شناخت. در میان فرقه معتزله فرقه خاصی بود به نام جاحظیه که در چند مورد، همچون نفی صفات از خدا و خلق قرآن، با معتزله همراه بودند و در بعضی امور دیگر چون قول به اینکه همه معارف ضروری هستند و در هیچ‌یک از ما بندگان خدا اراده نیست و اراده بندگان در اعمال عدم باشد و... راه دیگر رفته‌اند؛ و نیز می‌گفتند که اهل آتش در عذاب آتش مخلد نیستند، بلکه طبیعت آتش می‌گیرند و آتش اهل خود را به خود جذب می‌کند بی آنکه کسی داخل آن شود.

جاحظ چون به سال خوردگی رسید، نیم بدنش فلج شد و به بصره بازگشت، و علما و ادبا همواره به دیدنش می‌آمدند. وی باینکه قبیح المنظر و زشت‌رو بود ولی از صفاتی برخوردار بود که خرد و کلان به مصاحبتش مشتاق بودند. گویند وی مشغول مطالعه بود که کتاب‌ها بر سرش ریخت و به حیاتش پایان داد. وفات وی در ماه محرم سال ۲۵۵ هجری در بصره اتفاق افتاد.

وی دارای آثار زیادی است که معروف‌ترین آنها عبارت‌اند از: البیان و التبيين، الحيوان، سحر البیان، الثّاج، البخلاء، المحاسن والاضداد و... که اسامی همه این آثار را زرکلی و فاخوری در کتابشان ذکر کرده‌اند. برخی تعداد آثار او را حدود ۳۶۰ کتاب

نوشته‌اند.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۹۲.
۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۴۰ تا ۱۴۴.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، ص ۲۳۹.
۴. فاختوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۴۱۲ تا ۴۳۰.
۵. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

جالوت

جالوت یا به روایت تورات، جلیات، از عمالقه فلسطینی بود که با بنی اسرائیل جنگید و بر آنها پیروز شد. تورات وی را یکی از پهلوانان و شجاعان فلسطینی که قدش نه قدم و آلات حربش نیز متناسب با قدش بود ذکر می‌کند. برجستگان قوم بنی اسرائیل از پیامبر خود خواستند که پادشاهی برای آنها تعیین کند. پیامبر هم طالوت را برگزید. نام این شخص در تورات شاول ذکر شده است که شموئیل پیامبر وی را انتخاب کرد و روغن مقدس بدو مالید و چون عازم جنگ با جالوت شد از سپاه فراوان وی بترسید. داوود با وجود ضعف جثه، جالوت را بکشت و سپاهش را هزیمت کرد و به پاداش طالوت، دختر و انگشتی خویش بدو هدیه داد.

به موجب قصص اسلامی، در این جنگ، سنگی سخنگو داوود را یاری کرد که مولوی هم در مثنوی بدان اشاره کرده است:

سنگ با تو در سخن آمد شهیر کز برای غزو طالوتم بگیر

مثنوی، دفتر سوم

گر نه کوه و سنگ با دیدار شد پس چرا داوود را او یار شد

مثنوی، دفتر چهارم

نام جالوت و داستان او در قرآن در سوره بقره از آیه ۲۴۷ تا ۲۵۲ ذکر شده است.

منابع

۱. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۲۸۹.

۲. خزائلی، محمد، اعلام قرآن، ص ۲۷۳ تا ۲۷۶.

۳. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۱۵۶.

جبرئیل

جبرئیل یا جبریل یا جبرائیل کلمه‌ای است عبری به معنی «مرد خدا» و در نورات فرشته‌ای است که به دانیال نبی فرستاده شد تا تفسیر رؤیا را بر او تعلیم کند. نیز قاموس نوشته است فرشته‌ای است که زکریّا را به ولادت یحیی و مریم را به ولادت عیسی بشارت داد. در اسلام یکی از چهار فرشته مقرب، امین وحی و به نام‌های روح الامین، روح القدس، ناموس اکبر، طاووس الملائکه، طاووس عرش، عقل اوّل شناخته می‌شود و در مسیحیت به اقنوم سوم نیز معروف است.

برای او شش بال ذکر کرده‌اند که هرکدام خود به صد بال دیگر منتهی می‌شود. شاید با الهام از این تصویر است که سهروردی یکی از آثار مهم خود را آواز پر جبرئیل نامیده است. چهره جبرئیل سپید مایل به گندمگون با عمامه‌ای سفید بر سر تصوّر شده است. نام جبرئیل سه بار در قرآن مجید (بقره/ ۹۷ و ۹۸، و تحریم/ ۴) آمده است. بنابر روایات، جبرئیل با پیامبران ارتباط داشت و حامل وحی الهی بود. زراعت و طرز استفاده از آهن را به حضرت آدم و زره ساختن را به داوود آموخت. به موجب قرآن، به صورت شخصی بر پیامبر (ص) نازل می‌شد و بنابر بعضی روایات، پیامبر (ص) تنها صدای او را می‌شنید. شب معراج تا به مرتبه قاب قوسین با پیامبر (ص) همراه بود و از آنجا نتوانست پیشتر آید چرا که تحمّل قرب حقّ برایش میسر نبود.

منابع

۱. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۲۷۸.

۲. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۱۶۰.

جریح

جریح نام راهبی است که در بین بنی اسرائیل به زهد معروف بوده است. «وی مادری مستوره داشت. چون به دیدار جریح آمد وی در نماز بود، مادر در صومعه نگشاد. دو روز دیگر این کار ادامه یافت تا اینکه مادر ناراحت شد و وی را نفرین کرد و گفت خدایا

وی را رسواگردان. در شهر زن بدکاره‌ای بود، گفت من جریح را از راه بیرم. بنابراین به صومعه آمد ولی وی به آن زن اعتنایی نکرد. زن که به نامشروع از شبانی باردار بود، به شهر آمد و به مردم گفت که من از جریح باردارم. مردم به صومعه حمله کردند ولی تکلم طفل زن زاینه باعث معترف شدن بنی اسرائیل بر عصمت او شد. این روایت را ابوهریره از قول پیامبر (ص) نقل کرده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۹۴ تا ۲۹۵.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، به نقل از حبيب السیر.

جمرة الحب

جمرة الحب پیری نیکو باطن و خرم از پیران خراسان است که هجویری به هنگام ذکر مشایخ خراسان از وی نام می برد و احتمالاً از معاصران خود هجویری بوده است. در منابع مورد استناد ما ذکر وی نرفته است.

منبع

- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۶.

جنید بغدادی

ابوالقاسم جنید بن محمد بن جنید، یکی از بزرگان و اجله مشایخ اهل تصوف است. اصل وی از شهرستان نهاوند است و پدرش در این شهر شغل شیشه فروشی داشت و علت اشتها جنید به قواریری به همین مناسبت است. محل تولد و نشو و نما وی بغداد است و به قول ابن خلکان چون مدتی در این شهر به خزدوزی اشتغال داشته است لذا به خزاز نیز شهره بوده است.

جنید مدت بیست سال در نزد ابو ثور، شاگرد امام شافعی، فقه خواند و حدیث را از حسن بن عرفة فرا گرفت. گویند جنید هفت ساله بود که دایی اش سَرّی سَقَطی، وی را به زیارت خانه خدا برد. وی در طریق تصوف شاگرد سَرّی سَقَطی، حارث محاسبی و محمد قصاب و ابو حمزه بغدادی است.

در تصوّف به درجه‌ای از مقام رسیده بود که وی را با القابی از قبیل سید الطّائفة، سلطان العارفین، استاد الطّریقه، قطب العلوم، و تاج العرفا می خواندند. ابن اثیر وی را امام الدّین فی زمانه لقب داده است.

وی اوّل کس است که در بغداد در علم توحید سخن گفته است. اساس طریقت او بر کتاب و سنّت استوار است، چرا که خود گفته است: «راه ما بر کتاب و سنّت استوار است و هر کسی که قرآن را حفظ نکند و حدیث ننگارد و فقیه نباشد قابل اقتدا نیست».

در تصوّف مذهب صحو یا هشیاری منسوب به اوست و از این نظر پیروان او در برابر یاران بایزید (طیفوریان) که به سکر معتقدند، قرار می گیرند. وفات وی در سال ۲۹۷ هجری در بغداد اتفاق افتاد و وی را در شونیزیّه بغداد نزدیک دای اش سَرّی سَقَطی دفن کردند.

از سخنان اوست: «ما تصوّف از قیل و قال نگر فتمیم، از گرسنگی یافتیم و دست برداشتن آرزو و بریدن از آنچه دوست داشتیم و اندر چشم ما آراسته بود. پرسیدند که عارف کیست؟ گفت: آنکه از سرّ تو سخن گوید و تو خاموش باشی.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۵۱ تا ۵۳.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۶۱ تا ۱۶۴.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۱۹۶ تا ۲۰۲.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۱۶ تا ۴۵۱.
۵. ابن خلّکان، احمد بن محمّد، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۲۳ تا ۳۲۵.
۶. سُبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیّه، ج ۲، ص ۲۶۰ تا ۲۶۳.
۷. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۷۹ تا ۸۲.
۸. معصوم شیرازی، محمّد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۳۸۸ تا ۴۰۰.
۹. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۱۳۷ تا ۱۳۸.

حاتم

ابوعدیّ حاتم بن عبدالله بن سعد بن الحشرج طائی قحطانی، مردی بود سخی و بخشنده که جوانمردی و بخشندگی او در میان اعراب ضرب المثل است. وی از مردم نجد بود و

از شعرای دوره جاهلیت است که در فخر و سخاوت شعر گفته است. دیوانش در سال ۱۸۷۲ در لندن و سپس در بیروت به چاپ رسیده است.

وی و نابغه زیبایی عاشق زنی به نام ماویه بودند و با آنکه نابغه از جمال و مهابت برخوردار بود، در این عشق از حاتم شکست خورد و پس از آن حاتم با ماویه بنت حجر الفسائیّه ازدواج کرد. وفات وی را هشت سال بعد از تولّد حضرت پیامبر (ص) دانسته‌اند؛ اگرچه بعضی وفات وی را سال ۴۵ هجری نوشته‌اند ولی داستانی که هجویری آورده است، مؤید نظر اوّل است.

وی می‌نویسد: «چون پسر حاتم به نزدیک پیامبر (ص) آمد، پیامبر (ص) ردای خود برگرفت و اندر ریز وی بگسترانید و گفت: إِذَا أَتَاكُمْ كَرِيمٌ قَوْمٍ فَاکْرِمُوهُ».

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۰۹.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۱۵۱.
۳. فاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۹۶ و ۱۴۴.
۵. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه.

حاتم اصم

ابو عبدالرحمن حاتم بن عنوان معروف به اصم یکی از بزرگ‌ترین متزهّدان و متورّعان بلخ و از قدمای مشایخ خراسان و از مریدان و شاگردان شقیق بلخی است. مستوفی علت اشتها وی را به اصم بدین‌گونه شرح می‌دهد که «عورتی از او سؤالی می‌کرد، ناگاه حرکتی از آن عورت صادر شد. حاتم گفت آواز بلندتر دار تا زن منفعل نشود. نام اصمّی بر او بماند».

وی بسیار راستکار و صداقت‌پیشه بود و جنید در حقّ او گفته است: «صَدِيقُ زَمَانِنَا حَاتِمُ الْاَصَمِّ». وقتی که حاتم در بغداد بود با احمد بن حنبل رفت و آمد داشت. احمد خضرویّه بلخی از شاگردان اوست و انصاری در طبقات خود می‌گوید که ابوتراب نخشبی نیز از شاگردان اوست. وی در آفات نفس و رعونات طبع دارای کلامی عالی است. از جمله کسانی است که می‌گویند: ایمان، قول و تصدیق است.

از سخنان اوست: « هرکه اندر این مذهب آید چهار گونه مرگش بیاید چشید: مُوتُ الایض و آن گرسنگی است، و موت الاسود و آن احتمال بود و بار کشیدن خلق، و موت الاحمر و آن عمل بود و مخالفت هوی، و موت الاخضر و آن مرقع داشتن، یعنی جامه پاره پاره برهم دوخته.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۴۲ تا ۴۳.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۲ تا ۱۴۳ و ۳۶۸.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۸۶ و ۹۰ و ۹۸.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۹۵ تا ۳۰۳.
۵. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۳۶.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۶۳ تا ۶۴.
۷. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۱۵۱.
۸. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۷۸ تا ۱۸۰.

حارث محاسبی

ابو عبدالله حارث بن اسد محاسبی یکی از اجلّه مشایخ نیمه دوم قرن دوم و نیمه اوّل قرن سوم هجری است. حارث به اکثر علوم زمان خود آگاه بود و در فقه و کلام و اصول در بین اصحاب شافعی کسی به مرتبه او نیست. وی حدیث را از یزید بن هارون فرا گرفته است و ابوالعبّاس مسروق، احمد بن حسن بن عبد الجبّار صوفی و جنید و اسماعیل بن اسحاق سراج و ابوعلی حسین بن خیران فقیه و... از او حدیث نقل کرده اند. اگرچه وی از اهل بصره بود ولی به علت اقامت در بغداد، استاد بغدادیان عصر خویش است.

می گویند که هفتاد هزار درم از پدرش میراث ماند ولی درمی از آن همه برنداشت. چون پدرش مذهب قدری داشت گفت که از پیامبر (ص) روایت شده است که مسلمان از کافر میراث نیابد. وی آدمی بسیار متورّع و زاهدپیشه بود و چشمی گریان داشت و بدان جهت وی را محاسبی می گفتند که حساب نفسش را به درستی رسیدگی می کرد. حارث در طریق تصوّف از سرآمدان زمان خود بود و او بود که برای اوّلین بار گفت

که رضا از احوال است نه از مقامات؛ و بیان این عقیده انقلابی در تصوّف ایجاد کرد و مایه اختلاف بین خراسانیان و بغدادیان شد که هنوز هم بر سر این مسئله اختلاف نظر هست.

حارث دارای تصانیف زیادی است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: آداب النّفوس، شرح‌المعرفه، المسائل فی اعمال القلوب و الجوارح، المسائل فی الزّهد و غیره، البعث والنشور، مائیه العقل و معناه و اختلاف النّاس فیهِ و الرّعاية لحقوق الله عزّ و جلّ.

در کتاب تاریخ بغداد نقل است که حارث محاسبی در مورد موضوعی از علم کلام سخن می‌گفت؛ احمد حنبل وی را طرد کرد. او ناچار در خانه‌اش مخفی شد تا اینکه در سال ۲۴۳ هجری در خانه‌اش در بغداد وفات یافت و گویند در نماز میت او بیش از چهار نفر حاضر نشدند.

از سخنان او است: «رضا آرام‌گرفتن است در تحت مجاری احکام، و صبر نشانه تیر بلا شدن است.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۳۳ تا ۳۴.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۳۴ تا ۱۳۵ و ۲۱۹ و ۲۲۳.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۸۹ تا ۹۰.
۴. عطّار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۷۰ تا ۲۷۵.
۵. ابن خلّکان، احمد بن محمّد، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۴۸ تا ۳۴۹.
۶. سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیّه، ج ۲، ص ۲۷۵ تا ۲۸۴.
۷. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۴۸ تا ۴۹.
۸. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۱۵۳ تا ۱۵۴.

حارثه

حارثه بن سراقه بن عدی بن النّجار الانصاری الخزر جی یکی از اصحاب پیامبر (ص) اسلام است. مادر او ربیع دختر نصر، عمّه انس بن مالک است. گویند که وی نخستین کس از انصار است که در واقعه بدر به شهادت رسید و حبان بن العرقه وی را به شهادت رساند. در بعضی از روایات آمده است که وی در غزوه احد شهید شده است.

قشیری و هجویری هر دو به این مطلب اشاره دارند که حارثه در جواب این سؤال پیامبر (ص) که چگونه صبح کردی؟ گفت: چون مؤمنی راستین؛ که تن خویش از دنیا بازداشتم و زر و خاک در نظر من یکسان است. و مرحوم فروزانفر در حاشیه ترجمه رساله قشیریّه، حارثه را همان حارثه بن سراقه که در بدر شهید شد معرفی می‌کند. هجویری، حارثه را از اصحاب سکر معرفی می‌کند و می‌نویسد که وقتی از پیامبر (ص) درباره حارثه پرسیدند، فرمود: «عَبْدُ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ؛ او بنده‌ای است که دلش از صدق ایمان منور است.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۳۴۲ و ۸۰۲، حاشیه مرحوم فروزانفر.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۷ تا ۳۹ و ۲۸۹.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

حبیب

حبیب از یاران و صحابی حضرت پیامبر اکرم (ص) است ولی از آنجا که حبیب نام سی و پنجم تن از صحابه و جماعتی از محدّثان است، معلوم نیست که کدام یک از آن نام‌ها مورد نظر است.

هجویری تنها به ذکر واقعه بردار شدن حبیب به دست کفار قریش در مکه، در آن هنگام که پیامبر (ص) در مسجد مدینه نشسته بود، اشاره می‌کند و می‌گوید که اگرچه پیامبر (ص) در مدینه بود ولی بر دار شدن حبیب را در مکه مشاهده می‌فرمود و حبیب نیز که در مکه به دار کشیده می‌شد در مدینه پیامبر را مشاهده می‌کرد. آنگاه اضافه می‌کند که این هر دو عمل ناقض عادت بود ولی عمل پیامبر (ص) معجزه و عمل حبیب کرامت محسوب می‌شود؛ و بدین طریق فرق بین معجزه و کرامت را تبیین می‌کند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۷۹.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، به نقل از قاموس.

حبیب عجمی

ابو عبدالله حبیب عجمی از اتباع تابعین و از قدمای مشایخ تصوّف است. گویند در ابتدای کار، اهل فساد و رباخوار بود ولی از اعمال بد خود توبه نصوح کرد و مقبول درگاه حقّ واقع شد. در مجلس حسن بصری حاضر می شد و از مریدان وی به حساب می آمد. چون نمی توانست قرآن بخواند بدان جهت وی را عجمی می گفتند.

داوود طائی مرید حبیب عجمی است. حبیب چون توبه کار شد، همه اموال خود را در راه خدا انفاق کرد و در کنار فرات صومعه ای بنا نهاد و در آن به عبادت مشغول شد. وی بسیار مستجاب الدعوة بود. گویند حسن بصری از ترس حجاج در صومعه حبیب پناه گرفت و مأموران وی را در صومعه جستند، پیدا نکردند. حبیب در سال ۱۴۱ هجری و به قولی در سال ۱۵۶ هجری وفات یافت.

از سخنان اوست: «از او پرسیدند که رضا در چیست؟ گفت: در دلی که در او غبار نفاق نبود.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۰۷ تا ۱۰۸.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۹ تا ۶۵.
۳. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۳۱.
۴. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۷۵ تا ۷۸.

حبیب راعی

ابو حلیم حبیب بن سلیم راعی از شاگردان و یاران سلمان فارسی و از راویان حدیث و در میان مشایخ صاحب منزلتی عظیم بود. در کنار فرات به گوسفندچرانی مشغول بود و طریق تصوّف وی عزلت بود.

گویند که حدیث «يَتَى الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» را حبیب از پیامبر (ص) روایت کرده است. داوود طائی از مریدان اوست. یکی از مشایخ روایت می کند که: من بدو برگزیده ام را یافتم اندر نماز و گرگی گوسفندان وی نگاه می داشت... تا از نماز فارغ شد بر وی سلام گفتم... گفتم ایها الشیخ گرگ با میش موافق می بینم. گفت: از آنکه راعی میش با حق موافق است... گفتمش مرا پندی ده! گفت: لَا تَجْعَلْ قَلْبَكَ ضَنْدُوقَ الْجَرِّصِ وَ بَطْنَكَ

وِغَاءَ الْحَرَامِ. دل را محل حرص مگردان و معده را جای حرام مساز که هلاک خلق اندرین دو چیز است و نجات اندر حفظ این دو.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۰۹ تا ۱۱۰ و ۱۳۶.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۶۳.

حَجَّاج

ابو محمد حجّاج بن یوسف بن حکم ثقفی در سال ۴۰ هجری در شهر طائف به دنیا آمد و در همان شهر نشو و نما یافت و بعد به شام منتقل شد و به سپاهیان روح بن زنباع یکی از امرای عبدالملک بن مروان پیوست.

وی یکی از مأموران سخت گیر روح بن زنباع بود که عبدالملک مروان وی را به فرماندهی لشکریانش انتخاب کرد و سپس به جنگ عبداللّه بن زبیر فرستاد. او لشکر انبوهی جمع کرد و به مکه لشکر کشید و عبداللّه زبیر را کشت و یاران وی را پراکنده ساخت. پس عبدالملک وی را والی مکه و مدینه و طائف کرد، سپس کوفه و بصره و بغداد را نیز بر حوزه فرمانروایی او افزود و حجّاج مدّت بیست سال در نهایت سفاکی و بی رحمی حکومت راند.

اکثر مورّخان در خونریزی و بی رحمی وی اتفاق نظر دارند. وی علاوه بر خصلت سفاکی، خطیبی ماهر و سخنوری فصیح بود. درباره تولّد و مادر و زندگی دوران کودکی وی اقوال و نظریات مختلف است.

وی بنای شهر واسط را در سال ۷۵ آغاز کرد و در سال ۸۷ آن را به اتمام رساند و چون این شهر بین بغداد و کوفه بود آن را واسط می گفتند. حجّاج اوّلین کسی است که بعد از صحابه شهر بنا کرد و اوّلین کسی است که بر روی درهم، کلمه « لا اله الا الله، محمد رسول الله » را ضرب کرد. حجّاج در سال ۹۵ هجری به مرض آکله مرد و در شهر واسط دفن شد که بعدها بر قبر او آب بستند و گور او را محو کردند.

وقتی حسن بصری خبر مرگ حجّاج را شنید سجده شکر به جا آورد و گفت: خدایا همچنان که او را میراندی بدعت های وی را نیز بمیران!

منابع

۱. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۴۱ تا ۳۴۸.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۱۷۵.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

حجاج بن عمرو الاسلمی

هجویری، حجاج بن عمرو الاسلمی را جزو صحابی، و در ردیف ابوهریره و ثوبان و... ذکر کرده است، ولی مرحوم دهخدا به نقل از کتاب الاصابه از قول ابن حیان ذکر می کند: «کسانی که گمان برده اند که وی صحابی است در اشتباه هستند؛ بخاری و جزوی نیز او را در زمره تابعان شمرده اند.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۹.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

حذیفه الیمانی

ابو عبدالله حذیفه بن حِسل بن جابر العبسی قنطیری از صحابی پیامبر بزرگوار اسلام است. یمان لقب حِسل است و چون به قنطیر که موضعی نزدیک کوفه است منزل کرد، او را قنطیری نیز می خوانند. وی با پدرش به مدینه رفت و حضرت رسول (ص) او را مخیر کرد که در زمره مهاجران یا در عداد انصار درآید و او انصاری بودن را اختیار کرد.

وی کاتب نخیلات و رازدار حضرت رسول (ص) بود. حضرت اسم منافقین صحابه را بدو ابراز فرمود. آنگاه که دور خلافت به عمر رسید از وی درخواست تا نام های منافقین بدو افشا کند و او از قبول خواهش عمر سر باز زد و عمر تنها هرگاه حذیفه بر جنازه یکی از اصحاب حاضر نمی آمد، درمی یافت که وی از منافقین بوده است. حذیفه از سوی عمر به ولایت مداین منسوب شد و در سال ۲۲ هجری به نهاوند حمله کرد و دینور و ماه سندان را که قبلاً سعد بن ابی وقاص گشوده بود، فتح کرد؛ آنگاه همدان و ری را نیز تصرف کرد.

وی در سال ۳۶ هجری، چهل روز پس از مرگ عثمان در مداین وفات کرد و در کنار ایوان به خاک سپرده شد. در کتب حدیث مجموعاً ۲۲۵ حدیث از وی نقل شده است. وی مردی امین و قناعت پیشه بوده است.

منابع

۱. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۱۸۰ تا ۱۸۱.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

حزّامی

خواجه امام حزّامی که هجویری از او نام برده است، در منابع مورد استناد ما ذکر می‌نماید که وی نیست و از شواهد پیداست که از معاصران هجویری بوده است، چرا که می‌گوید: «از خواجه امام حزّامی شنیدم که سرخس به سرخس گفت کودک بودم به محله‌ای رفته بودم از محله‌های باغستان به طلب برگ تود از برای مایه قزّ و بر درختی شدم، گرمگاه و شاخ آن درخت می‌زدم. ابوالفضل حسن بدان کوی برگذشت و من بر درخت بودم مرا ندید. هیچ شک نکردم که او از خود غایب است و به دل با حقّ حاضر، بر حکم انبساط سرب‌آورد و گفت بارخدا یا یک سال بیشتر است تا مرا دانکی نداده‌ای که موی سر حلق کنم، با دوستان چنین کنی. گفت هم اندر حال همه اوراق و اصول درختان زرگشته بود. آنگاه گفت عجب کاری همه تعریض ما اعراض است، مرگشایش دل را با تو سخنی نتوان گفت.»

منبع

- هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۸۷.

حسان بن ثابت

ابوالولید حسان بن ثابت بن منذر خزرجی انصاری حدود هشت سال پیش از ولادت پیامبر اسلام در مدینه زاده شد. وی یکی از شعرای عصر جاهلیت است که مدّت شصت سال در این دوره زیست و پادشاهان غسانی و نعمان بن منذر را ستایش‌ها گفت و به هجا روی آورد و در این فنّ مهارت یافت، تا اینکه در شصت سالگی اسلام آورد و با دو

سلاح مدح و هجو در راه اسلام و پیامبر (ص) به مبارزه پرداخت. پیامبر (ص) از شعر او تمجید می‌کرد و وی را با دادن عطایا می‌نواخت تا جایی که یکی از کنیزکانی را که نامش شیرین بود، و مقوقس پادشاه قبطی به پیامبر (ص) فرستاده بود، به حسان بن ثابت داد و قصری را که ابو طلحه در مدینه وقف آل محمد کرده بود به او بخشید.

حسان مردی ترسو بود، تنها با شعر پیامبر (ص) را یاری کرد و در هیچ یک از غزوات با شمشیر به یاری حضرت برنخاست. در ماجرای افک، حسان با منافقان هم صدا شد و بر این مسئله دامن زد تا جایی که پس از برائت عایشه، حسان بن ثابت و دیگر یارانش را گرفتند و به موجب تهمت زدن، هشتاد تازیانه‌اش زدند ولی بعد مورد عفو پیامبر (ص) واقع شد. ولی خود حسان به خاطر قذف عایشه از منافقان محسوب شده است. بعد از وفات پیامبر، حسان ثابت جانب انصار را گرفت، سپس از طرفداران عثمان شد و برای او نوحه سرایی کرد و علی (ع) را به قتل عثمان متهم ساخت و مردم را به طلب خون عثمان و جنگ با علی (ع) تحریض کرد و سپس به معاویه پیوست. او در دوره معاویه به سال ۵۴ هجری درگذشت.

حسان بن ثابت دیوان شعری دارد که بارها به چاپ رسیده است و به خاطر توجه خاصی که به مسائل دینی و سیاسی داشته است، شعرش دستخوش دخل و تصرف‌ها و افزون و کاستی‌های بسیار شده است. این کار اغلب از سوی دشمنان اسلام و نویسندگان تاریخ پیامبر اسلام (ص) صورت گرفته است که ابن هشام بسیاری از این موارد انتحال را در سیره خود ذکر کرده است.

منابع

۱. فاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۱۷۷ تا ۱۸۳.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۱۸۸.
۳. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۱۴۷ و ۱۴۹.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

حسن بصری

ابو سعید حسن بن ابی الحسن یسار بصری از سادات تابعین و از زهاد قرن اول هجری

است که در سال ۲۱ هجری در مدینه متولد شد. پدرش از بردگان زیدبن ثابت انصاری و مادرش کنیز امّ سلمه همسر پیامبر (ص) بود.

حسن از پیشوایان طریقت صوفیه بود و حدود هفتاد نفر از اصحاب بدر را دریافته بود. صوفیه او را مرید امیرالمؤمنین علی (ع) می‌دانند. در زهد و پرهیزکاری و ورع از سرآمدان عصر خود به‌شمار می‌رفت. برخورد او با حجّاج و عمر بن عبدالعزیز در کتب تاریخ خواندنی است.

تفسیری بر قرآن نوشته است و رساله‌ای در فضل شهر مکه و کتابی دیگر به‌نام کتاب‌الخلاص پدید آورده است. مالک‌بن‌دینار و محمدبن‌واسع از جمله شاگردان او به‌شمار می‌روند. وفات وی در سال ۱۱۰ هجری اتفاق افتاد.

از سخنان اوست: « بنیاد مسلمانی بر ورع است و خلل ورع از طمع.»

منابع

۱. هجویری، علی‌بن‌عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۱۰۳ تا ۱۰۵.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة‌الاولیاء، ص ۳۰ تا ۴۸.
۳. مستوفی، حمدالله، تاریخ‌گزیده، ص ۶۳۱.
۴. ابن‌خلکان، احمدبن‌محمد، وفیات‌الاعیان، ج ۱، ص ۳۵۴ تا ۳۵۶.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۲۴۲.
۶. معصوم شیرازی، محمد، طرائق‌الحقایق، ج ۲، ص ۵۷ تا ۷۵.

حسن مودّب

حسن مودّب با همه اهمیت‌ی که در مقامات ابوسعید ابی‌الخیر دارد، هیچ جای دیگر از کتب رجال و حدیث غیر صوفیه نامی از او نیست و گویا وی از اهل علم و سماع حدیث نبوده است. به گفته سمعانی، مودّب کسی است که کودکان مردمان را ادب و لغت می‌آموخت و معلوم نیست این از شغل حسن گرفته شده یا در خاندان او بوده است. اگر اطلاعات محمدبن‌منور اعتباری داشته باشد وی از خانواده‌ای مرفّه و از محیط خواجگی برخاسته بوده است. تنها اطلاع تاریخی ما درباره او این است که وی سال‌ها بعد از ابوسعید زنده بوده و هجویری او را دیده است و درباب رفتن ابوسعید نزد خرقانی خبری از وی نقل می‌کند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۰۵.
۲. منثور، محمد، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۶۹۵ تا ۶۹۶، تعلیقہ استاد دکتر شفیعی کدکنی، نقل به تلخیص.

حسن بن علی (ع)

ابو محمد حسن بن علی بن ابی طالب هاشمی قرشی، امام دوم شیعیان و پنجمین خلیفه از نظر اهل تسنن، در سال سوم هجری در شهر مدینه به دنیا آمد. مادرش حضرت فاطمه زهرا (س) دختر حضرت پیامبر اسلام (ص) بود. امام حسن (ع) اولین و بزرگترین فرزند علی بن ابی طالب (ع) بود.

ایشان از نظر فصاحت و منطق و بدیهه گوئی از بزرگان عصر خود بود. معاویه پیوسته اطرافیان خود را از محاوره کردن با دو نفر، یعنی امام حسن (ع) و عبداللہ بن عباس به خاطر بدیهه گوئی شان، برحذر می داشت. امام حسن (ع) بیست بار با پای پیاده به زیارت خانه خدا رفت.

پس از شهادت حضرت علی (ع)، در سال ۴۰ هجری مردم عراق با وی بیعت کردند و حضرت برای جنگ با معاویه عازم شد. سپاه معاویه و امام حسن (ع) در منطقه ای به نام مسکن از نواحی انبار روبه رو شدند. امام حسن (ع) برای جلوگیری از خونریزی، در نامه ای به معاویه شرایطی برای صلح تعیین فرمود؛ معاویه نیز آن شرایط را پذیرفت و جنگ به صلح مبدل شد. امام حسن (ع) از خلافت استعفا داد و این سال را به خاطر وحدت کلمه مسلمین، عام الجماعة نامیدند.

حضرت امام حسن (ع) بعد از آن در مدینه ساکن شد تا اینکه در سال ۵۰ هجری مسموم شده، به شهادت رسید. از آن حضرت یازده پسر و یک دختر باقی ماند.

منابع

۱. زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۲، ص ۲۱۴ تا ۲۱۵.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

حسن بن منصور حلاج

حسن بن منصور حلاج بغدادی استاد محمد زکریا و رفیق ابوسعید قرمطی بوده است. هجویری معتقد است که حسن بن منصور حلاج است که به غدر و حیل و سحر منسوب است و اگر در باب زندگی عارف معروف حسین حلاج سخن از حیل و جادو می‌رود به خاطر تشابهی است که بین نام این دو بوده است.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۹۰.

حسین سمنان

خواجه حسین سمنان یکی از مشایخ و عرفای معاصر هجویری است که وی به هنگام برشمردن مشایخ قهستان و آذربایگان و طبرستان و گمش با این عبارت از وی یاد می‌کند: «خواجه حسین سمنان مردی گرفتارست و امیدوار». در کتب مورد مراجعه ما به جز کشف المحجوب ذکر وی نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۵.

حسین بن فضل بلخی

حسین بن فضل بلخی معروف به حسین سرخسی از فقهای بزرگ قرن سوم هجری است که به قول هجویری، همصدا با ابوحنیفه و داوود طائی بوده است. وی معتقد بود که «ایمان، قول و تصدیق است.» او در عصر معتضد بالله می‌زیست و کتاب الاداب الزوحانیة را برای وی نگاشت. وفات وی به سال ۲۸۲ هجری اتفاق افتاد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۶۸.

۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

حسین بن منصور حلاج

ابومغیث حسین بن منصور حلاج از مردم بیضاء فارس بود و از زهاد و مشایخ بزرگ متصوفه به‌شمار می‌رود. وی در واسط عراق یا شوشتر نشو و نما یافت و بعد به بصره و از آنجا به بغداد رفت. حسین در آغاز به حرفه پدرش که حلاجی بود اشتغال داشت. آشنایی او با عرفان و تصوف در سنین نوجوانی در شهر شوشتر پس از آشناشدن با سهل تستری بوده است. بی‌جهت نیست که در بین استادان حلاج، تستری به‌عنوان اولین آموزنده وی به‌حساب آمده است.

حلاج در بغداد با عمرو مکی و جنید بغدادی آشنا شده، تحت تعلیم و تربیت آنها قرار گرفته است. از آنجا که طریقه سهل تستری برمجاهده و ریاضت استوار بود، بعید به‌نظر می‌رسد که حلاج از این امر مستثنی بوده باشد و اگر در کتب تراجم می‌خوانیم که وی اکثر اوقات روزه‌دار یا مدام در نماز بوده است، ناشی از تعلیم سهل تستری است. اما به حقیقت می‌توان گفت ورود حلاج به جمع متصوفه و پوشیدن لباس صوفیه و آشنایی او با خلوت و عزلت، به واسطه جنید انجام پذیرفت و درواقع ورود او به حلقه تصوف و مصاحبت با جنید باعث شد که بدین وسیله با دیگر صوفیان بغداد از جمله ابوالحسن نوری، ابن عطا و شبلی و... آشنا شود. مدت اتصال حلاج با این گروه و ارتباط او با جنید حدود بیست سال به طول انجامید.

بعد از آنکه وی به مکه رفت و باز به بغداد برگشت، نقاری بین او و جنید حاصل آمد و همین امر موجب شد که حلاج از بغداد رخت بندد و به شوشتر رود. بعد از این واقعه بود که حلاج اظهار عقیده کرد و نه تنها با مخالفت متشرعان، بل حتی با مخالفت صوفیه بغداد مواجه شد. وی به مسافرت طولانی پرداخت و تا هند و اقصی نقاط ترکستان سفر کرد و با افکار و عقاید گوناگون آشنا شد و چه بسا از آنها تأثیر پذیرفت. بعد از این مسافرت به بغداد آمد و درحالی که از صوفیه معتدل بریده بود، به وعظ و خطابه پرداخت.

مخالفت‌ها هر روز شدید می‌شد، شیعیان وی را به دعوی خدایی منسوب می‌کردند و صوفیه نیز او را به سحر و جادوگری متهم می‌ساختند. مردم بغداد نیز وی را دیوانه می‌خواندند و بعضی نیز او را اصحاب کرامت می‌پنداشتند. «بعضی گویند از اصحاب حلول بود و بعضی گویند تولی به اتحاد داشت.» تا اینکه محمد بن داوود برای اولین بار به قتل حلاج فتوا داد، ولی خود قبل از حلاج مرد. بعد از آن حلاج پیوسته

متواری و مخفی بود تا اینکه او را که در شوش متواری بود دستگیر کرده به بغداد آوردند و در محضر علی بن عیسی وزیر با حضور فقها و قضات، استنطاق کردند. حامد بن عباس وی را به زندیق و قرمطی بودن متهم کرد و پس از هشت سال زندان، دومین دوره محاکمه وی که هفت ماه طول کشید آغاز شد و در نهایت به محکومیت حلاج منتهی شد و در ۱۸ ماه ذی قعدة سال ۳۰۹ هجری به مرگ وی فتوا دادند و حکم را درباره اش اجرا کردند.

دوستان حلاج نه تنها کمکی به وی نکردند، بلکه حتی به نفی عقاید او نیز پرداختند. ماجرای گل پاره انداختن شبلی به حلاج معروف است. در این میان تنها واصل بن عطا بود که یک تنه به حلاج و عقاید او اظهار وفاداری کرد و در نهایت سزای عمل خود را دید، به طوری که می گویند دندان های او را کشیده، یک یک چون میخ بر سرش کوبیدند تا جان داد.

عده ای از مشایخ چون عمرو بن عثمان، ابویعقوب نهرجوری و ابویعقوب اقطع، حلاج را مردود دانسته اند، و برخی، از جمله ابن عطا و ابن خفیف و ابوالقاسم نصرآبادی، وی را قبول داشته اند و بعضی نیز چون جنید و شبلی و جریری و حصری درباره وی سکوت کرده اند. گروهی نیز مانند ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم کرکانی و شقانی در حدیث وی سری داشته اند.

حلاج اهل سکر بود و گفته های شطح آمیز او چون « انا الحق » و... زینت بخش کتب متصوفه است. علاوه بر نادره گفتارهای وی که زبانزد خاص و عام است، حدود ۴۶ کتاب و رساله از وی باقی مانده است که معروف ترین آنها عبارت اند از: « طاسین الازل والجوهر الاکبر والشجرة النورية، الظل الممدود والماء المسکوب والحياة الباقية، قرآن القرآن والفرقان، السياسة والخلفاء والاسراء، علم البقاء والفناء، مدح النبی والمثل الاعلی، القيامة والقیامات، هو هو، کیف کان و کیف یکون، الکبریت الاحمر، الوجود الاول، الوجود الثانی، الیقین، التوحید و... »

از سخنان اوست: « رَكَعَتَانِ فِي الْعِشْقِ لَا يَصِحُّ وَضُوءُهُمَا إِلَّا بِالْذَّمِّ ؛ در عشق دو رکعت است که وضوی آن درست نیاید مگر به خون »

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۹ تا ۱۹۳.

۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۳۸۰ تا ۳۸۶.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۸۳ تا ۵۹۵.
۴. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۴۹.
۵. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۰۵ تا ۴۱۹.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۵۳ تا ۱۵۴.
۷. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۲۸۵.
۸. زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۱۳۲ تا ۱۵۹.
۹. آرنالدز، روزّه، مذهب حلاج، ترجمه عبدالحسین میکده، ص ۱۷ تا ۳۴.

حفص مصیصی

حفص مصیصی از زاهدان نیمه اول قرن دوم هجری بوده است و از گفته هجویری چنین مستفاد می شود که ابن بگّار وی را دیده است و چون ابن بگّار و ابراهیم ادهم و سلم خواص و حذیفه مرعشی یاران یکدیگر بوده اند؛ پس حفص نیز طبق گفته صاحب کشف المحجوب از معاصران آنها بوده است، چرا که هجویری می نویسد: «علی بن بگّار روایت کند که حفص مصیصی را دیدم اندر ماه رمضان، جز پانزده روز هیچ نخورد». در منابع مورد استناد و دردسترس ما ذکری از حفص مصیصی نیست و تنها قول هجویری است که عیناً نقل شد.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۱۷.

حفصه

حفصه دختر عمر بن خطاب، هجده سال قبل از هجرت در مکه به دنیا آمد و با شخصی به نام خنیس بن خذافه السهمی ازدواج کرد و با او بود تا اینکه اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد. در مدینه شوهرش وفات کرد و سپس پیامبر (ص) وی را از پدرش خواستگاری و نهایتاً با وی ازدواج کرد.

حفصه از جمله زنان پارسا، عابد، شب زنده دار، و مورد اعتماد خلفا بود. قرآنی که زید بن ثابت جمع کرده بود، به حفصه سپرده شد. پس از بروز اختلاف قرائت، عثمان آن

را از حفصه گرفت و پس از استنساخ، آن را به وی بازگرداند.
در کتاب صحیح مسلم و بخاری، حدود ۶۰ حدیث از وی روایت شده است که
ناقل عمده آنها برادرش عبدالله بن عمر است.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۱۶۰.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۲۹۲ تا ۲۹۳.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، نقل به تلخیص.

حکیم

حکیم بن علی بن حسین سیرکانی از متصوّف معاصر صاحب کشف المحجوب است،
چرا که هجویری به هنگام برشمردن مشایخ کرمان، پس از اینکه خواجه علی بن حسین
سیرکانی را معرفی می کند می گوید: «و پسرش حکیم مردی عزیز است»؛ از این جمله
چنین برمی آید که حکیم پسر علی سیرکانی در زمان هجویری، یعنی قرن پنجم می زیسته
است.

منبع

- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۵.

حمزه

ابو عماره حمزه بن عبدالمطلب بن هاشم، عموی پیامبر (ص) و یکی از بزرگان قریش در
عصر جاهلیت و اسلام است. وی در سال ۵۴ قبل از هجرت در مکه به دنیا آمد. او و
پیامبر (ص) از ثویمه یمنی شیر خورده بودند. مادر حمزه، هاله بنت وهیب بن عبد مناف،
دختر عموی مادر رسول الله (ص) بود. وقتی که حضرت پیامبر اسلام را علنی ساخت،
حمزه از قبول اسلام در تردید بود و چون شنید که ابو جهل پیامبر (ص) را رنجانده
است، ابو جهل را زد و اسلام خود را آشکار ساخت و به همراه پیامبر (ص) به سوی مدینه
حرکت کرد.

او در واقعه بدر حضور داشت، دلاوری‌های وی در این غزوه در تاریخ اسلام ثبت است. در غزوه احد نیز رشادت‌ها از خود نشان داد و آخر الامر به دست وحشی، غلام مطعم بن عدی، به سال سوم هجری شهید شد. هند، مادر معاویه، به انتقام کشته شدگان بدر جگر حمزه را بیرون آورده به دندان کشید و بعد پیکر حمزه را مثله کردند. پیامبر (ص) بر او به هفتاد تکبیر نماز خواند و گفت: «اگر نه آن است که دل خواهرش صفیه آرام نگیرد او را به گور نکردمی...». حمزه به هنگام شهادت ۵۷ سال داشت.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۱۰.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۳۱۰.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

حوّا

حوّا (امّ البشر) نامی است که حضرت آدم همسر خود را بدان نامید. گویند وقتی که خلقت آدم تمام شد خواب بر آدم مستولی شد و در این هنگام خداوند از پهلوی یا دنده چپ وی، حوّا را بیافرید و او را در کنار آدم به خواب فرو برد. حوّا در بهشت به وسوسه ابلیس از میوه ممنوع خورد و به آدم نیز خوراند و به مجازات این اقدام، به عادت ماهانه و تحمّل سنگینی حمل و درد زادن و محرومیت از جهاد و نقصان سهم الارث و محدودیت در شهادت دچار شد. پس از اخراج از بهشت، آدم به سرندیب افتاد و حوّا به جدّه و پس از صد سال دوری و سرگردانی در محل عرفات آدم را باز شناخت.

منابع

۱. خزائلی، محمد، اعلام قرآن، ص ۱۷ تا ۳۵.
۲. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۱۷۶.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

حِیَّان خارجه

حِیَّان خارجه از معاصران عبدالله عمر و از شخصیت‌های قرن اوّل هجری است. این شخص در کتاب‌های مورد مراجعه ما شناخته نشد و تنها هجویری در کشف‌المحجوب آورده است که: «حِیَّان خارجه روایت کند که از عبدالله عمر پرسیدم که اندر غزو چه گویی؟ گفت: اَبْدَأُ بِنَفْسِكَ فَاغْرُهَا فَأَنْتَكَ إِنْ قَتَلْتَ فَأَرَأَى بَعَثَكَ اللَّهُ فَأَرَأَى إِنْ قَتَلْتَ مُرَائِباً بَعَثَكَ اللَّهُ مُرَائِباً وَإِنْ قَتَلْتَ ضَابِراً مُحْتَسِباً بَعَثَكَ اللَّهُ ضَابِراً مُحْتَسِباً»

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۵۴.

خالد بن ولید

خالد بن ولید بن مغیره مخزومی قرشی، مادرش لبابه صغری، خواهر میمنه حرم رسول الله و پسرخاله عبدالله بن عباس بود. او یکی از بزرگان قریش در عصر جاهلیت و یکی از سرداران بنام مشرکان بود که در تمام جنگ‌های مشرکان با مسلمانان تا موقع صلح حدیبیه، شرکت کرد و در سال هفت هجری قبل از فتح مکه به همراه عمرو بن عاص اسلام آورد. این کار او مایه خشنودی پیامبر (ص) شد و وی را فرمانده سپاه ساخت. در زمان ابوبکر خالد به جنگ مسیلمه و مرتدان اعراب نجد رفت و در سال ۱۲ هجری به جنگ عراق عازم شد و حیره و نواحی اطراف آن را تصرف کرد و با مقام امیرالامرای به شام رفت.

چون عمر به خلافت رسید خالد را از مقام خود خلع کرده، ابو عبیده جراح را به فرماندهی سپاه برگزید، اما این کار در عقیده او تغییری ایجاد نکرد. وی زیر فرماندهی ابو عبیده آن قدر جنگید تا در سال ۱۴ هجری به فتح نایل آمد و بعد به مدینه برگشت. عمر او را به ولایت و امیری دعوت کرد ولی خالد قبول نکرد تا اینکه در سال ۲۱ هجری در مدینه و به قولی در حمص درگذشت.

خالد یکی از سرداران بزرگ اسلام است که به سیف الله ملقب شده بود. محدثان، ۱۸ حدیث از وی نقل کرده‌اند.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۲۴.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۳۴۱ تا ۳۴۲.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

خُتَابِ بْنِ الْأَرْتِ

ابو عبدالله — ابویحیی — خُتَابِ بْنِ الْأَرْتِ بن جندله بن سعد بن زید بن مناة بن تمیم تمیمی از صحابی و از سابقان در دین است که در سال ششم بعثت اسلام آورد و اولین کسی است که اسلام خود را آشکار کرد. مشرکان مکه او را شکنجه ها دادند تا از دین برگردد ولی او صبر و مقاومت پیشه ساخت تا اینکه هجرت کرد. وی شاهد واقعه بدر و بعد از آن بود تا اینکه در کوفه مسکن گزید و در سال ۳۷ هجری در همان شهر درگذشت.

مستوفی می گوید که «وی هفتاد و سه سال عمر داشت و اولین صحابی است که مرتضی علی در کوفه، او را تجهیز و تکفین کرد». برخی را عقیده بر این است که چون حضرت علی (ع) از جنگ صفین برمی گشت بر سر قبر ایستاد و نماز خواند و گفت: «خدا خُتَاب را رحمت کند که از روی رغبت اسلام آورد و به اطاعت مهاجرت کرد و مجاهدانه زیست». بخاری، مسلم و دیگران ۳۲ حدیث از وی نقل کرده اند.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۱۱.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۳۴۴.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

خضر(ع)

خضر یکی از شخصیت های دینی است که درباره او اظهار نظرهای متفاوتی شده است. بعضی او را از پیامبران بنی اسرائیل و برخی بنده ای از بندگان خدا که علم بسیار داشت، دانسته اند و گروهی خضر را با الیسع و طایفه ای با الیاس و گاه با ایلیا و ارمیا مطابقت داده اند، تا جایی که مستوفی برای وی نسب نامه ای بدین شرح ترتیب داده است

که: «و هو یلیابن ملکان بن فالغ بن عابر بن شالغ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمک که ولادتش پیش از ابراهیم و معاصر با ذوالقرنین اکبر بوده است.»

نام خضر در قرآن ذکر نشده است ولی بسیاری از مفسران مفهوم آیه ۶۵ سوره کهف را مربوط به او دانسته، نوشته‌اند که موسی به طلب خضر شد تا از او علم آموزد. موسی به همراهی یوشع به دنبال ماهی به دریا فرو رفت و وقتی از مجمع البحرین بازگشت خضر را در حال نماز یافت و پس از آن سوراخ کردن کشتی، کشتن طفل و تعمیر دیوار خرابه‌ای، مایه حیرت موسی شد و در نهایت از چشم موسی غایب گشت. خضر را راهنمای گم‌گشتگان در آب می‌دانند و می‌گویند خضر هر جا که بنشیند در آنجا سبزه می‌روید. برخی آب حیات را علم و دانش می‌دانند و عرفا خضر را نمونه عشق و موسی را مظهر عقل می‌شمارند که در همسفری با خضر ناتوان است. خضر راهنما و پیر طریقت است که سالکان را به آب حیات راهنمایی می‌کند.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۳۷.
۲. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۱۸۲ تا ۱۸۴.
۳. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۲۱۰ تا ۲۲۰.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه.

داوود (ع)

داوود (محبوب خدا) از جوان‌ترین فرزندان یسا از سبط یهودا بود که حدود ۱۰۳۳ قبل از میلاد در بیت‌الحم تولد یافت. وی از مشاهیر پادشاهان یا پیامبران بنی‌اسرائیل و پدر حضرت سلیمان بود. حمدالله مستوفی مطابق روش خود نسب‌نامه او را تا اسحاق برشمرده است. نام داوود شانزده بار در سور مختلف قرآن ذکر شده است. در پانزده سالگی، جالوت فلسطین را با فلاخن کشت و با دختر طالوت ازدواج کرد، ولی طالوت — که در تورات شائول است — بر او حسد برد و به جای داوود نشست و داوود بی آنکه با وی جنگ کند، پس از طالوت به سلطنت رسید. به موجب آیات قرآن کوه‌ها و پرندگان مسخر او بودند و از حکمت و شتم قضاوت نیز برخوردار بود ولی داوری او در باب گوسفندان دو برادر مایه گرفتاری او شد. خداوند آهن را بر داوود نرم

ساخت و او به صنعت زره سازی پرداخت، بنای بیت المقدس را آغاز کرد و سلیمان آن را را به پایان برد.

داوود بر شریعت موسی بود و زیور که همه، تهلیل و تحمید خدای تعالی است، بر او فرستاده شد و چون سرودهای این کتاب به همراه نی خوانده می شد، آن را بدان جهت مزامیر نیز می گویند.

از روایات مستفاد می شود که صوت خوش داوود حتی در نزد یهودیان قدیم نیز معروف بوده است. برخی، داستان داوود با زن اوریا را از پرداخته های یهود می دانند. قوم یهود داوود را پیامبر نمی دانند بلکه او را پادشاهی از شاهان بنی اسرائیل ذکر می کنند.

داوود در سن ۷۱ سالگی در سال ۹۶۲ قبل از میلاد وفات کرد و در شهر داوود بر فراز کوه صهیون مدفون شد. مدت نبوت داوود را چهل سال نوشته اند. جلوه های زندگی داوود دستمایه ای خوب بر اندیشه های عالی عرفانی است که در ادبیات عرفانی مطرح است.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۴۷.
۲. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۳۶۸ تا ۳۷۱.
۳. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۳۰۲ تا ۳۱۲.
۴. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۱۸۸ تا ۱۹۰.
۵. پورخالقی، مه دخت، فرهنگ قصه های پیامبران، ص ۱۵۹ تا ۱۷۲.
۶. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

داوود فقیه

ابوسلیمان داوود بن علی بن خلف بغدادی اصفهانی، معروف به ظاهری، از فقهای بزرگ اهل سنت و مذهب شافعی است که در سال ۲۰۱ یا ۲۰۲ هجری در کوفه به دنیا آمد. اصل او از اصفهان و از شهرکاشان بود. در بغداد از سلیمان بن حرب، قعنّی، عمرو بن مرزوق، محمد بن کثیر عبدی، مسدد، ابو ثور فقیه و اسحاق بن راهویه سماع حدیث کرده است. فقه را از اسحاق و ابو ثور فرا گرفته و در تزهّد و توّرع یکی از

پیشوایان عصر خود محسوب می‌شده است.

وی به‌خاطر استناد به ظاهر قرآن و سنت و اعراض از تأویل و رأی و قیاس، به ظاهری معروف بود و فرقه‌ی ظاهریه منسوب بدوست و اول کسی است که به قتل حلاج فتوا داد. در مورد شافعی تعصب خاصی داشت و کتابی در فضایل امام شافعی تصنیف کرده است. زکریا ساجی، یوسف بن یعقوب داودی فقیه، عباس بن احمد مذکر، پسرش محمد و دیگران از وی حدیث نقل کرده‌اند. نقل است که در مجلس درس او چهارصد نفر سبزپوش حاضر می‌شده‌اند. رویم بن احمد صوفی معروف، بر مذهب داوود بوده است. وی به سال ۲۷۰ هجری در بغداد درگذشت. کتاب‌های الوصول الی معرفة الاصول، الانذار، الاعذار و الانتصار از آثار اوست.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۷۰.
۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۲۶ تا ۲۸.
۳. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۹۳.
۴. سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۸۴ تا ۲۹۳.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۸.
۶. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه.

داوود طائی

ابو سلیمان داوود بن نصر (نصیر) طائی کوفی یکی از بزرگان اهل تصوف در قرن دوم هجری است. اصل وی از خراسان است ولی در کوفه به دنیا آمد و در بغداد ساکن شد و علم و دانش فراگرفت. در آغاز کار به فقه و علوم توجه بسیار داشت و مدت بیست سال شاگرد ابوحنیفه بود ولی در آخر همه کتاب‌ها را شست و عزلت اختیار کرد.

پیر طریقت او حبیب راعی بود و با فضیل و ابراهیم ادهم مصاحبت داشت. به قول هجویری و عطار با ابویوسف، قاضی هارون الرشید، میانه خوبی نداشت و می‌گفت: «ابویوسف از سر ذل و درویشی به علم آمده است و علم را سبب جاه و جمال و عزّ خود گردانیده.»

قشیری در مورد توبه او و آمدنش به طریق تصوف، به چند مورد استناد کرده است

که ابن خلّکان نیز در یک مورد آن را تصریح می‌کند و آن، سخنان ابوحنیفه است. وی در عزلت و قناعت و بی‌توجهی به دنیا زبانزد بود. دنیا و اهل آن در نظر وی به قدر پرپشه‌ای ارزش نداشت و به فقر به چشم کمال می‌نگریست. گویند که معروف کرخی با او الفت داشته است. وی در سال ۱۶۵ هجری در شهر کوفه درگذشت.

از سخنان اوست: «اگر سلامت خواهی، سلامی کن بر دنیا به وداع، و اگر کرامت خواهی، تکبیری بر آخرت گوی به ترک.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریّه، ص ۳۵ تا ۳۶.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۳۵ تا ۱۳۷.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۶۳ تا ۲۶۹.
۴. ابن خلّکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۹ تا ۳۱.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۱۱.
۶. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۷۸ تا ۸۲.

دَرّاج

ابوالحسن درّاج از متصوّفه بنام و از خادمان ابراهیم خوّاص بود. هجویری و امام قشیری تنها به ذکر نام او در ذکر ماجرای که با ابن الفوطی بر آب دجله می‌رفته است، اکتفا کرده‌اند. در مورد رفتن او به ری و دیدار با یوسف بن حسین رازی، صاحب ترجمة رسالة قشیریّه و طبقات الصوفیّه متفق القول اند و جامی به نقل از انصاری می‌گوید که وی به هنگام سماع، در سال ۳۲۰ هجری درگذشته است.

منابع

۱. قشیری، ابوالقاسم، ترجمة رسالة قشیریّه، ص ۶۱۱ و ۶۱۲.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵۳۳.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۴۲۸ تا ۴۲۹.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۷۷ تا ۱۷۸.

ذوالنّون مصری

ابوالفیض (ابوالفیاض) ثوبان بن ابراهیم اخیمی مصری، معروف به ذوالنّون، یکی از بزرگان فقه و از مشاهیر عرفای اسلام و از حکمای معروف نیمهٔ اوّل قرن سوم هجری است. ذوالنّون از شاگردان مالک بن انس بود و کتاب موطاء را از او نقل کرده است.

ابن خلّکان می‌گوید که شیخ طریقت او شُقران عابد است و انصاری پیر او را اسرافیل مغربی نام می‌برد و می‌گوید که وی اوّل کسی است که در طریق تصوّف، اشارت به عبارت آورد. وی دوست نداشت که او را به کرامات و داشتن مقامات بستانند چرا که مقام و حال و وقت، سُخرهٔ دست وی بود. روش او طریق ملامت بود و به همین جهت مردم مصر وی را منکر بودند.

در پیش متوکل از وی بدگویی کردند؛ خلیفهٔ عبّاسی وی را احضار کرد ولی چون گوش به گفته‌های وی سپرد، به گریه افتاد و وی را رها ساخت و او دوباره به مصر بازگشت.

می‌گویند که وی علم کیمیا می‌دانسته است و درمورد تسلّط او بر این علم سخن‌ها گفته‌اند. ابن التّیم دو کتاب الرّکن الاکبر و الثّقّة فی الصّنعۃ در کیمیا را به وی منسوب می‌دارد. گویند که هنگام حمل جنازهٔ او کبوتران در آسمان بال در بال بافتند و سایه بر جنازه و مشایعان انداختند. وفات وی را در سال ۲۴۵ هجری قمری نوشته‌اند.

از سخنان اوست: «خوف باید در دل از رجا بقوّت تر باشد که اگر رجا غالب بود، دل مشوّش گردد. انس آن است که از ماسوی وحشتی بود.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمهٔ رسالهٔ قشیریّه، ص ۲۶ تا ۲۷.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۲۴ تا ۱۲۸.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۱۱ تا ۱۴.
۴. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۴۰ تا ۶۴۱.
۵. عطّار، فریدالدّین، تذکرة الاولیاء، ص ۱۳۷ تا ۱۵۹ و ۸۳۶، حاشیهٔ دکتر استعلامی.
۶. ابن خلّکان، احمد بن محمّد، وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۲۸۰ تا ۲۸۳.
۷. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۸ تا ۳۱.
۸. زرکلی، خیرالدّین، الاعلام، ج ۲، ص ۸۸.

۹. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۵۴ تا ۱۶۵.

رابعه عَدَوِيَّة

ام‌الخير رابعه بنت اسماعيل العدويّة از زنان زاهد قرن دوم هجری است که در بصره به دنیا آمد و به زهد و عبادت معروف شد. به قول عطار او کسی بود که اگر در مجلس حسن بصری حاضر نمی‌شد، حسن مجلس نمی‌گفت و از منبر پایین می‌آمد. نیز از گفتار عطار چنین استنباط می‌شود که عبدالواحد بن عامر، سفیان ثوری، مالک دینار و شقیق بلخی، با رابعه رفت و آمد داشته‌اند و سخنان و ماجراهایی بین آنها واقع شده است.

وفات وی را در سال ۱۳۵ هجری نوشته‌اند و ابن خلّکان معتقد است که وی در قدس وفات یافته و قبرش بر بالای کوهی معروف به «طور»، زیارتگاه صاحب‌دلان است. برخی نیز وفات او را به سال ۱۸۵ هجری قمری و محل فوت او را بصره نوشته‌اند. مناجات رابعه در نزد اهل تصوّف معروف و مشهور است. از مناجات‌های اوست: «خداوندا اگر تو را از خوف دوزخ می‌پرستم، در دوزخم بسوز و اگر به امید بهشت می‌پرستم، بر من حرام گردان و اگر از برای تو ترا می‌پرستم جمال باقی از من دریغ مدار».

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۶۷.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۷۲ تا ۸۸.
۳. ابن خلّکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۸ تا ۴۹.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۶۱۳ تا ۶۱۴.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۳۱.

ربیعہ

ربیعہ نام یکی از قبایل عرب عهد جاهلی است که به اخو مُضَر نیز معروف بودند. این نام از جدّ اعلای این تیره که ربیعہ بن نزار بن معدّ بن عدنان نام داشت گرفته شده است. مسکن آنها بین یمامه و بحرین و عراق بود و طایفه بنی اسد، عنزه، وائل، جدیله و الدّیل از این نسل هستند. جدّ این قوم را ربیعہ الفرس نیز می‌نامند و این بدان خاطر است که او از

مال پدرش، به اسب زیادی دارا شد و برادرش به خاطر به دست آوردن طلا به مُضَر الحمرء اشتهار پیدا کرد.

منابع

۱. ابن منظور، محمّد، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۱۲.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۴۳.

رَجَاءُ بْنُ حَيَّوَةَ

ابوالمقدّام رجاء بن حیوة بن جرول کندی از وعاظ و دانشمندان فصیح عصر اموی است که در زمان خود شیخ اهل شام شمرده می‌شد. وی از ملازمان عمر بن عبدالعزیز در دوره خلافت و امارت وی بود. عمر بن عبدالعزیز توجّه خاصّی به او داشت و او را به عنوان مشاور و منشی خود انتخاب کرده بود.

رجاء کسی است که در باب خلیفه شدن عمر به سلیمان اشاره کرد. ابن خلّکان، در ارتباط او با عمر بن عبدالعزیز و عبدالملک مروان چند داستان نقل کرده است، از آن جمله می‌نویسد: «رجاء روزی در نزد عبدالملک مروان بود که در پیش او از شخصی بدگویی کردند. عبدالملک قسم خورد که اگر او به چنگش افتد با وی چنین و چنان خواهد کرد، تا اینکه روزی بر وی دست یافت و خواست به عهد خود وفا کند. در این حال رجاء بن حیوة برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! تو از خدای آنچه را که خواستی به جای آورد. اکنون تو نیز خواسته خدای به جای آر که فرموده است: الْعَفْوَ عِنْدَ الْقُدْرَةِ. عبدالملک از گناه آن مرد درگذشت». وفات وی را به سال ۱۱۲ هجری قمری قید کرده‌اند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۲۳.
۲. ابن خلّکان، احمد بن محمّد، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۶۰ تا ۶۲.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۵۱.
۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۴۳ تا ۴۴.

رضوان

رضوان نگاهبان و نام فرشته موکل بهشت است، چنانکه دربان دوزخ را مالک گویند. احتمالاً این کلمه از صورت فارسی رزوان (= باغبان) گرفته شده است. در هر حال در ادب فارسی به ویژه در شعر شاعران، واژه رضوان اسم علم برای نگاهبان بهشت است. هجویری نیز از وی به عنوان خازن بهشت نام برده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۹۶
۲. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۲۱۵ تا ۲۱۶

رقام

رقام از صوفیان نیمه دوم قرن سوم هجری است که در بغداد می زیسته و به قول هجویری طریقت وی بر ایثار بوده است. وی با نوری، ابو حمزه، شبلی و جنید معاصر بود.

قشیری، هجویری و عطار در مورد رقام داستانی ذکر کرده اند و آن بدین شرح است که غلام خلیل گفت که این چند نفر از سران زنداقه اند و اگر خلیفه به کشتن آنها فرمان دهد ریشه زنداقه از بیخ کنده شود. امیر دستور داد که نطع بگسترنند و گردن آنها را بزنند. سیاف پیامد و چون قصد قتل رقام کرد، نوری برخاست و جای رقام نشست. سیاف گفت: این شتابزدگی چیست؟ گفت: «زندگی خود بر یاران ایثار می کنم چرا که دنیا سرای خدمت است و آخرت سرای قربت، و قربت به خدمت یابند». هیچ یک از منابع غیر از این، مطلبی برای روشن شدن وضع زندگی وی ارائه نکرده اند.

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۴۰۳ تا ۴۰۴.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۳۷ تا ۲۳۸.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۶۶ تا ۴۶۸.

رُؤِیم

ابومحمد رویم بن احمد بن یزید بن رویم از مشاهیر متصوّفة قرن سوم هجری است. زادگاه وی بغداد است و انصاری می‌گوید علاوه بر ابومحمد، کنیه ابوبکر، ابوالحسن و ابوشیبان نیز داشته است و گویا رویم دیگری سابق بر شخص مورد نظر ما بوده است که جدّ وی محسوب می‌شود.

وی راوی حدیث بوده و از نافع و لیث بن سعد و... حدیث نقل کرده است. فقه را از داوود ظاهری اصفهانی و قرائت قرآن را از ادریس بن عبدالکریم حدّاد آموخت. در تصوّف ظاهراً از جنید پیروی می‌کرد و از صاحب‌سّران وی به‌شمار می‌آمد.

اگرچه جنید درباره‌اش گفته است: «ما عارفان، فارغ مشغولیم و رویم، مشغول فارغ است»، ولی در هر حال رویم اهل ریاضت و توکل است و در طریقت تصانیف بسیار دارد. هجویری کتابی به‌نام غلط‌الواجدین را که در سماع صوفیانه است، به وی نسبت می‌دهد و دکتر استعلامی در حاشیه تذکرة الاولیاء این نسبت را مردود می‌شمارد.

خواجه عبدالله به رویم ارادت خاصّی داشت به‌طوری‌که او را بر جنید برتر می‌دانست و می‌گفت: «من مویی از رویم دوستر دارم از صد جنید». ابوعبدالله خفیف و ابو عمرو زجاج از معاصران او بودند.

«در آخر عمر خود را در میان دنیا داران پنهان کرد و معتمد خلیفه شد به قضا، و مقصود او آن بود که خود را ستری سازد و محجوب گردد». وی در سال ۳۰۳ در بغداد وفات یافت.

از سخنان اوست: «فقر را حرمتی است و آن ستر و اخفا و غیرت بر اوست. هر که آن را کشف کرد و با خلق نمود اهل فقر نیست و وی را در فقر کرامتی نی.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۵۶ تا ۵۷.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۷۰ تا ۱۷۱.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۲۶۴ تا ۲۶۶.
۴. عطّار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۸۴ تا ۴۸۷ و ۸۶۴، حاشیه دکتر استعلامی.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۹۴ تا ۹۷.

۶. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۶۵.

زایده

زایده کنیز و آزاد کردهٔ عمر بن خطاب است که به عبادت زیاد مشهور بود. صحبت پیامبر گرامی اسلام را درک کرده، به نقل حدیث نیز معروف بوده است. بعضی از منابع نام او را به صورت «زبیده» و «زبده» و «زائده» آورده، از وی حدیث نقل کرده‌اند. هجویری پس از ذکر چگونگی ملاقات زائده با حضرت پیامبر (ص) و نقل داستانی شگفت، بیان حضرت رسول (ص) دربارهٔ زائده را می‌آورد که: «الحمد لله که خداوند تعالی مرا از دنیا بیرون نبرد و رضوان مرا به درآمدن امت من به بهشت بشارت نداد و خدای عزّ و جلّ زنی این کرامت داد و به درجهٔ مریم رسانید.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۹۵ تا ۲۹۶.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

زرارة بن ابی اوفی

زرارة بن اوفی الحرشی از بنی حریش بن کعب، مکنی به ابی حاجب، در سال ۹۳ هجری به زمان خلافت ولید بن عبدالملک به مرگ ناگهانی درگذشت. او یکی از کسانی است که در تاریخ اسلام به تابعین معروف شده‌اند.

هجویری وی را یکی از کبار صحابه معرفی می‌کند، که اشتباه به نظر می‌رسد و می‌گوید: «مردمان را می‌امامی کرد. آیتی برخواند و زعقه بزد و جان بداد». بعضی او را ثقه شمرده‌اند. معصوم شیرازی از کتاب خصال شیخ صدوق، از قول زرارة بن اوفی، مطلبی را از علی بن حسین (ع) در مورد طبقات مردم نقل کرده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵۱۶.
۲. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۱.

زکریّا

زکریّا که در عبری به صورت زاخاری و به معنی «خدا او را یاد می کند» آمده است، نام پیامبری است که نسبش به سلیمان (ع) می رسد.

در مجموع هفت بار نام زکریّا در سور مختلف قرآن ذکر شده است. قرآن او را از پیامبران و بندگان صالح می شمارد و می گوید: «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الْأَصْطَفِينَ» (انعام/ ۸۵) و نیز در قرآن مجید با دو ماجرا آمده است؛ یکی کفالت مریم آنگاه که عمران دخترش مریم را تحویل معبد بیت المقدس کرد. درباره تکفل او قرعه کشیدند تا بالاخره کفالت مریم به عهده زکریّا واگذار شد. هرگاه که زکریّا بر مریم در محراب وارد می شد نزد او رزقی می یافت و زکریّا با تعجب می پرسید که این رزق از کجا آورده ای؟ و مریم جواب می داد از جانب خداست؛ و دیگر استجابت دعای اوست درباره فرزندخواستن، باینکه خودش پیر و زنش «اشیاع» نازا بود. تعجب و ناباوری وی از این امر در نهایت به گنگ شدن او به مدت سه روز انجامید که آن را به روزه صمت تاویل کرده اند.

مرگ زکریّا نیز اگرچه از اسرائیلیات است و افسانه آمیز و در قرآن بدان اشارتی نرفته است، ولی خود داستانی است، چرا که چون مریم باکره عیسی را به دنیا آورد، مردم زکریّا را به فساد متهم کردند و او به ناچار فراری شد. در اثنای راه از درختی آوازی شنید که یا نبی الله به جانب من درآ. آنگاه درخت شکافته شد و زکریّا را در جوف خود گرفت و به هم برآمد. شیطان گوشه جامه او را که از لای شکاف بیرون مانده بود گرفت و مردم فرار سیدند و درخت را ازّه کردند و بدین نحو زکریّا را به قتل رساندند.

هجویری زکریّا را اهل اشاره و صاحب کرامت و از اولیا می داند و به مناسبت، در چند مورد از وی نام می برد. موضوع قتل زکریّا اگرچه در قرآن و انجیل نیست، ولی در کتب قصص آن را به تفصیل ذکر کرده اند و در ادب فارسی نیز از گذشته های دور این داستان مذکور افتاده است:

اگر تیغی به فرق آید گمانی بر که جرجیسی

اگر اَرّت به سر آید گمانی بر زکریایی

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۵ و ۲۹۲ و ۴۷۴.
۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۵۴ تا ۵۵.
۳. ها کس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۴۴۴ و ۴۷۴.
۴. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳، ۱۶۴ تا ۱۶۸.
۵. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۳۴۹ تا ۳۵۲.
۶. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۲۲۷ تا ۲۲۸.
۷. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

زکی بن علاء

شیخ زکی بن علاء از مشایخ بزرگ بغداد و شام و از معاصران هجویری است و غیر از کتاب کشف المحجوب در هیچ یک از منابع مورد استناد ذکر از وی نرفته است. هجویری به هنگام ذکر مشایخ شام و عراق می نویسد: «از بزرگان مشایخ بود و از سادات زمانه. وی را یافتم چون شعله ای از شعله های محبت با آیات و براهین ظاهر.»

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۴.

زلیخا

زلیخا که نام اصلی او را راعیل و به روایتی نکا گفته اند، همسر عزیز مصر بود که در تورات به صورت فوطیفار یا فوطیفار و در تفاسیر اسلامی قطفیر بن رحیب ذکر شده است. در مورد نام زلیخا عده ای معتقدند که واژه رحیلا است که به صورت زلیخا در آمده است و گروهی آن را از واژه عربی زلیقه به معنی زن لغزشکار، مأخوذ دانسته اند. نام زلیخا اگرچه در تورات و قرآن نیامده است، ولی داستان عشق و دلدادگی او به یوسف در تفاسیر و قصص کتب آسمانی مذکور است.

پس از آنکه یوسف به اصرار زلیخا، از کاروانی که او را به مصر آورده بود

خریداری شد، زلیخا در تربیت وی کوشید و پس از رسیدن به حدّ رشد و عالمگیر شدن شهرتش، دل در گرو عشق او نهاد و آوازه این عشق در کوی و برزن افتاد. ماجرای زنان مصر و بریدن دست و نسبت دادن تجاوز و هتک ناموس و زندانی شدن یوسف و در نهایت برائت وی، در تورات و قرآن با اختلاف از هم، ذکر شده است. داستان یوسف و زلیخا در ادبیات فارسی منشاء پردازش کتاب‌های بسیاری به نثر و نظم شده است.

زلیخا مظهر عشق پاک و خالصانه‌ای است که به ظاهر گناه‌آلود جلوه می‌کند. او در راه عشق یوسف از همه چیز می‌گذرد، زیبایی و جوانی را از دست می‌دهد، به انواع حیل دست می‌زند تا به وصال رسد. او سرانجام به وصال می‌رسد، اما آنگاه که در معشوق فنا و خود معشوق می‌شود.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۳۵ تا ۳۵.
۲. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۶۷۴ تا ۶۷۷.
۳. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۲۲۸ تا ۲۲۹.
۴. پورخالقی، مه‌دخت، فرهنگ قصه‌های پیامبران، ص ۴۱۸ تا ۴۲۳.
۵. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه.

زُهری

زهری نام چند تن از کسانی است که در قرن اوّل و دوم اسلامی می‌زیسته‌اند که بعضی صحابی و برخی از تابعین بوده‌اند. ایشان از ثقات و محدّثان و از حفاظ محسوب می‌شدند که معروف‌ترین آنها محمد بن مسلم بن عبیدالله معروف به ابن شهاب، و مکنّی به ابوبکر از بنی زهره است که تابعی و محدّث مشهور و نخستین کس است که حدیث را تدوین کرد و دو هزار حدیث فراگرفت. وی در نیمه دوم قرن اوّل اسلامی (۵۱) به دنیا آمد و در ۱۲۴ هجری وفات یافت. او ده تن از صحابه را دیده بود. هجویری در یک مورد از وی نام برده، روایتی از او درباره خلافت خلیفه اوّل ذکر می‌کند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۸۰.
۲. منثور، محمد، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۷۰۰، حاشیه دکتر شفیع کدکنی.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۸۶.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

زید بن خطاب

ابو عبد الرحمن زید بن خطاب بن نفیل بن عبد العزی قرشی عدویّ از شجاعان عرب در جاهلیّت و اسلام و از صحابی پیامبر (ص) بود. او برادر بزرگتر عمر بن خطاب است و قبل از عمر اسلام آورد. در غزوات شرکت جسته و در جنگ یمامه پرچم مسلمین در دست او بوده است. در همان جنگ پس از مقاومت بسیار، در سال ۱۲ هجری به قتل رسید. می گویند عمر در مرگ او بسیار غمگین و محزون بوده است. مستوفی سال قتل او را دوازدهم هجری و در جنگ با مسیلمه کذاب ذکر کرده است. مزارش در یمامه است. هجویری وی را با لقب «برادر فاروق و معرض از کونین و مخلوق» نام می برد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۸.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۱۱.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۹۷.

زید بن عمر

زید بن عمر بن خطاب یکی از شش پسر عمر است که از امّ کلثوم دختر امیر المؤمنین علی (ع) متولد شد. مستوفی می نویسد که این زید را به غلطی در کوفه کشتند و مادرش نیز در همان لحظه درگذشت و وارث و موروث معلوم نشد.

منبع

- مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۱۸۵ و ۱۹۸.

سائب بن الخلد

ابوسهله سائب بن خلد بن سوید بن ثعلبه انصاری خزر جی، یکی از صحابه و یاران حضرت پیامبر (ص) بود که در غزوة بدر حضور داشت. وی در زمان معاویه والی یمن شد. احادیثی از وی در کتب حدیث نقل شده است. زرکلی وفات وی را در سال ۷۱ هجری و مرحوم دهخدا در سال ۹۱ هجری، زمان ولید بن عبدالملک قید کرده است.

منابع

۱. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۱۱۰.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

ساره

ساره یا ساری، زن ابراهیم (ع) و مادر اسحاق است که در زیبارویی و خوش منشی در روزگار خود بی همال بود. قاموس کتاب مقدس او را خواهر پدیری ابراهیم و منابع اسلامی وی را دختر عموی ابراهیم معرفی می کنند که چون کارهای ابراهیم را دید به وی ایمان آورد و به همسری او درآمد. چون ابراهیم از بابل به مصر رفت ساره را نیز در صندوقی نهاد و با خود به مصر برد، و او را خواهر خود معرفی کرد. ماجرای سوء نظر حاکم نسبت به ساره و خشک شدن دست او و بخشش کنیزکی هاجر نام به سارا از جمله وقایعی است که در این سفر رخ داد. ماجرای عقیمی ساره و مسئله ازدواج ابراهیم با هاجر و تولد اسماعیل از وی و حسادت ساره نسبت به هاجر و ماجرای شگفت تولد اسحاق از ساره در سن هفتاد سالگی، از دیگر مسائل قابل ذکر در زندگی اوست.

به قول قاموس، وی مدت ۱۲۷ سال عمر کرد و پس از مرگ در مغاره مکفله به خاک سپرده شد.

منابع

۱. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۸ تا ۳۱.
۲. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۴۵۵.

۳. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۲۳۵.

۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

سالار طبری

شیخ سالار طبری از علمای متصوّفه معاصر هجویری بوده است که به هنگام ذکر اهل غزنین از وی نام برده، می گوید: «از علمای متصوّف بود و روزگاری نیکو داشت». غیر از هجویری هیچ یک از منابع مورد استناد ما، از وی نام نبرده اند.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۷.

سالم بن عبدالله

ابو عمرو (ابو عبدالله) سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، یکی از فقهای هفتگانه شهر مدینه و از بزرگان و تابعان و علما بوده است. مادر وی یکی از دختران یزدجرد، شهریار ایرانی بود که به ازدواج عبدالله بن عمر درآمد و سالم از وی متولد شد. وی از پدر خود و دیگران نقل حدیث کرده است و زهری و نافع و ابوسلمة الدوسی از وی نقل حدیث کرده اند.

وفات وی در آخر ذی حجه سال ۱۰۶ هجری در زمان هشام بن عبدالملک اتفاق افتاد.

منابع

۱. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۹۴ تا ۹۵.

۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۱۱۴ تا ۱۱۵.

۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

سالم بن عمیر بن ثابت

سالم بن عمیر بن ثابت؛ هجویری وی را اهل صفه و از صحابی پیامبر بزرگوار اسلام ذکر کرده است.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۹.

سالم

سالم بن معقل مولی ابی حذیفه یمانی، جزو مهاجران و امام اهل صفه بود و در جنگ بدر شرکت داشت. ابو حذیفه او را به پسرخواندگی قبول کرد، و دختر خود فاطمه را به زنی به وی داد. او قرآن را با صدای خوش می خوانده و در جنگ با ایرانیان پرچمدار بوده است.

مستوفی می نویسد که وی در جنگ یمامه شهید شد. هجویری او را با عنوان « عامر طریق تواضع و سپرنده محبّه تقاطع » نام می برد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۸.

۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۲۷.

۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

سَرّی سَقَطی

ابوالحسن سرّی بن مُغَلّس سَقَطی از مشاهیر عرفای بغداد در قرن سوم هجری است. وی شاگرد معروف کرخی و دایی جنید است و در بازار شغل سقطفروشی داشت. قشیری می گوید: روزی معروف کرخی (و به قول هجویری: حبیب راعی) به همراه یتیمی به در دکان سرّی رسید و از وی تقاضای جامه برای یتیم کرد. پس از اینکه سرّی جامه به یتیم داد، معروف (یا حبیب) او را دعا کرد که: « خدا دنیا بر تو دشمن کناد؛ » و از این لحظه به بعد او قدم در عرصه طریقت نهاد.

او استاد خواهرزاده خود، جنید و همه صوفیان بغداد است و از نزدیکان حارث محاسبی و بشر حافی محسوب می شود. وی اوّل کسی است که در بغداد سخن حقایق و توحید گفت. اگرچه مکتب تصوّف بغداد به وسیله او تأسیس شد، اما وی در تصوّف شیوه اعتدال را رعایت می کرد و در تبعیت از سنت و شریعت، اصراری تمام داشت و بسیاری از سخنان منقول از وی از مقوله اخلاق و تجربه عملی است.

وی به سال ۲۵۳ هجری و به قول قشیری ۲۵۷ هجری پس از ۹۸ سال عمر، در بغداد درگذشت و در شونیزیّه به خاک سپرده شد. اکثر سخنان او به وسیله جنید نقل شده است.

از سخنان اوست: «هر روزی چند کُرت در آینه بنگرم، از بیم آنکه نباید که از شومی گناه رویم سیاه شود.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۳۰ تا ۳۲.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۳۷ تا ۱۳۸.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۹۶ تا ۹۷.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۳۳۰ تا ۳۴۱.
۵. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۴۳.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۵۱ تا ۵۲.
۷. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۱۰۱ تا ۱۰۳.
۸. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۱۲۹.
۹. زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۱۱۶ تا ۱۱۷.
۱۰. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۳۷۲ تا ۳۸۸.

سعید بن ابی سعید عیار

سعید بن ابی سعید عیار از مشایخ عصر هجویری و از حافظان حدیث بوده است. هجویری به هنگام ذکر مشایخ اهل غزنین می نویسد: «شیخ محترم، و از جمله بزرگان مقدّم، سعید بن ابی سعید عیار، حافظ حدیث پیغمبر (ص) بود و عمری نیکو یافت و مشایخ بسیار را بدید. قوی حال بود و باخبر، اما پوشیده رفتی، معنی خود به کس باز ننمودی». غیر از مطلب هجویری، در کتاب های مورد استناد و در دسترس ما ذکری از وی نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۷.

سعید بن مسیب

ابو محمد سعید بن مسیب بن خزن بن ابی وهب بن عمرو بن عائد بن عمران بن مخزوم قرشی مدنی، از بزرگان تابعین و یکی از فقهای هفتگانه شهر مدینه بود. تولد وی را به سال ۱۳ هجری در زمان خلافت عمر ذکر کرده‌اند. وی از طریق فروش روغن امرار معاش می‌کرد و در زهد و تقوا و در علم حدیث و فقه از سرآمدان عصر خود به حساب می‌آمد.

او از جمله کسانی است که در حفظ احکام خلیفه دوم و به کار بستن آنها اصرار می‌ورزید و به همین دلیل او را راوی عمر نیز نامیده‌اند. او اغلب از سعد بن ابی وقاص و ابوهریره نقل حدیث کرده است. دختر ابوهریره همسر وی بود.

گویند چهل بار خانه خدا را زیارت کرده و پنجاه سال نماز صبح را با وضوی خفتن به جای آورده است.

زرکلی وفات او را در سال ۹۴ هجری و ابن خلکان تاریخ وفات وی را از ۹۱ تا ۱۰۵ هجری قید کرده است.

شخصی از وی سؤال کرد: برای من از حلالی که در وی حرام نباشد و حرامی که در وی حلال نباشد سخن بگو، و او گفت: «یاد خدا حلالی است که در وی هیچ حرام نیست و یاد کرد دیگران غیر حلال است، از آنکه اندر ذکر وی نجات است و در ذکر غیر وی، هلاکت.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۰۵ تا ۱۰۷.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۵۲.
۳. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۱۷ تا ۱۲۰.
۴. زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۳، ص ۱۵۵.

سفیان ثوری

ابو عبدالله سفیان بن سعید بن مسروق ثوری از بنی ثور بن عبدمناة از قبیله مضر، از بزرگان زهاد و پارسایان عصر خود، و از مشاهیر علم حدیث است که به سال ۹۷ هجری در کوفه به دنیا آمد. وی حدیث را از ابواسحاق سبیعی و اعمش و... فراگرفت و اوزاعی

و ابن جریح و محمد بن اسحاق و مالک از وی حدیث نقل کرده‌اند.
سفیان پیوسته از دستگاه حکومت گریزان بود. گویند منصور عباسی امارت کوفه را به وی پیشنهاد کرد و او نپذیرفت و به ناچار در سال ۱۴۴ هجری کوفه را ترک کرد و در مکه و مدینه ساکن شد. مذکور است که با ابراهیم ادهم و ابوهاشم کوفی در ارتباط بوده است.

اگرچه شیعه او را قبول ندارند، ولی بعضی معتقدند که سفیان ثوری و سفیان عیینه از شاگردان امام جعفر صادق (ع) بوده‌اند. برخی او را متهم کرده‌اند که از اعوان شرطه بوده است و روزانه سه درهم می‌گرفته تا از جنازه زید که به دارش آویخته بودند، محافظت کند؛ ولی به احتمال قوی او مذهب زیدی داشته، از طرفداران زید بن علی (ع) بوده است. عطار در تذکرة الاولیاء در مورد ابتدای توبه وی، مطالبی نقل کرده و در باب لقب ثوری نسبت‌هایی به او داده است که با منطق سازگار نیست. معصوم شیرازی اقوال موافقان و مخالفان سفیان ثوری را در کتاب خود به تفصیل ذکر کرده است.
پس از سکونت در مکه، مهدی خلیفه عباسی، او را احضار کرد ولی سفیان به بصره گریخت و در همان حال فرار و اختفا به سال ۱۶۱ هجری درگذشت.
دو کتاب جامع کبیر و جامع صغیر درباره حدیث از وی به جا مانده است و نیز کتاب الفرائض از جمله آثار اوست.

از سخنان اوست: «اگر گناه را گند بودی، هیچ کس از گند آن نرستی.»

منابع

۱. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۲۲ تا ۲۳۱.
۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۱۲۷ تا ۱۲۸.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۱۵۸.
۴. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۹۷ تا ۲۰۴.

سفیان بن عیینه

ابو محمد سفیان بن عیینة بن میمون هلالی کوفی، از مشاهیر علم حدیث و از بزرگان علم دین، در سال ۱۰۷ هجری در کوفه تولّد یافت. او همراه پدر به مکه رفت و در آنجا ساکن شد. گویند که هفتاد بار خانه خدا را زیارت کرده است. وی از زهری،

ابواسحاق سبیعی، عمرو بن دینار، محمد بن منکدر، عاصم بن ابی النجود، اعمش و عبد الملك بن عمیر و دیگران حدیث نقل کرده است و امام شافعی، شعبه بن الحجاج، محمد بن اسحاق، ابن جریر، زبیر بن بکّار و یحیی بن اکثم قاضی از وی حدیث روایت کرده‌اند.

شافعی درباره وی گفته است که اگر مالک و سفیان نبودند، دانش حجاز هر آینه از بین می‌رفت. احمد بن ابی الحواری، معروف به ریحانة الشّام، از شاگردان سفیان بن عیینه بود.

وی را به خاطر اشتراک نام، با سفیان ثوری یکی دانسته‌اند و در بعضی از موارد این اشتراک نام باعث اشتباه در مورد این دو شخصیت شده است. سفیان را از شاگردان امام جعفر صادق (ع) دانسته‌اند و وفات او را به سال ۱۹۸ هجری در مکه قید کرده‌اند. چون وی اعور بود، به سفیان اعور نیز مشهور است. وی کتابی به نام الجامع در حدیث و کتاب دیگری در تفسیر دارد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۶ تا ۱۴۷.
۲. ابن خلّکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۲۹ تا ۱۳۰.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۱۵۹.
۴. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۲۰۴ تا ۲۰۵.

سلمان فارسی

سلمان فارسی از مشاهیر صحابه و از بزرگان صدر اسلام است. بنابه گفته خود وی، اصلش از جی اصفهان است. او پس از نشو و نما، به شام و موصل و نصیبین و سپس به عموریه رفت تا آنکه در بلاد عرب به اسارت بنی کلب افتاد. مردی از بنی قریظه او را خرید و به شهر یرب برد و چون از کشیشی خبر ظهور پیامبری را شنیده بود، بلافاصله اسلام آورد و پیامبر (ص) او را از خواجه‌اش خرید و آزاد کرد.

سلمان با نوشته‌های فارسی، یهودی و مسیحی آشنایی داشت و در واقع عالم و دانشمندی آگاه و خبیر بود، به طوری که در نزد پیامبر اسلام منزلت و مقام ویژه‌ای داشت. در جنگی که بین مسلمانان و کفار روی داد، به اشاره وی خندق کردند که در

تاریخ اسلام به غزوه خندق معروف است. بعد از این واقعه بود که پیامبر اسلام در حق وی فرمود: «سَلَمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»، و حضرت باقر(ع) فرمودند او را سلمان فارسی نگویند بلکه وی را سلمان محمدی بگویند، و امیرالمؤمنین او را مثل لقمان حکیم معرفی کرده است.

وی از اهل صفّه بود و با ابوذر عقد اخوت داشت. پس از رحلت پیامبر(ص) در زمره اصحاب حضرت علی(ع) وارد شد و از شمار مؤمنان به خلافت آن حضرت به حساب آمد.

در دوره خلافت عمر، به حکومت مداین منسوب شد و اگرچه از بیت المال سهمی داشت ولی آن را به فقرا می داد و خود از طریق زنبیل بافی روزگار می گذراند. درباره مدّت زندگانی او اقوال مختلف است و همین دلالت بر طول عمر وی دارد.

وی به سال ۳۶ هجری در مداین درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد. آرامگاه او به نام قبر سلمان پاک، زیارتگاه مسلمانان است. در کتاب های حدیث مجموعاً ۶۰ حدیث از وی نقل شده است. درباره فضایل سلمان مطالب زیادی گفته شده که از حوصله این مقال خارج است.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۲۸ تا ۲۳۱.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۱۶۹ تا ۱۷۰.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
۴. قمی، عباس، تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، ص ۱۹۲ تا ۱۹۹.

سلیم راعی

سلیم راعی از عارفان و زاهدان بزرگ قرن دوم هجری است که متأسفانه در منابع مورد استناد و در دسترس ما ذکری از وی نیست. تنها هجویری و به تبع آن عطار به هنگام ذکر نام امام شافعی، اسمی از او برده، گفته اند: «در ابتدای احوال از متصوّفه خشونتی در دل (شافعی) می بود تا سلیم راعی را بدید و بدو تقرّب کرد و از بعد آن هرکجا رفتی طلب کننده حقیقتی بودی.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۴.

۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۵۰.

سلیمان (ع)

سلیمان (به معنی پر از سلامتی) جانشین داوود و یکی از چهار پسر او از بت سبع است. به غیر از این اسم که قبل از تولد اختیار شده بود، خداوند ناتان نبی را امر فرمود که او را یدیدیا، یعنی محبوب خدا، بخواند. سلیمان در کتاب مقدس به عنوان پادشاه معرفی شده است و سمت نبوت ندارد.

در منابع اسلامی، سلیمان بیستمین و کوچکترین فرزند داوود نبی است که در سال ۱۰۰۳ قبل از میلاد از سوی خدا به نبوت مبعوث شد. نام سلیمان ۱۷ مرتبه در قرآن و بیشتر در سوره نمل ذکر شده است. از آیات قرآن چنین مستفاد می شود که او پیامبری صاحب وحی و مروج احکام تورات و هدایت یافته خداست (انعام/۸۴) که به وی علم و حکمت آموخته شده است (انبیا/۷۹). او زبان پرندگان و حشرات را نیز می دانسته است (نمل/۱۶). ملک، تخت، منطق طیر، مور و سلیمان، بلقیس و سلیمان، نگین سلیمان و اسم اعظم از جمله مسائلی هستند که در ارتباط با حضرت سلیمان، هریک در داستانی نمود پیدا می کنند.

در مجموع می توان گفت که او پیامبری است که بر باد تسلط دارد و آدمی و مرغ و دیو فرمانبردار او هستند و جلال و حشمت پادشاهی او زبانزد خاص و عام است. انگشتی دارد که به کمک آن بر دیوان و شیاطین حکم می راند و آیین و جامی که تمام جهان را در آن می بیند و قالیچه ای که بر آن سوار شده، به کمک باد به هر طرف می رود. اگرچه دیوان برای او محراب می سازند، اما او خود بانی مسجدالاقصی است.

در ادب فارسی گاهی به خاطر مشابهت هایی، با جمشید پادشاه کیانی، اختلاط پیدا می کند. سلیمان در ادب عرفانی، گاهی عقل است و زمانی مرد کامل، معشوق، روح و عشق. مدت ملک سلیمان چهل سال بود و چون به پنجاه و پنج سالگی رسید درگذشت. داستان مرگ سلیمان نیز شگفت انگیز است.

گویند: «به هنگام ساختن بنای بیت المقدس، وقتی که نماز می خواند از محرابش

درختی می‌روید. روزی یک درخت به نام خروب با او به سخن آمد. سلیمان گفت: تو چه کار را شایبی؟ گفت: تخریب بیت المقدس را. سلیمان از آن درخت عصایی درست کرد و چون نماز می‌کرد بر آن عصا تکیه می‌داد. دانست که از بنای بیت المقدس بسیار مانده است و چون او بمیرد دیوان کار نکنند. گفت: یارب، مرگ من از دیوان پنهان کن! روزی که بر عصا تکیه داشت بمرد و همچنان برجای بود تا مسجد تمام شد. هیچ‌کس از مرگ او خبر نداشت... موریانه آن عصا بخورد و سلیمان بیفتاد و دانستند که او مرده است.»

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۴۸ تا ۴۹.
۲. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۴۸۴ تا ۴۸۹.
۳. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۳۸۷ تا ۳۹۹.
۴. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۳۰۶ تا ۳۱۸.
۵. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۲۵۲ تا ۲۵۷.
۶. پورنامداریان، دکتر تقی، داستان پیامبران در کلیات شمس، ص ۳۴۵ تا ۴۰۴.
۷. پورخالقی، مه‌دخت، فرهنگ قصه‌های پیامبران، ص ۱۸۲ تا ۲۱۱.

سمنون المحب

ابوالحسن سمنون بن حمزة از عرفا و مشایخ بزرگ قرن سوم هجری است. بعضی، علاوه بر ابوالحسن، کنیه او را ابوالقاسم نیز نوشته‌اند. درباره نام پدرش همه منابع متفق‌الرأی هستند، غیر از هجویری که آن را عبدالله خواص قید کرده است. انصاری غیر از محب، او را کذاب نیز لقب داده است و در توجیه این مطلب گفته است: «وی خود را کذاب نام کرده بود، تا نگفتندی کذاب، باز ننگریستی». چون وی در محبت یگانه بود، بدان جهت وی را محب می‌خواندند. وی از مردم بصره بود که در بغداد سکونت داشت.

او جزو اصحاب سرّ سقطی، ابو احمد قلانسی و محمد بن علی قصاب بود و از نزدیکان جنید و نوری به حساب می‌آمد. وی در محبت مذهبی خاص داشت و برخلاف اکثر مشایخ که معرفت را مقدم بر محبت می‌دانستند، او معتقد به تقدّم محبت بر معرفت

بود. سمنون شعر نیز می‌گفت و قطعاتی در نهایت زیبایی از او به یادگار مانده است. قشیری وفات او را قبل از جنید نوشته است، ولی برخی عقیده دارند که وی پس از جنید از دنیا رخت بر بسته است. زرکلی وفات او را به سال ۲۹۰ هجری می‌داند. از سخنان اوست: « محبت اصل و قاعده راه خداست و احوال و مقامات همه با نسبت محبت بازی‌اند و در هر محلی که طالب را شناسند زوال بدان روا باشد، در محل محبت به هیچ حال روا نباشد، مادام که ذات او موجود بود.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریته، ص ۵۹ تا ۶۰.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۷۲ تا ۱۷۳.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۲۷۲ تا ۲۷۴.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۱۰ تا ۵۱۴.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۰۰ تا ۱۰۱.
۶. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۲۰۴.

سهل

سهل بن شیخ ابوسهل، رئیس و امام نیشابور، از معاصران هجویری بوده است. صاحب کتاب کشف المحجوب در رابطه با پدر سهل نوشته است: «ابوعلی دقاق و شیخ ابوسهل — که پدر این سهل که رئیس و امام نیشابور بود — بر آنند که ابتدای معرفت استدلال است و انتها ضرورت شود». غیر از این در کتب مورد استناد ما اشاره‌ای به فرد مذکور نشده است.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۴۹.

سهل بن عبدالله تُستری

ابو محمد سهل بن عبدالله بن یونس بن عیسی بن عبدالله بن رفیع تستری، از مردم شوشتر و از مشاهیر صوفیه در قرن سوم هجری است.

وی در حدود سال ۲۰۰ هجری در شهر شوشتر متولد شد. هنوز سه ساله بود که به گفته خود، شب‌زنده‌داری می‌کرد و به دایی خود محمد بن سوار که نماز شب می‌خواند، می‌نگریست تا اینکه خالش، محمد سوار به او ذکر آموخت و گفت: «هر شب در جامه خواب خود سه بار بگوی در دل خود بی آنکه زبان تو بجنبد که: الله معی، الله ناظری، الله شاهی». در واقع سهل مقدمات علم دین و سپس فقه و حدیث را از دایی و استاد خود، محمد بن سوار، که شاگرد مکتب سفیان ثوری بود، آموخت، و در تصوف به مالک بن دینار و معروف بن علی منسوب بود.

بعدها در مکه با ذوالنون مصری ملاقات کرد و دست ارادت به وی داد، پس از چندی به عبادان رفته در آنجا به عزلت و خلوت نشست.

وی از نزدیکان جنید بود و به قولی، حلاج مدتی شاگرد وی بوده که بعدها با او اختلاف سلیقه پیدا کرده است. او علاوه بر یک صوفی زاهد، از طرفداران اهل حدیث و مخالف معتزله است.

شاگردش، ابن سالم بصری که مؤسس طریقه سالمیه و منسوب به سهل است، عقاید وی را در مباحث مربوط به کلام و نقد اقوال معتزله، شرح و تقریر کرده است.

طریق او در تصوف، اجتهاد و مجاهدت نفس و ریاضت بود و عقیده داشت که خدا غایت و هدف تمام فکر و وجود انسان است. او می‌گوید قبله هر نیت خداست و به موجب آن، توبه در هر ساعت واجب است. سهل در سال ۲۸۳ هجری و به قولی در سال ۲۷۳ هجری در شهر بصره درگذشت.

تفسیری در قرآن از وی باقی است که می‌توان گفت نخستین نمونه تفسیر عرفانی قرآن است. همچنین زرکلی کتابی به نام رقائق المحیین بدو منسوب می‌دارد.

از سخنان او است: «ایمان مرد کامل نشود تا وقتی که عمل او به ورع نبود و ورع او به اخلاص و اخلاص او به مشاهده، و اخلاص تبرّا کردن بود از هر چه دون خدای عزّ و جلّ است.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریه، ص ۳۹ تا ۴۱.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۷۵ تا ۱۷۷ و ۲۴۴.

۳. منور، محمد، اسرارالتوحید، ج ۲، ص ۷۰۲، حاشیه دکتر شفیعی کدکنی.
۴. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۱۳۳ تا ۱۳۶.
۵. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۳۰۴ تا ۳۲۳.
۶. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۴۵.
۷. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۴۹ تا ۱۵۰.
۸. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۶۶ تا ۶۷.
۹. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۲۱۰.
۱۰. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۰۱ تا ۴۰۲.
۱۱. زرین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، ص ۱۳۳ تا ۱۳۵.

سهلکی

شیخ سهلکی از شاگردان ابو عبدالله محمد بن علی داستانی، از مشایخ قرن پنجم هجری و از مردم بسطام است. هجویری یک بار به هنگام ذکر شرح حال ابو عبدالله داستانی، از سهلکی نام برده، می گوید: «شیخ سهلکی که امام آن دیار بود، وی را (داستانی را) خلفی نیکو بود». و بار دیگر به هنگام ذکر مشایخ قهستان و آذربایگان می نویسد: «شیخ سهلکی از فحول و صعالیک متصوفه بود».

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۰۵ و ۲۱۵.

شاپور

شاپور پسر اردشیر، دومین پادشاه سلسله ساسانی و معروف به شاپور اول است. داستان تولد او از دختر اردوان، آخرین پادشاه اشکانی، در شاهنامه فردوسی و تاریخ گزیده به تفصیل درج شده است. وی پس از رسیدن به سلطنت و استحکام پایه های حکومتی خود، نخست سلسله کوشانیان را منقرض ساخت و بعد مسئله ارمنستان را که سال ها باعث دل مشغولی دولت شده بود فیصله داد. مانی در دوره او ظهور کرد و چنین به نظر می رسد که شاپور، او را تحت حمایت

گرفت. ولی در اواخر عمر، شاپور با مانی دشمنی ورزید و مانی مدّت ده سال در کشورهای آسیای مرکزی سرگردان شد. مستوفی مدّت پادشاهی او را سی و یک سال نوشته است و شهرهای جندی شاپور و نیشابور را از آثار او برشمرده، انگیزه شاپور را از ساختن این شهر بیان داشته است.

منابع

۱. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، ص ۷۳.
۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۹۵ تا ۱۹۷.
۳. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۱۰۵.

شافعی

ابو عبد الله محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف قرشی مطلبی، یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت، در سال ۱۵۰ هجری در شهر غزّه فلسطین به دنیا آمد. در همان آغاز تولّد، پدرش را از دست داد و مادرش او را که کودکی دو ساله بود به شهر مکه برد.

در آغاز با شعر و لغت عرب آشنا شد؛ آنگاه حدیث را از مالک و فقه را از سفیان بن عیینه فرا گرفت. هنوز بیست ساله بود که فتوا می داد، پس از آن به بغداد رفت و فقه را به روش عراقیان آموخت. به سوریه و مصر سفر کرد و دوباره به مکه آمد و پس از چندی به مصر برگشت و در همانجا ماندگار شد و به سال ۲۰۴ هجری در فسطاط درگذشت.

او را به خاطر دوستی آل محمد (ص) به رفض منسوب کردند. می توان گفت که سوزناک ترین مرثیه شهادت علی (ع) و حسین بن علی (ع) را، وی سروده است.

هجویری می گوید: «در ابتدای احوال، از متصوّفه اندر دلش خشونت می بود تا سلیم راعی را بدید و بدو تقرّب کرد و از بعد آن هرکجا رفتی طلب کننده حقیقتی بودی.»

روش وی در فقه آمیزه ای از فقه حنفی و مالکی است و معتقد است که «اصل در فتوا، کتاب، سنت، اجماع و آثار، و قیاس بر آنها است و قیاس هم جز با علم به کتاب الله و اطلاع از اقوال و سنن گذشتگان و اجماع ناس و اختلاف آنان میسر نیست».

احمد حنبل، داوود ظاهری، ابوالثور بغدادی و ابوجعفر محمد جریر طبری از وی علم آموختند و ابویعقوب بویطی، اسماعیل مزنی و ربیع بن سلیمان مرادی از مشاهیر شاگردان وی بودند.

اثر مهم او کتاب الاُمّ در فقه است که در هفت جلد چاپ شده است. از کتب دیگر او احکام القرآن، السنن، الرسالة، اصول فقه، اختلاف الحديث، السبق و الزّمی، فضایل قریش، ادب القاضی، الموارث و المسند را می توان نام برد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۳ تا ۱۴۵.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۴۹ تا ۲۵۵.
۳. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۲۶.
۴. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۳۰۵ تا ۳۱۰.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۶، ص ۲۴۹ تا ۲۵۰.
۶. مشکور، دکتر محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۴۸ تا ۲۵۰.
۷. معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی، بخش اعلام.
۸. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

شاه شجاع کرمانی

ابوالفوارس شاه بن شجاع کرمانی از شاهزادگان و الاثرآدی است که به سلک تصوّف درآمد و از مشاهیر و مشایخ بزرگ متصوّفه در قرن سوم هجری شد. وی صحبت ابوتراب نخشبی و ابو عبدالله ذراع بصری و ابو عبید بُسری را درک کرده بود و از نزدیکان ابو حفص نشابوری به شمار می آمد. با یحیی بن معاذ رازی دوستی داشت و استاد ابو عثمان حیری بود.

انصاری می گوید: «وی از اجله فتیان بود و مثل اهل ملامت از تظاهر و ریا عاری بود. چون مردم عادی قبا می پوشید، اگرچه صوفی بود ولی خرقة صوفیانه به تن نکرد و عبای زهد نپوشید و ابو حفص نشابوری در اوّلین برخوردش با او اگر وی را شناخت، به خاطر همین بی پیرایگی وی بود. چون ابو حفص مشاهده کرد که او در هیئت صوفیان نیست اما از معاریف صوفیان سخن می گوید، متعجب شد و شاه گفت: ما در قبا بیافتم

آنچ در عبا می جستیم». وی در ردّ نظریه یحیی بن معاذ که عقیده داشت توانگری به از درویشی است، رساله‌ای نوشت و نشان داد که آنچه بهتر است درویشی است. وی دارای رسالات و نوشته است و کتابی در تصوّف ترتیب داده است که مرآة الحکما نام دارد. وفات وی پس از ابوحفص (۲۷۰ هجری) و قبل از سال ۳۰۰ هجری اتفاق افتاده است. از سخنان اوست: «علامت خوش خویی رنج خود از خلق برداشتن است و رنج خلق کشیدن».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۶۰ تا ۶۱.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۷۴.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۲۳۶ تا ۲۳۷.
۴. عطّار، فریدالدّین، تذکرة الاولیاء، ص ۳۷۷ تا ۳۸۱.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۸۴ تا ۸۵.
۶. زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۳۵.

شَدّاد

شَدّاد بن عاد بن ملطاط بن چشم بن عبد شمس بن واثل بن حمیر، نام یکی از دو پسر عاد است که پس از پدر به سلطنت رسید و بنای سرکشی و تمرّد گذاشت و دعوی خدایی کرد تا اینکه هود پیغمبر او را به خدا دعوت کرد. شَدّاد گفت: اگر من خدای تورا فرمان برم او در عوض به من چه می دهد؟ هود گفت: بهشت. شَدّاد گفت: من بهشتی چون بهشت خدای تو می سازم. و دستور داد تا ارم را ساختند. درمورد محلّ این باغ اختلاف نظر هست ولی از مجموع این نظرات می توان نتیجه گرفت که محلّ تقریبی آن در جنوب عربستان بوده است.

اظهارات مفسّران درمورد ارم، که در قرآن از آن نام برده شده است (فجر/۶۵)، بیشتر افسانه آمیز و به دور از واقعیت است. گویند چون شَدّاد برای دیدن ارم آمد، خواست از اسب فرود آید. جبرئیل بانگی بکرد و شَدّاد و یارانش همگی هلاک شدند و بهشت او نیز از دید مردم پنهان شد.

منابع -

۱. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۲۳۲.
۲. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۱۱۰ تا ۱۱۳.
۳. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۲۷۴ تا ۲۷۵.

شریک

ابو عبدالله شریک بن عبدالله بن ابی شریک نخعی، از عالمان حدیث و از فقها و قضاة عصر عباسی است که در سال ۵۹ هجری در شهر بخارا متولد شد. وی از جمله چهار نفری است که هجویری درباره انتخاب آنها به امر قضاوت از جانب منصور عباسی اشاره کرده، می گوید: «از آن، یکی امام اعظم ابوحنیفه و دیگر سفیان و سه دیگر مسعر بن کدام و چهارم شریک؛ و این هر چهار از فحول علمای دهر بودند». و پس از ذکر گفتار آن چهار نفر، می نویسد که شریک را به قضاوت انتخاب کردند و ابوحنیفه او را مهجور کرد و با وی حرف نزد. او در سال ۱۵۳ هجری قضاوت شهر کوفه را عهده دار شد ولی بعد از مدتی او را عزل کردند تا اینکه در عهد مهدی عباسی، مجدداً به شغل قضاوت پرداخت. از قراین چنین استنباط می شود که وی دوستدار آل علی (ع) بوده است و پیوسته می گفته: «نعم الرجل علی». وی در زمان امام جعفر صادق (ع) شغل قضاوت داشت و علاوه بر کوفه، مدتی نیز در اهواز قضاوت کرد تا اینکه در سال ۱۷۷ هجری در شهر کوفه درگذشت.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۱۳ تا ۱۱۴.
۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۶۹ تا ۱۷۱.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۲۳۹.
۴. قمی، شیخ عباس، تحفة الاحباب، ص ۲۱۳ تا ۲۱۴.

شعیب

شعیب بن ثویب بن عنقابن ثابت بن مدین بن ابراهیم، پیامبر اصحاب ایکه و مدین بود که

مردم را به پرستش خدای واحد و وفای به کیل در وزن، دعوت می‌کرد. عده‌ای به او ایمان آورده، گروهی او را تکذیب کردند تا اینکه ابر عذاب در آسمان ظاهر شد، و پس از رعد و برقی وحشتناک، قوم نافرمان هلاک شدند.

نام شعیب یازده بار در قرآن ذکر شده است. این شخص در ادب فارسی در ارتباط با حضرت موسی (ع) مطرح می‌شود که دختر خود صفورا را به ازدواج او درآورد. اما در تورات نام پدرزن موسی (ع) رعوثیل آمده است که او را به خاطر شغلی که داشته، پترونی می‌گفته‌اند.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۳۸.
۲. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۹۴۴.
۳. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۴۱ تا ۴۲.
۴. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۴۰۸ تا ۴۱۰.
۵. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۲۷۶.
۶. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۲۴۲ تا ۲۴۳.

شقیق فرج

شقیق فرج معروف به اخی زنگانی، از عرفای قرن پنجم هجری است. از زندگی و شرح احوال وی اطلاعی در دست نیست. تنها صاحب کتاب کشف المحجوب به هنگام ذکر اهل قهستان و آذربایگان می‌نویسد: «شیخ شقیق فرج معروف به اخی زنگانی مردی نیکو سیر و ستوده طریقت بود.»

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۱۵.

شیرین

شیرین نام یکی از دو کنیزکی بود که مقوقس پادشاه مصر، به همراه کنیز دیگری به نام ماریه و استردلدل، به محضر پیامبر (ص) هدیه فرستاد که پیامبر (ص) خود با ماریه

ازدواج کرد و شیرین را به حسان بن ثابت بن منذر داد. شیرین به ازدواج حسان درآمد و از او پسری به نام عبدالرحمن به دنیا آمد. در بعضی از کتب تاریخ، نام او را سیرین نیز نوشته اند.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۱۴۹ و ۲۳۳.
۲. فاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عرب، ص ۱۷۷.

صالح مزی

ابوبشر صالح بن بشیر بن وداع بن ابی بن ابی الاقص مزی، از محدثان معاصر با مهدی عباسی بود. وی از پدری عرب و مادری خراسانی الاصل به دنیا آمد. او از محمد بن سیرین، بکر بن عبدالله مزنی، ثابت بنانی، سلیمان تیمی، یزید رقاشی و جعفر بن زید عبدی روایت کرده است و شجاع بن ابی نصیر بلخی، سرج بن نعمان جوهری، یونس بن محمد مؤدب، عقیان بن مسلم، ابوابراهیم ترجمانی و... از وی نقل حدیث کرده اند. مهدی عباسی او را برای تعلیم علم حدیث به بغداد خواند و بغدادیان از وی حدیث شنیدند. به گفته هجویری وی ابوجهر را که یکی از تابعین بود، دیده است. صالح مزی به سال ۱۷۲ هجری درگذشت.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵۱۷.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۸۳۲، حاشیه دکتر محمد استعلامی.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۹۲۶، حاشیه دکتر محمود عابدی.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

صفوان بن بیضاء

صفوان بن بیضاء بن وهب بن ربیع، از اصحاب پیامبر (ص) و از جمله مهاجران است که در جنگ بدر شرکت کرد و در عمواس به علت ابتلا به طاعون درگذشت. هجویری او را

با وصف « در استقامت مقیم و اندر متابعت مستقیم » ذکر کرده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۸.

۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۳۳.

صهیب بن سنان

صهیب بن سنان بن مالک از صحابی بزرگ پیامبر (ص) و یکی از سابقان در اسلام است. پدرش از اشراف جاهلیت بود که انوشروان او را به ولایت بصره گماشت. صهیب به سال ۳۲ قبل از هجرت در کنار فرات به دنیا آمد. رومیان به آن ناحیه حمله کردند و صهیب را نیز که در آن زمان کودکی خردسال بود، چون دیگران به اسارت بردند. او در بین رومیان بزرگ شد و زبان آنها را فراگرفت. عبدالله بن جدعان تیمی، صهیب را خرید و آزاد کرد. او مقیم مکه و مشغول تجارت بود تا اینکه اسلام آشکار شد. پس به اسلام گروید و آنگاه که مسلمانان قصد مهاجرت به مدینه کردند، او نیز مهتای هجرت شد ولی مشرکان از مهاجرتش ممانعت کردند تا اینکه صهیب تمام سرمایه اش را داد تا بتواند با پیامبر (ص) مهاجرت کند. چون پیامبر (ص) این خبر شنید، فرمود: « صهیب سود کرد ». وی در همه غزوات شرکت کرد و به سال ۳۸ هجری در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. او به صهیب رومی مشهور است و علت این اشتباه به خاطر اقامت او در سرزمین روم است.

در مجموع ۳۰۷ حدیث از وی در کتب حدیث ثبت شده است. در حدیثی از قول پیامبر (ص) نقل است که: « أَنَا سَابِقُ الْعَرَبِ وَ صُهَيْبُ سَابِقُ الرُّومِ وَ سَلْمَانُ سَابِقُ فَارَسَ وَ بِلَالٌ سَابِقُ الْحَبَشَةِ ».

صهیب و عمار در یک روز اسلام آوردند. زبان صهیب الکن بود و پیامبر (ص) با او شوخی می کرد. گویند: روزی صهیب در منزل قبا در حالی که یک چشمش دردناک بود، به حضرت رسول (ص) وارد شد. در نزد آن جناب مقداری خرما بود. پس بی توانایی به خوردن خرما پرداخت. حضرت فرمود: با درد چشم خرما می خوری؟ عرض کرد: سهم آن چشم که درد نمی کند می خورم. رسول خدا بخندید؛ و به روایت دیگر گفت: از آن

جانب که چشمم درد نمی‌کند می‌خورم.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۱۲.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۳۰۲.
۳. قمی، شیخ عباس، تحفة الاحباب، ص ۲۲۱ تا ۲۲۲.

طابرائی

طابرائی از صوفیه و مشایخ قرن پنجم هجری در ناحیه طوس خراسان است. در مورد زندگی وی در منابع مورد استناد ما اطلاعی درج نشده است. تنها هجویری از قول امام قشیری نقل می‌کند که گفت: «وقتی از طابرائی پرسیدم از ابتدای حالش، گفت: وقتی مرا سنگی می‌بایست، از رودخانه سرخس هر سنگ که برمی‌گرفتم جوهری می‌شد و باز می‌انداختم». اما در خود رساله قشیریّه اسمی از او نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۸۷.

عارف

خواجه عارف از عرفا و مشایخ ماوراءالنهر در قرن پنجم هجری است. هجویری به هنگام معرفی وی می‌گوید: «خواجه عارف فرید وقت بود و بدیع عصر». در منابع مورد استناد ما ذکر وی نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۷.

عایشه

عایشه دختر ابوبکر در سال نهم قبل از هجرت در مکه به دنیا آمد. وی سومین زن رسول خدا و یکی از زنان فقیه مسلمان و داناترین آنها در دین و ادبیات بود. او در سال

دوم هجری با پیامبر (ص) ازدواج کرد. پیامبر (ص) او را بسیار دوست می داشت. او روایات بسیاری از پیامبر (ص) نقل کرده است که علمای اهل سنت بدانها تمسک می کنند. در کتب حدیث حدود ۲۲۱۰ حدیث از وی نقل شده است. عایشه پس از قتل عثمان، با طلحه و زبیر هم دست شد و جنگ جمل را بر علیه علی (ع) به راه انداخت. او خود در هودجی بر پشت شتر قرار گرفته، در میدان جنگ حاضر شد. پس از کشته شدن طلحه و زبیر و شکست اصحاب جمل، حضرت علی (ع) او را به عبدالله بن ابوبکر، که برادر عایشه بود، سپرد تا وی را به مدینه ببرد.

او پس از رحلت پیامبر (ص) چهل و هفت سال دیگر زندگی کرد تا اینکه به سال ۵۸ هجری درگذشت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. مستوفی می گوید: « معاویه بن ابوسفیان، در دهلیز خانه خود، چاهی زده بود سرپوشانیده، عایشه در آنجا افتاد و بدان درگذشت.»

منابع

۱. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۱۵۹ تا ۱۶۰.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۴، ص ۵.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

عبّاس بن علی

قاضی القضاة عبّاس بن علی از قضاة قرن سوم هجری دستگاه خلیفه، و از معاصران جنید و نوری بود. او همان کسی است که به قول هجویری پس از اینکه غلام خلیل به عداوت از رقّام، نوری و ابو حمزه در پیش خلیفه بدگویی کرد و گفت که اگر این سه تن از بین روند ریشه زنادقه از بین رفته است و خلیفه حکم قتل آنها را صادر کرد ولی به واسطه ایثار و فداکاری که از این سه نفر سرزده خلیفه آنها را برای استفسار به قاضی سپرد. البته اقوال هجویری و عطار در مورد قاضی مغایر است.

هجویری نام قاضی را عبّاس بن علی ذکر کرده است ولی عطار غلام خلیل را به جای قاضی اسم برده است. غیر از این، مطلبی که در تبیین و توضیح شخصیت وی مفید افتد در منابع مورد استناد ما وجود ندارد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۳۷ تا ۲۳۸.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۶۶ تا ۴۶۸.

عبدالرزاق صنعانی

ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع الحمیری، در سال ۱۲۶ هجری در صنعا متولد شد. او از محدثان بزرگ معاصر هارون الرشید عباسی بود و در شهرهای صنعا، مکه و مدینه نقل حدیث می کرد.

زرکلی او را از ثقات حدیث معرفی کرده، می گوید هفده هزار حدیث از حفظ داشته است و ذهبی می گوید که او گنجینه معارف بوده است. وی به سال ۲۱۱ هجری درگذشت و دو اثر از خود به یادگار گذاشت، یکی به نام جامع الکبیر در حدیث و دیگری کتاب تفسیر القرآن.

هجویری داستان ملاقات هارون الرشید را با صنعانی، به هنگام زیارت خانه خدا، نقل می کند و قشیری و انصاری هریک به مناسبتی درباره حدیث گفتن وی مطلبی ذکر کرده اند.

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۶۵۸.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۲۲.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۴۳۸.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۸۱.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۴، ص ۱۲۶.

عبدالله تستری

عبدالله تستری از جمله زهاد و صوفیان معروف بود. خانه اش که آن را بیت السباع می گفتند، هنوز در عصر هجویری در شوشتر پابرجا بوده است. به قول هجویری « شیر و سباع بسیار به نزدیک وی اندر آمدندی و وی مرایشان را مراعات کردی...». در دیگر

کتب تراجم ذکرى از وی نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۹۸ تا ۲۹۹.

عبدالله بن أنیس

ابو یحیی عبدالله بن أنیس از بنی وبرة، اگرچه جهنی نبود ولی به آن شهره بود. او که از شجاعان مردم مدینه و از صحابی و انصار پیامبر (ص) به حساب می آمد، به دو قبله نماز خوانده است. در زمان پیامبر (ص) به جنگ با خالد بن سفیان بن نبیح، که مردم را بر علیه رسول خدا می انگیزت، رفت و خالد را کشت.

در تاریخ اسلام او با القاب جهنی، قضاعی، انصاری و سلمی معروف است. پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) به مصر و افریقا رفت و به سال ۵۴ هجری در زمان معاویه در شهر شام درگذشت. مستوفی وفات او را در شهر مدینه، در زمان معاویه نوشته است.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۳۸.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۳۴.
۳. زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۴، ص ۱۹۹.

عبدالله بن بدر جهنی

عبدالله بن بدر جهنی، به گفته هجویری یکی از صحابی رسول گرامی اسلام و از اصحاب صفّه بود. هجویری به هنگام ذکر اهل صفّه، او را این چنین معرفی می کند: «... و دیگر مر کیمیای دین را شرف و مر دّر توکل را صدف، عبدالله بن بدرالجهنی...». در دیگر کتب تراجم که در اختیار ما بود ذکرى از وی نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۸.

عبدالله بن جعفر

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب هاشمی قرشی، برادرزاده و داماد علی بن ابی طالب (ع) و نوه عموی رسول گرامی اسلام، پدرش جعفر و مادرش اسماء بنت عمیس است. هنگامی که جعفر و دیگر یاران پیامبر به حبشه هجرت کردند وی در سال اول هجرت در سرزمین حبشه به دنیا آمد و در واقع او اولین نوزاد مسلمان در سرزمین حبشه است. در سال فتح خیبر به همراه پدر و مادرش به مدینه آمد. وی علاوه بر افتخار مصاحبت با پیامبر (ص)، افتخار همسری حضرت زینب را نیز داشته است.

او یکی از فرماندهان سپاه علی (ع) در جنگ صفین بود. در واقعه کربلا اگرچه خود نتوانست حضور یابد ولی دو پسرش در این واقعه به شهادت رسیدند. او یکی از بخشنده ترین مردان عرب و به سخا و جود شهره بود. صاحب مروج الذهب می نویسد: «چون اموال عبدالله بن جعفر تمام گشت روز جمعه در مسجد جامع از خدا طلب مرگ کرد و گفت خدایا تو مرا عادت دادی به جود و سخا، و من عادت دادم مردم را به بذل و عطا، پس اگر مال دنیا را از من قطع خواهی فرمود، مرا در دنیا باقی نگذار. پس آن هفته نگذشت که از دنیا رفت.» وفات وی به سال ۸۰ هجری در شهر مدینه اتفاق افتاد.

منابع

۱. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، ص ۲۲۶.
۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۱۹۸.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ص ۲۰۴.
۴. قمی، شیخ عباس، تحفة الاحباب، ص ۲۵۸ تا ۲۶۱.

عبدالله بن حنظله

هجویری درباره این شخص مطلبی ذکر نکرده، تنها به نام وی بسنده می کند و می گوید: «مردی پیش عبدالله بن حنظله برخواند: لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ. گریستن بر وی افتاد تا جایی که حاکی گوید من پنداشتم که جان از وی جدا شد. آنگاه برپای خاست. گفتند: بنشین ای استاد. گفت: هیبت این آیت مرا می باز دارد.» روشن نیست که این عبدالله حنظله همان عبدالله حنظله غسیل الملائکه است یا نه؟

عبدالله بن عبد عمرو (حنظله) بن صیفی بن نعمان از بزرگان تابعین بود که در سال چهارم هجری متولد شد. در زمان یزید، در شهر مدینه سرکردگی مخالفان را عهده دار شد و با مسلم بن عقبه جنگید و سرانجام به همراه عمرو بن حزم انصاری، قاضی مدینه، کشته شد. تاریخ این واقعه به سال ۶۳ هجری ثبت شده است.

منابع

۱. دینوری، احمد بن داوود، اخبار الطوال، ص ۳۱۰ تا ۳۱۱.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵۱۲.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۴، ص ۲۳۳ تا ۲۳۴.

عبدالله بن رباح

عبدالله بن رباح، به عقیده هجویری، از جمله کسانی است که به همراه ابوقناده در واقعه قتل عثمان در خانه خلیفه سوم، ناظر برگشت و گوی حضرت حسن بن علی (ع) با عثمان بود. در آن واقعه، امام حسن برای دفاع از وی، از عثمان کسب اجازه کرد و عثمان گفت که من در مقابل قضا و قدر خداوند تسلیم هستم و راضی نیستم که خون مسلمانان ریخته شود. عبدالله بن رباح در منابع در دسترس ما بیشتر از این شناخته نشد.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۸۳.

عبدالله بن سعد بن ابی سرح

عبدالله بن سعد بن ابی سرح قرشی عامری، برادر رضاعی عثمان، خلیفه سوم بود. وی قبل از فتح مکه اسلام آورد و کاتب وحی رسول الله (ص) بود. ولی بعد مرتد شد و به مکه گریخت و در آنجا بر همگان ابلاغ کرد که محمد پیامبر نیست، چرا که او به من می گفت: بنویس « عزیز حکیم»، و من می نوشتم « لطیف خبیر»، و اگر او پیامبر بود می دانست.

پیامبر (ص) در هنگام فتح مکه فرمان داد که او را با چند کس دیگر به قتل رسانند، اگرچه از پرده کعبه آویخته باشند؛ اما او در خانه عثمان پناه گرفت و عثمان آن قدر به

شفاعت در پیش پیامبر الحاح کرد تا اینکه پیامبر سکوت کرد. چون خلافت به عثمان رسید او را مکانت عظیم داد و با لشکری که حسنین و عبدالله بن عباس و عقبه بن نافع در آن بودند، به افریقا رفت و طرابلس غرب و طنجه را فتح کرد و فرمانروای افریقا شد. پس از قتل عثمان، چون شنید که علی بن ابی طالب (ع) او را از امارت عزل کرده، قیس بن سعد بن عباد را به امارت مصر گماشته است، به شام رفت و به معاویه پیوست. در مورد شرکت او در جنگ صفین اختلاف نظر وجود دارد. وی به سال ۳۷ هجری در عسقلان به مرگ ناگهانی درگذشت.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۱۹ تا ۴۴۶.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵۲۶.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۱۶۴ و ۱۸۷ و ۱۸۸.
۴. زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۴، ص ۲۲۰ تا ۲۲۱.
۵. قمی، شیخ عباس، تحفة الاحباب، ص ۲۶۹ تا ۲۷۰.

عبدالله بن عمر

ابو عبد الرحمن عبدالله بن عمر بن خطاب قرشی عدوی در سال دهم قبل از هجرت در مکه متولد شد. او با حفصه همسر پیامبر اسلام از یک مادر است و مادرش زینب بنت مظعون خواهر عثمان بن مظعون است.

هنوز کودک خردسالی بود که به همراه پدرش اسلام آورد و به مکه مهاجرت کرد. به خاطر کمی سنش پیامبر اسلام او را از شرکت در جنگ احد بازداشت، ولی در پانزده سالگی در جنگ خندق شرکت کرد. در فتح مکه نیز حضور داشت، و بعد از رحلت پیامبر (ص) دوبار در جنگ افریقا شرکت جست.

پس از قتل عثمان اگرچه با علی (ع) بیعت کرد، در جنگ با معاویه به همراه تنی چند، از این بیعت تخلف جست. روایت است که امیر المؤمنین به والی مدینه دستور داد که عبدالله بن عمر را از عطای غنائم جنگی محروم سازد. عبدالله بن عمر به معاویه پیوست و در جنگ صفین، اگرچه به قول کثی جنگ نکرد، ولی همراه سپاه معاویه بود.

می‌گویند پس از واقعه جانگداز کربلا، مردم را بر علیه یزید تحریک کرد ولی چون با یزید روبه‌رو شد و یزید دستخط عمر را، که در آن حکومت شام به معاویه واگذار شده بود، به عبدالله نشان داد او را توجیه کرد. بعد از آن عبدالله عمر در مکه ساکن شد و ناظر ویرانی خانه به وسیله حجاج و کشته شدن عبدالله زیر شد.

در آخر عمر نابینا شد و به سال ۷۳ هجری در سن هشتاد و چهار سالگی در زمان عبدالملک مروان در مکه درگذشت. او آخرین نفر از صحابی پیامبر (ص) بود که در مکه فوت کردند. در کتب حدیث حدود ۲۶۳۰ حدیث از وی نقل شده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۸.
۲. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، ص ۱۷۶ تا ۱۸۰ و ۳۵۸ تا ۳۵۹.
۳. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۱۸۵ و ۲۳۶.
۴. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۳۴ تا ۲۳۷.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۴، ص ۲۴۶.
۶. قمی، شیخ عباس، تحفة الاحباب، ص ۲۷۸.

عبدالله بن مبارک مروزی

ابو عبدالرحمن عبدالله بن مبارک بن واضح مروزی از حفاظ حدیث و از زهاد قرن دوم هجری در خراسان است که به سال ۱۱۸ هجری متولد شد و در شهر مرو مقدمات علوم را فراگرفت.

هجویری و عطار در سبب توبه او می‌نویسند: او برکنیزکی عاشق شد. شبی در زیر دیوار خانه معشوق تا بامداد به نظاره معشوق ایستاد و چون بانگ اذان شنید گمان برد که اذان خفتن است و چون روز شد دانست که همه شب غرق نظاره جمال معشوق بوده است. با خود گفت: «شرمت باد ای پسر مبارک که شبی چنین مبارک تا روز به جهت هوای نفس بر پای بودی، و اگر امام در نماز سورتی دراز برخواند دیوانه شوی». پس توبه کرد و به عبادت مشغول شد سپس به بغداد رفت و از آنجا به مکه رهسپار شد. از سفیان ثوری و مالک بن انس و ابوحنیفه فقه آموخت. او مردی حافظ و زاهد و محتشم بود که دین و دنیا را یکجا داشت، و بیشتر عمرش در سفر گذشت.

امام اصحاب رأی و حدیث بود و به همین خاطر در مرو او را رضی الفریقین می‌گفتند.

وی به هنگام بازگشت از جنگ روم در هیت عراق به سال ۱۸۱ هجری درگذشت. او دارای تصانیفی است که از معروف‌ترین آنها کتاب جهاد است. او اول کسی است که در این زمینه کتاب تصنیف کرده است و دیگر کتاب الرقائق را می‌توان نام برد. از سخنان او است: «توکل آن نیست که تو از نفس خود توکل بینی، توکل آن است که خدای عزّ و جلّ از تو توکل داند. کسب کردن مانع نبود از تفویض و توکل، این هر دو عبادت بود در کسب.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۱۷ تا ۱۱۹.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۱۱ تا ۲۲۱.
۳. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۲۳۷ تا ۲۳۹.
۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۴، ص ۲۵۶.

عُتْبَةُ بْنُ غَلَامٍ

عُتْبَةُ بْنُ ابْنِ بَنِ صَعْصَعَةَ از زاهدان معروف قرن دوم هجری است. وی از شاگردان و مریدان حسن بصری و معاصر با رابعه، ذوالنون و محمد بن سَمَاک بود. وی اهل تسلیم و رضا است. هجویری در این باره نقل می‌کند: «عُتْبَةُ الْغَلَامِ شَبِي نَخْفَت و تَارُوز می‌گفت: اِنْ تُعَذِّبْنِي فَأَنَا لَكَ مُحِبٌّ وَإِنْ تَرْحَمْنِي فَأَنَا لَكَ مُحِبٌّ؛ اگر مرا به دوزخ عذاب کنی دوست توام و اگر بر من رحمت کنی دوست توام. یعنی الم عذاب و لذت نعمت بر تن بود و قلق دوستی اندر دل، این مر آن را مضارّت نکند.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۲۳.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۶۹ تا ۷۱ و ۸۳۱، حاشیه دکتر استعلامی.
۳. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۳۲.

عُتْبَةُ بْنُ رَبِيعٍ

ابوالولید عُتْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ بن عبد شمس از بزرگان قریش در عصر جاهلی بود. او مردی سخنور، و به اندیشه و حلم و فضل متّصف بود. در کودکی یتیم شد و در تحت تربیت حرب بن امیّه قرار گرفت.

وی اولین کسی است که در جنگ بین هوازن و کنانه، معروف به جنگ فِجار، صلح و آشتی را بین دو قبیله برقرار ساخت و هردو قبیله به حکم وی رضایت دادند. او اسلام را درک کرد ولی مسلمان نشد و با ده شتر به همراه دیگر کفار قریش در جنگ بدر شرکت کرد.

گویند که وی مردی پرهیبت و تنومند بود، به طوری که در روز جنگ، کلاه خودی که اندازه سرش باشد یافت نشد و به ناچار سرش را با پارچه پوشانید. وی به سال دوم هجری در غزوه بدر به دست حمزه عموی پیامبر (ص) کشته شد. دخترش هنده، زن ابوسفیان، به جگرخوارگی و مثله کردن حمزه، در تاریخ اسلام معروف است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵۱۱.
۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۴ تا ۴۰۶.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۴، ص ۳۵۹ تا ۳۶۰.

عُتْبَةُ بْنُ غَزْوَانَ

ابو عبدالله عُتْبَةُ بْنُ غَزْوَانَ بن جابر بن وهیب حارثی مازنی به سال ۴۰ قبل از هجرت زاده شد.

وی از سابقان در اسلام، و به قول یعقوبی هشتمین مرد است که اسلام آورد. او از مهاجران به حبشه و از تیراندازان بنام صدر اسلام است؛ در جنگ بدر شرکت داشت و با سعد بن ابی وقاص در جنگ قادسیه حاضر بود.

پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) در زمان عمر والی بصره شد. در آن زمان بصره را اُبُلّه می گفتند؛ چون عُتْبَةُ بدان محل وارد شد، به سبب آنکه محل اصلی بصره پوشیده از سنگ های سیاه و ریگ بود بنابراین آنجا را بصره نامید و شروع به ساختن شهر کرد. در واقع بنای بصره منسوب به عُتْبَةُ است. عُتْبَةُ پس از مدتی از عمر اجازه بازگشت

خواست و مغیره بن شعبه را سر جای خود در بصره گذاشت و سرانجام در بین راه در پنجاه و هشت سالگی به سال ۱۷ هجری درگذشت.
وی حدود چهار حدیث از پیامبر (ص) نقل کرده است.

منابع

۱. دینوری، احمد بن داوود، اخبار الطوال، ص ۱۴۸ تا ۱۵۰.
۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۹.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۱۲.
۴. زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۴، ص ۳۶۰.

عُتْبَةُ بن مسعود

عُتْبَةُ بن مسعود هذلی از اصحاب پیامبر بزرگوار اسلام و برادر عبدالله بن مسعود هذلی، قاری صدر اسلام است. هجویری او را این چنین معرفی می‌کند: «متمسک درگاه حرمت و پاک از عیب و آفت عُتْبَةُ بن مسعود برادر عبدالله رض». و مستوفی می‌گوید: وی راوی حدیث بود و در زمان خلافت عمر در کوفه نمازند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۸.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۳۷.

عُکَّاشَةُ بنِ الْمُحْصَن

عکاشه بن محصن بن حرثان اسدی از قبیله بنی غنم و از صحابی بزرگ پیامبر اسلام (ص) است. وی در تمام غزوات با پیامبر اسلام (ص) شرکت کرد و به دستور ایشان فرماندهی بعضی از سرایا از جمله فرماندهی سرّیه‌ای که به غمره می‌رفت عهده‌دار شد. گویند که در جنگ بدر از کثرت ضربه زدن، شمشیرش شکست و رسول اکرم (ص) چوبی به دست او داد و تبدیل به شمشیر شد. او اوّل کسی است که در بیعت الرضوان با رسول خدا بیعت کرد و پیامبر او را به بهشت مژده داد.
در زمان خلافت ابوبکر در جنگ رده شرکت کرد و در همان جنگ به سال ۱۲

هجری به دست طَلِّیحَ بْنَ خُوَیْلِد اسدی که ادّعی پیامبری می کرد به قتل رسید.

منابع

۱. دینوری، احمد بن داوود، اخبار الطوال، ص ۱۵۲.
۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۳۸.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۳۹.
۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، ص ۴۳.
۵. قمی، شیخ عباس، تحفة الاحباب، ص ۳۱۳.

علاء بن حضرمی

علاء بن عبدالله حضرمی از مردم حضرموت است که پدرش در مکه سکونت کرد و وی در آنجا تولّد یافت و نشو و نما کرد. او از صحابی پیامبر (ص) و از نام آوران صدر اسلام است. در سال ششم هجری علاء حضرمی، نامه رسول اکرم (ص) را نزد منذر بن ساوی پادشاه بحرین برد و او دین اسلام را پذیرفت. در سال هشتم هجری پیامبر (ص) وی را به ولایت بحرین منسوب کرد و فرمانی مشتمل بر اخذ صدقه از اغنیا و دادن آن به فقرا به دست وی داد.

گویند که وی اولین مسلمانی است که برای نشر اسلام و جنگ با کفار از دریا گذشت. هجویری و بعد از آن مستوفی درباره گذشتن علاء از دریا داستانی شبیه به هم نقل کرده اند. هجویری می گوید به هنگام گذشتن از دریا بر روی آب راه رفت؛ ولی مستوفی می نویسد: «علاء دعا کرد و در آب راند. سوار و پیاده را تا زانوی اسب، آب زیادت نبود». وی در راه بصره در قریه لیاس و به قولی در بحرین به سال ۲۱ هجری درگذشت.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۹۶.
۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۴۴ و ۵۲۰.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۱۴۹ و ۱۷۰.
۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، ص ۴۵.

علی نصرآبادی

علی نصرآبادی از عرفا و مشایخ قرن سوم هجری و از معاصران باروسی و ابوتراب نخشبی است. وی از استادان حمدون قنّار است ولی متأسفانه شرح حال وی در هیچ یک از کتب تذکرة و تراجم مشاهده نشد. هجویری، انصاری و جامی به هنگام شرح حال حمدون قنّار از وی نام برده، و گفته اند که حمدون با علی نصرآبادی صحبت داشته است. غیر از این اطلاعی در مورد وی به دست نیامد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۵۶.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۱۲۱.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۵۹.

علی بن ابی طالب (ع)

ابوالحسن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب هاشمی قرشی در سیزدهم ماه رجب، بیست و سه سال قبل از هجرت، در خانه کعبه چشم به جهان گشود. مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف، ابتدا او را حیدره که به معنی شیر است، نام نهاد، اما پیغمبر (ص) او را علی نامید و ابوتراب کنیه داد. علاوه بر ابوالحسن و ابوتراب، او را با کنیه ابوالهیجا نیز می خواندند. آن حضرت ملقب به مرتضی، اسدالله، حیدر، حیدرکزار، شاه مردان، شاه ولایت، امیرالمؤمنین و مولای متقیان، پسرعم و داماد پیغمبر، خلیفه چهارم مسلمانان و امام اول نزد مسلمانان شیعی مذهب است. او نخستین کس از بین مردان بود که اسلام آورد. مردی شجاع، خطیب، بلیغ و عالم بود و از کودکی با پیامبر (ص) می زیست و در اکثر غزوات، پرچمدار لشکریان اسلام بود. آنگاه که پیغمبر اکرم (ص) مسلمانان مهاجر و انصار را به برادری و دوستی فرمان داد، خود آن حضرت، علی بن ابی طالب را به برادری برگزید و آنگاه دختر خویش حضرت فاطمه (س) را به تزویج او درآورد. به عقیده شیعیان، پیغمبر اسلام در سال حجّه الوداع در روز هجدهم ذی حجّه در محلی به نام غدیر خم علی بن ابی طالب را به جانشینی خود برگزید و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ». ولی پس از رحلت نبی اکرم (ص) مسلمانان در مسئله جانشینی اختلاف کردند و در محلی که در تاریخ اسلام به

ثقیفه بنی ساعده معروف است، ابوبکر را به خلافت برگزیدند، و پس از او عمر، و سپس عثمان به خلافت رسید تا اینکه پس از قتل عثمان در بیست و پنجم ذی حجه سال ۳۵ هجری، مردم باعلی (ع) بیعت کردند. اگرچه طبق مفاد نهج البلاغه خود آن حضرت راضی به این امر نبود، ولی برای حفظ وحدت مسلمین به ناچار تن به خلافت داد و به سبب مخالفت برخی از کسان با علی (ع) در دوران خلافت آن حضرت، جنگ‌هایی بدین شرح روی داد:

جنگ جمل

نخستین کسی که با علی (ع) بیعت کرد طلحه و پس از او زبیر بود ولی چون در خلافت علی (ع) به خواسته‌های نامشروع خود که رسیدن به حکومت بصره و کوفه بود دست نیافتند، ساز مخالفت سردادند و با عایشه همسر پیامبر که از دیرباز با علی (ع) مخالفت می‌کرد متحد شده، در زیر لوای مروان بن حکم به بهانه خونخواهی عثمان، به جنگ با علی بن ابی طالب اقدام کردند. در سال ۳۶ هجری بصره را به پیشوایی عایشه فتح کردند و در جنگی که بین آنها و سپاه امیرالمؤمنین (ع) رخ داد، طلحه و زبیر کشته شدند، و عایشه اسیر شد و چون عایشه بر شتری سوار بود و همه دور آن را گرفته بودند، این جنگ جمل نام گرفت.

جنگ صفین

پس از واقعه جمل، علی (ع) معاویه را از حکومت شام عزل کرد ولی معاویه زیر بار نرفت و در نتیجه در سال ۳۷ هجری جنگی بین سپاهیان علی (ع) و معاویه در محلی به نام صفین درگرفت که یکصد و ده روز به طول انجامید. این نبرد سرانجام در زیر فشار سپاهیان، به قبول حکمیت ابوموسی اشعری (از جانب علی (ع))، و عمرو عاص از جانب معاویه، منجر شد و به سبب نیرنگ عمرو عاص، امیرالمؤمنین از خلافت خلع شد و معاویه به جایش نشست که در نتیجه این خدعه بین مسلمانان اختلاف افتاد.

اهل شام با معاویه بیعت کردند و اهل کوفه بر بیعت خود با علی (ع) استوار ماندند. گروهی دیگر بر عزل هردو اصرار داشتند که آنها را خوارج خواندند. آنها در محلی به نام نهروان گرد آمدند و بدین سان جنگ نهروان پایه‌ریزی شد.

جنگ نهروان

در سال ۳۸ هجری علی (ع) خوارج را به بازگشت به بیعت و دست کشیدن از عقیده خویش مکلف ساخت ولی آنها نه تنها از مخالفت دست برنداشتند، بلکه از علی (ع) خواستند که از کرده خود توبه کند. آنها با شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» به نبرد با امیرالمؤمنین اقدام کردند و در این جنگ که به نهروان معروف است، اکثر آنها به دست لشکریان علی (ع) به قتل رسیدند.

پس از واقعه نهروان، علی (ع) در کوفه اقامت گزید و به حلّ مسائل مملکتی همت گماشت تا اینکه در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری به هنگام ادای نماز صبح، به ضرب شمشیر عبدالرحمن بن ملجم مرادی زخمی شد و در نهایت در روز بیست و یکم رمضان در سن شصت و سه سالگی به شهادت رسید و در کوفه در محلی به نام القری که امروز به نجف مشهور است به خاک سپرده شد.

در کتب حدیث حدود ۵۸۶ حدیث به آن حضرت منسوب است و مجموع خطبه‌ها، نامه‌ها و فرمایشات ایشان در کتابی به نام نهج البلاغه، توسط شریف رضی جمع آوری شده است. همچنین دیوان شعری به نام دیوان علی بن ابی طالب رابه وی نسبت داده‌اند.

در مورد فضایل علی (ع) دوست و دشمن متفق‌الرأی هستند و به قول شبلی شمیل «علی تنها نسخه اصل است که بدل ندارد.» پاکدلی، صفای باطن، عفو، و اغماض او - حتی در مورد قاتل خود - به حدی بود که به جرئت می‌توان گفت تاریخ‌نظر آن را به خود ندیده است.

او الگوی انسان کامل، تندیس عدالت، هیکل آزادی، ارکان دینداری، و مجسمه گذشت و فداکاری است و به قول آن نویسنده عرب: «سخن‌گفتن درباره علی (ع) برای سخنگو امر مشکلی است، چرا که اگر بخواهد او را تعریف کند آنچنان که باید نخواهد توانست او را تعریف کند؛ پس در حق علی (ع) ظلم کرده است و اگر بخواهد با او دشمنی کند، این ظلمی است آشکار در حق مردی که دوست و دشمن بر حقانیت او گواهند.»

پایان این سخن، دو بیت از قصیده امام شافعی است، که خود پیرو سنت است و عاشقانه و حتی عابدانه علی (ع) را یاد می‌کند:

لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَى أَبَدَى مَحَلَّهُ لَخَرَّ النَّاسُ طَرّاً سُجَّداً لَهُ

وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ وَلَيْسَ يَدْرِي عَلِيٌّ رُبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ ؟

«اگر علی مرتضی خود را آن طور که بود نشان می داد، مردم جهان همه در برابرش سرسجده بر زمین می گذاشتند. شافعی می میرد ولی نمی داند که خدای او الله است یا علی است.»

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۴ تا ۱۴۰.
۲. دینوری، احمد بن داوود، اخبار الطوال، ص ۱۷۶ تا ۲۶۲.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، ص ۱۰۷ تا ۱۰۸.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

علی بن اسحق

خواجه علی بن اسحاق از صوفیان و مشایخ ماوراءالنهر و از معاصران هجویری است که شخصاً وی را دیده و مناقب وی معلوم کرده است. هجویری به هنگام ذکر مشایخ ماوراءالنهر در کشف المحجوب، او را چنین معرفی می کند: «علی بن اسحق خواجه روزگار و مردی محتشم بود و زبانی نیکو داشت.» در کتاب هایی که مورد استناد ما است ذکر وی نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۷.

علی بن بکار

ابوالحسن علی بکار از متقدمان مشایخ صوفیه، و یار ابراهیم ادهم، حذیفه مرعشی و سلم خواص بود. به قول انصاری «این چهار نفر با یکدیگر بیعت کردند که هیچ چیز نخوریم، مگر دانیم که از حلال است. چون درماندند از یافتن بی شبهت، با اندک خوردن آمدند. گفتند: چندان خوریم که از آن به سر نشود، باری شبهت اندک تر و کمتر سخت نیکو بود.» به گفته هجویری وی حفص مصیصی را دیده

بود که در ماه رمضان جز پانزده روز هیچ نخورد. وفات وی به سال ۱۹۹ هجری اتفاق افتاد.

از سخنان اوست: «خدای هر چیز را دو در کردست و زمان را چهار در کردست: دو لب دو درگاه است و دو رسته دندان دو درگاه دیگر.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۱۸۵ و ۸۱۵، حاشیه مرحوم فروزانفر.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۱۷.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۷۰.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۲۱ تا ۱۲۲.

علی بن بندار صیرافی

ابوالحسن علی بن بندار بن حسین صوفی صیرفی از بزرگان مشایخ قرن چهارم هجری در نیشابور است. او از اقران نصرآبادی، حُصری، بوعثمان مغربی و ابو عبدالله خفیف است و چون وی مشایخ زیادی را دیده است، انصاری او را «امام روزی مند از دیدار مشایخ» نامیده است چرا که در نیشابور با ابوعثمان حیری و محفوظ، در سمرقند با محمد فضل بلخی، در بلخ با محمد حامد، در گوزگانان با ابوعلی گوزگانی، در ری با یوسف حسین رازی، در بغداد با جنید، رویم، سمنون، ابوالعباس عطا و جریری، در شام با طاهر مقدسی، ابو عبدالله جلا و ابو عمر دمشقی، در بصره با ابوبکر مصری، ابوبکر زقاق و ابوعلی رودباری صحبت داشته است.

بنابراین اغلب مشایخ عصر خود را دیده بوده است و بی جهت نیست که هجویری او را «پیر پیران و آفتاب مریدان» لقب می دهد.

وی حدیث بسیار نقل می کرد و در نقل حدیث نیز از ثقات بود. قاضی ابو منصور ازدی هروی و ابو منصور فقیه نجاج وی را دیده، از وی حدیث فرا گرفته اند. علی بندار در سال ۳۵۹ هجری وفات یافت و از وی پسری به نام محمد باقی ماند.

از سخنان اوست: «التَّصَوُّفُ إِسْقَاطُ الزُّوْیَةِ لِلْحَقِّ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا؛ تصوّف آن بود که صاحب آن ظاهرآ و باطنآ خود را نبیند و جمله حق را ببیند.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸ و ۴۶.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۳۰۱ تا ۳۰۳.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۱۵ تا ۱۱۷.

علی بن حسین سیرگانی

خواجه علی بن حسن سیرگانی کرمانی از مردم سیرگان (سیرجان کنونی)، از صوفیان برجسته قرن چهارم هجری در کرمان است. اگرچه از سخن هجویری چنین برمی آید که وی پسر علی کرمانی را که حکیم نام داشت دیده است، ولی غیر از هجویری که نام پدر خواجه علی را حسین ثبت کرده است، بقیه کتب تراجم نام پدر وی را حسن قید کرده اند. خواجه علی شغل دار و فروشی داشت و صاحب اوقات بسیار و مریدان فراوان بود و خود از مریدان شیخ عمو (متوفی ۴۴۱) بوده است.

گویند که تا شیخ عمو زنده بود وی اظهار ارشاد نکرد. گویا بر سر تربت شاه بن شجاع کرمانی، خانقاهی داشته و مخارج مسافران و صوفیان را می داده است. وی در رفاه می زیسته و نعمت فراوان داشته است. یکی از معاصرانش به نام خلیل خازن به وی اعتراض کرده، گفته است: «تو هر روز انواع غذاها می خوری و من با هزار جان کندن لقمه ای نمی یابم؛ آیا صوفی منم یا تو؟». عطار به هنگام ذکر شرح حال شاه شجاع، به نان دادن وی بر سر تربت شاه کرمانی اشاره کرده، داستان مهمان خواستن او و آمدن سگ و راندن وی آن سگ را بیان کرده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۵.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۵۳۹ و ۵۴۷.
۳. متور، محمد، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۷۱۲ تا ۷۱۳، حاشیه دکتر شفیع کدکنی.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۳۸۱.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۶۹ تا ۲۷۰.

علی بن خشرم

علی بن خشرم از محدثان قرن سوم هجری و معاصر با احمد حنبل و فضیل عیاض است. به گفته هجویری و انصاری و عطار، وی دایی بشر حافی، عارف بزرگ قرن سوم هجری است و گویا بشر «مرید خال خود، علی خشرم» بوده است. تنها معلوماتی که درباره این شخص می توان به دست داد همین مختصر است که کتب مذکور به هنگام ذکر بشر حافی بدان اشاره کرده اند و محدث بودن او را نیز مرحوم دهخدا از کتاب منتهی الارب در لغت نامه خود نقل کرده است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۳۱.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۸۵.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۱۲۸.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

علی بن سهل اصفهانی

ابوالحسن علی بن سهل بن ازهر اصفهانی، از مشایخ بزرگ اصفهان و از شاگردان محمد بن یوسف البنّاس که با ابن معدان و ابوتراب نخشبی مصاحبت داشت. او به جنید نزدیک بود و با یکدیگر مکاتبت داشتند.

وی در طریق تصوّف صاحب تحمّل ریاضت و اظهار کرامت بود و افزون بر آن در سخا و جود و برآوردن نیاز ارباب حاجات، بلندهمت بود. برای نمونه می توان برآوردن سی هزار درم وام عمرو بن عثمان مکی را که در مکه و امدار بود، ذکر کرد.

علی بن سهل درباره خواب و بیداری با جنید بحث و مذاکره داشت، چرا که جنید و اصحاب او خواب را بر بیداری ترجیح می دادند و علی بن سهل معتقد بود که بیداری برتر از خواب است. دلیل او این بود که «وحی رسل و کرامات اولیا به بیداری تعلّق دارد». با این حال او اهل سکر است، یعنی جذبه او غالب بر سلوک است و به همین سبب از جمله معدود مشایخی است که حلاج را قبول داشتند.

مستوفی وفات وی را در سال ۲۸۰ هجری در زمان معتضد خلیفه عباسی ذکر کرده است و عطار می گوید که ابوالحسن مزین به هنگام مرگ او در بالای سرش حاضر بوده

است. عمر وی در اصفهان به سر آمد و آرامگاهش در گورستان طوقچی اصفهان هنوز برجاست.

از سخنان اوست: « شتافتن به طاعت، از علامت توفیق بود و مخالفت از باز ایستادن، از علامت حسن رعایت بود، و مراعات اسرار از علامت بیداری بود، و به دعوی بیرون آمدن از رعونات بشری بود و هرکه بدایت ارادت درست نکرده باشد اندر نهایت عاقبت سلامت نیابد.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریة، ص ۶۴.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۸۹ و ۴۵۰ تا ۴۵۸.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیة، ص ۲۸۳ تا ۲۸۵.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۴۳ تا ۵۴۶ و ۸۶۸ تا ۸۶۹، حاشیة دکتر محمد استعلامی.
۵. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۴۵.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۰۳ تا ۱۰۴.
۷. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۰۲ تا ۴۰۵.

علی بن عثمان جلابی

ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی جلابی هجویری غزنوی از عالمان و عارفان نامدار قرن پنجم هجری است. احتمالاً در اواخر قرن چهارم هجری در شهر غزنه متولد شده، در دوران جوانی تحت تربیت و تعلیم پدرش شیخ عثمان بن علی قرار گرفته است.

خانواده هجویری همه اهل علم و فضل بوده اند و مرقد دایی اش، که او را تاج الاولیا می خواندند، زیارتگاه اهل دل بوده است. هجویری از اهل سنت و بر مذهب امام ابوحنیفه و اهل صحو بود و در طریق تصوّف از جنیدیه متابعت می کرد.

استاد طریقت وی شیخ ابو الفضل محمد بن حسن ختلی است و افزون بر او با ابوالعباس احمد بن محمد الاشقانی و ابوالقاسم علی بن عبدالله گرگانی و ابوجعفر محمد بن مصباح صیدلانی و ابوالقاسم قشیری و ابوسعید ابی الخیر و بسیاری از مشایخ دیگر ارتباط داشت

و یا آثارشان را خوانده بود. او کثیرالسفر بود و بسیاری از نواحی و شهرهای اسلامی را دیده بود و مشایخ مناطق مذکور را ملاقات و از ایشان اخذ علم کرده بود. از جمله به عراق، فرغانه، شام، آذربایجان، خراسان، ماوراءالنهر، ترکستان و هندوستان مسافرت کرده و با مشایخ و عرفای بزرگ این نواحی دیدار کرده است.

هجویری به سال ۴۶۵ هجری در لاهور وفات یافت و مقبره اش در این شهر زیارتگاه مردم صاحب‌دل و خلوتگه نیازمندان است.

آثار هجویری عبارت‌اند از: دیوان شعر که به گفته خود هجویری به سرقت رفته است، منهاج‌الدین در تصوّف، کتاب فناء و بقاء، کتاب در شرح کلام حسین منصور حلاج، البیان لاهل‌العیان، نحو القلوب، اسرار الخلق و الملوّنات، الایمان، الرّعاية بحقوق الله تعالی، کشف الاسرار، و ثواب الاخبار که دو کتاب اخیر چون نامشان در کشف‌المحجوب نیامده است، منسوب‌کردنشان به هجویری تا اندازه‌ای با تردید آمیخته است. بالأخره کتاب کشف‌المحجوب که نه تنها شاهکار هجویری، بلکه از آثار ارزنده و کم‌نظیر کتب عرفانی است که در ادوار بعد به تأسی و تقلید از آن کتاب‌هایی چون اسرار التّوحید، تذکرة الاولیاء و نفحات الانس به وجود آمد.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۴ تا ۲۴، مقدمه دکتر قاسم انصاری.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۲۱ تا ۳۲۲.

علی بن موسی الرضا (ع)

ابوالحسن علی الرضا بن موسی کاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین‌العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم‌السلام، امام و پیشوای هشتم شیعیان در روز جمعه ماه شوال سال ۱۵۳ هجری در شهر مدینه چشم به جهان گشود.

وی بزرگ‌ترین فرزند امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر (ع) بود. مادرش، کنیزی حبشی، از حبشه به مدینه آمده بود و تکتّم نام داشت. پس از ازدواج با امام موسی بن جعفر (ع) طاهره نام گرفت و گفته‌اند که لقبش نیز نجمه بود. حضرت رضا (ع) بعد از پدر بزرگوار خود به‌عنوان امام هشتم شیعیان جانشین پدر شد و به ارشاد محبّان آل علی (ع) پرداخت.

پس از مرگ هارون خلیفه عباسی و درگیری بین امین و مأمون بر سر خلافت، که منجر به خلافت مأمون شد، و پس از مذاکره پنهانی مأمون با فضل بن سهل درباره امام رضا(ع)، مأمون ضمن نامه‌ای که به امام نوشت از وی دعوت کرد تا به مرو تشریف فرما شود. امام نیز این دعوت را پذیرفت و در ماه شوال سال دویست هجری به خراسان عزیمت کرد. موکب امام پس از یک سال به خراسان رسید و سرانجام بعد از بحث و مذاکره فراوان مأمون با امام(ع)، ایشان به ولایت عهدی رضا دادند و تشریفات بیعت در روز دهم ماه مبارک رمضان سال دویست و یکم هجری برگزار شد. اولین کسی که با امام بیعت کرد، عباس بن عبدالله پسر مأمون، و به دنبال او فضل بن سهل و بعد یحیی بن اکثم و عبدالله بن طاهر ذوالیمینین و بعد عموم اشراف و رجال بنی عباس و مردم خراسان بودند. مأمون دستور داد که سگه به نام علی بن موسی بر زر زدند و چنان به ظاهر به امام حرمت نهند که حتی امامت نماز عید فطر را که خود بر عهده می گرفتند، با اصرار و الحاح تمام برای آخرین بار به امام(ع) واگذار کردند. صداهای تکبیر یکپارچه مردم در همین نماز عید فطر بود که لرزه بر ارکان خلافت انداخت و چنان وحشت زده شدند که امام را از اقامه نماز منع کردند. بعد از این واقعه بود که سعی در اجرای نیات خائنه و پلید خود داشتند و دو سال و اندی اقامت امام را در خراسان تحمل نکردند و در ماه صفر سال ۲۰۳ هجری آن حضرت را به وسیله انگور مسموم ساختند. در این زمان محمدجواد فرزند آن حضرت هشت سال داشت که بعد از شهادت پدر، امامت شیعیان را عهده دار شد.

حضرت در طوس کنار هارون به خاک سپرده شد و به گفته مستوفی در زمان سلطان محمود غزنوی، حاکم نیشابور که سوری بن معتز نام داشت، آنجا را عمارت کرد. شاگردان و تربیت یافتگان محضر پرفیض امام(ع) همه از بزرگان علم دین بودند و دعبل خزاعی شاعر و مداح آل علی(ع) منسوب به آن حضرت بود و قصیده تائیه وی، در رثای اباعبدالله الحسین(ع) که به حضرت رضا(ع) تقدیم کرده است، در تاریخ معروف است.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶۵ تا ۴۷۱.

۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۰۵.

۳. ابن خلّکان، احمد بن محمّد، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۳۲ تا ۴۳۴.
 ۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، ص ۱۷۸.
 ۵. فاضل، جواد، معصومین چهارده گانه، جلد معصومین نهم تا سیزدهم، ص ۶۱ تا ۱۴۱.

عمر بن خطّاب

ابو حفص عمر بن خطّاب بن نفیل قرشی عدویّ به سال ۴۰ قبل از هجرت به دنیا آمد. مادرش حنتمه، دختر هشام و خواهر ابوجهل بود. وی در بین شام و حجاز شغل تجارت داشت و به عنوان یکی از بزرگان اشراف قریش در عصر جاهلیّت معروف بود. وی پنج سال قبل از هجرت اسلام آورد و به همراه پیامبر (ص) در همه غزوات شرکت جست. او را بدان جهت فاروق می گفتند که بین حقّ و باطل فرق می گذاشت. پس از ابوبکر، در سال ۱۳ هجری، با او به عنوان خلیفه دوم بیعت کردند. در دوره خلافت او، فتح شام و عراق به انجام رسید و فلسطین، مداین، مصر و الجزیره به دست مسلمانان فتح شد.

وی اوّل کسی است که تاریخ هجری را وضع کرد و از مسلمانان بیت المال گرفت و برای اوّلین بار به روش ایرانیان دیوان محاسبات تدوین کرد. او به تنهایی بین مردم در کوچه و بازار راه می رفت و بین آنها داوری می کرد. عمر اوّل کسی بود که امیرالمؤمنین نامیده شد و گویند اوّلین کسی که او را به این عنوان در بالای منبر دعا کرد، ابوموسی اشعری بود. جنگ های معروف ایرانیان و اعراب، از جمله قادسیه و نهاوند، در دوران خلافت وی اتفاق افتاد.

او به مدت ده سال و شش ماه و هفت روز خلافت کرد. فرزندانش عبدالله و حفصه، همسر پیامبر اسلام (ص) و عبیدالله و زید، از یک مادر و عبدالرحمن و فاطمه و دختران دیگر و عبدالرحمن اصغر، همان که به سبب شرابخواری حدّ بر او اجرا شد و به نام ابومنجمه معروف بود، از یک مادر بودند. عمر در سال ۲۳ هجری پس از بازگشت از آخرین سفر حجّ، در روز چهارشنبه بیست و پنجم ذی حجه همان سال به دست ابولؤلؤ فیروز، غلام مغیره بن شعبه، به ضرب خنجر کشته شد و صهیب رومی بر او نماز گزارد و پس از آن در پهلوی ابوبکر به خاک سپرده شد. در زمان عمر، سکه های درهم که نقش کسری را داشت عوض شد و بر روی آنها

کلمه « لا اله الا الله وحده » و در بعضی ها « محمد رسول الله » و بر روی برخی « الحمد لله » حک شده. در کتاب های حدیث مجموعاً ۵۳۷ حدیث از عمر نقل شده است.

منابع

۱. دینوری، ابو حنیفه احمد، اخبار الطوال، ص ۱۴۴ تا ۱۷۴.
۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰ تا ۵۲.
۳. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۶۱ تا ۶۸۷، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
۴. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۱۷۴ تا ۱۸۶.
۵. زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۵، ص ۲۰۳ تا ۲۰۴.
۶. قمی، شیخ عباس، تحفة الاحباب، ص ۳۵۵ تا ۳۵۶.

عمر بن الشرید

عمر بن الشرید از جمله کسانی است که در کشف المحجوب از او نام برده شده، ولی شرح حال وی نامعلوم و شخصیتش ناشناخته است. در کتاب های مورد استناد ما ذکر از وی نیست. تنها هجویری است که می نویسد: «... عمر بن شرید از پدرش روایت می کند که حضرت پیامبر (ص) از من خواست که هیچ روایت کنی از اشعار امیه بن ابی صلت؟ گفتم: بلی. صد بیت روایت کردم و در آخر هر بیتی که گفتمی، می گفتمی «هیه»، یعنی دیگری بگوی.»

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵۱۸.

عمر بن عبدالعزیز

ابو حفص عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم اموی در سال ۶۱ هجری در مدینه متولد شد. مادرش دختر عاصم بن عمر بن خطاب بود. وی پس از درگذشت سلیمان بن عبدالملک و بر طبق مفاد نامه وی، در روز جمعه ده روز مانده از صفر سال نود و نهم هجری، به خلافت رسید و در دوران خلافت روش شیخین را در پیش گرفت. او اعدل خلفای بنی امیه بود و فقها قولش را حجت می دانستند. عمر بن عبدالعزیز

دوستدار آل محمد (ص) بود و به دستور او بود که سبّ اهل بیت منع شد. در زمان خلافت حضرت امام زین العابدین درگذشت.

عمر دو سال و پنج ماه حکومت کرد و در روز جمعه، پنج روز مانده از ماه رجب سال صدویک هجری، درگذشت. وی به هنگام مرگ سی و نه سال داشت. مستوفی درباره مرگ او گوید: «سبب وفات او آنکه هشام، بنده او را بفریفت تا او را زهر داد». و زرکلی نوشته است که پس از مرگ او، شریف رضی قصیده بلندی در رثای او ساخت.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱ تا ۲۷۴.
۲. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۵ تا ۱۹۷.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۸۱ تا ۲۸۲.
۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، ص ۲۰۹.

عمرو بن عثمان مکی

ابو عبدالله عمرو بن عثمان بن کرب مکی از علما و عارفان بزرگ قرن سوم هجری است. اصل وی از یمن است ولی در مکه و حرم خانه خدا ساکن بود و چون از مکه بیرونش کردند به شهر جدّه رفت و وی را قاضی کردند. وی ابو عبدالله نباجی را دیده بود و با ابوسعید خراسانی و پیران دیگر صحبت داشت. گویند که به جنید ارادت خاص داشته است.

به بغداد و اصفهان سفر کرده بود. در اصفهان، ملاقات او با علی بن سهل بن اهر اصفهانی، برآورده شدن وام عمرو، و داستانش با جوانی که به صحبت عمرو علاقه مند بود و پدرش مانعش می شد و نهایتاً جوان بیمار شد و... معروف است. همچنین نامه ای که وی به پیران عراق، یعنی به جنید و جریری و شبلی نوشت در کتب تراجم مضبوط است. عمرو مکی از عالمان اصول طریقت و از بزرگان متصوّفه و از اصحاب صحو بود و به قول هجویری کتابی به نام محبت یا به قول معصوم شیرازی محبت نامه داشته است. اغلب کتب تراجم، وی را استاد حسین بن منصور حلاج نوشته اند، اگرچه مشرب عمرو مکی با حالت سکر وی مناسبت نداشته و شاید به همین سبب است که هجویری می گوید: «حلاج اندر غلبه خود از عمرو بن عثمان تبرّا کرد». وی به سال ۲۹۷ هجری در شهر بغداد

درگذشت، هرچند سال‌های ۲۹۱ و ۲۹۶ و محلّ وفات او را مگّه نیز نوشته‌اند ولی تاریخ اوّل و شهر بغداد درست به نظر می‌رسد.
از سخنان اوست: « محبّت داخل است در رضا و رضا نیز در محبّت. از جهت آنکه دوست نداری مگر آنکه بدان راضی باشی و راضی نباشی مگر بدانچه دوست داری.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۵۸ تا ۵۹.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۷۴ تا ۱۷۵ و ۲۳۵ و ۳۹۹.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۲۳۲ تا ۲۳۴.
۴. عطار، فریدالدّین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۵۲ تا ۴۵۵.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۸۳ تا ۸۴.
۶. معصوم شیرازی، محمّد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۰۱ تا ۱۰۴.
۷. زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۱۳۵.
۸. زرکلی، خیرالدّین، الاعلام، ج ۵، ص ۲۵۲ تا ۲۵۳.

عیسی بن مریم (ع)

عیسی بن مریم، ملقب به مسیح و کلمه الله، در بین مسیحیان پسر خدا نامیده می‌شود. در زمان هروдіس در بیت لحم، از مریم باکره که به وسیله روح القدس آبستن شده بود به دنیا آمد.

انجیل متی درباره نسب مسیح (ع)، از یسوع بن داود بن ابراهیم آغاز می‌کند و از ابراهیم خلیل (ع) می‌شمارد تا آنکه بعد از چهل و دو پدر به یوسف بن یعقوب بن ماثن می‌رسد. می‌گویند اصل کلمه عیسی عبری است و ریشه آن، یسوع به معنی نجات‌دهنده است. درباره کلمه مسیح نیز نظرات مختلفی ارائه شده است که بعضی آن را آرامی، برخی حبشی و گروهی عربی دانسته‌اند؛ ولی به گفته آقای دکتر خزائلی، حق این است که مسیح لغت عبری الاصل و مشتق از مشح باشد که به معنی روغن مالی کردن اشیای مقدّس است.

نام حضرت عیسی ۲۵ بار در قرآن ذکر شده است. در اناجیل اربعه، داستان تولّد حضرت عیسی با آنچه که در قرآن مندرج است تفاوت دارد و حتی به داستان تکلم او

در گهواره نیز اشاره‌ای نشده است. تنها به قول مرحوم خزائلی در انجیل صَبُوت به تکلم مسیح در گهواره تصریح شده است.

وی در سی سالگی اظهار نبوت کرد و به موجب نصّ قرآن از روح القدس تأیید یافته و کتاب و حکمت و تورات و انجیل به فرزندان اسرائیل آموخته است. ولی مردم به یاری او برنخواستند. تنها دوازده نفر که به حواریون معروف‌اند، به وی ایمان آوردند که آنها هم برای تحکیم ایمان خود از عیسی خواستند که از آسمان برای ایشان مائده بخواند و بنابه خواست حضرت عیسی، مائده از آسمان فرود آمد. داستان مائده در اناجیل موجود نیست ولی به اینکه عیسی در آخرین شب عمر خود با حواریون شام آخر را تناول کرد اشاره شده و به یادبود آن، هنوز مراسم عشای ربّانی در کلیساها معمول است. گویند که یکی از حواریون به نام یهودای اسخریوطی به حضرت عیسی خیانت کرد و کاهنان یهود عیسی را نزد پیلاتوس، حاکم فلسطین بردند ولی وی از صدور دستور قتل خودداری کرد و در اثر پافشاری یهودان، وی با اظهار برائت از خون مسیح، او را به دست یهود سپرد و آنها تاجی از خار بر سر مسیح گذاشتند و سپس وی را به دار آویختند. ولی قرآن تصریح دارد به اینکه «او را نکشتند و به دار نیاویختند ولی امر بر آنها مشتبه شد» و خدا وی را به آسمان بالا برد. وی یکی از پیامبران اولوالعزم است و هرگز دعوی خدایی نکرده است.

در تاریخ زندگی حضرت عیسی (ع) مسائلی چون تکلم در گهواره، مائده آسمانی، خر عیسی، مرغ عیسی، خم عیسی، صلیب عیسی، سوزن عیسی، رجعت عیسی، دم عیسی، سیاحی عیسی در شب، فقر و زهد عیسی و تعدّد عیسی که به قول ها کس ۲۴ نفر بودند و... قابل ذکر است. نزد صوفیه عیسی نه فقط مظهر زهد و فقر صوفیانه، بلکه الگوی کمال تجرّد و تفرید و عزلت و انزوای عارفانه نیز هست ولی فقر عیسوی که ترک دنیا است، غیر از فقر محمّدی است که با ترک تعلّقات ظهور می‌یابد.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸۳ تا ۱۰۰.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۵۵ تا ۵۸.
۳. ها کس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۸۰۶ تا ۸۰۸.
۴. خزائلی، دکتر محمّد، اعلام قرآن، ص ۴۶۳ تا ۴۷۷.

۵. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۷۱ تا ۸۳.
۶. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۳۱۰ تا ۳۱۴.
۷. آریان، دکتر قمر، چهره مسیح در ادبیات فارسی، ص ۳۳ تا ۳۵.
۸. پورنامداریان، دکتر تقی، داستان پیامبران در کلیات شمس، ج ۱، ص ۴۱۱ تا ۴۸۰.
۹. پورخالقی، مهدخت، فرهنگ قصه‌های پیامبران، ص ۲۳۲ تا ۲۵۹.

غلام خلیل

ابو عبدالله احمد بن محمد بن غالب بصری (متوفی ۲۷۵) معروف به غلام‌الخلیل، ساکن بغداد بود. او مردی مرائی بود و دعوی پارسایی می‌کرد و خود را صوفی می‌دانست و به سبب پایبندی سخت به اخلاقیات خشک حنبلیان، با صوفیه — مخصوصاً ابوالحسین نوری — به سختی مخالفت می‌کرد. داستان دستگیری نوری، رقّام و بوحمزه به سبب سعایت و مخالفت وی با این طایفه، معروف است. سمّون‌المحبّ از وی رنج‌ها دید و غلام در پیش خلیفه بر علیه سمّون گواهی‌های محال داد. یکی از معاصرانش گفته است: «صاحب‌الزّنج، دجّال بصره بود و می‌ترسم غلام‌الخلیل دجّال بغداد باشد.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۱۷۲ تا ۱۷۳ و ۲۳۷.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات‌الانس، ص ۷۱۰، حاشیه دکتر محمود عابدی.

فارس

ابوالقاسم فارس بن عیسی بغدادی دینوری، از مشایخ بزرگ متصوّفه اوایل قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است.

وی علاوه بر جنید و یوسف بن حسین رازی با ابومنصور ماتریدی و شیخ ابوالقاسم حکیم سمرقندی معاصر بود و از خلفای منصور حلّاج شمرده می‌شد. وی در میان مشایخ صوفیه از سخنگویان و در بیان معارف از نکته‌سنجان بود. او از بغداد به خراسان آمد و از آنجا به سمرقند رفت و تا آخر عمر در آنجا ماندگار شد. هجویری ضمن انتقاد از حلولیه و اینکه فارس این مقالت را به حلّاج نسبت می‌دهد، می‌گوید: «من ندانم که فارس

و ابو حلمان که بودند و چه گفتند اما هر که قایل باشد به مقالتی به خلاف توحید و تحقیق، وی را اندر دین هیچ نصیب نباشد...».

از سخنان اوست: «توحید، بیفکندن وسائط بود به وقت غلبه حال و باز آمدن با آن در وقت احکام، و بدانستن که نیکویی بنگرداند اقسام را از شقاوت و سعادت.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریه، ص ۵۱۵.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۳۴.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۵۷ تا ۱۵۸.

فاطمه

فاطمه دختر امیر بلخ و همسر احمد خسرویه از زنان عارفه‌ای است که هجویری به هنگام ذکر شرح حال احمد خسرویه از او نام می‌برد و می‌گوید: «فاطمه به ترک مشغولی دنیا بگفت و به حکم عزلت با احمد بیارامید تا احمد را قصد زیارت خواجه بایزید افتاد. فاطمه با وی برفت و چون پیش بایزید آمد، برقع از روی برداشت و با وی سخن گستاخ می‌گفت...» بعد چگونگی ماجرا را به تفصیل بیان می‌کند و می‌نویسد که بایزید درباره فاطمه گفته است که: «هر که خواهد که مردی بیند پنهان اندر لباس زنان، گو در فاطمه نگاه کن.» در دیگر کتب تراجم و تذاکر اگرچه به زنان فاطمه نام اشارتی شده است ولی به فاطمه مورد نظر اشاره‌ای نیست.

منبع

- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۹ تا ۱۵۰.

فاطمه (زن باب عم)

فاطمه همسر باب فرغانی است که از مشایخ بزرگ و به قول هجویری «از اوتاد الارض بود». از گفته هجویری چنین برمی‌آید که خود به زیارت وی رفته است و می‌گوید: «به فرغانه دهی است که آن را شلاتک خوانند. پیری بود از اوتاد الارض آنجا که او را باب عم گفتندی... و مرورا عجوزه‌ای بود فاطمه نام. قصد زیارت وی کردم از

اوزکند. چون به نزدیک وی در آمدم گفت: به چه آمدی؟ گفتم: تا شیخ را ببینم به صورت و وی به من نظری کند به شفقت. گفت: ای پسر! من خود از فلان روز باز تورا می بینم و تا از منت غایب نگردانند می خواهم دید. چون روز و سال شمار کردم، آن روز ابتدای توبه من بود. گفت: ای پسر! سپردن مسافت کار کودکان است. از پس این، زیارت به همت کن که در حضور اشیاخ هیچ چیز نبسته است....»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۰۱.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۸۸ تا ۲۸۹.

فاطمة الزهراء (س)

حضرت فاطمه (س) دختر محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب هاشمی قرشی در بیستم ماه جمادی الثانی به سال پنجم بعثت، در مکه از خدیجه همسر پیامبر و اولین بانوی بزرگوار اسلام به دنیا آمد. آن حضرت را به القاب سیدة نساء العالمین، طاهره، صدیقه، زاکیه، راضیه، مرضیه، بتول و زهرا خوانده اند.

بعد از هجرت پیامبر (ص) به مدینه، باینکه ابوبکر و عمر و گروهی دیگر از مهاجران، حضرت فاطمه را خواستگاری کرده بودند ولی آن حضرت فاطمه (س) را به ازدواج علی (ع) در آورد و در جواب کسانی که از این بابت ناراحت شده بودند فرمود: «من فاطمه را به علی (ع) تزویج نکردم بلکه خدا او را تزویج کرد.» حضرت زهرا (س) به هنگام ازدواج دوازده سال داشت. امام حسن و امام حسین و حضرت زینب و ام کلثوم از آن حضرت متولد شدند. پس از رحلت پیامبر (ص) که ابوبکر به خلافت رسید، در همان روزهای اول خلافت از ابوبکر ارثیه فدک را مطالبه کرد که در تواریخ مذکور است. یعقوبی در جلد دوم کتابش در صفحه اول صراحتاً به این مسئله اشاره کرده است.

وی بعد از پیامبر (ص) شش ماه زندگی کرد و سرانجام در سی ام جمادی الاخر سال ۱۱ هجری دار فانی را وداع گفت. مناقب و فضایل آن حضرت بی شمار است و در این مختصر نمی گنجد. زرکلی می گوید که در کتب حدیث در مجموع ۱۸ حدیث به وی منسوب است.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۰ و ۴۰۱، ج ۲، ص ۱.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، ص ۳۲۹.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

فرزدق

ابو فراس هَمَام بن غالب بن صعصعة تمیمی دارمی، ملقب به فرزدق، در حدود ۲۰ هجری در بصره متولد شد. پدرش غالب و اجدادش همه از اشراف بنی تمیم و در میان اعراب صاحب نام و آوازه بودند. تربیتش بدوی بود ولی بعدها از اخلاق و صفات اشراف عرب فاصله گرفت و دنبال فسق و فجور رفت. وی شاعری بد زبان و متلون الحال بود. در عصر معاویه با زیاد بن ابیه درگیر شد و به مکه، یمن و بحرین رفت؛ آنگاه به فلسطین و دمشق و رصافه سفر کرد و در این مسیر بسیاری را مدح و هجو گفت.

در زمان ولید به حج رفت و در آنجا قصیده‌ای در مدح امام زین العابدین (ع) سرود. چون هشام به خلافت نشست، او را مدح گفت. بدین گونه بود که فرزدق هم در اعتقاد و هم در عواطف، همواره رنگ عوض می‌کرد و این آشفتگی در زندگی ادبی او نیز رسوخ یافته بود. منازعات ادبی او با جریری و اخطل در تاریخ ادبیات عرب معروف و مذکور است.

فرزدق در سال ۱۱۴ هجری در حالی که بیش از نود سال داشت، در بصره درگذشت. دیوان شعری از او بجا مانده که در سه جلد چاپ شده است. اغراض شعر او همان‌هایی است که در عصر جاهلیت موسوم بوده است؛ موضوعاتی چون: مدح، رثا، فخر، هجا و وصف و غزل.

منابع

۱. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۱۳۵ تا ۱۵۱.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۹، ص ۹۶ تا ۹۷.
۳. فاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۲۱۷ تا ۲۲۵، ترجمه عبدالمحمد آیتی.

فرعون

فرعون اسم علم جنس است. همچنان که قیصر لقب سلاطین روم، و کسری لقب شهریاران فارس است، فرعون نیز لقب سلاطین مصر است. درباره معنی این کلمه اقوال و نظرات مختلف وجود دارد که یکی از آنها معنی خورشید است که بزرگ‌ترین معبود ملل شرق بوده است.

نام فرعون ۷۴ بار در قرآن آمده است و مراد از همه آنها فرعون زمان حضرت موسی است. اکثر مورخان بر آنند فرعونی که دستور قتل کودکان بنی اسرائیل را صادر کرد، رامسیس دوم، معروف به فرعون تسخیر، دومین نفر از سلسله نوزدهم فراعنه مصر است و فرعونی که موسی و هارون برای هدایت او مبعوث شدند، پسر او، منفتاح، معروف به فرعون خروج بود که بالشکریانش غرق شد.

در تاریخ زندگی هردو فرعون در مجموع وقایع و حوادث زیر قابل ذکر است: خواب دیدن فرعون و تعبیر خوابگزاران، دستور قتل کودکان، تولد حضرت موسی (ع) و به آب انداخته شدن او، تربیت و پرورش موسی به وسیله آسیه زن فرعون، برخورد موسی با مرد قبطی و فرار حضرت موسی، اعلان رسالت حضرت موسی و عدم قبول فرعون دعوت او را، ساحران فرعون، هامان وزیر فرعون و غرق شدن فرعون و لشکریانش در رود نیل و...

در قرآن و در ادب فارسی، فرعون مظهر تکبر و طغیان و سرکشی است تا جایی که مصدر تفرعن به معنی گردنکشی را از نام او مشتق دانسته‌اند.

منابع

۱. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۶۴۹ و ۶۵۰.
۲. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۴۸۱ تا ۴۸۷.
۳. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۳۲۴ تا ۳۲۶.
۴. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ص ۱۶۳ تا ۱۶۵.

فضل بن ربیع

ابوالعباس فضل بن ربیع بن یونس بن محمد بن عبدالله بن ابی فروه، وزیر ادیب و دانشمند هارون الرشید، در سال ۱۳۸ هجری به دنیا آمد.

پدرش وزیر منصور عباسی بود و چون در دوران خلافت هارون ستاره بخت آل برمک افول کرد، فضل ربیع که از دشمنان سرسخت برامکه بود به وزارت رسید و به دست او طومار خاندان برمک پیچیده شد. وی تا زمان مرگ هارون در سمت وزارت بود و پس از او نیز در عهد امین این سمت را داشت تا اینکه مأمون در سال ۱۹۶ هجری بر اریکه قدرت سوار شد و فضل ربیع از ترس پنهان شد؛ اما مأمون او را به جان امان داد و تا آخر عمر در طوس ماندگار شد. او در ذی قعدة سال ۲۰۸ هجری درگذشت.

منابع

۱. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۰۵ تا ۲۰۹۸.
۲. سبکی، عبد الوهاب بن علی، طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۱۵۰ تا ۱۵۳.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۳۰۶ تا ۳۰۸.
۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، ص ۳۵۳.

فضیل بن عیاض

ابوعلی فضیل بن عیاض بن مسعود بن بشر تمیمی، ملقب به شیخ حرم، از مشایخ بزرگ متصوفه در قرن دوم هجری است. وی به سال ۱۰۵ تولد یافت و در باب محل تولد او اقوال مختلف است. بعضی تولد وی را در ابیورد، برخی سمرقند و گروهی در کوفه دانسته‌اند. در آغاز کار بین ابیورد و سرخس رئیس راهزنان بود و از این رهگذر امرار معاش می‌کرد.

قشیری در مورد سبب توبه وی می‌گوید: «وی بر کنیزکی عاشق بود و زیر دیوارها همی شدی به نزدیکی آن کنیزک، شنید که کسی همی خواند: اَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللّٰهِ. او گفت یارب! گاه آمد، و از آنجا بازگشت.»
 هجویری برای توبه فضیل داستان دزدیده شدن کاروان و فرار یکی از کاروانیان و آمدن وی به نزد فضیل و امانت نهادن دو بدره زر در پیش وی و بعد متوجه شدن وی که شخص امانتدار، رئیس دزدان است و... را ذکر کرده که به هرحال بارقه‌ای در دل فضیل زده و توبه کرده است و از آن پس راهی مکه و مجاور حرم شده و به علت طول اقامت و زهد و عبادت، به شیخ حرم ملقب شده است.
 وی از استادان عبدالله مبارک، و از اقران ثوری و مالک بوده. عبدالله مبارک و بشر

حافی با وی صحبت داشته‌اند. در نقل حدیث از ثقات محدّثان به‌شمار می‌رفته است و شافعی و امام احمد حنبل با او ارتباط داشته‌اند. وی از جمله کسانی است که شافعی از وی حدیث نقل کرده است.

هجویری و عطار داستان ملاقات هارون الرشید و فضل برمکی را با فضیل عیاض و گفتار وی را به تفصیل ذکر کرده‌اند. وی به عزلت علاقه داشت و خوف و قبض بر وی چندان غلبه داشت که گویی با مرگ او غم و اندوه نیز از عالم رخت برست. وی به سال ۱۸۷ هجری در مکه درگذشت.

از سخنان اوست: «خدای عزّ و جلّ چون بنده‌ای را دوست دارد اندوهش بسیار دهد و چون دشمنش دارد دنیا بر وی فراخ کند.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۲۷ تا ۲۸.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۲۰ تا ۱۲۴.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۳۲ تا ۳۴.
۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۸۹ تا ۱۰۱.
۵. ابن خلّکان، احمد بن محمّد، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۱۵ تا ۲۱۷.
۶. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۳۵ تا ۶۳۶.
۷. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۳ تا ۳۴.
۸. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، ص ۳۶۰.
۹. معصوم شیرازی، محمّد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۸۸ تا ۱۹۳.
۱۰. زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۱۱۲.

قایل

قایل فرزند آدم و حوّا و برادر هابیل است. بین دو برادر اختلاف پدید آمد و قایل برادر خود هابیل را به ضرب سنگ کشت. سبب آن بود که چون حوّا باردار شد پسری و دختری زایید. آدم پسر را قایل، و دختر را که نکوروی و زیبا بود اقلیما نام نهاد. چون بار دیگر حوّا باردار شد پسر و دختر دیگری زایید که آدم، پسر را هابیل و دختر را لوبذا نامید. یعقوبی نام دختران را عکس متن مذکور نظر داده است.

چون فرزندان بزرگ شدند آدم به ایشان گفت که هرکدام از پسران با خواهر برادر خود ازدواج کنند، ولی قایل نمی‌خواست از اقلیما جدا شود. بنابراین بر حکم پدر اعتراض کرد و آدم گفت که دو برادر قربانی کنند، قربانی هرکه پذیرفته شد دختر به او دهم. قایل که شغل زراعت داشت از کاه زراعت خود چیزی به راه خدا تقدیم کرد و هابیل بهترین گوسفندی را که در گله داشت به راه خدا داد و خدا قربانی هابیل را پذیرفت. حسد و کینه قایل نسبت به برادر زیاد شد و شیطان کشتن هابیل را در نظرش جلوه داد تا سرش را با سنگ درهم شکست و او را کشت.

قصه فرزندان آدم در قرآن مجید فقط یک بار بی آنکه نام ایشان مذکور باشد، در سوره مائده از آیه ۳۰ تا ۳۵ آمده است. این قصه در تورات شبیه همان داستانی است که در اوّل ذکر شد، با این تفاوت که نام پسران آدم هابیل و قایل آمده است که قایلین به معنی اندوختن، و هابیل به معنی نفّس یا بخار است و خود لغت قایل در زبان عبری به معنی «به دست آوردن» است.

پس از اینکه قایل، هابیل را کشت، نمی‌دانست که نعش برادر را چه کار کند، تا اینکه کلاغی پیامد و با کلاغی دیگر جنگ کرد و او را بکشت و زمین را با منقار بکند و او را در گودال نهان ساخت و چون قایل این صحنه را مشاهده کرد، گفت: ای وای من نمی‌توانم همانند این کلاغ باشم و لاشه برادر خویش پنهان کنم؟

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۲.
۳. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۴۸ تا ۵۳.
۴. یاحقی، دکتر محمد جعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۴۳۹ تا ۴۴۰.

قارون

قارون از بنی اسرائیل و پسر عمّ موسی است که به سبب نکورویی، او را منور می‌خواندند. وی از علمای بنی اسرائیل است که تورات را بهتر از همه می‌خواند، اما ثروت و جاه طلبی چشم حقیقت بین او را کور کرده بود و هر چند او را اندرز می‌دادند که به مال و ثروت دنیا مغرور نشود و آن را در راه خیر مردم صرف کند نمی‌پذیرفت.

قارون که علم کیمیا از موسی آموخته بود به واسطهٔ آشنایی با این علم چنان ثروتی اندوخت که طبق آیهٔ قرآن « حمل کلیدهایش بر گروهی از مردم نیرومند دشوار می نمود » (قصص / ۷۶). موسی از قارون زکات خواست و وی از ادای آن سر باز زد و بر موسی تهمت فسق نهاد و موسی نیز او را نفرین کرد و زمین، او و تمامی ثروتش را فروخورد.

نام قارون چهاربار در قرآن آمده است که در سه مورد فقط نام او ذکر شده است و در یک مورد، در سورة قصص، به داستان او اشاره شده است. نام قارون در تورات، قورح آمده است که ۲۵۰ نفر همراه او بود که خداوند همه را در آتش سوخت. در ادب فارسی و فرهنگ اسلامی قارون نماد افراط در مال اندوزی و غرور است و انسانی که با وجود داشتن ثروت زیاد، بخل و حسدی سرشار دارد.

منابع

۱. ها کس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۷۰۴.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
۳. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۳۳۵ تا ۳۳۷.
۴. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۴۸۸ تا ۴۹۰.

قرن

قَرَن نام قبیله‌ای از مراد یمن است که اويس قره‌نی به این قبیله منسوب است و نیز نام محلی که میقات اهل نجد است و اويس قره‌نی از آنجا است.

منابع

۱. ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۳۱.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

قریش

قریش نام یکی از مهم‌ترین قبایل عرب و صنف دوم از عدنیان و از دودمان نصرین کنانه است. این قبیله به نجابت و شرافت در میان عرب مشهور بود و رؤسای آن،

پرده‌داری خانهٔ کعبه را که در زمان جاهلیت بتخانه بود، به عهده داشتند. بنی هاشم و بنی عباس از این قبیله‌اند.

در وجه تسمیهٔ قریش اقوال مختلفی وجود دارد که ابن منظور در لسان‌العرب و مرحوم دهخدا در لغت‌نامه بدان اشاره کرده‌اند. قبیلهٔ قریش قبل از اسلام دارای شاخه‌های متعدّد بود و بعد از اسلام نیز تیره‌های بسیار از آن پدید آمد که زیربن‌بگار، کتابی به نام انساب قریش و اخبارها در این زمینه تألیف کرده است و مورد اعتماد مورّخان است.

منابع

۱. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۶، ص ۳۷.
۲. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه.
۳. معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی، بخش اعلام.

قسورة بن محمد الجردیزی

قسورة بن محمد جردیزی از عرفا و مشایخ قرن پنجم هجری و از معاصران هجویری است که از مردم غزنین بود. هجویری به هنگام ذکر مشایخ غزنین دربارهٔ او چنین می‌نویسد: «شیخ او حد قسورة بن محمد الجردیزی با اهل طریقت شفقتی تمام دارد و مر هریک را به نزدیک وی حرمتی هست...». غیر از کتاب کشف‌المحجوب، دیگر کتب مورد استناد ما هیچ مطلبی در مورد این شخص قید نکرده‌اند.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۱۸.

کتانی

ابوبکر محمد بن علی بن جعفر کتانی معروف به سراج‌الحرم، از مردم بغداد و از عرفا و مشایخ بزرگ نیمهٔ دوم قرن سوم و نیمهٔ اوّل قرن چهارم هجری است. وی از اصحاب جنید بود و با ابوسعید خرّاز و نوری مصاحبت داشت. در زهد و تقوا و معرفت یگانهٔ روزگار بود. سی سال در حرم مجاور شد؛ از اوّل شب تا آخر شب نماز می‌کرد و پیوسته بیدار بود و به این سبب مرتعش او را چراغ حرم می‌گفت. گویند که وی

با خضر دیدار کرده است و انصاری و عطار ماجرای این دیدار را ذکر کرده‌اند. انصاری می‌نویسد: «ابوبکر کتانی را شاگرد مصطفی (ص) می‌گفتند، از بس که وی را به خواب دیدی... سؤال‌ها کردند از وی، آن سؤال از مصطفی (ص) پرسیدی در خواب و جواب بستدی». وفات وی به سال ۳۲۲ هجری در مکه اتفاق افتاد. از سخنان اوست: «انس به مخلوق عقوبت است و قرب اهل دنیا معصیت و به ایشان میل کردن مذلت. دردی به وقت انتباه از غفلت و انقطاع از حظ نفسانی و لرزیدن از بیم قطعیت، فاضل‌تر از عبادت جنّ و انس است».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریّه، ص ۷۴.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۴۳۸ تا ۴۴۱.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۶۴ تا ۵۷۰.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۸۱ تا ۱۸۲.

لَیید

ابوعقیل لَیید بن ربیعۃ العامری المَضرّی از اشراف و بزرگان قوم، و مردی بخشنده و دلیر بود؛ همیشه ناتوان را یاری می‌کرد و سفره‌اش برای پذیرایی از مهمان گسترده بود. وی از بزرگان شعرای عرب و از جمله مخضرمین بود که جاهلیّت را درک کرده، بعد به اسلام گرویدند. تولّد او را حدود ۵۶۰ میلادی قید کرده‌اند.

او شاعری پرتوان بود و این توانایی از صداقت و صمیمیتش مایه می‌گرفت. همواره به خوبی و زیبایی و آنچه بدان عشق می‌ورزید، ایمان داشت. شعرش از سادگی و صلابت برخوردار است و مرثیه‌هایش سخت پرسوز و گداز، و در دل خواننده تأثیری عمیق می‌گذارد.

وی عمری طولانی یافت و حتی نوشته‌اند تا یکصد و شصت سال زیست. پس از آنکه اسلام آورد دیگر شعر نگفت، در کوفه سکونت گزید و سال‌های آخر عمر را در آنجا گذراند و به سال ۴۱ هجری درگذشت. او عموی پدر ام‌البنین، مادر عباس بن علی بن ابی طالب (ع) است.

دیوان شعر او در سال ۱۸۸۰ میلادی در وین به چاپ رسیده است. مشهورترین شعر

این دیوان، معلقه اوست که در ۸۸ بیت سروده است و با این بیت آغاز می‌شود:
 عَفَّتِ الدَّيَّارُ مَحَلُّهَا فَمُقَامُهَا بِمِئْنَى، تَأَبَّدَ غَوْلُهَا فَرَجَامُهَا
 (خانه‌های یاران، آنجا که لختی می‌آرمیدند و می‌گذشتند و آنجا که مدتی درنگ می‌کردند، ویران و آثارشان محو شده است. دریغا در سرزمین منی بردامنه کوه‌های غول و رجام، دیگر اثری از آنها نیست.)

منابع

۱. بستانی، فؤاد افرام، مجانی‌الحديثه، ج ۱، ص ۱۰۱ تا ۱۲۶.
۲. فاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۱۴۲ - ۱۴۳.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۶، ص ۱۰۴.
۴. قمی، شیخ عباس، تحفة الاحباب، ص ۴۲۰ تا ۴۲۱.
۵. آیتی، عبدالمحمد، معلقات سبع، ص ۶۳ تا ۸۱.

لقمان سرخسی

شیخ لقمان سرخسی از پیران متصوفه و از عقلای مجانبین در اواخر قرن چهارم و ربع اول سده پنجم هجری است.
 جامی می‌نویسد: «وی در ابتدا مجاهده بسیار داشت و معامله به احتیاط، ناگاه کشفی افتادش که عقلش برفت». وی با پیر ابوالفضل حسن سرخسی و شیخ ابوسعید ابوالخیر معاصر بوده است.
 هجویری می‌گوید: «روزی لقمان به نزدیک ابوالفضل اندر آمد، وی را یافت جزوی اندر دست. گفت: یا اباالفضل! اندر جزو چه جویی؟ از مستی هشیار شو و از هشیاری بیزار گرد تا خلاف برخیزد. بدانی که من و تو چه می‌جوییم؟» از گفته هجویری چنین مستفاد می‌شود که شیخ لقمان شیوه شکر داشت و ابوسعید ابوالخیر بسیار گفته است: «لقمان آزادکرده خدای است - سبحانه - از امر و نهی».

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۳۴.
۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۰۱ تا ۳۰۳.

لیلی

امّ مالک، لیلی دختر مهدی بن سعد بن مهدی بن ربیع بن الحریش بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعة، معشوق قیس، معروف به مجنون، از معشوقه‌های تاریخ و هم‌قبیله مجنون و به گفته برخی، عموزاده یا دختر عمّه مجنون بوده است.

داستان عشق و دلدادگی مجنون اساس پردازش بسیاری از منظومه‌های عربی، فارسی و ترکی شده است. اگرچه برخی از رواة عرب منکر صحت اصل داستان هستند و آن را از بر ساخته‌های افسانه‌سرایان زمان خلفای بنی‌امیه می‌دانند، و بعضی نیز وفات او را مشخص کرده و سال ۶۸ هجری را سال درگذشت لیلی دانسته‌اند.

در ادب عرفانی فارسی، لیلی مظهر عشق ربّانی و الوهیت است و مجنون مظهر روح ناآرام بشری که بر اثر دردها و رنج‌های جانکاه دیوانه شده، در صحرای جنون و دلدادگی سرگردان است.

منابع

۱. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۶، ص ۱۱۷.
۲. ستّاری، جلال، حالات عشق مجنون، ص ۶ تا ۷، مقدمه.
۳. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۳۷۹ تا ۳۸۰.
۴. خالقی، مهدخت، فرهنگ قصه‌های پیامبران، ص ۲۶۷ تا ۲۷۴.
۵. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه.

مالک

امام ابو عبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو بن حارث بن غیمان، از پیشوایان و عالمان بزرگ دین و یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است و مالکیان به او منسوب هستند. وی به سال ۹۳ هجری در مدینه متولد شد.

علم قرائت را از نافع بن ابی نعیم و حدیث را از زُهری و نافع فراگرفت و خدمت حضرت صادق (ع) رفت و آمد می‌کرده است. ابن ابی عمیر، اوزاعی و یحیی بن سعید، از وی روایت حدیث کرده‌اند.

وی فقیه مدینه بود و گویند که جعفر بن سلیمان عبّاسی، پسر عموی منصور، او را گرفت و هفتاد تازیانه زد؛ چراکه وی حاضر نشده بود موافق رأی سلطان فتوا دهد.

ابن خلکان این واقعه را به نقل از شذورالعقود ابن جوزی در سال ۱۴۷ هجری ذکر می‌کند. هارون الرشید، خلیفه عباسی، مذهب مالکی داشت و تلاش می‌کرد که همه مردم به مذهب او درآیند و امام مالک مانع از این کار می‌شد و می‌گفت: رأی ائمه سابق را نباید نادیده گرفت و آنها را باطل ساخت. وی به سال ۱۷۹ هجری در شهر مدینه درگذشت و در قبرستان بقیع در همان بقعه‌ای که زوجات رسول (ص) مدفون‌اند به خاک سپرده شد. منصور عباسی از او خواست تا کتابی بنگارد که مردم بدان عمل کنند و او معروف‌ترین اثر خود را که الموطأ نام دارد، پدید آورد. آثار دیگر او عبارت‌اند از رساله در وعظ، کتاب المسائل، رساله در الرد علی القدریه، کتاب التّجوم و تفسیر غریب القرآن.

وی در اجتهاد خود بر قرآن و حدیث اعتماد می‌کرد و برخلاف ابوحنیفه در صدور احکام، به آیات و احادیث و سنن رسول و صحابه و اجتماع امت توجه داشت و اگر نصی نمی‌یافت، به قیاس رجوع می‌کرد. او استاد شافعی بود و شافعی درباره او گفته است: مالک پس از تابعین حجت خداوند است و من از او دانش فرا گرفتم.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۳۰۳.
۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۸۴ تا ۲۸۷.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۶، ص ۱۲۸.
۴. قمی، شیخ عباس، تحفة الاحباب، ص ۴۲۴ تا ۴۲۵.
۵. مشکور، دکتر محمدجواد، فرهنگ فرق فارسی، ص ۳۸۴.

مالک بن دینار

ابویحیی مالک بن دینار بصری از تابعین و متزهّدان بنام ربع آخر سده اول و سه دهه نخست قرن دوم هجری است.

مالک از شاگردان حسن بصری و از راویان حدیث بود. او از کبار مشایخ طریقت و صاحب کرامات بسیار و اهل ریاضت به‌شمار می‌آمد. به قناعت زندگی می‌کرد و جز از حاصل دسترنج خود چیزی نمی‌خورد و از راه کتابت قرآن ارتزاق می‌کرد و گویند چهل سال در بصره بود و لب به خرما نزد.

عطار ملاقات حسن بصری، مالک دینار و شقیق بلخی را با رابعه عدویه و سخنان آنها را درباره صدق آورده است.

وی به سال ۱۳۱ هجری در زمان مروان حمار در شهر بصره وفات یافت. از گفتار عطار چنین مستفاد می‌شود که وی اهل توکل بوده است و به گفته هجویری مغیره بن شعبه داماد وی بود.

از سخنان اوست: «راضی باش در همه امور به کارسازی که بی تو کار می‌سازد. هر که به دنیا راغب است دیو از طلب او فارغ است و او از حلاوت ذکر بی‌نصیب»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۱۰۸ تا ۱۰۹ و ۴۳۷.
۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ‌گزیده، ص ۶۳۲.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۴۹ تا ۵۸ و ۸۶.
۴. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۸۷ تا ۲۸۸.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۶، ص ۱۳۴.
۶. معصوم شیرازی، محمد، طرائق‌الحقایق، ج ۲، ص ۷۵.

مانی

مانی از پدر و مادری ایرانی به سال ۲۱۵ میلادی در ماردین، کنار دجله پایتخت سلوکیه متولد شد. پدر وی فاتک از مردم همدان بود که به بابل مهاجرت کرد و با فرقه مغتسله (یکی از فرق گنوسی) در نواحی دجله و فرات معاشرت داشت.

وی بسیار مسافرت می‌کرد، حتی به هندوستان و چین رفت و در آنجا نقاشی را فراگرفت و به غور و مطالعه در ادیان زرتشتی، عیسوی و بودایی و سایر دین‌های زمان خویش پرداخت. آنگاه آیین تازه خود را در بین‌النهرین آشکار ساخت و به تبلیغ و ترویج آن همت گماشت و به وسیله فیروز، برادر شاپور ساسانی که به دین او درآمده بود، به شاپور معرفی شد و مانی کتاب خود را به نام شاپورگان به او تقدیم داشت. مانی نخست از شاپور مهربانی دید، ولی بعد مورد بی‌مهری او واقع شد و از ایران تبعید شد.

مانی پس از مرگ شاپور، به ایران برگشت و هرگز او را گرامی داشت ولی پس از وی

که بهرام به پادشاهی رسید، مانی را گرفته به دست روحانیان زرتشتی سپرد. در یک مجلس مباحثه عمومی او را به خروج از دین محکوم کردند و به زندان افکندند و به سال ۲۷۳ میلادی در گندی شاپور به دار آویختند.

او اگرچه خود مخترع خط جدیدی بود که از خط سریانی مشتق شده بود و از آن ساده‌تر بود و کتب مانوی بدان خط نوشته می‌شد، ولی شاپورگان به زبان پهلوی بود و برای آنکه اصول آیین خود را به مردم بی‌سواد نیز بیاموزد آنها را با تصاویر زیبا در کتاب‌های خود جلوه‌گر می‌ساخت و به همین سبب او را مانی نقاش می‌گفتند. کتاب معروف او که عقاید مانی را به وسیله نقاشی تعلیم می‌داد، ارژنگ یا ارژنگ نام دارد.

مذهب مانی آمیزه‌ای از ادیان زرتشتی، عیسوی، بودایی و یونانی است. او معتقد است که عالم از دو عنصر روشنایی و تاریکی به وجود آمده است و در پایان دنیا روشنایی از تاریکی جدا شده، صلح ابد همه جا را فرا خواهد گرفت. او ضمن اعتقاد به دو اصل خیر و شر و زروان به عنوان مظهر خیر، می‌گفت که یک مانوی وظیفه دارد بکوشد تا روشنایی و تاریکی را از یکدیگر جدا سازد و برای این کار باید وجود خویش را از بدی و فساد که منسوب به تاریکی است منزّه کرده، از لذات دنیایی چون ازدواج، خوردن گوشت، نوشیدن شراب و گرد آوردن مال و... خودداری کند.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۹۵ تا ۱۹۸.
۲. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۳۸۳ تا ۳۸۴.
۳. اوشیدری، دکتر جهانگیر، دانشنامه مزدیسنا، ص ۴۲۳ تا ۴۲۴.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه.

متن‌بندی

ابوالطیب احمد بن حسین معروف به متن‌بندی، در سال ۳۰۳ هجری در کوفه در خانواده‌ای فقیر و در محله‌ای موسوم به کنده متولد شد. از این رو او را کندی نیز لقب دادند. او به داشتن حافظه قوی و هوش سرشار معروف است. در اوّل مذهب قرمطی را اختیار کرد و بعد به بغداد و شام رفت و در میان شهر و بادیه در آمدوشد بود. در این

مدّت، بسیاری از لغات فصیح و غرایب لغات و اشعار جاهلی را به خاطر سپرد و با فلسفه بدبینانه رواقی آشنا شد.

بسیاری سفر باعث شد که او با افراد مختلف آشنا شود و به خاطر نیاز و فقر مالی، بدون توجه به شخصیت و مقام اجتماعی خود، هرکس و ناکسی را مدح گوید تا اینکه در انطاکیه با سیف الدوله آشنا شد. او متنبی را با خود به حلب برد و در آنجا ایام خوش متنبی آغاز شد. دوران خوش زندگی در حلب دیری نپایید چراکه وی به دمشق و از آنجا به بغداد رفت. در این زمان علمای لغت و نحو دورش را گرفتند و او دیوان خود را برایشان شرح کرد و آنها نسخه‌ها از دیوان او برداشتند. سپس به خواش عضدالدوله به شیراز رفت و در مدح وی چند قصیده پرداخت و صلوات و انعام فراوان یافت و با شوق راهی دیار خود شد. وی از طریق واسط عازم بغداد بود؛ در راه فانک بن جهل اسدی که متنبی خواهر او را هجو گفته بود، راه را بر او بست و در برخوردی که بین آنها پیش آمد، متنبی کشته شد و دیوانش که آن را با خط خودش نوشته بود پراکنده شد. این واقعه در رمضان سال ۳۵۴ هجری اتفاق افتاد. از چند نمونه اندکی که از نثر متنبی به ما رسیده است، می‌توان گفت که وی نثری شیوا و آمیخته به صنایع داشته است ولی آنچه متنبی را مشهور کرد، شعر او بود. او نخستین کسی است که دیوانش را جمع و خود برخی ابیات دیوانش را شرح کرد.

دیوان متنبی بارها چاپ شده است و بر آن شرح‌ها نوشته‌اند. دیوان شعر او به خاطر اشتغال بر وقایع تاریخی ارزش ویژه‌ای از نظر تاریخ دارد و بیشتر آن را اشعار مدحی پر کرده است. مدایح متنبی، مخصوصاً آنها که درباره سیف الدوله است، از محسنات بدیعی خالی نیست و گاهی عتاب‌های وی در قصاید مدحی چشمزدی بر مفاخره خود دارد که قانع‌کننده، مؤثر و پرشکوه و زیبا هستند. رثاء، وصف، هجا، فخر، غزل و بالأخره حکمت، از دیگر شاخصه‌های شعر متنبی است.

منابع

۱. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۰۲ تا ۱۰۷.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۱، ص ۱۱۰ تا ۱۱۱.
۳. بستانی، فؤاد افرام، مجانی‌الحدیده، ج ۳، ص ۲۳۱ تا ۲۶۶.
۴. فاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۴۳۵ تا ۴۷۴.

مجنون

قیس بن ملوح بن مزاحم بن عدس بن ربیعہ بن جعدہ بن کعب بن ربیعہ بن عامر بن صعصعہ، معروف به مجنون، از عشاق نامدار و بلند آوازه تاریخ ادب و عاشق لیلی است. اگرچه روایات بسیاری می‌گویند که اساساً چنین شخصی وجود خارجی نداشته است و افسانه‌سرایان و راویان عصر اموی آن را ساخته و پرداخته‌اند، ولی در مقابل آثار دیگری نیز وجود دارند که وجود حقیقی و تاریخ عینی این ماجرا را اثبات می‌کنند.

این ماجرا وجود حقیقی داشته باشد یا نه، موضوع عشق و دلدادگی مجنون به لیلی، بن‌مایه داستان‌های بزمی و عاشقانه ادب عرب و فارسی و ترکی است. از طرفی موضوع عشق و دلدادگی این دو آشفته محبت، در مقوله عرفان نیز پایگاه ویژه‌ای یافته است که بحث آن از حوصله این مقال بیرون است.

زرکلی تاریخ وفات مجنون را سال ۶۸ هجری قید کرده، می‌گوید: وی شاعری غزلسرا بوده که شعرش در دیوانی جمع آمده است.

منابع

۱. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۶، ص ۶۰.
۲. ستاری، جلال، حالات عشق مجنون، ص ۵.
۳. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۳۷۰ تا ۳۷۹.
۴. خالقی، مهدخت، فرهنگ قصه‌های پیامبران، ص ۲۶۷ تا ۲۷۴.
۵. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه.

محمد(ص)

ابوالقاسم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن ... از قبیله قریش و از احفاد اسماعیل بن ابراهیم است.

نسب‌شناسان، سلسله‌النسب آن حضرت را تا حضرت آدم ذکر کرده‌اند ولی حدیثی از پیامبر اکرم(ص) که فرمود: «در سلسله‌النسب باید متوقف شد»، راهنمای بسیار ارزشمندی است برای بیان عدم توجه اسلام به شرافت‌های قومی و نسبی. مادر آن حضرت، آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بود، که کلاب جدّ

ششم پیامبر و جدّ چهارم مادر آن حضرت است. ازدواج عبدالله با آمنه ده سال و به قولی ده سال و اندی پس از حفر چاه زمزم، و تولّد آن حضرت به قولی ده ماه پس از ازدواج و به روایتی بعد از یک سال و هشت ماه بوده است. هنگامی که حضرت محمّد (ص) متولّد شد، پدرش عبدالله درگذشته بود.

تولّد آن حضرت در عام الفیل و طبق برخی روایات چهل و یا بیست و سه سال بعد از عام الفیل به سال ۵۷۱ میلادی در روز دوشنبه، دوازدهم یا هفدهم ماه ربیع الاول بوده است. پس از تولّد، آن حضرت تحت سرپرستی جدّش عبدالمطلب به حلیمه سعدیه سپرده شد و پس از چهار سال که در قبیله بکر بن سعد پرورش یافت، حلیمه او را به مادرش آمنه سپرد.

مادرش در شش سالگی آن حضرت وفات کرد و ایشان به کفالت جدّش عبدالمطلب درآمد. در هشت سالگی آن حضرت عبدالمطلب نیز درگذشت و ابوطالب، عموی پیغمبر، سرپرستی او را عهده دار شد. در سن سیزده سالگی با عمویش به تجارت شام رفت و ملاقات با بحیرای راهب در این سفر به وقوع پیوست.

پس از چند سفر که کفایت و امانت او زبانزد شد، خدیجه دختر خُوَیلد که زنی مالدار بود از وی خواست که به اتفاق غلامش میسره مال التجاره وی را به شام برد و چون پیامبر قبول کرد و به شام رفت، پس از بازگشت، خدیجه از او خواست که وی را به زنی گیرد و ایشان نیز پذیرفت. خدیجه در این زمان چهل سال داشت و پیامبر (ص) ۲۵ سال، و حاصل این ازدواج چهار دختر به نام های زینب، رقیه، امّ کلثوم و فاطمه (س) و سه پسر به نام قاسم، طاهر و طیب (عبدالله) بود.

در سی و پنجمین سال عمر آن حضرت تجدید بنای کعبه اتفاق افتاد و حجر الاسود را پیامبر با دست مبارکش بر رکن عراقی نشانند. در قحطی مکه بود که پیامبر علی (ع)، عباس و جعفر را از عمویش گرفت و سرپرستی آنها را عهده دار شد. هنگامی که در مکه به سر می برد گاهی از مردم کناره می گرفت و به کوه حرا می رفت و در آنجا عبادت می کرد تا اینکه در چهل سالگی در بیست و هفتم ماه رجب آنگاه که در غار معتکف بود، به پیامبری مبعوث شد و از زنان خدیجه و از مردان علی (ع) به وی ایمان آوردند.

دعوت اولیه به اسلام مخفیانه صورت می گرفت، تا اینکه در سال سوم بعثت حضرت خویشاوندان خود را به اسلام دعوت کرد ولی آنها نه تنها دعوت پیامبر را قبول نکردند بلکه در مقام عناد و لجاج برآمدند، اما به واسطه حمایت ابوطالب، پیامبر از تعرض در

امان بود. به تدریج که بر تعداد مسلمانان افزوده شد و آزار و اذیت قریش نیز رو به فزونی نهاد، پیامبر اجازه داد که عده‌ای از آنها به حبشه مهاجرت کنند و این در سال ۶۱۴ میلادی و سال پنجم بعثت بود.

در سال دهم بعثت، خدیجه همسر باوفای پیامبر پس از بیست و چهار سال و شش ماه زندگی مشترک با پیامبر اسلام، وفات کرد. پس از آن مصائب و گرفتاری‌های پیامبر افزایش یافت تا اینکه پیامبر به همراه غلام خود زید بن حارثه به طائف رفت و قوم ثقیف را به اسلام دعوت کرد اما آنها پذیرای وی نشدند.

در موسم حج، مردم مدینه که از قبیلهٔ اوس و خزرج بودند فرمایشات پیامبر را شنیدند و به او ایمان آوردند و پس از بازگشت به مدینه قوم خود را به اسلام دعوت کردند. چون تعداد یاران پیامبر در مدینه زیاد شد و مشرکان قریش نیز در لجاج و عناد و ایذای مسلمانان اصرار می‌ورزیدند، حضرت دستور مهاجرت به مدینه را صادر کرد و خود به اتفاق ابوبکر حرکت کرد و در غار کوهی به نام ثور به مدت سه روز مخفی شدند. حضرت علی (ع) در شب هجرت در بستر پیامبر (ص) خوابید. هجرت پیامبر در ماه ربیع‌الاول اتفاق افتاد و از زمان خلافت عمر، هجرت مبداء تاریخ اسلام شد.

پس از هجرت، حوادث و وقایع جنگی یکی پس از دیگری روی آورد؛ خود آن حضرت شخصاً در بیست و یک غزوه شرکت داشت و سی و پنج سرّیه را تا زمان رحلتش ترتیب داد.

تغییر قبله از بیت المقدّس به سمت کعبه، جنگ‌های بدر، احد، خیبر و... تبوک، پیمان صلح حدیبیه، فتح مکه، حجّه‌الوداع، غدیر خم و... همه از جمله وقایعی است که از سال اوّل تا آخر سال دهم هجرت اتفاق افتاد تا اینکه آن حضرت در سال یازدهم هجرت در خانهٔ میمنه مریض شد و چون بیماری ایشان شدّت یافت به خانهٔ عایشه منتقل شد و پس از چهارده روز بیماری در روز چهارشنبه، دو شب مانده به آخر ماه صفر، و به قولی دوازدهم ماه ربیع‌الاول رحلت فرمود.

حضرت علی (ع) و عبّاس و دیگر اهل بیت بر آن حضرت نماز گزارند و طبق تشریفات اسلامی بدن مبارک آن حضرت را دفن کردند. حضرت پیامبر (ص) به هنگام رحلت ۶۳ سال داشت.

پیامبر اسلام تا زمانی که خدیجه زنده بود زنی دیگر اختیار نکرد و پس از فوت وی با سوده، عایشه، حفصه، زینب و... ازدواج کرد. مستوفی در تعداد زنان پیامبر و طرز

برخورد آن حضرت با آنها سخن رانده است. آنچه مسلم است تعدّد زوجات پیامبر به واسطه شهوترانی نبود، بلکه اغراض و مقاصد سیاسی از جمله تألیف قبایل و مسائلی از این دست مطرح بوده است. نام مبارک پیامبر (ص) چهار بار در قرآن ذکر شده است.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۵۸ تا ۵۲۱.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۱۳۱ تا ۱۶۷.
۳. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۵۵۷ تا ۵۷۲.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

محمد ایلاقی

محمد ایلاقی از مشایخ بزرگ ماوراءالنهر، در قرن پنجم هجری است. در کتب تراجم و تذکیر ذکری از وی نیست و تنها هجویری به هنگام ذکر مشایخ ماوراءالنهر می نویسد: «محمد ایلاقی، شیخ وقت و بزرگ زمانه بود و تارک رسوم و عادت و بهانه».

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۷.

محمد بن احمد المقرئ

از این شخص در هیچ یک از کتب مورد استناد ما ذکری نیست حتی خود هجویری هم اشاره ای به شرح حال و مشخصات وی نکرده است. تنها یک بار به هنگام بحث از تصوف، این جمله را از او نقل کرده است: **التَّصَوُّفُ إِسْتِقَامَةُ الْأَخْوَالِ مَعَ الْحَقِّ**.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۶.

محمد بن الحسن

ابو عبدالله محمد بن حسن بن فرقد شیبانی، اصلش از غوطه دمشق بود ولی در شهر

واسط به سال ۱۳۱ هجری تولّد یافت و سپس در کوفه نشو و نما کرد و در آن شهر به دنبال کسب فقه و حدیث رفت. به مدّت دو سال در محضر امام ابوحنیفه حاضر شد و از ابویوسف فقه آموخت. هارون الرشید، در بغداد قضاوت شهر رقه را به او داد و بعد از مدتی وی را عزل کرد.

به گفته هجویری داوود طائی و شافعی با وی اختلاط داشتند و سبکی در طبقات الشافعیّه بحث و مناظره او را با امام شافعی، که در محضر هارون الرشید جریان یافت، ذکر کرده است.

وی از علما و فصحای عصر خود به شمار می‌رفت و کتاب‌های زیادی نوشته است که مشکلات علم فقه را به‌ویژه از نظر ابوحنیفه، بررسی کرده است. او خود را مخیر می‌داند که به هر قول موافق دو نفر از مجتهدان — اگرچه خلاف رأی ابوحنیفه باشد — عمل کند و اگر قول سه کس موافق باشد، عمل به آن را مرجّح می‌شمارد. او از جمله کسانی است که ایمان را عبارت از قول و تصدیق می‌دانند.

کتاب‌های او عبارت‌اند از: الجامع الکبیر، الجامع الصغیر، الزیادات، المبسوط، المخارج فی الحیل، الآثار، الاصل و... ابن خلّکان می‌نویسد: وی پسر خاله فراء، استاد نحو و لغت، بوده است.

هنگامی که هارون الرشید بغداد را به قصد خراسان ترک کرد او نیز به همراه هارون رفت و در شهر ری به سال ۱۸۹ هجری، همزمان با کسایی در یک روز فوت کرد و هارون به هنگام دفن آن دو گفت: فقه و عربی را در شهر ری دفن کردم.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۳۶ و ۱۴۴ و ۳۶۹.
۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۲۸.
۳. ابن خلّکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۳۲۴ تا ۳۲۵.
۴. سبکی، عبد الوهاب بن علی، طبقات الشافعیّه، ج ۲، ص ۱۴۱ تا ۱۴۳.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۶، ص ۳۰۹.

محمّد بن حسن علوی

محمّد بن حسن علوی از مردم کوفه و از معاصران منصور حلاج است و به گفته

هجویری: «حسین بن منصور به کوفه اندر خانه محمد بن حسن علوی نزول کرده بود». ابراهیم خواص چون به کوفه آمد با حلاج در آنجا ملاقات کرد. در مورد شخص مورد نظر در کتب مورد استناد ما هیچ اشاره‌ای نشده است و تنها هجویری به این نام اشاره کرده است که ذکر شد.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۵۸.

محمد بن خفیف

ابو عبدالله محمد بن خفیف بن اسفکشار ضبی شیرازی، از بزرگان مشایخ و متصوفه اواخر قرن سوم و سه دهه اول قرن چهارم هجری است. پدر وی از مردم شیراز و مادرش اهل نیشابور بود.

شیخ المشایخ عصر خود بود و وی را شیخ الاسلام می‌گفتند. او شاگرد شیخ ابوطالب خزرج بغدادی است و بسیاری از بزرگان مشایخ از جمله رویم، کتانی، یوسف بن حسین رازی، ابوالحسین مالکی، ابوالحسین مزین، ابوالحسین دراج، طاهر مقدسی، ابو عمرو دمشقی، جریری، ابن عطاء، حسین منصور حلاج و حتی جنید را دیده بود.

ابن خفیف مذهب شافعی داشت و علم حدیث را فرا گرفته بود. او از حماد بن مدرک، نعمان بن احمد واسطی، محمد بن جعفر تمّار، حسین محاملی و دیگران حدیث نقل کرده و از ابوالحسن اشعری دانش آموخته و از شاگردان بزرگ و سرشناس وی بوده است. ابوالفضل محمد بن جعفر خزاعی، حسین بن حفص اندلسی، محمد بن عبدالله بن باکویه و ابوبکر باقلانی، شیخ اشعری و جماعتی دیگر، از خفیف شیرازی حدیث نقل کرده‌اند.

عطار می‌گوید: «هر شب غذای او به وقت افطار هفت دانه مویز بود.» و بدان جهت وی را خفیف می‌گفتند که سبک بار بود و سبک روح و سبک حساب. طراز مذهب خفیف شیرازی در تصوف بر غیبت و حضور است و حضور را مقدم بر غیبت می‌داند و معتقد است که اظهار کرامت بر ولی جز در حال سکر وی نباشد. گروهی از صوفیان که به وی تولا می‌کنند، به خفیفان معروف‌اند.

ابن خفیف اگرچه از امیرزادگان و متمکنان بود ولی راه زهد و تجرد پیشه کرد و به قول حافظ ابونعیم، پیشوای اهل علم و اهل حال شد. در علم ظاهر مصنفات گرانمایی

دارد که همه مقبول و مشهورند و معصوم شیرازی به نقل از کتاب شدّ الازار فی زوّار المزار، نام ۲۳ کتاب او را ذکر کرده و گفته است که برخی، مؤلفات وی را سی مجلد قید کرده‌اند. وی در شب سوم ماه مبارک رمضان سال ۳۷۱ هجری درگذشت و در شیراز به خاک سپرده شد.

از سخنان اوست: «ایمان، باور داشتن دل است بدانچه اندر غیب بر وی کشف کنند. ارادت، رنج دایم است و ترک راحت.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۸۰ تا ۸۱.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۸۵ و ۳۲۱ و ۳۷۳.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۵۳۷ تا ۵۳۹.
۴. عطّار، فریدالدّین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۷۱ تا ۵۷۸.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۴۰ تا ۲۴۱.
۶. سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیّه، ج ۳، ص ۱۴۹ تا ۱۶۳.
۷. معصوم شیرازی، محمّد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۷۴ تا ۴۷۷ و ۵۰۶.

محمّد بن سلمه

محمّد بن سلمه از مشایخ قرن پنجم کرمان است. هجویری در ذکر اهل کرمان می‌گوید: «شیخ محمّد بن سلمه از بزرگان وقت بوده است». در کتب دیگر ذکری از وی نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۵.

محمّد بن سیرین

ابوبکر محمّد بن سیرین بصری در سال ۳۳ هجری در شهر بصره به دنیا آمد. پدرش غلام انس بن مالک بود. چون ابن سیرین صحابه را دیده بود، جزو تابعین محسوب است و از ابوهریره، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، عمران بن حصین و انس بن مالک روایت

کرده است؛ و قتاده بن دعامة و خالد حذاء و ایوب سختیانی و دیگران از وی روایت کرده‌اند.

ابن سیرین یکی از فقهای مشهور و از متورعان عصر خود بود. با حسن بصری مجالست داشت ولی پس از مدتی از او دوری گزید و حتی در تشییع جنازه او شرکت نکرد.

او از معبران بزرگ بود و در تعبیر خواب ید طولائی داشت. وی مودب اولاد حجاج بن یوسف بوده است و آنگاه که مردم در مسجد حجاج را لعن می‌کردند، او که در مسجد بود بیرون آمده، گفت: شنیدن شتم حجاج را طاقت ندارم. ابن الندیم کتابی به نام تعبیر الرؤیا به او نسبت داده است. او هفتاد و هفت سال عمر کرد و یکصد روز پس از مرگ حسن بصری در روز جمعه سال ۱۱۰ هجری در بصره درگذشت.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۵۷.
۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۲۱ تا ۳۲۲.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۷، ص ۲۵.
۴. قمی، شیخ عباس، تحفة الاحباب، ص ۴۶۳.

محمد بن علی ترمذی

ابو عبدالله محمد بن علی بن حسن بن بشر ترمذی، معروف به حکیم ترمذی، از علما و زهاد و محدثان و از مشایخ متصوفه است.

وی از مردم خراسان بود که در ترمذ تولد یافت و در خراسان و عراق به کسب علم پرداخت و حدیث را از پدرش و قتیبة بن سعید، یعقوب دورق، صالح بن عبدالله ترمذی، صالح بن محمد ترمذی، علی بن حجر سعدی و سفیان بن وکیع نقل کرده است.

هرچند که به قول آقای دکتر زرین کوب به نقل از ابن عدیم، وی اهل حدیث نبوده است ولی به هر حال او یک صوفی متفکر و عارفی محدث است. با ابوتراب نخشی و یحیی بن جلا و احمد خضرویه صحبت داشته و به گفته یکی از مریدانش به نام ابوبکر وراق، صحبت دار خضر بوده است و هر یکشنبه خضر به ملاقات او آمده از یکدیگر

مسائل می‌پرسیده‌اند.

حادثه عمده‌ای که در زندگی او روی داد، یکی تکفیر و اخراج او از ترمذ بود، چرا که او در کتابی که به نام ختم الولاية و علل الشريعة تألیف کرد، در باب ولایت مطالبی بیان داشت و با استناد به حدیثی از پیامبر اسلام (يَغْطُهُمُ اللَّيْلُ وَالشُّهَدَاءُ)، می‌گفت که پیامبران و شهدا به حال اولیا غبطه می‌خورند. همین امر باعث شد که او را به این نظر متهم کنند که وی اولیا را برتر از انبیا می‌داند، در حالی که سبکی نسبت دادن این عقیده را به وی بعید می‌داند. به هر حال او از ترمذ به بلخ آمد و پس از مدتی اقامت، به نیشابور رفت و در آن شهر اگرچه با اهل ملامت آشنایی و دوستی داشت، ولی در نامه‌ای که به ابو عثمان حیری، از مشایخ ملامتیه نوشت، بر آنها ایراد گرفت و گفت: «مراقبت نفس و اجتناب از شرور آن که اساس طریقه ملامتیه است، خود حجابی در راه اشتغال به حق است...» و در نامه دیگری، خطاب به محمد بن فضل بلخی، یکی دیگر از شیوخ ملامتیه، نوشت: «مصائب انسان همه از نفس نیست از قلب است که از حق باز می‌ماند.»

فرقه حکیمیان در بلخ و ترمذ شهرت داشتند و به حکیم ترمذی تولا می‌کردند و هجویری در بیان اثبات ولایت در ارتباط با عقیده ترمذی فصلی را در کتاب کشف المحجوب مخصوص کرده است. اساس تعالیم وی را که در واقع مطالعه در احوال نفس است، شاگردش ابوبکر وراق که وی را مودب الاولیا خوانده‌اند، نشر کرده است.

وی عمری دراز یافته و مدت هشتاد یا نود و به قول عطار صد و پانزده سال عمر کرده است و کلابادی وفات وی را در حوالی سال ۲۹۶ هجری ذکر کرده است. آثار زیادی از وی نقل کرده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: نوادر الاصول، ختم الولاية، علل الشريعة، بیان الفرق بین الصدر والقلب والفؤاد، غرس الموحدين، کتاب الرياضة، ادب النفس، حقیقه الادمیة، مسائل التعبير، الرد علی الرافضة، العقل والهوى، علل العبودیة، الایکاس والمغترین، بیان الکسب، دُر المکنون فی أسأله ماکان ومایکون، عذاب القبر، کتاب التوحید، الفروق، شرح الصلاة، المناهی، التهج و نیز تفسیری در قرآن آغاز کرده بوده که به اتمام نرسید.

از سخنان اوست: «تقوا آن است که در قیامت هیچ کس دامن تو نگیرد و جوانمردی

آنکه تو دامن کس نگیری.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمة رسالة قشیریه، ص ۶۱ تا ۶۲.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۷۷ تا ۱۷۹ و ۲۶۵.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۲۴ تا ۵۳۳.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۱۸ تا ۱۱۹.
۵. سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۴۵ تا ۲۴۶.
۶. زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۴۹ تا ۵۵.

محمد بن علی بن حسین (ع)

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، ملقب به باقر (ع) امام پنجم شیعیان، در سال ۵۷ هجری در شهر مدینه دیده به جهان گشود. مادرش فاطمه دختر امام حسن (ع) بود. خود حضرت فرموده است: «من چهار ساله بودم که جدّم حسین بن علی (ع) کشته شد و شهادت وی و آنچه را در آن وقت به ما رسید به یاد دارم.» وی را باقر العلوم لقب داده بودند و در وجه تسمیه آن کثرت عبادات و اثر سجود بر پیشانی و تسلط بر دانش ها و علوم مختلف و... مورد نظر بوده است. در سال نود و پنج هجری که امام زین العابدین (ع) رخت از جهان کشید، امام باقر (ع) سی و هشت سال داشت و در واقع آن حضرت در این سن به امامت رسید و در روز دوشنبه هفتم ماه ذی حجه سال صد و پانزده هجری رحلت فرمود. بنا به قولی به دستور هشام بن عبدالملک، آن حضرت را مسموم کردند. پیکر پاک آن حضرت را در مدینه در قبرستان بقیع در کنار پدرش امام سجاد (ع) به خاک سپردند.

آن حضرت دو همسر به نام امّ فروه و امّ حکیم داشت که امّ فروه مادر امام جعفر صادق (ع) بود. امام باقر (ع) دارای ۵ پسر و دو دختر بود که بزرگ ترین آنها امام صادق (ع) بود و بعد از پدر به امامت رسید.

از فرمایشات آن حضرت است که فرمود: «برای گرفتاری ها شکّیا باش و به حقوق دیگران تعرّض مکن و هیچ کس را از خود چیزی مبخش که زیانش بر تو بیش از سود آن

برای او باشد.»

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸۹ تا ۲۹۱.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۰۳.
۳. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۱۴.
۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۷، ص ۱۵۳.
۵. فاضل، جواد، معصوم هفتم، ص ۵ تا ۸۳.

محمد بن فضل بلخی

ابو عبدالله محمد بن فضل بن عباس بن حفص بلخی، از بزرگان متصوّفه بلخ بود. در ریاضت و فتوّت از سرآمدان عصر خود به شمار می‌رفت و در طریق تصوّف از مریدان احمد خضرویه بود و به قول عطار، ترمذی را نیز دیده بود.

در بلخ به خاطر مذهبش مورد آزار و اذیت واقع شد و آخر الامر متعصّبان او را از شهر بیرون کردند. وی به سمرقند و از آنجا به سفر حجّ رفت و بر سر راه خود به نیشابور آمد و به اصرار مردم آن شهر مجلس گفت و پس از چندی دوباره به سمرقند بازگشت و در آنجا ماندگار شد.

ابو عثمان حیری با او رابطه داشت و یک بار به وی نامه نوشت و از او درباره شقاوت سؤال کرد و بلخی نیز وی را جواب داد و به سبب همین علاقه بود که ابو عثمان او را سمسارالرجال می‌گفت. محمد بن فضل معتقد بود: «ایمان، قول و تصدیق است». وفات وی به سال ۳۱۹ هجری در شهر سمرقند اتفاق افتاد.

از سخنان اوست: «راحت در اخلاص است از آرزوهای نفس؛ ایثار زاهدان به وقت بی‌نیازی بود و ایثار جوانمردان به وقت حاجت.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۵۷ تا ۵۸.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۷۷ و ۳۶۸.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۳۰۵ تا ۳۰۶.

۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۱۸ تا ۵۲۰.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۱۱۷ تا ۱۱۸.

محمد بن کعب القرظی

محمد بن کعب القرظی از فقهای بزرگ عصر اموی است. وی از جمله کسانی است که عمر بن عبدالعزیز چون به خلافت رسید به آنها گفت: «من مبتلا شدم بدین بلیات، تدبیر من چیست که من این بلا را می‌شناسم هر چند مردمان نعمت انگارند». یعقوبی می‌گوید وی علاوه بر عمر بن عبدالعزیز، عصر یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک را نیز درک کرده است.

مستوفی درباره وی می‌گوید: «رسول (ص) در حال او به نور نبوت مشاهده فرمود و در حق او گفت: سَيَخْرُجُ مِنَ الْكَاهِنِينَ رَجُلٌ يَدْرُسُ الْقُرْآنَ دِرَاسَةً لَا يَذَرُهَا أَحَدٌ بَعْدَهُ». چون از راویان و محدثان، دو تن با این نسبت معروف‌اند و یکی از آنها صحابی پیامبر (ص) است، به سبب هم‌نام بودنشان تشخیص آنها تا اندازه‌ای مشکل است. مستوفی در تاریخ وفات وی، سه تاریخ متفاوت را به این شرح قید کرده است که وفات او به روایتی در سال ۱۰۸ هجری و به روایتی دیگر ۱۱۷ هجری و به روایتی در ۱۲۸ هجری اتفاق افتاده است.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۴ و ۲۸۲ و ۳۰۴.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۲۳.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۵۸.

محمد بن مسروق

محمد بن مسروق طبق نوشته یعقوبی در تاریخ مشهور خود به نام تاریخ یعقوبی، از قاضیان عصر هارون الرشید بوده است. یعقوبی کلمه قاضی را به عنوان پسوند نام وی به کار برده، نوشته است «محمد بن مسروق قاضی». در مورد شرح حال وی در کتب مورد استناد ما هیچ مطلب قابل ذکر قید نشده است.

منبع

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۴۴۵.

محمد بن واسع

ابوبکر محمد بن واسع بن جابر ازدی از فقها و متزهّدان شهر بصره، و از جمله کسانی است که در شریعت و طریقت حظّی وافر داشت و از اهل ریاضت بود. وی بسیاری از صحابی و تابعین را دیده و آنها را خدمت کرده بود.

در کتب حدیث، وی را یکی از ثقات در نقل حدیث شمرده‌اند. با حسن بصری رابطه داشت و به قول عطار: «گاه بودی که از غایت گرسنگی با اصحاب خود به خانه حسن بصری شدی و آنچه یافتی بخوردی. چون حسن پیامدی بدان شاد شدی...». زرکلی می‌نویسد: به وی پیشنهاد قضاوت کردند و او از قبول آن سر باز زد و در سال ۱۲۳ هجری درگذشت.

از سخنان اوست: «نگه داشتن زبان بر خلق، سخت‌تر از نگاه داشتن درم و دینار است.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۱۱۱ تا ۱۱۲.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۷ تا ۵۸.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۷، ص ۳۵۸.

محمد زکریّا

چنین به نظر می‌رسد که در کتاب کشف‌المحجوب در مورد محمد زکریّا اشتباهی روی داده است. هجویری یک بار به هنگام ذکر محمد خفیف می‌نویسد: «اندر وقت وی پیری بود از محققان علمای طریقت؛ به نزدیک پارس نشستی، وی را محمد زکریّا گفتندی، هرگز مرقعه نبوشیدی...». عین همین مطلب را عطار در مورد شخصی به نام محمد ذکیری آورده است. از طرفی هجویری در جای دیگر هنگام صحبت از حلاج می‌نویسد: «پندارند که حسین منصور حلاج، حسن بن منصور حلاج است. آن ملحد بغدادی که استاد محمد زکریّا بودست و رفیق ابوسعید قرمطی...».

از قول هجویری و به تبع آن قول عطار، چنین مستفاد می‌شود که محمد زکریّا

مذکور در عصر خفیف دیگر است و محمد زکریای شاگرد حلاج شخص دیگر.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۵۷ و ۱۹۰.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۷۲.

محمدعلیان نسوی

ابو جعفر محمد بن علی نسوی معروف به محمدعلیان، از عرفا و مشایخ بزرگ شهر نسا بود. هجویری او را از اصحاب بزرگ جنید و انصاری وی را از اجله یاران ابو عثمان حیری نام می برد که برای پرسیدن مسائلی، از فسا به نیشابور آمد.

ابو محفوظ وی را امام اهل معارف نامیده است و انصاری او را صاحب کرامات ظاهر ذکر کرده است. جامی می گوید: «چون شیخ ابوسعید نزدیک شهر نسا رسید، به شهر درنیامد و به زیر شهر بر دیه ها بگذشت و روی به بشمه، که دهی است که قبر محمدعلیان آنجاست، نهاد...» و وی کلمه علیان را مشدد ثبت کرده است. شاید همین امر سبب شده است که آقای دکتر زرین کوب در کتاب دنباله جستجو در تصوف ایران، صاحب ترجمه را با علیان مجنون یکی دانسته و وی را از عقلای مجانین شمرده است. ولی آنچه مسلم است وی از صوفیان بزرگ اوایل قرن چهارم و از یاران ابو عثمان حیری (متوفی ۲۹۸) بوده است.

از کلام اوست: «الْفَقْرُ لِبَاسُ الْأَحْزَارِ وَالْغِنَاءُ لِبَاسُ الْأَثَرَارِ؛ فقر، لباس آزادگان، و بی نیازی جامه نیکان است.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۵۹.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۴۸۹ تا ۴۹۰.
۳. متور، محمد، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۷۱۹، حاشیه دکتر شفیعی کدکنی.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۹۵.
۵. زرین کوب، دکتر عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۴۱ و ۳۵۳.

محمّد معشوق

محمّد معشوق طوسی از مشایخ بزرگ تصوّف خراسان در قرن چهارم هجری است. هجویری وی را در شمار مشایخ خراسان نام برده، می‌نویسد: «شیخ محمّد معشوق زندگانی نیکو و خوب داشت». جامی وی را از عقلای مجانبین یا به قولی از مجذوبین شمرده، ملاقات او را با ابوسعید ابوالخیر ذکر می‌کند و به نقل از بعضی رسایل عین‌القضاة همدانی، می‌نویسد: «محمّد معشوق نماز نکردی، از خواجه محمّد حَمَوِیه و از خواجه امام احمد غزّالی - رضی الله عنهم - شنودم که: روز قیامت صدّیقان را همه این تمنا بود که کاشکی خاکی بودندی که روزی محمّد معشوق قدم بر آن خاک نهاده بودی». معشوق طوسی در طوس درگذشت و مستوفی قبر او را در کنار قبر فردوسی و غزّالی ذکر می‌کند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۱۶.
۲. منوّر، محمّد، اسرارالتوحید، ج ۲، ص ۷۲۵ تا ۷۲۶، حاشیه دکتّر شفیعی کدکنی.
۳. جامی، عبدالرحمن، نفحات‌الانس، ص ۳۱۴.

محمود غزنوی

ابوالقاسم محمود بن سبکتکین ملقب به سیف‌الدّوله، یمین‌الدّوله، امین‌الملّه و غازی، در سال ۳۶۰ هجری متولّد شد و پس از مرگ ابو منصور ناصرالدّوله سبکتکین، به سال ۳۸۷ هجری پس از غلبه بر برادرش اسماعیل به امارت رسید. وی که اوّلین پادشاه مستقلّ غزنوی است، به دلیری و بی‌باکی و کثرت فتوحات معروف است. اجتماع علما و شعرا در دربار او و نوشتن کتاب و سرودن شعر و بخش آنها، نام او را در تاریخ و ادب بلند آوازه کرده است و شهرتش را عالمگیر. وی از اهل سنت بود و در مذهب حنفی تعصّب زیادی داشت. به سبب همین تعصّب گروه زیادی از اسماعیلیّه در ماوراءالنهر و خراسان و ری کشته شدند و یاران مجدالدّوله به جرم معتزلی بودن از دم شمشیر گذشتند و کتابخانه نفیس وی نیز طعمه آتش سلطان محمود شد. او لشکرکشی‌های خود را به نام غزوات انجام می‌داد. ۱۲ غزوه او از دیگر غزواتش مهم‌تر است که از جمله آنها غزای هندوستان و فتح آن و غزوات ترکستان و

فتح خوارزم و ری و اصفهان و غلبه بر مجدالدوله دیلمی و... است.
محمود به سال ۴۲۱ هجری در شهر غزنین به مرض سل درگذشت و پس از فوت او
را امیر ماضی خواندند.

منابع

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، نقل به تلخیص.
۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۲۶۲ تا ۲۶۹.

محمود نیشابوری

محمود نیشابوری، از پیشوایان و ائمه نیشابور بود که مردم اقبال و توجه خاصی به او
داشتند. هجویری در فصل معرفی مشایخ خراسان وی را اینچنین می شناساند: «خواجه
محمود نیشابوری مقتدای وقت بود و زبانی نیکو داشت». و بیش از این درباره او مطلبی
ارائه نمی دهد. غیر از هجویری صاحبان دیگر تراجم از وی ذکر نکرده اند.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۶.

مرتعش

ابو محمد عبدالله بن محمد مرتعش نیشابوری از مردم حیره نیشابور بود که در بغداد
سکونت داشت و از مشایخ بزرگ آنجا بود؛ ولی قشیری او را از مردم ملقباد در بخش
حیره نیشابور می داند. او از صوفیان اواخر سده سوم و اوایل قرن چهارم هجری است و
ابو حفص حداد را دیده و با ابو عثمان حیری و جنید بغدادی مصاحبت داشته است.
مرتعش به کثرت سفر و مجاهدت و ریاضت مشهور بود ولی آنچه که بیشتر مایه
اشتهار او شده، نکته ها و کلمات صوفیانه او است. می گویند «عجایب بغداد سه است: زعقه
شبللی، نکته مرتعش و حکایت جعفر خلدی».

وی مسافرت بسیار کرده، در طول سفر با افراد و مشایخ زیادی آشنا شده است
از جمله در شهر رقه با ابراهیم قصار ملاقات کرده است. جامی در باب توبه او و
روی آوردنش به طریق تصوف و اینکه او دهقان زاده ای بوده است و سائلی را از در

رانده و... داستانی ذکر کرده است. وی در مسجد شونیزیّه بغداد بوده و در همانجا به سال ۳۲۸ هجری در زمان راضی خلیفه درگذشته است.
از سخنان اوست: «ارادت، بازداشتن تن است از مرادهای او و بازگشتن به امرهای خدای و رضادادن بر آنچه بر وی همی رود از واردات قضا».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۷۲.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۴۵۵ تا ۴۵۶.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۵۱۵ تا ۵۱۷.
۴. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۵۱ تا ۶۵۲.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۱۱ تا ۲۱۲.

مروان

ابو عبدالملک مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیّه بن عبدشمس بن عبد مناف که مروانیّه به او منسوب اند، در سال دوم هجرت در مکه به دنیا آمد و در طائف نشو و نما یافت و در مدینه سکونت گزید. به سبب نفاقش، پیامبر اسلام (ص) او را از مدینه بیرون کرد ولی در زمان عثمان که از عموزادگان او بود از خاصان و دیران وی شد.

مروان پس از قتل عثمان، به همراه طلحه، زبیر و عایشه به بصره رفت و بر علیه علی (ع) جنگ جمل را به راه انداخت و پس از شکست خوردن، به معاویه پیوست و در جنگ صفین معاویه را همراهی کرد؛ ولی علی (ع) او را امان داد و او به مدینه گریخت. پس از شهادت علی (ع) معاویه مروان را والی مدینه کرد، اما عبدالله بن زبیر او را از مدینه بیرون راند و او به شام رفت و در بسیاری از فتنه های مدینه و شام شرکت کرد. در سال ۶۴ هجری ادعای خلافت کرد و مردم اردن با وی بیعت کردند و سپس به شام و بعد به مصر رفت و پسر خود عبدالملک را به ولایت آنجا گماشت و به دمشق بازگشت و در آن شهر به مرض طاعون به سال ۶۵ هجری درگذشت. می گویند همسرش ام خالد، در خواب بالشی بر روی او قرار داد و او را خفه کرد.

وی نه ماه و هجده روز خلافت کرد و اوّل کسی است که دینار شامی را سکه زد و بر روی آن «قل هو الله احد» نگاشت. او را به خاطر بلندی قامت و تلون اخلاق، خیط

باطل لقب داده بودند.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۶۷ تا ۲۶۹.

۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۸، ص ۹۴.

مروان بن معاویه الفزاری

مروان بن معاویه الفزاری از فقها و محدثان، و از مشایخ بزرگ اواخر قرن دوم هجری است.

از نوشته هجویری چنین مستفاد می شود که وی با ابوسلیمان دارانی و سفیان عیینة بوده است، چراکه در ذکر شرح حال احمد بن ابی الحواری، می نویسد: «... او (احمد حواری) صحبت سفیان عیینة و مروان بن معاویه الفزاری و نباجی کرده بود...». متأسفانه غیر از این مورد نام وی در کشف المحجوب ذکر نشده است و در کتب دیگر نیز اشارتی به وی نیست.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۷.

مریم (ع)

مریم [در لغت به معنی یاغیگری] بن عمران، مادر حضرت عیسی (ع)، که اسمش سی و چهار بار در قرآن ذکر شده است، دختر حنة بود.

حنة زن عمران نذر کرده بود که هرگاه خداوند به او فرزندی بخشد او را برای خدا قرار دهد و چون مریم را زایید او را در صومعه تحت کفالت زکریا به خدمت گماشت. وی در صومعه بود تا اینکه به هجده سالگی رسید و روح القدس بر او به صورت یوسف نجار ظاهر شد و او بر عیسی باردار شد. چون روزهای حمل سپری شد، او را درد زاییدن گرفت. خود را به تنه درخت خرمایی چسباند. در زیر پای او چشمه ای ایجاد شد و چون درخت را تکان می داد خرماهای تازه فرو می ریخت و بدین ترتیب عیسی از مریم باکره به دنیا آمد.

در زندگی مریم مسائلی چون: روزه مریم، رشته مریم، عبادت مریم، بهتان مریم و...، حائز اهمیت و قابل ذکر است. تاریخ، پایان عمر مریم را در زیر هاله‌ای از فراموشی فروبرده است و انجام کار وی مشخص نشده است.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸۳.
۲. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۴ تا ۵۶.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۵۴ تا ۵۵.
۴. خزائی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۵۸۶ تا ۵۹۲.
۵. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۵۱ تا ۲۵۵.
۶. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۷۹۴.

مزین کبیر

ابوالحسن علی بن محمد مزین از عرفا و مشایخ بزرگ اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است. وی فقیهی عالم و عارفی متعبد بود. اصل وی از بغداد، و از یاران سهل بن عبدالله تستری و جنید است. قشیری می‌نویسد: «به مکه مجاور بود و وفات وی آنجا بود در سال ۳۲۸ هجری».

انصاری به دو نفر با لقب مزین معتقد است که یکی را مزین کبیر و دیگری را مزین صغیر می‌گفته‌اند. شرحی را که قشیری در مورد مزین کبیر آورده است، وی برای علی بن محمد مزین صغیر ذکر کرده و تاریخ وفاتی که قشیری برای مزین کبیر نوشته، همان است که انصاری برای مزین صغیر قید کرده و گفته است: «گور مهین در بغداد است و آن کهین در مکه».

از سخنان اوست: «گناه از پس گناه عقوبت گناه بود و نیکویی از پس نیکویی ثواب نیکویی بود».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۷۵.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیّه، ص ۳۹۹ تا ۴۰۱.

مِسْطَحُ بْنُ اثَّاثَةَ بْنِ عَبَّادٍ

ابو عبّاد مسطح بن اثّاثه بن عبّاد بن مطلب بن عبد مناف، در سال ۲۲ قبل از هجرت به دنیا آمد. وی یکی از بزرگان و شجاعان عرب بود که پس از اسلام از صحابی پیامبر (ص) شد. مادر او دختر خاله ابوبکر، خلیفه دوم بود. هجویری می‌گوید: «عبدالرحمن سلمی وی را از اهل صُفّة ذکر کرده است». وی جزو معدود کسانی است که در جریان افک، با دیگر منافقان هم صدا شد و پیامبر (ص) دستور داد که او را تازیانه زنند و ابوبکر سوگند خورد که به او انفاق نکند؛ ولی چون در این مورد آیه نازل شد، ابوبکر انفاق کرد و پیامبر (ص) نیز او را در خیر اطعام فرمود.

مستوفی او را غلام و خدمتگزار ابوبکر نوشته است و هجویری می‌گوید: «من به دل ورا دوست ندارم که ابتدای افک امّ المؤمنین، عایشه، وی کرده بود». وی جزو کسانی است که در غزوه بدر و احد و دیگر غزوات شرکت داشت تا اینکه در سال ۳۴ هجری درگذشت.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۹۹.
۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۱۴۷ و ۲۴۳.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۸، ص ۱۰۸ تا ۱۰۹.

مِسْعَرِ بْنِ كِدَامٍ

ابوسلمه مسعر بن کدّام بن ظهیر هلالی عامری روّاسی از مردم کوفه و از فقها و ثقات اهل حدیث در نیمه اول قرن دوم هجری است. به سبب اعتمادی که برگفته‌های او بوده، وی را المصحف لقب داده بودند.

یعقوبی او را از فقهای دوره ابوالعبّاس سفّاح و ابوجعفر منصور نام می‌برد و هجویری داستان «تدبیر کردن ابوجعفر منصور برای قاضی کردن یکی از چهار نفر (ابوحنیفه، سفیان ثوری، مسعر بن کدّام و شریک)» و «خود را به دیوانگی زدن مسعر» را نقل می‌کند.

حمدالله مستوفی تاریخ وفات وی را در سال ۵۲ هجری ضبط کرده است که به نظر

می‌رسد اشتباهی رخ داده است ولی زرکلی وفات وی را در سال ۱۵۲ هجری در شهر مکه نوشته است. حدود هزار حدیث به وی نسبت می‌دهند که در کتب حدیث ثبت شده است.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۰ و ۳۸۹.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۱۳ تا ۱۱۴.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۵۹.
۴. زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۸، ص ۱۰۹.

مسعود

مسعود از پیران مشایخ مرو در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است که با شیخ ابوعلی سیاه یکی دیگر از پیران مرو، معاصر بوده است. اگرچه احوال ابوعلی سیاه مشخص است ولی پیر مسعود شناخته نشد. هجویری نام او را در ارتباط با ابوعلی سیاه ذکر کرده است و می‌نویسد: «اندر مرو دو پیر بودند یکی مسعود نام و یکی شیخ ابوعلی سیاه. گفتا مسعود بدو کس فرستاد که ازین دعاوی تا چند، بیا تا چهل روز بنشینیم هیچ چیز نخوریم. وی گفت: نباید؛ بیا تا روزی سه بار چیزی بخوریم و چهل روز بر یک طهارت باشیم....».

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۱۸.

مسعود بن ربیع القاری

مسعود بن ربیع قاری از طایفه بنی قار و از بزرگان این قبیله بوده است. هجویری او را در شمار صحابی حضرت رسول (ص) ذکر کرده، می‌نویسد: «زین مهاجر و انصار و سید بنی قار، مسعود بن ربیع القاری». در کتب مورد استناد و در دسترس ما این شخص شناخته نشد.

منبع

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۸.

مسلم مغربی

مسلم مغربی از معاصران ابراهیم بن احمد بن مؤلد صوفی رقی، و ابراهیم قصار و از ائمه قرن چهارم هجری است.

در کتب دیگر این نام شناخته نشد و تنها هجویری و جامی نام او را در رابطه با رقی در طبری داستانی بدین شرح آورده‌اند: «از ابراهیم رقی روایت کنند که گفت من در ابتدای امر خود قصد زیارت مسلم مغربی کردم. چون به مسجد وی اندر آمدم امامت می‌کرد و الحمد خطا بر خواند. با خود گفتم رنج من ضایع شد. روز دیگر به وقت طهارت خواستم تا به کناره آب روم، شیری بر راه خفته بود. باز گشتم دیگری بر اثر من می‌آمد. بانگ برگرفتم. مسلم از صومعه بیرون آمد چون شیران وی را بدیدند تواضع کردند. وی گوش هریک برگرفت و بمالید و گفت: ای سگان خدای نه با شما گفته‌ام که با مهمان من می‌چخید. آنگاه مرا گفت: یا اسحاق شما به راست کردن ظاهر مشغول شدید مر خلق را تا از خلق می‌بترسید و ما به راست کردن باطن مرحق را تا خلق از ما می‌بترسند.»

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۰۰.

۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۲۲۱ تا ۲۲۲.

مسيلمه

ابو ثمامه مسيلمه بن ثمامه بن کبير بن حبيب حنفی وائلی، در یمامه به دنیا آمد و پس از نشو و نما، به رحمان یمامه ملقب شد. او یکی از معمران و مدعیان نبوت است؛ چون مکه فتح شد وی به پیامبر اسلام (ص) نامه نوشت که من در نبوت با تو شریک هستم، پس نصف مملکت مال ما و نصف دیگر مال قریش؛ و پیامبر به او جواب نوشت که زمین از آن خداست. چون پیامبر اسلام رحلت فرمود، ابوبکر لشکری به سرکردگی خالد بن ولید به سرکوبی وی فرستاد و در جنگ سختی که در گرفت، مسيلمه کذاب در

معركة جنگ با نیزه ابودجانه انصاری و زوبین وحشی کشته شد.
مرگ او به سال ۱۲ هجری اتفاق افتاد و گویند که وی به هنگام مرگ صد و پنجاه سال داشت.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷ و ۸.
۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۸، ص ۱۲۵.

مُضَر

مضربن نزار بن سعد بن عدنان، جدّ خاندان پیامبر (ص) و از مردم حجاز بود. او را مضر الحمرأ نیز نامند، چرا که « چون مرگ نزار رسید، دارایی خود را میان چهار فرزند خود: مضر، ربیعہ، ایاد و انمار تقسیم کرد، پس شتر سرخ موی خود و هر چه در سرخی مانند آن بود، به مضر داد و او مضر الحمرأ نامیده شد.»

می گویند که او صدای بسیار خوبی داشت و اوّل کسی است که حدی (آوازی که بر شتران خوانند) را سنت نهاد. او دو پسر داشت به نام های الیاس و عیلان که فرزندان آن دو در حجاز پراکنده شده و قبیله بزرگی به وجود آوردند که ریاست مگّه و حرم برعهده آنان بود.

مضر مردی بخشنده و سخاوتمند بود و روایت شده است که به فرزنداناش گفت: « کسی که بدی کشت کند پشیمانی بدرود...». یعقوبی می نویسد: « روایت شده است که رسول خدا (ص) فرمود: به ربیعہ و مضر دشنام ندهید زیرا که آن دو مسلمان بودند.»

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۴ تا ۲۸۵.
- ۲ - زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۸، ص ۱۵۲ تا ۱۵۳.

مُظَفَّر

خواجه سید مظفر پسر شیخ ابوسعید از عرفای قرن پنجم هجری و از معاصران هجویری است. وی در ذکر اهل خراسان می نویسد: « خواجه سید مظفر پسر شیخ

ابوسعید امیدوار است که مقتدای قوم و قبله دل‌ها شود». این مظفر همان ابوالوفا مظفر بن فضل‌الله است که گویا در جوانی درگذشته است و از عبارت اسرارالتوحید برمی‌آید که مادر وی همسر دوم شیخ بوده و در سفر بسطام و خرقان، این زن همراه شیخ بوده است. نیز از عبارت هجویری معلوم می‌شود که وی در زمان هجویری زنده بوده است. مظفر در مهنه درکنار برادرش ناصر، مدفون است.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۱۶.
۲. منثور، محمد، اسرارالتوحید، ج ۱، ص ۱۴۳، مقدمه دکتر شفیعی کدکنی.

معاذ بن حارث

هجویری معاذ بن حارث را جزو صحابی پیامبر (ص) نام برده، او را در ردیف ابوهریره و ثوبان و... ذکر کرده است ولی در کتب مورد استناد و در دسترس ما فرد مذکور شناخته نشد.

منبع

- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۹.

معاویه

معاویه بن سفیان بن حرب بن امیه و مادرش هند دختر عتبه بن ربیع بن عبد شمس، در سال ۲۰ قبل از هجرت در مکه به دنیا آمد و در سال هشتم هجری در روز فتح مکه اسلام آورد.

وی نویسندگی و حساب آموخت. در زمان ابوبکر زیر فرمان برادرش یزید بن ابی سفیان برای فتح شهر صیدا و بیروت عازم شد و چون عمر به خلافت رسید، او را ولایت اردن داد و بعد از مرگ برادرش، عمر او را والی دمشق کرد و چون عثمان به خلافت رسید، او را به ولایت سرزمین شام و شهرهای اطراف گماشت. پس از قتل عثمان که علی (ع) به خلافت رسید تصمیم بر عزل معاویه گرفت. قبل از اینکه نامه علی (ع) به او رسد وی باخبر شد و علی (ع) را به قتل عثمان متهم کرد و به خونخواهی عثمان به جنگ

با حضرت علی (ع) آمد و در جنگ صفین با تحمیل حکمیت بر علی (ع) و حیلۀ ناجوانمردانۀ عمرو عاص، به حکومت شام رسید و پس از قتل حضرت و در نهایت صلح حضرت امام حسن (ع) در سال ۴۱ هجری، معاویه خلیفۀ بلامنازع مسلمانان شد. آنگاه ولایت کوفه را به مغیرة بن شعبه و بصره را به زیاد بن ابیه داد و خود شهر دمشق را دارالملک ساخت و عمرو عاص نیز به پاس خدمتش به معاویه، حکومت مصر گرفت. وی امام حسن را به وسیلۀ زنش زهر داد و شهید کرد و حجر بن عدی و یارانش را کشت. او اولین کسی است که نگهبانان و پاسبانان ترتیب داد و منشیان نصرانی استخدام و مال مردم را مصادره کرد. دست به بنای ساختمان زد و مردم را بی مزد به کارگماشت. او آبادی های خالصۀ شاهان را خود برگزید و آنها را تیول خاندان خود کرد. باینکه مردی بخیل و ممسک بود ولی از راه مدارا و فریبکاری، مال را بی دریغ می بخشید. حکومت او نوزده سال و هشت ماه طول کشید. در سال ۶۰ هجری در هشتاد سالگی درگذشت و ضحاک بن قیس فہری بروی نماز گزارد.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۳ تا ۱۷۶.
۲. مستوفی، حمد اللہ، تاریخ گزیده، ص ۲۶۰ تا ۲۶۳.
۳. زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۸، ص ۱۷۲ تا ۱۷۳.

معروف کرخی

ابو محفوظ معروف بن فیروز (فیروزان / علی) کرخی، از اجلّۀ مشایخ و پیشوای بغدادیان است. بنابر مشهور پدر و مادر وی ترسا بودند و او را پیش معلّم فرستادند تا علم یاد گیرد. چون معلّم گفت: بگو ثالث ثلاثہ. او گفت: بل هو اللہ الواحد. و چون معلّم او را زد او فرار کرد. می گویند که بردست علی بن موسی الرضا (ع) اسلام آورد و بعدها از اصحاب امام، و حتّی دربان وی شد.

اگرچه محققان شیعه در درستی این خبر شک کرده اند و حتّی او را در طبقات شیعی نیز ذکر نکرده اند، ولی بعید به نظر نمی رسد که معروف با امام رضا (ع) ملاقات کرده باشد چرا که تاریخ وفات آنها به یکدیگر نزدیک است.

انصاری و عطار باینکه نوشته اند او مولای امام علی بن موسی الرضا (ع) بود، ولی به

این مسئله نیز تصریح کرده‌اند که وی از اصحاب داوود طائی بود. از طرفی انصاری و دیگر تذکره‌نویسان بعد از او گفته‌اند که هنگامی که امام رضا (ع) بار داده بود، به علت کثرت ازدحام، او در زیر پای ماند و هلاک شد. در مجموع این عبارات نوعی ناهمگونی احساس می‌شود، چرا که معروف در سال ۲۰۰ یا ۲۰۱ هجری در بغداد فوت کرده است و امام رضا (ع) در سال ۲۰۲ هجری در طوس از دنیا رفته است.

در بین تربیت‌یافتگان مکتب معروف، می‌توان از سَرِّی سَقَطی، دایی جنید، نام برد که از بزرگان و متزهدان عصر خود بود. معروف پیشرو واقعی مکتب بغداد بود و در طریق تصوّف، سلسله معروفیه بدو منسوب است. این سلسله را بدین سبب که دیگر سلاسل صوفیه - که شیرازی تعداد آنها را تا چهارده سلسله ذکر کرده است - از معروفیه جدا شده و یا بدان منسوب‌اند، امّ السلاسل نام نهاده‌اند که معروف‌ترین آنها سلسله سهروردیه، مولویه، صفویه، نوربخشیه، و نعمت‌اللهیه است. چنانکه گفته شد معروف در سال ۲۰۰ یا ۲۰۱ هجری در بغداد درگذشت.

از سخنان اوست: «حقیقت وفا، به هوش باز آمدن است از خواب غفلت و فارغ شدن اندیشه از فضول آفت. تصوّف، گرفتن حقایق و گفتن به دقایق و نومید شدن از آنچه هست در دست خلاق. هر که عاشق ریاست است، هرگز فلاح نیابد. زبان از مدح نگه دارید، چنانکه از ذم نگه دارید.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۸ تا ۳۰.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۳۸ تا ۳۹.
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۳۲۴ تا ۳۲۹.
۴. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۳۷.
۵. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۳۱۹ تا ۳۲۰.
۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۳۵.
۷. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۸، ص ۱۸۵.
۸. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۲۸۷ تا ۳۰۸.
۹. زرین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، ص ۱۱۳ تا ۱۱۴.

مغیره بن شعبه

ابو عبدالله مغیره بن شعبه بن ابی عامر بن مسعود ثقفی، به سال ۲۰ قبل از هجرت در شهر طائف به دنیا آمد و در دوره جاهلیت با گروهی از بنی مالک، به اسکندریه رفت و بعد به حجاز برگشت. چون پیامبر (ص) اعلان رسالت فرمود او در قبول آن تردید داشت تا اینکه در سال پنجم هجرت در بیعت الرضوان اسلام آورد.

او یکی از بزرگان و اندیشمندان عرب و از اصحاب پیامبر (ص) بود. در حدیبیه و یمامه و فتوحات شام و یرموک شرکت داشت. عمر او را ولایت بصره داد و او نه تنها بسیاری از شهرهای آن نواحی را فتح کرد، بلکه در جنگ‌های قادسیه، نهاوند، همدان و... شرکت جست. آنگاه عمر او را والی کوفه ساخت. عثمان نیز ابتدا او را در همان مقام باقی گذاشت و سپس عزل کرد. در عصر خلافت امام علی (ع) چون ماجرای صفین پیش آمد، او جانب حکمین گرفت و در نتیجه معاویه او را حکومت کوفه داد و مدت نه سال در این سمت بود تا اینکه در کوفه به سال ۵۰ هجری درگذشت.

هجویری می‌نویسد: مغیره، داماد مالک دینار بوده است. وی در زمان پیامبر به همراه حصین بن نمیر، کاتب معاملات و مداینات مردم بود و با توجه به همین سابقه کار بود که وی برای اولین بار، در بصره دیوان ترتیب داد. او اولین کسی بود که در ذهن معاویه فکر اخذ بیعت از مردم را برای یزید پروراند و گفت من از مردم کوفه برای یزید بیعت گرفته‌ام.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۷.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۱۶۴ و ۲۴۳ تا ۲۴۴.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۸، ص ۱۹۹.
۴. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۳۷.

مقداد بن الاسود

ابو معبد (یا: ابو عمرو) مقداد بن عمرو کنندی بهرانی حضرمی، معروف به ابن الاسود، از بزرگان صحابه و از شجاعان عرب بود. وی در سال ۳۷ قبل از هجرت به دنیا آمد. در عصر جاهلیت در حضرموت سکونت داشت و اسم پدرش عمرو بن ثعلبه بهرانی کنندی

بود.

در نزاعی که بین مقداد و ابن‌شمر بن حجر الکندی اتفاق افتاد وی پای‌شمر را با شمشیر انداخت و آنگاه به مکه آمد. او جزو هفت نفر اول است که اسلام آوردند. در حدیثی از پیامبر اسلام (ص) نقل است: « خداوند مرا به محبت چهارتن: علی، مقداد، سلمان و ابوذر، دستور داده است و فرموده است که این چهارتن را دوست بدارم ».

او در تمام غزوات به همراه پیامبر اسلام (ص) شرکت کرده است. ضیاعه دختر زبیر بن عبدالمطلب، دختر عموی رسول خدا (ص) همسر مقداد بوده است. وی در سال ۳۳ هجری در جُرف که در یک فرسخی مدینه است، وفات یافت. جنازه او را به مدینه حمل کردند و عمار یاسر بر او نماز خواند و در بقیع به خاک سپردند. در مجموع ۴۸ حدیث از وی در کتب حدیث نقل شده است.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۵.
۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ‌گزیده، ص ۲۱۳.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۸، ص ۲۰۸.
۴. قمی، شیخ عباس، تحفة‌الاجاب، ص ۵۲۳.

موسی بن عمران (ع)

موسی بن عمران بن قهث بن لاوی بن یعقوب، صاحب شریعت و منجی قوم یهود، بین قرون ۱۵ تا ۱۳ قبل از میلاد ظهور کرده است. درباره نام موسی اقوال و نظرات مختلفی ارائه شده است ولی آنچه که اکثر لغت‌شناسان در آن اتفاق دارند این است که موسی به معنی «از آب کشیده‌شده» است.

نام موسی ۱۳۶ مرتبه در کلام‌الله مجید آمده است و تورات و قرآن، تا اندازه‌ای در مورد سرگذشت وی توافق دارند. پدرش عمران و مادرش یوکابد نام داشت و در زمان فرعون (ولید بن مصعب و به قولی طلحان قومس) در مصر به دنیا آمد. قبل از تولد موسی، فرعون با بنی اسرائیل بدرفتاری می‌کرد و فرزندان ذکور آنها را می‌کشت و دخترانشان را زنده می‌گذاشت.

چون موسی تولد یافت، مادرش از ترس وی را در سبیدی یا صندوقی نهاده، در رود

نیل افکند. آسیه همسر فرعون، سبد را از آب گرفت و به خانه برد و با موافقت فرعون پرورش او را برعهده گرفت. خواهر موسی که ناظر این صحنه بود، مادرش را به عنوان دایه معرفی کرد و بدین ترتیب موسی در دامن فرعون پرورش یافت.

وقتی به سن رشد رسید در نزاعی که بین یک مصری و یک عبری روی داده بود، به طرفداری از مرد عبری در نزاع شرکت جست و مصری را کشت و فرار کرد و به مدّین روی آورد. در آنجا به وسیله دخترانی که از آب چاه می کشیدند به پدرشان معرفی شد و او نیز دختر خود صفورا را در مقابل ده سال خدمت به همسری او درآورد. علمای اسلامی نام وی را شعیب گفته اند و تورات او را پترونی ذکر کرده است.

در پایان مدّت، موسی به همراه زنش صفوره عازم مصر شد و در راه در اثنای تهیه میزم، در دامنه کوه طوی متوجّه نوری شد. چون نزدیک شد، ندایی از درخت برآمد و او را مکلف ساخت که به مصر رود و فرعون را به پرستش خدای یگانه دعوت کند. حضرت موسی چون تکلیف دعوت را سنگین دید از خداوند خواست که برادرش هارون نیز او را در این کار معاضدت کند و وزیر او شود؛ خداوند نیز خواست او را استجاب فرمود و موسی برای انجام امر حقّ و دعوت فرعون به حقّ، به مصر آمد. پس از اعلان دعوت، فرعون آن دو را به مرگ تهدید کرد و ساحران را برای معارضه با موسی خواند و چون عصای موسی همانند اژدهایی، سحر آنها را باطل کرد و مارهایشان را بلعید، ساحران ایمان آوردند. فرعون آنها را نیز به قتل تهدید کرد.

موسی از فرعون خواست که بنی اسرائیل را آزاد گذارد، ولی فرعون به خواسته او وقتی نهاد تا آنکه بلای دهگانه بر مصریان نازل شد. نخست آب نیل سرخ شد و آنگاه دچار وزغ، پشه، مگس، طاعون، توفان، دمل و ملخ شدند. بعد نهمین بلا فرار سید و ظلمت همه مصر را فراگرفت و در همین بلا فرزند اوّل فرعون مرد. چون وی نتوانست تاب آرد، تسلیم شد و بنی اسرائیل که حدود ششصد هزار نفر بودند، با موسی از مصر بیرون شدند. حضرت موسی از نیل گذشت و فرعون و سپاهیان که آنها را تعقیب می کردند همگی در دریا غرق شدند.

موسی با بنی اسرائیل راه کنعان پیش گرفتند. روزها بر سر آنها سایه می افکند و از آسمان برایشان منّ و سلوی فرود می آمد و چون تشنه می شدند، موسی عصایش را به سنگ می زد و از سنگ دوازده چشمه آب بیرون می راند؛ ولی آنها نعمت های خدا را ناسپاسی می کردند و هربار از موسی توقعی دیگر داشتند و به بازگشت به مصر

می‌اندیشیدند.

موسی مأمور شد که چهل شب بر فراز کوه سینا رود و آیات و احکام خدا را اخذ کرده، به بنی اسرائیل برساند. در این سفر موسی برادر خود هارون را به جانشینی خود برگزید. احکام دهگانه وحی نازل شد و در غیاب موسی، بنی اسرائیل به یاد گاؤ مقدس، آپیس، افتادند. سامری برای آنها گوساله‌ای ساخت و آنها به پرستش گوساله روی آوردند. قارون که علم کیمیا آموخته بود گوساله سامری را بسوخت و زرهای انباشت و توانگر شد و چون دعوت موسی را نپذیرفت به فرمان موسی زمین او و ثروتش را فروخورد. چون قوم بنی اسرائیل منافقانه با موسی برخورد کردند، چهل سال در تیه سرگردان شدند، ولی پس از چهل سال موسی بر فراز کوه نابو رفت و از دور سرزمین کنعان را دید؛ اما خود جهان را بدرود گفت و وارد آن سرزمین نشد. پس از وفات موسی، بنی اسرائیل به پیشوایی جانشین او، یعنی یوشع بن نون، به ارض مقدس وارد شدند. تولد موسی را بین ۱۶۰۵ تا ۱۶۴۵ پیش از میلاد و وفاتش را در حدود ۱۵۲۵ قبل از میلاد ضبط کرده‌اند.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۳ تا ۵۱.
۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۳۸ تا ۴۴.
۳. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۸۴۹ تا ۸۵۳.
۴. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۶۱۶ تا ۶۲۷.
۵. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۳۰۴ تا ۳۲۱.
۶. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۴۰۰ تا ۴۰۴.

میکائیل (ع)

میکائیل (عبری: کیست مثل یهوه) در تورات رئیس ملائکه یهودا و پیشوای عساکر فرشتگان است. او از جمله چهار فرشته مقرب است که به موجب روایات اسلامی، فرشته موکل بر ارزاق خلایق است و حکمت و معرفت نفوس به وی تعلّق دارد. به دست میکائیل کیلی است که هرگز شیری از پستانی و بارانی و میوه‌ای نیابد مگر اینکه وی همه را پیموده باشد.

او را فرشته موکل باران نیز گفته‌اند. وی از جمله فرشتگانی است که پیش از شب معراج، سینه پیامبر (ص) را منشرح ساختند. در جنگ بدر نیز به یاری مسلمانان شتافت و به موجب قرآن، میکائیل اولین کسی است که بر آدم سجده کرد.

منابع

۱. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۸۶۱.
۲. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۶۲۸ تا ۶۳۰.
۳. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۴۱۳ تا ۴۱۴.

نافع

ابو عبدالله نافع مدنی از پیشوایان تابعین در مدینه و از بزرگان فقه است. وی در نقل حدیث از جمله ثقات است و در همه آنچه که نقل کرده، خطایی ملحوظ نشده است. اصل او از دیلم و نسبش مجهول است. گویند عبدالله عمر در یکی از جنگ‌ها، نافع را که کودکی خردسال بوده است با خود به شهر مدینه آورده و در آنجا نشو و نما یافته است. بعد از آن نافع مولای عبدالله عمر شناخته شده است. وی حدیث را از عبدالله بن عمر و ابوسعید خدری نقل کرده است و زهری، ایوب سختیانی و مالک بن انس از او حدیث نقل کرده‌اند. عمر بن عبدالعزیز او را به مصر فرستاد تا مردم آنجا را احکام، دین و سنت تعلیم دهد. یعقوبی وی را از فقهای بزرگ عصر عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک ذکر می‌کند. وفات او به سال ۱۱۷ هجری اتفاق افتاد. هجویری از قول نافع، داستان ماهی آرزو کردن ابن عمر را نقل کرده است.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۴ و ۲۸۲ و ۳۰۴.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۳۸ تا ۲۳۹.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۱۱۷.
۴. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۴ تا ۵.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۸، ص ۳۱۹.

نباجی

ابو عبدالله سعید بن یزید نباجی از قریه نباج بصره و از قدما و بزرگان مشایخ و از مشاهیر صوفیه در قرن سوم هجری است. وی از اقران ذوالنون مصری است. نباجی اگرچه امام در مذهب رسمی و اهل منبر بوده است، ولی در عرفان نیز از بزرگان این طریقت به شمار می آید و کلمات عالی در معرفت دارد. وی از استادان احمد بن ابی الحواری است. عمرو بن عثمان مکی و ابوسعید احمد بن عیسی خزاز، با نباجی صحبت داشته اند. از سخنان اوست: «هر که برخدای اعتماد کند به روزی خویش، وی را خوی نیکو زیادت کنند و تن وی سخی گردد و اندر نماز و سواست نبود وی را».

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۵۸ و ۶۲ و ۷۱۶ و ۷۱۷.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۴۷ و ۱۴۵.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۲۵۱ تا ۲۵۲.
۴. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۹۱.

نضر بن حارث

نضر بن حارث بن علقمه بن کلده بن عبد مناف عبدالدار بن قصی، از بزرگان و شجاعان قریش و از پرچمداران مشرکان در جنگ بدر است. وی به عراق و حیره سفر کرد و در آنجا با تاریخ ایرانیان و کتب آنها آشنایی یافت. نواختن عود و آواز را آموخت و چون به مکه باز آمد، به مردم آنجا عود و آواز یاد داد و زنان آوازخوان پدید آمدند. او پسر خاله پیامبر (ص) بود و چون پیامبر اعلان رسالت فرمود او بر عقیده جاهلیت خود پافشاری و پیامبر را بسیار اذیت کرد. هر جا که پیامبر (ص) برای تنبّه مردم، تاریخ گذشتگان را یاد آور می شد او نیز مجلس ترتیب می داد و داستان رستم و اسفندیار نقل می کرد و می گفت: محمد با اساطیر الاولین می خواهد بر شما نبوت کند در حالی که داستان های من از گفته های او نیکوتر است. او در واقعه بدر شرکت کرد و به دست مسلمانان اسیر شد. پس از خاتمه جنگ، پیامبر (ص) دستور داد او را با عقبه بن معیط گردن زدند؛ و بعضی می گویند او در جنگ

مجروح شده بود و چون اسیر شد از خوردن و آشامیدن دست کشید تا اینکه در سال ۲ هجری مرد.

منابع

۱. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۱۹، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۱۴۳.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۸، ص ۳۵۷.

نمرود

نمرود بن کوش بن حام بن نوح از پادشاهان سریانی و بانی شهر بابل است. او اول کسی است که تاج بر سر نهاد و دعوی خدایی کرد. او پادشاه عصر حضرت ابراهیم خلیل (ع) بود و رابطه اش با ابراهیم، مثل رابطه فرعون با موسی است. وی دستور داده بود زنان حامله را بکشند تا گفته کاهنان — که پیش بینی کرده بودند مولودی خواهد آمد و ملک نمرود را از بین خواهد برد — جامه عمل نباشد، ولی ابراهیم متولد شد و پدرش او را در غاری مخفی کرد و به طور معجزه آسا رشد کرد.

نمرود دستور داده بود مناره های بلندی بسازند، او بالای آن رفت و خواست خدای ابراهیم را ببیند و چون فرود آمد مناره ها نیز فرو ریختند و مردم همه از ترس بیهوش افتادند. نمرود سوگند خورد که به آسمان رود و خدای ابراهیم را ببیند و برای این کار قفسی ترتیب داد و چهار کرکس بر چهار گوشه آن بست و به آسمان رفت. چون اوج گرفت تیری به هوا پرتاب کرد و به خیال اینکه خدا را کشته است، از ترس تاریکی به زمین بازگشت. او عناد و لجاج با ابراهیم پیش گرفت و دستور داد آتشی فراهم کنند و چون آتش فراهم آمد ابراهیم را با منجنیق به وسط آتش انداختند، اما آتش بر ابراهیم گلستان شد. خداوند پشه ضعیفی را فرستاد تا مغز او بخورد و او بدان وسیله مرد. نمرود در ادب فارسی نمود و سمبل طغیان و سرکشی است.

منابع

۱. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۸۹۱.
۲. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۷۰ تا ۷۱ و ۷۰۵ تا ۷۰۶.

۳. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۴۲۰ تا ۴۲۲.

۴. پورنامداریان، دکتر تقی، داستان پیامبران در کلیات شمس، ص ۱۸۶ تا ۱۸۹.

نوح(ع)

نوح بن لمک بن متوشلخ بن ادریس بن یردبن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیت بن آدم، اولین پیامبر اولوالعزم و داعی توحید است که نامش چهل و سه بار در قرآن مجید آمده است. نجی الله، و عبد شکور از القاب اوست. وی پس از ادریس به رسالت منسوب شد.

عمر نوح مظهر زندگانی دراز است. تورات عمر او را نهصد و پنجاه سال و قرآن بیش از هزار سال ذکر کرده است. نوح اولین پیامبری است که در زمان وی عذاب نازل شد چرا که پس از سال ها دعوت مردم به سوی خدا، آنها نه تنها از قبول دعوت نوح سر باز زدند، بلکه او را تحقیر کرده، آزار و اذیتش نمودند تا اینکه نوح از جانب خداوند مأمور ساختن کشتی شد؛ مردم او را مسخره می کردند که در خشکی کشتی می سازد. ولی او صبورانه چهل سال زحمت کشید تا کشتی را در سه طبقه ساخت. طبقه زیرین آن برای حیوانات و طبقه وسط از آن آدمیان و طبقه بالایی مخصوص پرندگان بود. به نوح وحی شد که از هر موجودی جفتی بگیر و او نیز چنان کرد و پس از آن از آسمان توفان آمد و همزمان از تنور خانه پیرزنی آب جوشید و تمام زمین را فرا گرفت.

نوح چهار پسر داشت: حام، سام، یافث و کنعان (یام). از این چهارتن، تنها کنعان و زن نوح ایمان نیاوردند و در توفان غرق شدند. پس از فرونشستن آب، کشتی نوح در کوه جودی نشست. می گویند در روز عاشورا نوح از کشتی پایین آمد و در بالای کوه مسجدی ساخت.

به موجب روایات، نوح پس از توفان، شصت سال زیست و جهان خالی از آدم را بین پسرانش تقسیم کرد. هاکس، کلمه نوح را واژه ای عجمی و غیرعربی دانسته، آن را «راحت» معنی کرده است. ولی بعضی آن را در لغت عرب مصدر دانسته، گفته اند: نوح یعنی صدا را به گریه بلند کردن است و اصل آن اجتماع زنان و روبه روی نشستن آنها در نوحه گری است.

هجویری در بحث از فرق مقام و تمکین، نوح را صاحب مقام زهد معرفی می کند. در طریق عرفان نیز نوح پیری است که دیگر پیران باید در هدایت سالکان، راه او را

درپیش گیرند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۴۸۴.
۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۴.
۳. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۸۹۶.
۴. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۶۴۱ تا ۶۵۰.
۵. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۴۲۳ تا ۴۲۵.
۶. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۱۸ تا ۱۲۶.
۷. پورخالقی، مهدخت، فرهنگ قصه‌های پیامبران، ص ۳۵۲ تا ۳۶۵.

نوح عیار

نوح عیار یکی دیگر از معدود اعلامی است که شناخته نشد. هجویری در بحث از قصاریه، ماجرای او را با حمدون قصار چنین نقل می‌کند: «روزی اندر جویبار حیره نيسابور می‌رفتم، نوح نام عیاری بود به فتوت معروف و جمله عیاران نيسابور در فرمان وی بودند. وی را اندر راه بدیدم. گفتم: یا نوح جوانمردی چه چیز است؟ گفت: جوانمردی من خواهی یا از آن تو؟ گفتم: هر دو بگوی! گفت: جوانمردی من آن است که این قبا بیرون کنم و مرقعه پوشم و معاملات آن برزم تا صوفی شوم و از شوم خلق اندران جامه از معصیت پرهیزم، و جوانمردی تو آنکه مرقعه بیرون کنی تا تو به خلق و خلق به تو فتنه نگردید. پس جوانمردی من حفظ شریعت بود بر اظهار، و از آن تو حفظ حقیقت بود بر اسرار.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۳۶۱.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۲۸.

نوفل بن حیّان

نوفل بن حیّان از شخصیت‌های برجسته مذهبی عصر ابوحنیفه است که متأسفانه در

کتب مورد استناد و در دسترس، ذکری از وی نیست. صاحب کتاب کشف‌المحجوب از ابوحنیفه نقل می‌کند: «چون نوفل بن حیّان وفات کرد، او را به خواب دیدم که قیامت است. او در کنار پیامبر (ص) ایستاده است و...» و عطار عین همین مطلب را از قول نوفل بن حیّان درباره ابوحنیفه نقل می‌کند. بدون در نظر گرفتن این اختلاف، آنچه مسلم است این است که نوفل و ابوحنیفه نه تنها با هم معاصر بودند، بلکه با یکدیگر رابطه نزدیک و صمیمی نیز داشته‌اند.

منابع

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۱۱۵ تا ۱۱۶.
۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۲۴۷ تا ۲۴۸.

وندری

شیخ وندری از مشایخ بزرگ طریقت در قرن پنجم هجری است. از گفته هجویری چنین برمی آید که با وی معاصر بوده است؛ چرا که در کتاب خود در ذکر مشایخ قهستان، آذربایگان، طبرستان و قمش درباره او می‌گوید: «شیخ وندری از بزرگان این طریقت است و از وی خیرات بسیار است». این تنها مطلبی است که صاحب کشف‌المحجوب درباره وی نوشته است و دیگر کتب نامی از وی نبرده‌اند.

منبع

- هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، ص ۲۱۵.

هابیل

هابیل دومین پسر حضرت آدم بعد از قابیل است که در لغت عبری به معنی «نفس یا بخار» آمده است.

حضرت آدم به قابیل برزیکری و به هابیل شبانی آموخته بود. چون مسئله ازدواج آنها پیش آمد و قرار شد که هابیل با اقلیما که با قابیل به یک شکم آمده بود ازدواج کند، قابیل به این امر تن نداد و آخر الامر تصمیم گرفتند که قربانی کنند و قربانی هرکس

که پذیرفته شد با اقلیما ازدواج کند. هابیل از بین گوسفندانش فربه‌ترین آن را انتخاب کرد و قابیل دسته‌ای گندم بیاورد. آتشی بر مثال سیمرغی از آسمان فرود آمد و بر قربانی هابیل افتاد، پس آدم دختر به هابیل داد. قابیل کینه برادر به دل گرفت و گفت: من تو را بکشم. هابیل گفت: مرا در این گناهی نیست. قابیل در پی فرصت بود تا اینکه روزی او را در خواب دید و سنگی بزرگ بر سر او زد و او را بکشت و چون نمی‌دانست که با کشته او چه کند، کلاغی بیامد و با کلاغی دیگر جنگ کرد و او را کشت و زمین به منقار کند و او را در آن گودال پنهان ساخت و قابیل نیز کشته برادر را چون کلاغ در زمین دفن کرد.

منابع

۱. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۹۱۵.
۲. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۴۸ تا ۵۳.
۳. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۴۳۹ تا ۴۴۰.

هاجر

هاجر مادر اسماعیل، در زبان عبری به معنی (فرار) است. او اصلاً کنیزکی مصری بود که پادشاه مصر او را به ساره، نخستین همسر ابراهیم داده بود و چون ابراهیم از ساره صاحب فرزندی نمی‌شد و از این بابت دلتنگ بود، ساره کنیزک خود هاجر را به ابراهیم بخشید. ولی چون هاجر از ابراهیم باردار شد ساره با وی بنای بد رفتاری گذاشت و هاجر در گوشه‌ای پناه گرفت تا اینکه اسماعیل را به دنیا آورد. سارا سوگند خورد که سه عضو از هاجر را قطع کند ولی عاقبت به شفاعت ابراهیم قرار بر این شد که نرمة گوش هاجر را سوراخ کند و... چون باز ساره شکیبایی نکرد، ابراهیم هاجر و اسماعیل را به سرزمین مکه برد. در آنجا آب مادر و کودک تمام شد. هاجر به دنبال آب بین دو کوه صفا و مروه هفت بار دوید ولی چون چیزی نیافت، پیش اسماعیل آمد. اسماعیل که در این مدت پاشنه بر زمین می‌زد، از رد پای او چشمه‌ای جوشید که زمزم نام یافت.

منابع

۱. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۹۱۵ تا ۹۱۶.

۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۹ تا ۳۰.
۳. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۱۳۰ تا ۱۳۱.
۴. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۴۴۱.

هارون

هارون بن عمران، برادر، وزیر و جانشین حضرت موسی بود. قاموس معنی هارون را کوه نشین نوشته است. وی پسر بزرگ عمران از یوکابد بود. طبق مندرجات کتاب مقدس، هارون ۸۳ ساله بود که موسی از خداوند خواست او را در راه دعوت بنی اسرائیل مشاورش قرار دهد و آنگاه که موسی برای آوردن الواح عشره به کوه طور رفت، هارون را جانشین خود ساخت، ولی بنی اسرائیل از او فرمان نبردند و گوساله پرستی پیش گرفتند. هارون در ۱۲۳ سالگی بر بلندی کوه هور که مشرف بر فلسطین است از دنیا رفت و موسی لباس کهنات وی را به دستور خداوند به ایلعازر پوشانید. درواقع ریاست کهنه اسرائیلیان از هارون آغاز شد. نام هارون نوزده بار در قرآن ذکر شده است.

منابع

۱. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۹۱۶ تا ۹۱۸.
۲. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۴۴۳.
۳. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۵۱ تا ۱۵۴.

هارون الرشید

ابوجعفر هارون (رشید) بن محمد (مهدی) بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، در سال ۱۴۶ هجری در شهر ری به دنیا آمد. مادرش خیزران نام داشت که پس از چندی به همراه کودک به بغداد آمد. هارون در آنجا نشو و نمو یافت تا اینکه در سال ۱۷۰ هجری پس از مرگ برادرش، مردم با او به عنوان پنجمین خلیفه عباسی بیعت کردند و چون به خلافت رسید، یحیی بن خالد برمکی را به وزارت خویش برگزید. وی مذهب مالکی داشت و می خواست که همه مردم مذهب مالکی داشته باشند. او درعین تعصب دینی، مردی عیاش و خوشگذران بود و تجمل و جلال دربار او بیش

از آن مشهور است که نیازی به ذکر باشد. نسبت به علویان کینه شدیدی داشت تا جایی که امام موسی بن جعفر (ع) سال‌ها در زندان او ماند و آخر الامر به شهادت رسید. او در دین و رعایت احکام دین تظاهر می‌کرد و بارها به زیارت حج رفت و دربار خود را مجمع علمای دین ساخت. هجویری داستان ملاقات او را با فضیل عیاض نقل کرده است.

دولت عباسی در زمان او به اوج شکوه و عظمت خود رسید تا جایی که هنوز خاطره هزار و یکشب بغداد زبانزد کتب تاریخ است. هارون که از قدرت برامکه به هراس افتاده بود، به نابودی یحیی و فرزندانش، جعفر، فضل، محمد و موسی کمر بست و بالاخره یحیی را کشت و دیگر فرزندانش را به زندان انداخت و اموالشان را ضبط کرد و فضل بن ربیع را به وزارت برگزید.

هارون در سال ۱۹۲ هجری برای جنگ با رافع بن نصر بن سبار، عازم خراسان شد و در همین سال، نخستین بار خرمیان قیام کردند. هارون چون به طوس رسید در خانه حمید بن قحطبه طوسی منزل کرد و سخت بیمار شد و نهایتاً در چهل و شش سالگی پس از ۲۳ سال و دو ماه خلافت در سال ۱۹۳ هجری درگذشت و در طوس به خاک سپرده شد.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۱ تا ۴۴۵.
۲. دینوری، ابوحنیفه احمد، اخبار الطوال، ص ۴۲۷ تا ۴۳۳.
۳. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۲۲ تا ۱۲۴.
۴. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۳۰۳ تا ۳۰۷.
۵. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۹، ص ۴۳ تا ۴۴.

هرم بن حیّان

هرم بن حیّان از دی، از قبیله عبد قیس و یکی از بزرگان مترهّد و پرهیزگار عصر خود بود. او از جمله یاران حضرت علی (ع) و از شمار زهاد هشتگانه بود (ربیع بن خثیم، هرم بن حیّان، اویس قرنی، عامر بن عبد قیس و... که با امیرالمؤمنین علی (ع) بودند). زرکلی او را از بزرگان تابعین نوشته است.

در زمان عمر و عثمان در سرزمین فارس به ولایت منسوب شد و شهر بوشهر را محاصره کرد و در سال ۱۸ هجری آنجا را به تصرف خود درآورد. زرکلی وفات وی را بعد از ۲۶ هجری نوشته است و مستوفی می‌گوید: او در جنگ قادسیه شهید شد. قشیری به آنچه که بین او پس قرنی و هرم بن حیان، بی سابقه معرفتی واقع شده، اشاره کرده است.

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، رساله قشیریته، ص ۶۴۱.
۲. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۲۵۹.
۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۹، ص ۷۶ تا ۷۷.
۴. قمی، شیخ عباس، تحفة الاحباب، ص ۲۳۶ و ۵۵۷ تا ۵۵۸.

هشام بن عبدالملک

هشام بن عبدالملک بن مروان از فرمانروایان دولت اموی در شام، به سال ۷۱ هجری در دمشق متولد شد. چون برادرش یزید بن عبدالملک در سال ۱۰۵ هجری درگذشت، مردم با وی به خلافت بیعت کردند. در سال ۱۲۰ هجری یزید بن علی بن حسین (ع) با مردم کوفه بر علیه وی قیام کرد و در شمال ایران نیز قوم خزر به قیام برخاستند و تا شهر اردبیل پیش آمدند.

در دوره هشام بن عبدالملک، امام محمد باقر (ع) شهید شد. برخی از مورخان ملاقات ابو مسلم خراسانی را با امام محمد باقر (ع) مربوط به این عهد می‌دانند و گروهی نیز معتقدند که ابو مسلم با امام باقر (ع) ملاقات نکرد، بلکه به خدمت فرزندش ابراهیم بن محمد رسیده است. پس از شهادت امام محمد باقر (ع)، مردم خراسان جامه سیاه به تن کردند و دعوت عباسیان کم‌کم علنی شد. اگرچه دورانیشی هشام در میان بنی امیه کم‌نظیر بود، ولی در عین حال مردی بخیل، حسود، ستمگر، بی عاطفه و زبان دراز بود. در دوران او طاعون انتشار یافت و بیشتر مردم هلاک شدند.

وی در ۵۳ سالگی پس از بیست سال خلافت، در سال ۱۲۵ هجری درگذشت. وکلای ولید بن یزید جلو خزانه‌ها را گرفتند و برای او کفنی به دست نیامد، تا آنکه خادمش او را کفن کرد.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۳ تا ۳۰۱.
۲. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، ص ۳۷۷ تا ۳۸۹.
۳. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۲۸۴ تا ۲۸۶.
۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۹، ص ۸۴ تا ۸۵.

یحیی بن زکریا (ع)

یحیی بن زکریا که نامش پنج بار در قرآن آمده است، از شمار انبیا است. داستان تولد یحیی در قرآن ذکر شده است به این ترتیب که: زکریا مدت ها در آرزوی فرزند بود و هرچند دعا می کرد صاحب فرزند نمی شد، تا اینکه کاملاً نومید شد. یک روز در فصل زمستان پیش مریم میوه تابستان دید، گفت: آن خدایی که قادر است میوه تابستانی در زمستان آرد قادر است مرا نیز فرزند دهد. خداوند دعای او را استجاب کرد و یحیی به دنیا آمد.

می گویند او از عیسی بزرگ تر بود و عیسی را او غسل داد و به این علت او را یحیی تعمید دهنده می گویند. یحیی خاله زاده حضرت عیسی است و چون عیسی اظهار نبوت کرد، به او ایمان آورد و چون عیسی خواست به آسمان ها رود یحیی را خواست و به او گفت: «من در زمین نخواهم ماند، تو مردم را به خدا دعوت کن!» مردم او را بسیار دوست داشتند و هیرو دیس، پادشاه عصر نیز به او ارادت می ورزید. چون هیرو دیس خواست که با نوه خود هیرو دیا ازدواج کند، یحیی او را منع کرد و هیرو دیا دختر خود سالومه را به جشنی که هیرو دیس ترتیب داده بود، فرستاد. چون سالومه رقصی ماهرانه در این جشن کرد، هیرو دیس سوگند خورد که خواسته سالومه را برآورده کند؛ او نیز سر یحیی را خواست. هیرو دیس علی رغم میل باطنی اش دستور داد سر یحیی را ببرند و در طبقی پیش سالومه حاضر آرند. گویند که خون یحیی نیارامید و همچنان می جوشید تا گودرز اشکانی به بیت المقدس لشکر کشید و هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل را بکشت، ولی باز خون آرام نگرفت تا اینکه پادشاه و زن را نیز کشتند تا خون یحیی آرامش یافت.

صاحبین موحد که موطن آنها اغلب بین النهرین بود و بقایای آنان تا امروز وجود دارند، پیروان حضرت یحیی هستند.

منابع

۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۵۵.
۲. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۹۴۵ تا ۹۴۶.
۳. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۶۶۶ تا ۶۶۷.
۴. یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۴۶۱ تا ۴۶۲.

یحیی بن معاذ رازی

ابوزکریّا یحیی بن معاذ رازی واعظ و از مشایخ بزرگ متصوّف قرن سوم هجری است. او در طریقت مقام رجا داشت و معاملات خائفان. او اول کس از مشایخ بود که بعد از خلفای راشدین به منبر رفت و چون پیوسته مردم را وعظ می کرد بدان سبب او را یحیی واعظ گفتند.

وی با ابویزید معاصر بوده و ملاقاتی با او داشته است و بنابه نقل ابن خلکان از تاریخ بغداد، چون او به بغداد آمد مشایخ دور او جمع شدند. او بر منبر رفت و درحین صحبت جنید لب به سخن گشود و یحیی به او گفت: ای خروف تو ساکت باش! وی مدّتی در بلخ ماند و سپس به نیشابور رفت. در زمان او احمد خضرویه زنده بود و هجویری ماجرای مشورت خضرویه با همسرش فاطمه در دعوت از یحیی را بیان کرده است.

به گفته هجویری وی معتقد بود که « اظهار کرامت بر ولی به جز اندر حال سکر وی نباشد و آنچه اندر حال صحو باشد آن معجز انبیا است ». در بیان این عقیده هجویری او را با حلاج، خفیف، ذوالنون و بایزید هم عقیده می داند. وی به سال ۲۸۵ هجری در شهر نیشابور درگذشت.

از سخنان اوست: « ایمان سه چیز است: خوف، رجا و محبّت. هر چیزی را زینتی است و زینت عبادت خوف است و علامت خوف کوتاهی امل.»

منابع

۱. قشیری، عبدالکریم، رساله قشیریّه، ص ۴۳ تا ۴۴.
۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۵۲ تا ۱۵۴ و ۲۸۵.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۱۰۱ تا ۱۰۲.

۴. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ص ۳۶۱ تا ۳۷۶.
۵. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۶۴۳ تا ۶۴۴.
۶. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۲۱۴ تا ۲۱۶.
۷. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۵۳ تا ۵۴.
۸. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۹، ص ۲۱۸.
۹. معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۷۴ تا ۱۷۶.

یعقوب (ع)

یعقوب بن اسحاق معروف به اسرائیل، یکی از اجداد عبرانیان و برادر توأمان عیسو بود و بر طبق تورات چون هنگام تولّد پاشنه برادر خود را گرفته بود، یعقوب نامیده شد (به معنی: پاشنه پا را می‌گیرد). عیسو صیّاد بود و یعقوب شبان، و از همان آغاز خصومتی میان آن دو پیدا شده بود. پدر عیسو را دوست داشت و مادر یعقوب را و چون پدر در آخر عمر نابینا شده بود، یعقوب پیش پدر رفت تا از او برکت گیرد. پس از مرگ پدر، یعقوب از ترس عیسو شبانه از سرزمین پدری حرکت کرد و به این جهت اسرائیل لقب گرفت و چون به شام رسید پیش دایی خود رفت. یعقوب دختردایی خود را حیل را خواستگاری کرد، ولی آنها لیا دختر دیگر را به او دادند؛ پس از مدتی یعقوب را حیل را نیز تزویج کرد.

برخی از مفسران در باب تزویج دو خواهر می‌گویند: یعقوب را حیل را پس از مرگ لیا گرفت و بعضی می‌گویند: تا قبل از موسی از دواج با دو خواهر منع شرعی نداشته است. یعقوب دوازده پسر داشت که بن‌یامین و یوسف از را حیل بودند و بقیه از لیا و چون یعقوب پسر کوچک‌ترش یوسف را دوست داشت، دیگر برادران بر او حسد بردند و او را به چاه انداختند و پیراهن خون‌آلودش را برای پدر آوردند.

حدیث فراق و قحطی کنعان و نابینایی یعقوب در غم یوسف و پیدا کردن یوسف برادران خود را و داستان پیراهن یوسف که به پدر فرستاد و از بوی پیراهن پدر بینایی خود را بازیافت و رفتن یعقوب به مصر و... از جمله وقایع قابل ذکر در زندگی یعقوب است.

نام وی شانزده بار در قرآن ذکر شده است و او را پدر انبیای بنی اسرائیل لقب داده‌اند. وی در صد و چهل و هفت سالگی در مصر درگذشت و جنازه‌اش را به الخلیل

آورده، در آنجا به خاک سپردند.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۰ تا ۳۱.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۳۳.
۳. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۹۵۳ تا ۹۵۷.
۴. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۱۱۸ تا ۱۲۲.
۵. یاحقی، دکتر محمد جعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۴۶۳ تا ۴۶۵.
۶. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۶۷.

یوسف (ع)

یوسف پسر حضرت یعقوب و برادر تنی بن یامین، از راحیل متولد شد. در میان دوازده پسر یعقوب، یوسف از همه زیباتر بود و پدر او را بسیار دوست می داشت و به همین سبب برادران بر او حسد می ورزیدند. چون راحیل، مادر یوسف، مرد، عمه اش ایلیا او را بزرگ کرد.

نام یوسف بیست و شش بار در قرآن ذکر شده است و دوازدهمین سوره قرآن داستان یوسف را به عنوان احسن القصص از آغاز تا پایان بیان کرده است. داستانی پر شور که اسرار محبت را باز می نماید و پاکی و صداقت را در اوج خود مجسم می سازد. زیبایی بیش از حد یوسف و عشق پاک و خالصانه زلیخا که به ظاهر گناه آلود جلوه می کند، مظهری از پاکی و صداقت است و نتیجه آنکه او معشوقی است زیبا که نه به زلیخا بل به همه تعلق دارد.

داستان خواب دیدن یوسف که یازده ستاره او را سجده می کنند و تعبیر خواب یعقوب و توصیه او که نباید برادران چیزی بفهمند، حسادت برادران و به چاه انداختن یوسف و آوردن پیراهن خون آلود یوسف به پیش پدر با این عنوان که او را گرگ خورده است، بیرون کشیده شدن وی از چاه به وسیله کاروانی که عازم مصر بوده است و به فروش رساندن یوسف و خریدن عزیز مصر او را به اصرار همسرش زلیخا و بزرگ شدن یوسف در دربار مصر و عاشق شدن زلیخا به او و دعوت از زنان شهر برای دیدن یوسف که زلیخا را به خاطر عشقش مذمت می کردند و... از جمله ماجراهای قابل

ذکر در زندگی حضرت یوسف است.

پس از ماجرای عشق زلیخا و دریده شدن پیراهن یوسف، وی زندانی شد و در زندان خواب شرابدار عزیز مصر را که او نیز زندانی بود تعبیر کرد، و سفارش کرد که از من در نزد عزیز مصر یاد کن و به جرم همین فراموش کردن خدا، هفت سال دیگر در زندان ماند تا اینکه عزیز مصر خود خواب دید و از یوسف تعبیر آن خواستند. پس از آن یوسف آزاد شد و خزینه دار عزیز مصر شد. بعد قحط سالی کنعان پیش آمد و برادران یوسف برای اخذ گندم به مصر آمدند. یوسف برادران را شناخت و گفت: گندم به آنها به شرطی خواهد داد که بار دیگر با برادر کهنتر آیند. بار دوم که برادران آمدند، یوسف پیمانه در کیسه بنیامین گذاشت و او را نزد خود نگاه داشت. بعد یوسف پیراهن خود را به برادران داد تا به یعقوب برند و چون یعقوب بوی پیراهن یوسف شناخت بینایی اش را بازیافت و به مصر آمدند، و...

یوسف صدوده ساله بود که بدرود زندگی گفت. مستوفی عمر او را نود و هفت سال ذکر کرده و گفته است که او را در تابوتی گذاشته، در نیل دفن کردند و حضرت موسی او را به الخلیل برد و در آنجا به خاک سپرد.

منابع

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۲ تا ۳۳.
۲. مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، ص ۳۴ تا ۳۶.
۳. هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، ص ۹۶۸ تا ۹۶۹.
۴. خزائلی، دکتر محمد، اعلام قرآن، ص ۶۶۹ تا ۶۸۶.
۵. یاحقی، دکتر محمد جعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۴۶۶ تا ۴۶۸.
۶. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۶۴ تا ۲۶۷.
۷. پور خالقی، مهدخت، فرهنگ قصه های پیامبران، ص ۳۹۲ تا ۳۹۱.

فهرست منابع

- آرنالدز، روزه. مذهب حلاج. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران. جامی. چاپ دوم ۱۳۷۰.
- آریان، دکتر قمر. چهره مسیح در ادب فارسی. تهران. انتشارات معین. چاپ اول ۱۳۶۹.
- آیتی، عبدالمحمّد. معلقات سبع. تهران. سروش. چاپ سوم ۱۳۷۱.
- ابن خلّکان، شمس الدّین احمد بن محمّد. وفيات الاعیان (۶ جلد). حقّقه محمّد محی الدّین عبدالحمید. ناشر مکتبة النهضة المصريه. چاپ اول ۱۳۶۷ هجری.
- ابن منظور، جمال الدّین محمّد بن مکرم. لسان العرب (۱۵ جلد). بیروت. دار صادر. چاپ اول ۱۴۱۰ هجری.
- انصاری، خواجه عبد الله. طبقات الصوفیّه. تصحیح دکتر محمّد سرور مولائی. تهران. انتشارات توس. چاپ ۱۳۶۲.
- اوشیدری، دکتر جهانگیر. دانشنامه مزدیسنا. تهران. نشر مرکز. چاپ اول ۱۳۷۱.
- براون، ادوارد. تاریخ ادبی ایران (ج ۳). ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت. تهران. انتشارات امیرکبیر. چاپ چهارم ۱۳۵۷.
- بستانی، فؤاد افرام. مجانی الحیدیه (۵ جلد). بیروت. چاپ مطبعة کاثولیکیه. ۱۹۴۶.
- بغدادی، عبد القاهر. الفرق بین الفرق. ترجمه دکتر محمّد جواد مشکور. تهران. انتشارات اشراقی. چاپ سوم ۱۳۵۸.

بهار، محمد تقی. سبک شناسی (۳ جلد). تهران. کتاب‌های پرستو. چاپ سوم ۱۳۴۹.
پورخاقلی چترودی، مهدخت. فرهنگ قصه‌های پیامبران. انتشارات آستان قدس رضوی. چاپ
اول ۱۳۷۱.

پورنامداریان، دکتر تقی. داستان پیامبران در کلیات شمس. تهران. مؤسسه مطالعات و تحقیقات
فرهنگی. چاپ دوم ۱۳۶۹.

جامی، عبدالرحمن. نفحات الانس. تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی. تهران. انتشارات
اطلاعات. چاپ اول ۱۳۷۰.

خزائلی، دکتر محمد. اعلام قرآن. تهران. مؤسسه انتشارات امیرکبیر. چاپ چهارم ۱۳۷۱.
دائرة المعارف بزرگ اسلامی (۵ جلد). تهران. مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی. چاپ اول
۱۳۶۹.

دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه (۱۵ جلد). انتشارات دانشگاه تهران. دوره جدید.
دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود. اخبار الطوال. ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران.
نشر نی. چاپ اول ۱۳۶۴.

رازی، ابوالفتح حسین بن علی. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن. تصحیح دکتر
محمدجعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح. مشهد. انتشارات آستان قدس رضوی.
چاپ ۱۳۷۲.

زرکلی، خیرالدین. الاعلام (۱۳ جلد). بیروت. چاپ سوم ۱۳۸۹ هجری.
زرین کوب، دکتر عبدالحسین. جستجو در تصوف ایران. تهران. انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم
۱۳۶۳.

_____ دنباله جستجو در تصوف ایران. تهران. انتشارات امیرکبیر. چاپ
اول ۱۳۶۲.

سبکی، عبد الوهاب بن علی. طبقات الشافعیة الکبری (۸ جلد). تحقیق محمود محمد الطناحی و
عبد الفتاح محمد الحلو. مصر. چاپ اول ۱۳۸۳ هجری.

ستاری، جلال. حالات عشق مجنون. تهران. انتشارات توس. چاپ اول ۱۳۶۶.
عطار، فریدالدین. تذکرة الاولیاء. تصحیح دکتر محمد استعلامی. تهران. انتشارات زوار. چاپ
هفتم ۱۳۷۲.

فاخوری، حنا. تاریخ ادبیات زبان عربی. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران. انتشارات توس. چاپ
دوم ۱۳۶۸.

فاضل، جواد. معصومین چهارده گانه. تهران. شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران. ۱۳۲۸.

قرشی، سید علی اکبر. قاموس قرآن (۷ جلد). تهران. دارالکتب الاسلامیه. چاپ اول ۱۳۵۲. قشیری، عبدالکریم. رساله قشیریّه. ترجمه بدیع الزمان فروزانفر. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ سوم ۱۳۶۷.

قمی، حاج شیخ عباس. تحفه الاحباب فی نوادر آثار الاصحاح. تهران. دارالکتب الاسلامیه. چاپ اول ۱۳۷۰.

کاشانی، عزالدین محمود. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تصحیح جلال الدین همائی. تهران. نشر هما. چاپ چهارم.

مستملی بخاری، اسماعیل. شرح التعرف لمذهب التصوف. تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران. انتشارات اساطیر. چاپ اول ۱۳۶۳.

مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده. تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی. تهران. انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم ۱۳۶۲.

مسعودی، علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر (۲ جلد). ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ دوم ۱۳۵۶.

مشکور، دکتر محمدجواد. فرهنگ فرق اسلامی. مشهد. انتشارات آستان قدس رضوی. چاپ دوم ۱۳۷۲.

معصوم شیرازی، محمد. طرائق الحقایق. تصحیح محمدجعفر محجوب. تهران. انتشارات سنائی.

معین، دکتر محمد. فرهنگ فارسی (۶ جلد). تهران. انتشارات امیرکبیر. چاپ سوم ۱۳۵۶. منور، محمد. اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید. با مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (۲ جلد). تهران. انتشارات آگاه. چاپ اول بهار ۱۳۶۶. میدی، ابوالفضل. کشف الاسرار و عدة الابرار (۱۰ جلد). به سعی علی اصغر حکمت. تهران. انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم ۱۳۵۷.

ناصر خسرو، ابو معین. سفرنامه. تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی. تهران. انتشارات زوار. چاپ پنجم ۱۳۷۳.

هاکس امریکایی. قاموس کتاب مقدس. بیروت. چاپ مطبعة امریکایی. چاپ ۱۹۲۸. هجویری، علی بن عثمان. کشف المحجوب. تصحیح ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری. تهران.

۳۲۲ □ شرح اعلام کشف المحجوب هجویری

کتابخانه طهوری. چاپ دوم ۱۳۷۱.

یا حقی، دکتر محمدجعفر. فرهنگ اساطیر. تهران. انتشارات سروش. چاپ اول ۱۳۶۹.
یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی (۲ جلد). ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران. شرکت

انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ پنجم ۱۳۶۶.

یوسفی، دکتر غلامحسین. دیداری با اهل قلم (۲ جلد). تهران. انتشارات علمی. چاپ دوم
۱۳۶۷.

**An Explanatory Guidebook
on
The Proper Names in
Hujwiri's Kashf-ol-mahjoub**

by
Hassan Rostamzad Mansour



Islamic Azad University _ Ardebil Branch

2004